حقوق بشر

Book series 5

Human Rights:

Hopes, Reflections and Challenges

Foundations and Issues of International Human Rights

Dr. Mahmoud Masaeli

AFTAB PUBLICATION

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

دکتر محمود مسائلی

9 781447 590668

مجموعه ۵

حقوق بشر:

امیدها، تأمل‌ها و چالش‌ها

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

دکتر محمود مسائلی

AFTAB PUBLICATION

مجموعه اندیشه‌های حقوق بشری:

امیدها، تأمل‌ها و چالش‌ها

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

دکتر محمود مسائلی

AFTAB PUBLICATION

نشر آفتاب

info@aftab.pub

aftab.publication@gmail.com

www.aftab.pub

نشر آفتاب

ناشر سانسور شده‌ها، نشر بی سانسور

شناسنامه کتاب

نام کتاب: **بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی**

نویسنده: **دکتر محمود مسائلی**

نوع ادبی: **حقوق بشر**

نوبت چاپ: **چاپ اول / ۱۴۰۲**

صفحه‌آرایی: **مهتاب محمدی**

طرح روی جلد: **نادیا ویشنوسکا**

ناشر: **نشر آفتاب**

شابک: **۹۷۸-۱-۴۴۷۵-۹۰۶۶-۸**

AFTAB PUBLICATION

مجموعه اندیشه‌های حقوق بشری

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

اهداف حقوق بشر بین‌المللی، آنگونه که از منشور ملل متحد برمی‌آید، در سه حوزه مشخص تعریف می‌شوند: اول، تاکید بر حرمت و ارزش ذاتی انسان، آزادی‌های اساسی و برابری میان همه اعضای خانواده بشری؛ دوم، تاکید بر اهمیت حقوق بشر به عنوان شرط ضروری برقراری زندگی صلح آمیز همراه با عدالت؛ سوم، حقوق بشر به منزله ابزاری برای پیشرفت اجتماعی و شرایط زندگی بهتر همراه با آزادی بیشتر.

تقدیم به روح پاک و سربلند پدر و مادرم که به فرزندان خود

ایمان به اصل انسانیت را آموختند.

فهرست مطالب

بخش اول: بنیادهای فلسفی و حقوقی

پیش گفتار / ۹
فصل اول: مقدمه‌ای بر آزادی / ۲۰
فصل دوم: ظهور و توسعه حقوق بشر بین‌المللی/ ۴۴
فصل سوم: منشور بین‌المللی حقوق بشر / ۸۵
فصل چهارم: حقوق بشر بین‌المللی و نهادهای آن / ۱۳۸

بخش دوم: موضوعات و موارد

فصل پنجم: جایگاه حقوق زنان در اندیشه سیاسی و حقوق بشر بین‌المللی / ۱۸۵
فصل ششم: ممنوعیت مجازات اعدام در حقوق بشر بین‌المللی / ۲۳۶
فصل هفتم: ممنوعیت شکنجه درحقوق بشر بین‌المللی / ۲۶۵
فصل هشتم: رسیدگی به موارد نقض فاحش حقوق بشر / ۳۰۱

پیش گفتار

به عنوان آرزویی دیرپا برای رها شدن از ظلم و ستم مستبدان خودشیفته‌ای که هرم‌های قدرت را در انحصار خود داشته و پیوسته مردمان را سرکوب می‌کنند، حقوق بشر، گفتمانی رهایی‌بخش برای همه ستم‌دیدگان است. این آرزو با ظهور حقوق بشر بین‌المللی، در سال ۱۹۴۸، یعنی با پذیرش جهان‌شمول حقوق ذاتی همه انسان‌ها برای آزاد بودن در حیات و بیان خویش، امیدهای زیادی را برانگیخت و هنوز هم تنها گزینه موجود علیه ظلم و استبداد نظام‌های خودکامه و تمامیت‌خواه است. دست‌یابی به این آرزو و برقراری رژیم‌های حقوقی و نهادین بین‌المللی در حمایت از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی مردم، به آسانی اتفاق نیفتاده است؛ بلکه از خلال تحولات پیچیده فکری و اندیشه‌های رهایی‌بخش متفکران و فلاسفه (اروپایی) در عصر مدرن عبور کرده تا به جایگاه امروزین خود رسیده است. در حقیقت، این فرایند تحولات بنیادین برای پایان بخشیدن به خودکامگی با سه مرحله مفهومی که با ویژگی‌های تاریخی هم ملازمه دارند، پیوستگی دارد. مرحله اول، از ابتدای حیات اجتماعی و سیاسی انسان آغاز و همواره با او همگام است. بنابراین، پهنای این مرحله را باید با اندازه قدمت تاریخ، همسان دانست. از آنجایی که حتی در دمکراتیک‌ترین و آزادترین جوامع نیز همواره حقوق مردم توسط دیگر آدمیان یا آنهایی که در قدرت هستند، نادیده گرفته می‌شود، آزاد شدن از ظلم و تبعیض، فقر و نابرابری، سرکوب و پایمال شدن حقوق بنیادین ذاتی، دیرپاترین آرزوهای بشری را در برمی‌گیرد. اما در نظر داشته باشیم که این مرحله، ویژگی آرمانی دارد؛ هرچند که بی‌شمار انسان‌های بی‌گناهی جان گران‌مایه خود را برای آن از دست داده‌اند. این مرحله تاریخی بی‌انتها، درون خود تلاش‌هایی را برای برنامه‌ریزی و این برنامه ریزی را با شکل‌گیری نظریه‌های رهایی و آزادی همراه ساخته است.

توضیح یک مثال از پهنه تاریخی هویتی خودمان، می‌تواند این بیان را بهتر روشن سازد. ایرانیان این افتخار را دارند که کوروش بزرگ را نمونه کمال انسانی بدانند که اندیشه رها بودن از ظلم و تباهی را در تاریخ برای همه انسان‌ها به یادگار گذاشته است. ستایش بی‌بدیل شخصیت و اقدامات این انسان بزرگ‌منش، با وقایعی که در هنگام فتح بابل روی داد، در کتاب‌های مقدس یهودایی–مسیحایی بازتاب ویژه‌ای دارد. مقارن همان ایامی که کوروش بزرگ درس انسانیت و آزادی‌خواهی به مردم آموخت؛ متفکران برجسته یونان باستان نیز به تکریم ویژگی‌های انسانی و شخصیتی کوروش بزرگ پرداختند. افلاطون، بی‌تردید مهم‌ترین متفکری است که ویژگی‌های شخصیتی و اندیشه‌های کوروش بزرگ را بزرگ داشته و در کتاب قوانین، او را به عنوان خردمند که با اقدامات خود درس‌های بزرگی برای تاریخ داشته است، نام می‌برد. هرودوت، او را رهبری خردمند و پدر همه پارسیان و گزنفون، کوروش بزرگ را انسانی می‌داند که شایسته تکریم و احترام در همه تاریخ است. حال هرگاه این‌گونه اقاریر را در کنار یکدیگر قرار دهیم، این حقیقت هویدا می‌شود که تجلیل از این مرد بزرگ به دلیل رفتار انسانی و رعایت حقوق بشر بوده است. در حقیقت، کوروش بزرگ از جمله پیشگامان توسعه اندیشه‌های حقوق بشری در عصر خود بوده است.

اندیشه‌های حقوق بشری، علی‌رغم پراکندگی‌های تاریخی و مکانی، از یک وجه مشترک برخوردارند. همه آنها موازینی اخلاقی را حمایت می‌کنند که با طبیعت انسانی قابل درک بوده و هر فرد انسانی می‌تواند به آن استناد کند. از این نقطه نظر، عبارت «حقوق بشر» معنایی انتزاعی و اخلاقی دارد و ادعاهایی را در پیش روی خود قرار می‌دهد که در صورت عملی شدن می‌تواند به بخش‌های عمده‌ای از رنج‌های بشری خاتمه دهد. اما برای رسیدن به آن مدینه فاضله، یعنی جهانی که در آن همه آدمیان از اَشکال مختلف ستم رهایی یافته باشند، عبارت حقوق بشر باید خود را در قالب گفتمانی منسجم عرضه دارد که فراتر از ابعاد انتزاعیِ مفهوم برای همه‌ی انسان‌ها و در همه‌ی فرهنگ‌ها قابل درک باشد. در حالت اول، یعنی اندیشه‌های پراکنده اخلاقی حقوق بشر، ادعاهای قابل استناد برای برخورداری از حق، ممکن است توسط فرهنگ‌های گوناگون به شکل‌های مختلفی ادراک شده و در نتیجه نزاع‌هایی را در مورد اینکه حق چیست و صاحب حق چه کسی است، برانگیزد. در حالت دوم، یعنی شرایطی که در آن داعیه‌های حق داشتن، خود را به شکل گفتمانی منسجم ارائه می‌کند؛ به دلیل اجماع همپوشی که در خصوص مفهوم به وجود می‌آید، نزاع‌ها به حداقل سطح ممکن تنزل می‌یابند. این فرآیند نظریه‌سازی حقوق بشر، که ذاتا در متن و مرکز فلسفه لیبرال قرار می‌گیرد، راه را برای قانون‌گذاری برای احترام، اجرا و پیشبرد حقوق بشر هموار می‌سازد. در نتیجه، هر چند که ممکن است موضوع حق از پیش زمینه‌های مختلف فرهنگی برخاسته

باشد، اما در خصوص این حقیقت که همه انسان‌ها صاحب حق هستند یا اینکه این حقوق ذاتی غیرقابل انکار است، نوعی توافق همپوش میان همه موضوعات حق شکل می‌گیرد.

با هدف برقراری اجماعی هم‌پوش برای تعیین مفهوم و موضوعات حق، اروپای مدرن راه را برای نظم بخشی به اندیشه‌های پراکنده حقوق بشری هموار نمود. در این مرحله از تاریخ است که نظریه‌پردازانی مانند جان لاک، ژان ژاک روسو و امانوئل کانت، به عنوان مثال، آن آرزوی دیرین برای رها شدن از ظلم و ستم را به حوزه فلسفه سیاسی کشاندند تا بتوانند رابطه‌ای انسانی را میان حکومت کننده و حکومت شونده، توضیح دهند. این رابطه مبتنی بر برابری و احترام متقابل و ارزش و شخصیت انسانی، جوهره فلسفه سیاسی لیبرال را توضیح داد و آن را به عنوان فلسفه سیاسی رهایی‌بخش به جهانیان معرفی کرد. در نتیجه، حقوق بشر از زمانی که به عنوان گفتمانی سیاسی راه خود را به مبارزات آزادی‌خواهی باز کرد، با نظام‌های لیبرال سیاسی ملازمه و پیوند داشته است. اگر مروری ساده به ابعاد اندیشه‌های متفکران فلسفه لیبرال داشته باشیم، این تلاش برای رهایی‌بخشی انسان‌ها از همه اَشکال نابرابری و ظلم را می‌توانیم به خوبی ملاحظه کنیم. مهم‌ترین ابعاد این رهایی‌بخشی را باید در آزاد ساختن انسان‌ها از جمود فکری، خرافه‌های آیینی و محدودیت‌های خود–تحمیلی جستجو کرد. یعنی درک انسان از اهمیت ارزش ذاتی خود به عنوان آفریده‌ای خردمند که هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند با اراده دیگران محدود شود.

وقایع دردناک حاصل از کشتار دسته جمعی یهودیان در طول جنگ جهانی دوم، که از درون نفرت و کینه‌ای تاریخی نسبت به قوم یهود سر برکشید و خرابی‌های عظیمی که نظام‌های تمامیت خواه فاشیستی برجای گذاشتند، جامعه جهانی را واداشت تا نظریه‌های فلسفی آزادی‌خواهی را در قالب قوانین پذیرفته شده بین‌المللی ارائه نمایند. از این مرحله به بعد، حقوق بشر به عنوان گفتمانی جهان‌شمول به حوزه حقوق بین‌الملل راه یافت و سعی کرد از طریق تعامل با کشورها دامنه دفاع از حقوق بشر را به سیاست بین‌الملل بکشاند و در نتیجه با ایجاد تضییقاتی بر حق حاکمیت کشورها از حقوق مردم دفاع کند. در اینجا، حقوق بشر با اقدامات سازمانی شامل سازمان‌های بین‌دولتی و نیز سازمان‌های غیردولتی، یعنی نهادهای جامعه مدنی، پیوند می‌یابد و در نتیجه این تعامل سازمانی، برای خود نهادهای نظارت کننده و اجرایی برای دفاع از حقوق بشر را نیز ایجاد می‌کند. در این مرحله سوم، گفتمان حقوق بشر نه تنها آرمانی برای رهایی همه ستم دیدگان و مظلومان از نظام‌های خودکامه، بلکه نظریه منسجم فلسفی سیاسی آمیخته با ابعاد اخلاقی–انسانی و در نهایت، بخش مهمی از حقوق بین‌الملل را در برمی‌گیرد. البته درون این فرآیند تکملی، خود گفتمان، دگرگونی‌هایی را از

نقطه‌نظر مفهوم حق و آزادی از یک سو و موضوع حق (فرد، گروه، محیط زیست...) از دیگر سو، تجربه کرده است.

با در نظر داشتن این ویژگی‌های تکاملی، حقوق بشر بین‌المللی امروز از ویژگی‌های خاصی برخوردار شده است. جوهره این ویژگی‌ها را باید نخست با توجه به ماهیت حقوقی گفتمان حقوق بشر توضیح داد. این ماهیت حقوقی در پرتو ویژگی‌های چهارگانه شامل: جهان‌شمولی[۱] مفهوم حق، سلب‌ناپذیری و غیرقابل تقسیم بودن[۲] مقوله‌های مختلف آن، حق مشارکت کامل و موثر همه مردم در تعیین سرنوشت[۳] و حساب پس‌دهی و حکومت قانون[۴] قابل توضیح است.

حقوق بشر بین‌المللی، گفتمانی جهان‌شمول است که هرگز نمی‌تواند تابعی از ویژگی‌های خاص فرهنگی و هویتی گروه‌های خاصی از انسان‌ها باشد. در حقیقت، با ظهور سند بین‌المللی مهم حقوقی، موسوم به اعلامیه جهانی حقوق بشر، برای اولین بار در تاریخ بشر، حقوق ذاتی همه انسان‌ها صرف‌نظر از تمایزات قومی، جنسی، زبانی و مذهبی مورد شناسایی جهانی قرار گرفت. بنابراین اعلامیه را باید مهم‌ترین سند بین‌المللی در توضیح گفتمان حقوق بشر در نظر گرفت. «به رسمیت شناختن حیثیت ذاتی و حقوق مساوی و سلب‌ناپذیر همه اعضای خانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است» (مقدمه اعلامیه جهانی). این ماهیت جهان‌شمولی حقوق بشر در تمامی بندهای اعلامیه با تصدیق حقوق ذاتی همه مردم مورد تاکید قرار گرفته است. حقوق بشر همه مردم، بدون در نظر گرفتن هر نوع نابرابری و تبعیض، به این معنی است که همه آفریدگان به واسطه انسان بودن خود، شایسته برخورداری از حقوقی هستند که ذاتا به انسان تعلق دارند. این حقوق به دلیل اهمیتی که در تضمین سعادت انسانی دارند، باید برای همه محترم شمرده شده و در همه شرایط اجرا و پیش برده شود. در واقع، جهان‌شمولی دارای دو وجه اساسی است: اول اینکه، حقوق بشر در مورد همه انسان‌ها، به دلیل انسان بودن آنها، باید محترم شمرده شده و اجرا شود. دوم اینکه، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نمی‌تواند به تابعی از شرایط یا ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. این حقوق، مطلق و غیرقابل تردید هستند. به این معنی که حقوق بشر باید در همه جا

---

[1] Universality
[2] Inalianibility and indivisibilty
[3] Participation and inclusion
[4] Accountability and the rule of law

در همه شرایط و برای همه انسان‌ها یکسان باشد. این مضامین روشن به ویژه در ماده ۱ و ۲ اعلامیه به صراحت توضیح داده شده‌اند:

- همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و از نظر حیثیت و حقوق برابر هستند. آنها دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روحیه برادری رفتار کنند.
- هر انسانی باید از کلیه آزادی‌های مندرج دراعلامیه حاضر و بی‌هیچ‌گونه برتری از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان و دین یا هر عقیده دیگر یا از نظر زاد و بوم یا موقعیت اجتماعی و از نظر توانگری یا نسب یا هر وضع دیگر بهره‌مند گردد.
- هیچ امتیازی براساس نظام سیاسی یا قانونی یا بین‌المللی مربوط به یک کشور یا سرزمینی که شخص تابع آن محسوب می‌شود، وجود نخواهد داشت؛ خواه سرزمین مزبور مستقل باشد یا زیرسرپرستی، خواه فاقد استقلال باشد یا سرزمینی که حاکمیت آن به شروطی محدود شده باشد.

با قراردادن این ویژگی جهان‌شمول در متن و مرکز سیاست بین‌المللی، بهتر می‌توانیم اهمیت گفتمان جهانی حقوق بشر را برجسته سازیم. در نظر بگیریم شرایطی را که در آن کسانی با قرار دادن خود زیر عنوان مبارزه با فرهنگ استکباری (مانند اسلام گرایان) یا مقابله با هژمونی غرب (مانند اغلب جریانات چپ) سعی می‌کنند، اجرای حقوق بشر را با چالش‌هایی همراه سازند. طبیعی است که جذابیت چنین مفاهیمی باعث می‌شود، کسانی که در مواجهه با نابرابری‌های موجود در جامعه به ستوه آمده یا از ایجاد تغییراتی در زندگی‌شان ناامید شده‌اند، به عناوین مبارزاتی اقبال نشان دهند. این‌گونه داعیه‌ها علی‌رغم همه فرصت‌هایی که برای مبارزه با نابرابری و سرکوب از خود نشان داده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند شعارهای خود را به اثبات برسانند و این درحالی است که حتی فرصت‌های مناسبی که برای اعاده حقوق انسان‌ها فراهم بوده است را نیز ضایع ساخته‌اند. از طرف دیگر، بزرگترین مشکل این‌گونه جریانات این است که چهره خود را با نسبی‌گرایی فرهنگی می‌آرایند و مانع از این می‌شوند که درک و فهم صحیحی درباره حقوق بشر شکل گیرد.

حقوق بشر تحت هیچ شرایطی سلب‌پذیر نیست. درحقیقت، جهان‌شمولی، ویژگی سلب‌ناشدنی و تقسیم‌ناپذیری، دست در دست یکدیگر مانع از این امر می‌شوند که حقوق ذاتی مردم زیر عنوان نسبی‌گرایی نادیده انگاشته شده و حتی کسانی نسبت به آن برانگیخته شوند. خیلی پیش‌تر، اعلامیه استقلال امریکا در سال ۱۷۷۶، همچنین اعلامیه حقوق بشر و انسان فرانسه در سال ۱۷۸۹ این حقوق ذاتی را امری سلب‌ناپذیر دانسته بودند. اعلامیه جهانی حقوق بشر احترام به فرهنگ‌ها را در ردیف حقوق فرهنگی به رسمیت شناخته است. ماده ۲۷ بند

اول به صراحت این حق را شناسایی کرده است: «هر کس حق دارد آزادانه در زندگانی فرهنگی اجتماع شرکت جوید». اما این حق فرهنگی هرگز نمی‌تواند مانعی در برابر حق ذاتی برخورداری از حقوق دیگر باشد. به همین دلیل، اعلامیه حق متفاوت بودن فرهنگی را به رسمیت شناخته، اما هیچ نوع داعیه برتری فرهنگی بر فرهنگ دیگر (یعنی نسبی گرایی هنجاری) را بر نمی‌تابد. به عبارت بهتر، حقوق بشر بین‌المللی، نوع ملایمی از حقوق فرهنگی ملت‌ها را تصدیق کرده است. اما این تصدیق، خود تابعی از حقوق سلب‌ناپذیر همه مردم به موجب مواد اول و دوم اعلامیه جهانی است. منظور این است که حقوق بشر بین‌الملل هرگز حقوق مردم برای برخورداری از باورها و چشم‌اندازهای فرهنگی خود را انکار نمی‌کند؛ اما اجازه هم نمی‌دهد تا تحت لوای فرهنگ ویژگی جهان‌شمولی حقوق بشر از آن سلب شود. این مخالفت جدی حقوق بشر با داعیه‌های فرهنگی که مانع از برخورداری مردم از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی آنها است، خود ویژگی جهان‌شمولی دارد. منظور اینکه اگر، به عنوان مثال، رویه‌های غیرانسانی مانند ازدواج تحمیلی دختران، امری در مقابل حقوق بشر ذاتی آنان تلقی شود، به همین میزان نادیده گرفتن حقوق زندانیان گوانتانامو یا ابوغریب نیز امری خلاف و نقض ویژگی جهان‌شمولی حقوق بشر است. به عبارت بهتر، نمی‌توان گفت، آنهایی که افرادی را در این زندان‌ها نگه داشته و با رویه‌های غیرانسانی از آنها بازجویی می‌کنند، کمتر مسئول هستند. حقوق بشر تحت هیچ شرایطی قابل انکار نیست به این معنا که هیچ کس و تحت هیچ شرایطی یا قاعده و قانونی، اعم از مذهبی یا عرفی، نمی‌تواند این حقوق ذاتی را از مردم بگیرد.

همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شده است؛ متفکران و فیلسوفانی مانند جان لاک، حقوق انسان‌ها را ناشی از طبیعت ذاتی آنها دانسته بودند. به موجب این‌گونه نظریات، از آنجایی که حقوق طبیعی با هستن انسان ملازمه دارد، برای خود بایسته‌هایی را ایجاد می‌کند که قابل تردید نیستند. انسان به دلیل انسان بودن خود از این حقوق برخوردار است. بنابراین، هیچ قاعده و اصلی حتی اگر به واسطه اجماع انسانی ساخته شود، نمی‌تواند سلب ناپذیری حقوق بشر را ابطال کند. این‌گونه نظریه‌های فلسفی، مشارکت فعال و تعیین کننده‌ای در شکل گیری مبانی حقوقی دکترین حقوق بشر داشتند. اینان با طرح این فرضیه که انسان به دلیل انسان بودن و نه بنا بر دلایل روایی و تاریخی یا مذهبی، باید از حقوقی غیرقابل انکار برخوردار باشد؛ اصالت حق را بر هر امر دیگری به گفتمان اجتماعی و سیاسی وارد ساختند و از آنجایی که بایسته‌های توضیح دهنده حقوق انسان همه با مفهوم انسان ملازمه دارند و انسان‌ها نیز همگی از ویژگی انسان بودن برخوردارند، حقوق انسان‌ها نمی‌تواند تابع نظام‌های سلسله مراتبی بوده و بتوان برخی از آنها را بر دیگران غلبه و برتری داد. بی‌تردید حقوق بشر

انواع و اقسامی دارد و هر کدام نیز در شرایطی امکان تحقق دارد. اما این واقعیت را نمی‌تون انکار کرد که گفتمان حقوق بشر یک کل یکپارچه و تقسیم‌ناپذیر را شامل می‌شود.

> همه حقوق بشر جهان‌شول، غیرقابل تقسیم، به هم وابسته و پیوسته هستند. جامعه بین‌الملل باید با حقوق بشر در سطح جهانی به شیوه‌ای عادلانه و برابر، با همان موضع و با همان تاکید رفتار کند. در حالی که اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و پیشینه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و مذهبی باید درنظر گرفته شود؛ وظیفه کشورها، صرف‌نظر از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، ترویج و حمایت از کلیه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است (اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام وین در سال ۱۹۹۳، ماده ۵).

منظور از تقسیم‌ناپذیری و به هم پیوستگی این است که احترام به حقوق بشر، اجرا و نیز پیشبرد آن به طور همزمان برای حفاظت از گفتمان و عملکرد صحیح نظام قانونی حقوق بشر ضروری است. در حقیقت، نمی‌توان از حقی خاص سخنی به میان آورد و در اجرای آن کوشید؛ بدون اینکه دیگر حقوق را فراموش کرد. اجرای حقوق بشر بدون این پیوستگی امکان‌پذیر نسیت. به عبارت دیگر جهان‌شمولی حقوق بشر به عنوان ارزش ذاتی و ضروری آن باید با انکار ناپذیری و عدم امکان تقسیم‌بندی مقوله‌های حقوق بشر، همراه و ملازم باشد. اولی ضروری است؛ اما کافی نیست. در دفاع از این نظریه باید توضیح داد که هرنوع شک و شبه‌ای درباره تقسیم‌ناپذیری حقوق بشر، کل گفتمان را خدشه‌دار می‌سازد. بنابراین، خطاست که تصور کنیم، حقوق فردگرایانه بر حقوق اجتماعی پیشی می‌گیرند و عکس آن هم امکان دارد. تجربه دوران جنگ سرد به خوبی نشان داد که غلبه حقی بر حقی دیگر، که بر مبنای ملاحظات ایدئولوژیکی قرار گرفتند، چه آسیب‌های جبران‌ناپذیری به دنبال آورد. به همین خاطر، هر چند که برای روشن‌تر شدن اهمیت حقوق بشر، مجموعه گفتمان به نسل‌هایی تقسیم می‌شود، این حقیقت همچنان باید مورد توجه قرار گیرد که حقوق بشر یک کل یکپارچه، تقسیم‌ناپذیر و غیرقابل انکار است.[۵]

شاید یک مثال بتواند ویژگی تقسیم‌ناپذیری را بهتر توضیح دهد. برای این امر «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند» را نیز تجسم نماییم. فرض کنیم که برخورداری از حقوق و آزادی‌های مدنی با تکیه بر حق آزادانه عقاید و وجدان با حق مشارکت

---

۵ نگاه کنید به جلد اول از مجموعه اندیشه‌های حقوق بشری با عنوان *مبانی حق و آزادی در اندیشه سیاسی* بین‌المللی از این نویسنده.

در سرنوشت جامعه تلاقی ندارد. هر کدام از اینها می‌توانند در جایگاه خود کارکرد خاص خود را داشته و هر کدام هم اهمیت ویژه خود را برای انسان دارند. اما اندک تاملی درباره این دو نوع حق نشان می‌دهد که هر دو به یکدیگر وابسته و متقابلا پیش برنده هستند. بدون اجرای حق ذاتی مشارکت در تعیین سرنوشت، نمی‌توان از آزادی بیان در جامعه سخن گفت. در حالی که بدون اجرای حق آزادی بیان نمی‌توان در سرنوشت جامعه مشارکت کرد. می‌توان مثالی دیگر زد؛ همان حق آزادی بیان، به ظاهر می‌تواند بدون نیاز به حقوق محیط زیست یا حقوق زیستن در صلح انجام شدنی باشد و گویا به ظاهر حقوق محیط زیست یا زندگی صلح آمیز هم ارتباطی با حق آزادی بیان ندارند؛ اما این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که بدون برخورداری از آزادی بیان نمی‌توان سیاست‌های مخرب محیط زیستی را به چالش کشید یا سخن از زندگی صلح‌آمیز به میان آورد؛ اما حقوق بشر مربوط به آزادی بیان و عقاید را نادیده گرفت. در حقیقت لزومی ندارد که تک تک این حقوق حتما به طور کامل محقق شوند تا بتوانند معنای واقعی خود را افاده نمایند. بلکه آنچه ضروری است، این است که این دو مقوله حقوقی از طریق تقسیم‌ناپذیری و پیوستگی می‌توانند مفهوم حق ذاتی را به ذهن انسان متبادر سازند؛ یعنی همان مصداق شعر سعدی شیرازی که می گوید: «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند». به عبارت دیگر، ممکن است که یکی از این حقوق از نقطه‌نظر سیاست‌گذاری و در یک جدول زمانی اولویت بیشتری پیدا کند. اما هستن هر کدام بایسته‌ای را ایجاد می کند که برای دیگری هم همان وزن و اهمیت ایجاد شود.

از آنجایی که به موجب ویژگی جهان‌شمولی و غیرقابل سلب بودن حقوق بشر، همه انسان‌ها به گونه‌ای توانمند می‌شوند که می‌توانند اصل حاکمیت اراده خود را در جامعه سیاسی به نمایش بگذارند، گفتمان حقوق بشر با حق مشارکت کامل و موثر در تعیین سرنوشت پیوستگی پیدا می‌کند. یعنی نمی‌توان از حقوق انسان سخن به میان آورد؛ مگر اینکه چنین حقوقی را در پیوندی اجتناب‌ناپذیر با حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش قابل اجرا و امکان‌پذیر دانست. به عبارت دیگر، عمده رنج‌های انسانی شامل نابرابری، سرکوب، اذیت و آزار، فقر، بی‌سوادی و دردهای پیدا و پنهان جوامع انسانی در نادیده گرفتن حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش ریشه دارند. لذا حق مشارکت کامل و موثر شهروندان در تعیین سرنوشت خویش و یا مشارکت داشتن در فعالیت‌های گوناگون فرهنگی، ورزشی و تفریحی جزو حقوق تفکیک‌ناپذیر و ملازم حقوق بشر ذاتی آنها است. آنچه که این نوع حق را بیشتر برجسته می‌سازد، این است که کشورها را بر می‌انگیزد تا اقداماتی برای پیشبرد بخش‌هایی خاص از جامعه انجام دهند. به عنوان مثال، برای تسهیل در برخورداری افراد از حقوق ذاتی خود، کشورها امکاناتی را در زیرساخت‌های زندگی عمومی به وجود آورند تا افرادی که بنابر

ناتوانی‌های ذهنی یا جسمی قادر به برخورداری از حقوق خود نیستند، از آن حقوق محروم نشوند. افراد خاصی که بنابر ناتوانی ناشی از محرومیت‌های تحمیلی براساس جنسیت، قومیت، زبان یا مذهب در معرض آسیب‌های جدی قرار دارند، باید توسط کشورها مورد حمایت قرار گیرند تا راه مشارکت فعال و موثر آنها در تعیین سرنوشت میسر شود.

بنابراین، حق مشارکت در تعیین سرنوشت با توانمند شدن و توانمندسازی همراه است. چه بسا مردمانی که بر این‌گونه حق خود واقف نبوده و در اثر آموزه‌های جزمی قادر به درک اهمیت حق تعیین سرنوشت نیستند. وجود رژیم‌های خودکامه‌ای که با تکیه بر احساسات و هیجانات توده‌ها می‌توانند بخش بزرگی از جمعیت جامعه را در خدمت منافع خود گیرند، نشانه این واقعیت است که در فهم عمومی حقوق بشر، نقش بنیادین حق تعیین سرنوشت آگاهانه هنوز برای بسیاری از مردم، به ویژه در کشورهای غیردمکراتیک، هنوز به خوبی توضیح داده نشده است. این در حالی است که اجرای این حق زمینه‌ساز اصلی حقوق دیگر است. زیرا حق تعیین سرنوشت، فضای مشارکتی فعال و موثری را به وجود می‌آورد که در آن مردم می‌توانند مشکلات پیش رو را به بحث گذاشته، راه‌حل‌ها و پیشنهادهای خود را برای مقابله با مشکلات ارائه داده و از طریق فرآیندی همکارانه از یکدیگر برای بهزیستی و خوشبختی بیشتر تلاش کنند.

ویژگی چهارم حقوق بشر بین‌المللی، یعنی حساب پس‌دهی و حکومت قانون، امروزه در جوامع باز و دمکراتیک جایگاه شناخته شده و بالایی دارد. کشورها و مسئولان امور در قبال نقض حقوق بشر یا کوتاهی نسبت به اجرای آن مسئول بوده و در عین حال نسبت به آسیب‌هایی که کوتاهی آنان برای مردم ایجاد شده است، باید پاسخگو باشند. بی‌مسئولیتی و عدم پاسخگویی نه تنها موجب نقض گسترده‌تر و فاحش‌تر حقوق بشر توسط خودکامگان می‌شود، بلکه زمینه‌های درگیری‌ها و خشونت‌های اجتماعی و سیاسی را نیز فراهم می‌آورد. به گونه‌ای که می‌توان با ایقان، تصدیق نمود که قسمت عمده درگیری‌ها و جنگ‌های خونین به دلیل همین عدم پذیرش مسئولیت‌ها بوده است. در واقع این حکومت‌های ظالم هستند که به دلیل خوی تبه‌کارانه و شریرانه خود، نه تنها حقوق حقه مردمان خود را پایمال می‌کنند، بلکه با کشاندن منابع مالی و انسانی کشور به درگیری‌ها و جنگ‌ها هر چه بیشتر موجبات فقر، فلاکت، آوارگی و ناتوانی مردم را فراهم می‌آورند. در این‌گونه جوامع، به دلیل مسدود بودن فضای مشارکت سیاسی آزادانه، عدم شفافیت که ویژگی همه حکومت‌های تبه‌کار است و خودکامگی آنهایی که هرم‌های قدرت را غصب کرده‌اند، مردم و به ویژه ستم‌دیدگان و اقشار آسیب‌پذیر صدمات اصلی را تحمل می‌کنند. برای عبور از این گونه تنگناهای ویران

کننده، پرسشی که همچنان قابل بحث باقی می‌ماند، این است که چه باید کرد؟ چگونه می‌توان امید به حقوق بشر را به عنوان تنها بدیل ممکن در مقابله با ظلم و تباهی، زنده و پابرجا نگهداشت و آن را به پیش برد؟ در مواجهه با رژیم‌های تبه‌کاری که زیر عنوان نسبی‌گرایی فرهنگی یا گفتمان‌هایی جذاب مانند مبارزه با هژمونی، خود را پنهان ساخته‌اند چه باید کرد؟ این دو مورد اخیر از معضلات پیچیده پیش روی حقوق بشر بین‌المللی است.

در راستای این‌گونه چالش‌ها است که می‌بایست حقوق بشر را از یک سو تنها بدیل برای مبارزه با استبداد در نظر گرفت. یعنی بدیلی که علی‌رغم آرمانی بودن امکان تحقق دارد و از دیگر سو حقوق بشر را به عنوان یک فرهنگ نوین بشری برای تعیین رفتارهای اجتماعی و سیاسی در نظر گیریم. با کنار هم گذاشتن این دو چراغ امید می‌توان و می‌بایست بی‌وقفه، مبارزه آگاهانه با استبداد را پیش برد. می‌بایست نوعی فرهنگ جمعی یادگیری ایجاد کرد که همه در آن سهیم و مسئول بوده و دریابند که سعادت بشری به رعایت حقوق بشر وابسته است. باید همه افکار و اندیشه‌ها را حول محور یک هدف متمرکز ساخت؛ فقط انسان و انسانیت!

بخش اول

بنیادهای فلسفی و حقوقی

فصل اول

مقدمه‌ای بر آزادی

آزادی‌خواهی و عشق ورزیدن به حیات انسانی، ویژگی‌های زندگی انسانی را معنی می‌کند که در آن انسان مستقل عقلایی مرکز همه تصمیم‌گیری‌ها در روابط اجتماعی است. با این آزادی، هویت انسانی شکل گرفته و سرنوشت او را در رابطه با دیگر ذوات خردمند تعیین می‌نماید.

چکیده

آزادی مفهومی جذاب و آرمانی است که از آغاز تاریخ شکل‌گیری جوامع انسانی همواره به منزله نور امیدی برای رهایی ستم‌دیدگان بوده و برای رسیدن به آن چه رنج‌هایی که بر بنی‌آدم روا نشده است. نظر به اهمیت آزادی، متفکران و فلاسفه به اشکال مختلف سعی کرده‌اند توضیح دهند، آزادی چیست و چرا باید برای به دست آوردن آن تا پای جان ایستادگی و مبارزه کرد. اما علی‌رغم اهمیت آزادی که هر عقل سلیمی آن را در می‌یابد، این مفهوم ابعاد پیچیده‌ای به خود گرفته است. به گونه‌ای که به درستی مشخص نیست، هر گاه سخن از آزادی به میان می‌آید، دقیقا چه کسی باید برای آزادی خود تلاش کند و از چه چیزی باید آزاد و رها باشد. برای ساده‌تر ساختن این پیچیدگی می‌توان سه نوع تعریف را به طور مقدماتی مدنظر قرار داد.

- آزادی یعنی رها بودن از کشورهای مستبد خودکامه و نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه. این ساده‌ترین، قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین مفهوم آزادی است.
- آزادی به معنی رها بودن از هرنوع اعمال محدویت به اندیشه و تصمیم‌گیری مستقل انسان. به عبارت دیگر، رها بودن از هر آنچه مانع رشد و شکوفایی انسانی می‌شود.
- آزادی به معنی رها بودن از اسارت عینی و نیز استعمار اندیشه. این تعریف ترکیبی پیچیده‌تر از دو مورد بالاست. در این تعریف ساده که امروزه بیشتر مورد توجه همگان است، آزادی یعنی فرصت داشتن و توان انتخاب آزاد زندگی، تجربه آزادی و برخورداری از اصول دموکراسی.

هر سه نوع این تعریف آزادی، نشان از این حقیقت دارد که انسان می‌تواند و باید براساس اراده خود تصمیم بگیرد تا نحوه هستن خود را تعیین و تعریف کند و برای رسیدن به اهدافی که در زندگی دنبال می‌کند، با هیچ مانع ذهنی و عینی مواجه نباشد. آزادی در این معنی واژه، که بنیادهای اندیشه‌ورزی لیبرال را شکل می‌بخشد، یعنی «رها بودن از».[۶] این نوع آزادی را

[6] Free from, or negative freedom

می‌توان «آزادی سلبی» یا انکار هر نوع مداخله در تصمیم‌گیری‌های مستقل عامل عقلایی نیز نامید.

اما آزادی، علاوه بر تعاریف یاد شده، می‌تواند و باید، ابعاد دیگری از تعریف خود و کاربرد آن در زندگی اجتماعی را نیز به نمایش بگذارد. این مفهوم آزادی را باید به سه تعریف پیشین افزود. منظور این است که آزادی باید نشان دهد که هرگاه از حالتی انتزاعی پا به عرصه جامعه و زندگی واقعی مردم می‌گذارد و به ویژه در مواجه با موضوعات عدالت اجتماعی، چگونه خود را تعریف می‌کند. این ضرورت تعریفی متفاوت از ابعاد فلسفی لیبرال واژه، موضوع جدال‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری می‌شود. اما به سادگی، آزادی را از این نقطه‌نظر می‌توان به معنی اراده آزاد برای آزادی دیگران تعریف کرد. منظور این است که آزادی نه فقط در برگیرنده توانایی برای تصمیم‌گیری مستقل یا به عبارتی «آزاد بود از» بلکه در برگیرنده «انجام کاری برای آزادی دیگران»[7] است. این مفهوم آزادی را می‌توان «آزادی ایجابی» نیز نام‌گذاری کرد.

کلیدواژه‌ها:
آزادی سلبی، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، انسان مدرن، فردیت اجتماعی، شفقت و مهربانی

مقدمه

بنابر دلایلی که به اختصار ذکر شد؛ مفهوم آزادی هنوز محل بحث‌های متفاوت و حتی گاهی متضاد و گیج کننده است. مهم‌ترین این بحث‌ها می‌تواند در این پرسش مطرح شود که اساسا چرا مردم باید از آزادی‌های اساسی و قانونی برخوردار باشند؟ آیا آزادی به معنی رها بودن مطلق از هر نوع مانعی در انتخاب فردی است (آزادی‌های سلبی) یا اینکه دارای ابعاد ایجابی نیز هست؟ علاوه بر این، پیوند میان آزادی و برابری، موضوع عدالت اجتماعی را نیز به بحث می‌کشاند. چگونه برخورداری از آزادی می‌تواند موجب برقراری برابری شود؟ آیا باید توجه کامل به برابری معطوف باشد یا باید انصاف را در مرکز توجه قرار داد؟ آیا برابری همان استحقاق حقوقی است یا اینکه باید در متن شرایط عینی و واقعی زندگی مردم و جامعه تعریف شود؟ مکاتب و نحله‌های مختلف فلسفی پاسخ‌های متفاوتی برای این پرسش‌ها فراهم

---

7 Free for, or positive freedom

آورده‌اند. برخی از گرایش‌های اندیشه‌های لیبرال، مفهوم آزادی را به معنی مطلق آن یعنی آزادی‌های سلبی تفسیر می‌کنند. در حالی که درون همان فلسفه لیبرال گرایش‌های اجتماعی می‌کوشند، آزادی را در معنی ایجابی واژه تفسیر کنند. مکاتب هم‌پیوندی[8] نیز خواه سوسیالیستی باشند، خواه پیروان فلسفه اصالت اجتماع محافظه کار، به معنای ایجابی آزادی تکیه می‌کنند. همه این مباحث، پرسش‌ها و موضوعات درخصوص آزادی، ذهن کنکاش‌گر را به تامل وامی‌دارد.

موضوع این فصل از کتاب این است که صرف‌نظر از پرسش‌ها، دیدگاه‌های فلسفی، ابعاد سیاسی و کاربردی مفهوم آزادی، توضیح دهد که اصلا آزادی به چه معنی است. آیا آزادی امری بالقوه است که با انسانیت همراه است. اعلامیه جهانی حقوق بشر این نوع آزادی را به رسمیت می‌شناسد. منظور این است که انسان‌ها همه آزاد به دنیا آمده و به همین دلیل از حقوق ذاتی برابری و انتخاب مستقل برخوردارند.

اما علی‌رغم همه تصریحات مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، همان انسان‌ها به طور بالقوه آزاد در بسیاری از جوامع نمی‌توانند از آزادی‌های خود در بافت سیاسی و اجتماعی جامعه برخوردار باشند. بنابراین آزادی دو وجه دارد. وجه بالقوه یعنی اراده آزاد انسانی برای تصمیم عقلایی مستقلانه برای تصمیم‌گیری. این وجه آزادی با انسان بودن، همراه و ذات وجود اوست. به این معنی، آزادی،[9] امری درونی و وجودی است و هیچ‌گاه نمی‌توان این ویژگی ذاتی درونی را از او گرفت.

این تجربه در طول تاریخ جوامع بشر نشان داده شده که هر چند مستبدان سیاسی و همراهان مذهبی آنان سعی کرده‌اند هم اندیشه و هم عمل اجتماعی و سیاسی انسان‌ها را در اختیار خود بگیرند، ولی نتوانسته‌اند انسان را از این ویژگی برجسته انسان بودن او برای انتخاب راهی که می‌خواهد، بازدارند. آزادی در این معنی بیشتر به مفهوم آزادی سلبی نزدیک است. یعنی اینکه هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند تجربه درونی آزاد و انتخاب مستقل را از انسان‌ها بگیرد. هنگامی که اعلامیه جهانی حقوق بشر، آزادی را به عنوان امری اساسی از آغاز تولد مورد تصدیق قرار می‌دهد، به این معنی آزادی توجه دارد. این مفهوم آزادی می‌تواند به عنوان «توانایی تعیین سرنوشت»، حالت «اراده آزاد در وجود هر عامل انسانی عقلایی، رها بودن از استعمار اندیشه، جهل و بندگی فکری» تفسیر شود.

---

[8] Communitarian accounts
[9] Freedom

بازتاب سیاسی و اجتماعی این نوع آزادی، محتوی مردم سالاری و جمهوریت را شکل می‌بخشد. یعنی انسان‌هایی که به دلیل هویت انسانی خود بالقوه دارای ظرفیت فهمیدن و به تبع آن استقلال اندیشه هستند؛ می‌توانند و باید بتوانند سرنوشت خود را در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، خود در دست گیرند.

در عین حال، آزادی می‌تواند به عنوان فرصتی اجتماعی و سیاسی در اختیار مردم قرار گیرد تا آنان به طور عملی و عینی از آن برخوردار باشند. به همین دلیل باید ضوابط و معیارهایی در جوامع برقرار شود که از طریق آن آزادی‌های بالقوه، یعنی اصل استقلال اراده، بتواند در امور زندگی مردم آنان را به تصمیم‌گیری آزاد یاری رساند. در این معنی عینی واژه، آزادی یعنی فرصت لازم برای مردم و داشتن حق برای تصمیم‌گیری و انتخاب براساس اراده آزاد خود. آزادی به این معنی را می‌توان در مجموعه استحقاقات و حقوق شهروندی قرار داده و آن را به معنی حقوق مدنی و سیاسی[۱۰] تفسیر کرد. در واقع از طریق این نوع آزادی‌های شهروندی که در قوانین اساسی تعریف و در جامعه توسط مردم استفاده می‌شود، آنان قادر هستند اراده آزاد بالقوه خویش را به حالت بالفعل درآورند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، بعد از اعلان به رسمیت شناختن آزاد بودن انسان‌ها در هنگام تولد، برخورداری از این ویژگی طبیعی و فطری انسانی را در مواد بعدی اعلامیه زیر عنوان امتیازات شهروندی مانند آزادی بیان، وجدان، اندیشه و انواع دیگر استحقاقات اجتماعی و سیاسی در جوامع آزاد به همگان توصیه می‌کند.

آزادی اندیشه مثال خوبی برای توصیف این منظور است. همه انسان‌ها می‌توانند اندیشه آزاد داشته باشند؛ زیرا بنا بر ظرفیت عقلایی فهمیدن، آنها از هر نوع قید و بند خارجی در امان هستند. حتی آنانی که در سیاه چال‌ها و سلول‌های انفرادی به بند کشیده شده‌اند یا در جوامع بسته و تمامیت‌خواه زندگی می‌کنند؛ می‌توانند به عنوان امری انسانی و درونی به گونه‌ای آزاد اندیشه و تفکر کرده یا مرام و آیین خاص خود را باور داشته باشند. حال هر گاه این افراد در جوامع آزاد زندگی کنند، به دلیل برخورداری از حقوق شهروندی و حضور حقوق مدنی و سیاسی در قانون اساسی آنان، می‌توانند اندیشه آزاد و افکار خود را بدون ترس و نگرانی در جامعه بیان نمایند. آزادی به معنای اولیه آن مانند محتوایی است که برای شکل گرفتن به چارچوب‌های اجتماعی نیاز دارد. آن محتوای انسانی، همان آزادی نهفته در ذات

---

[10] Liberties (enjoyment of civil and political rights)

انسانی است که به آن «فریدم» گفته می‌شود. چارچوب اجتماعی که زمینه به فعلیت در آوردن آن آزادی بالقوه باعث می‌شود، «لیبرتی» نامیده می‌شود. مردم اغلب هر دوی اینها را با عنوان آزادی در بیان مکنونات درونی و خواسته‌های خود بیان می‌کنند. درحالی‌که علی‌رغم لایه‌های همپوش، این مفاهیم آزادی متفاوت هستند.

اولی بالقوه است و دومی جنبه محقق یافته آن آزادی درونی و ذاتی و بالقوه. اولی با انسان است و درونی و ذاتی است. دومی ساختاری اجتماعی است که در جهت توانمند ساختن انسان‌ها برای برخورداری از آزادی‌های ذاتی خود به وجود می‌آید. آزادی به معنی اولی کلمه به این معنی است که همه انسان‌ها به دلیل ذات انسانی خود می‌توانند و باید حق داشته باشند، سرنوشت خویش را تعریف کنند. دومین نوع آزادی به شرایط اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌شود که همان انسان‌ها را برای در دست گرفتن اختیار زندگی خود و تصمیم‌گیری مستقلانه یاری می‌سازد. مشهود به آزادی اراده، اولی به انسان این توانایی را اعطا می‌کند تا خود تصمیم بگیرد و معروف به آزادی‌های اجتماعی، دومی نوعی شرایط را تضمین می‌کند که به موجب آن فرد عمل کرده و مسئولیت آن را نیز می‌پذیرد.

بنجامین کنستانت اندیشمند سوئیسی ـ فرانسوی که نقش‌های فعال اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کرد؛ در مقاله‌ای با عنوان *آزادی‌های دوران باستان در مقایسه با شرایط مدرن*،[11] یکی از بهترین تحلیل‌های فلسفی پیرامون دو نوع فهم مذکور از آزادی را ارائه کرده است که برای درک آن مفاهیم و کاربردهای اجتماعی و سیاسی آنها بسیار روشنگر است. در این فصل، با دخل و تصرفاتی فلسفی این تفاوت‌ها توضیح داده می‌شوند.

آزادی‌های اجتماعی و سیاسی به عنوان پدیده‌ای مدرن

مفهوم آزادی به معنی کاربرد اجتماعی و سیاسی آن روح فلسفه لیبرال را تعیین کرده و بنابراین ریشه در تحولات آغازین عصر مدرن دارد و یقیناً مفهومی است که در غرب پا به عرصه حیات گذاشته است. عمده پژوهشگران اندیشه سیاسی تمایل دارند، این ریشه‌ها را در پیدایی نهضت اصلاح‌طلبی کلیسا جستجو کنند. آن‌گونه که در کتب پیشین توضیح داده شد؛ کلیسای قرون وسطی به دلیل فروافتادن در مباحث استدلالی فاقد روح، نوعی جزمی‌گرایی در اندیشه‌ها به وجود آورده بود که با خود فساد گسترده را نیز به همراه داشت. علاوه بر این،

---

[11] Constant, B. (1819). *The Liberty of the Ancients Compared with that of the Moderns.*

جستجوی منافع، دنیای کلیسای کاتولیک را به دلیل سنت‌های پیشین خود به تشکیلاتی منظم تبدیل کرده بود که به سختی می‌توان آن را از موضوعات قدرت سیاسی و سلسله مراتبی اواخر قرون وسطی جدا ساخت. حرص مال‌اندوزی، همراهی با ساختار قدرت و سلطه بر افکار و اندیشه‌های باورمندان، سایه‌ای سنگین بر جامعه افکنده بود که راه هر نوع مفهوم آزادی اراده و اختیار را که در آیین مسیحیت تقدیس شده بود، می‌بست. از طرف دیگر متون مقدس و خوانش و تفاسیری که می‌بایست از آن به عمل می‌آمد، به گونه‌ای انحصاری، در اختیار اصحاب اهل مدرسه قرار گرفته بود. در نتیجه، نوعی نظام سلسله مراتبی در جامعه شکل گرفته بود که در بالاترین جایگاه آن، قدرت سیاسی و مذهبی دست در دست یکدیگر، جوامع اروپایی وقت را در کنترل خود گرفته بودند.

در مقابله با این سایه سنگین مذهب بر حیات و زندگی مردم، نهضت اصلاح طلبی از دو زاویه دید کلیسای کاتولیک را به چالش کشید. از نقطه نظر آیینی و اعتقادی، مارتین لوتر، انتقادات سنگینی را در مقابل جزمی‌گرایی اعتقادات کلیسایی باز کرد و به این ترتیب توانست دریچه نوینی برای آزاداندیشی و رهایی‌بخشی در حوزه اعتماد و باور داشتن روی مردم بازگشاید. در حقیقت با به چالش کشیدن سنت‌های جزم اندیشانه‌ای که استقلال فکری مردم را از آنها ربوده بود، لوتر، فضایی را فراهم آورد تا اندیشه‌ها بتوانند از موانعی که بر سر راه استقلال آنها وجود داشت، رهایی یابند و به این طریق راه برای مکتب نوین فکری و فلسفی به وجود آمد که بعدها به لیبرالیزم یا تامین رهایی‌بخشی انسان معروف شد. دومین چالش، ابعادی اجتماعی و سیاسی داشت و توانست نظام سلسله مراتبی اجتماعی را که از سنت‌های تیول‌داری قرون وسطی سرچشمه می‌گرفت، به تدریج رهایی بخشد.

نهضت اصلاح‌طلبی کلیسا با این‌گونه نقدها توانست، آزادی اندیشه و باور را از حصار تنگ جزم‌اندیشی رهایی بخشیده و آن را به عنوان امری ضروری و ذاتی در اندیشه‌های الهیاتی مسیحی معرفی نماید. به همین سان در حالی که در نظام مذهبی ـ سیاسی قرون وسطایی، هویت‌ها به سلسله مراتب اجتماعی وابسته بودند، نهضت اصلاحات توانست، اصالت‌های هویتی انسان را از طریق پیوند بخشیدن با مفهوم لیبرال (آزاده و روشنفکر) به امری جهان‌شمول و عام تبدیل نماید. این تفسیر رهایی‌بخشی و آزادی که در مفهوم لیبرالیزم تجلی یافته است، در سنت مسیحایی اصلاح‌طلبی جایگاه بلندی داشته است. به عنوان مثال، ضرب‌المثل شماره ۱۱:۲۵ در انجیل جیمز پیشنهاد می‌کند که: «روح لیبرال همواره غنی

خواهد شد؛ زیرا که فراهم آورنده آن خودش نیز سیراب خواهد شد».[۱۲] این تقدیس آزادی و رها شدن تا بدانجا در اندیشه‌های اصلاح‌طلبی توسعه یافت که در تفاسیر انجیلی، لیبرال، فردی تلقی می‌شد که به دلیل همان روح آزادی‌خواهی، فردی بخشنده و سعادتمند بوده و به اخلاق مراقبت از دیگران روی می‌آورد. در ترجمه داربی همان اصطلاح، فرد لیبرال، زندگی بابرکت خواهد داشت؛ خیرخواه بوده و همواره شکوفا می‌شود و نابخردان را به قلب خود فرا می‌خواند.

به هر حال، هدف از طرح این موضوع این نکته بود که با رهاسازی اندیشه و باورهای مذهبی از جزمی‌گرایی، نهضت اصلاح طلبی قرن ۱۶ توانست بذرهای حاصل‌خیزی برای ظهور مکتب رهایی‌بخشی لیبرال فراهم آورد. شاید هم به همین دلیل است که عمده متفکران لیبرال به ویژه جان‌لاک همان اندیشه‌های لیبرال نهضت اصلاحات را در اندیشه‌های فلسفی سیاسی خود پرورش دادند. جان لاک در *دو رساله در باب حکومت*[۱۳] این نگرش لیبرال را توسعه بخشید که انسان‌ها تعهداتی رهایی‌بخش نسبت به یکدیگر دارند. این تعهد را انسان‌ها با طبیعت ذاتی خود (نوعی وحی طبیعی) درک می‌کنند و به همین دلیل نه تنها با دیکتاتورها به مقابله برمی‌خیزند، آزادی را به منزله جوازی برای انجام هر کاری نمی‌دانند. آزادی در چارچوب تعهدات اجتماعی و تعهد به رهایی‌بخشیِ همه مردم معنی پیدا می‌کند. از این روی در نظام طبیعی نیز انسان‌ها قادرند، فرمان قانون اخلاقی آزادی و رهایی‌بخشی را دریابند. بنا برهمین دلیل، انسان در جستجوی رهایی و آزادی، در نظام‌های قانون اساسی که در آن قدرت و اختیارات حاکم محدود شده است، نیز استقلال اراده خود را حفظ می‌کنند. هر گاه نظام حاکم از تعهدات خود برای احترام و پیشبرد آزادی‌های مردم سرباز زند، این حق طبیعی مردم است که با قیام خود آن نظام را براندازند.

با توجه به اهمیت درک مفهوم آزاد بودن، لاک در *رساله‌ای در باب تساهل*[۱۴] می‌کوشد به دیگران بیاموزد که رهایی‌بخشی در اندیشه مردم با آزاد شدن از چارچوب‌های تنگ مذاهب نمادین امکان‌پذیر است و به همین دلیل درخواست نمود که امور عمومی جامعه از مذهب

---

[12] Bibleapps.com/proverbs

[13] Locke, J. (1786/2003). *Two Treaties of Government*. Cambridge: Cambridge University Press.

[14] Locke, J. (16۸۹/1963). *A Letter Concerning Toleration.* The Hague, Nijhoff.

جدا باشد. در «رساله‌ای در باب فهمیدن»[15] نیز توضیح می‌دهد که انسان در آغاز پای گذاشتن به جهان، با ذهنی عاری از هر نوع دانش قبلی همراه است که او را پذیرای واقعیات جهان می‌سازد تا بیاموزد چگونه زندگی خود را هدایت کند. در این نگرش تجربه‌گرایی انگلیسی، که متاثر از آراء ابن‌سینا است، لاک توضیح می‌دهد که مشاهده و آزمایش، یعنی اعمال آزادی اراده در تحلیل شرایط زندگی تنها راهی است که می‌تواند زندگی انسانی را با سعادت همراه سازد. بنابراین، باورهای جزمی از پیش به ارث رسیده، مانع از فهم و شکوفایی انسانی هستند. نظام کهنه پیشین، به دلیل تکیه بر اصالت‌های از پیش تعیین شده، پاره‌ای از باورها و اعتقادات مردم را به دو دسته عالم (مذهبی) و مردم عادی تقسیم کرده و از این طریق، نظام سلسله مراتبی و مزایای حاصل از آن برای بالادستی را باعث می‌شود. این در حالی است که همه انسان‌ها آزاد و برابر به دنیا می‌آیند. این مفاهیم برجسته آزادی و برابری در همان توان انسانی قرار دارند که بدون هیچ پیش فرضی می‌تواند خود و جهان پیرامونی را شناخته و براساس آن فلسفه حیات خویش را تعریف کرده و به گونه‌ای مستقل تصمیم‌گیری نماید. بنابراین، بنیاد دانش توسط خود انسان و از طریق شیوه‌های علمی مشاهده، آزمایش، فرضیه و نظریه شکل می‌گیرد.

باید این حقایق را به انسان‌ها از آغاز سنین نوجوانی آموخت تا در اندیشه‌های آنان تفکرات انتقادی مستقل شکل گیرد. در *اندیشه‌هایی درباره آموزش*، لاک می‌کوشد، بیان کند؛ چه اصول اخلاقی درباره اهمیت لیبرال و مستقل بودن از آغاز باید به کودکان آموزش داده شود. اولین و مهم‌ترین این اصول، اصل آزاداندیشی مستقلانه است که می‌تواند به انسان‌ها بیاموزد، نباید تابع و مطیع دیکتاتوری باشند. برای این امر، آموزش حقی انسانی است که به موجب آن آگاهی و بیداری در انسان‌ها پرورش یافته و از طریق آن مسئولیت اجتماعی ـ سیاسی رهایی‌بخشی در جامعه برقرار می‌شود. در حقیقت هرگاه به اهداف آموزش، نظری داشته باشیم، درمی‌یابیم که آموزش باید تعهدات انسانی و اخلاقی رهایی‌بخشی را در کودکان برانگیزد و به آنها بیاموزد که آموزش از طریق تعامل با دیگر انسان‌ها و در فضای اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، می‌تواند به پرورش و شکوفایی انسانی منجر شود.

در پرتو این ملاحظات، عموم متفکران حوزه فلسفه سیاسی اعتقاد دارند که آزادی به معنی شرایطی که به موجب آن انسان‌ها می‌توانند اراده مستقل و آزاد خود را در عرصه عمل

[15] Locke, J. (1690/1964). *An Essay Concerning Human Understanding.* Cleveland: Meridian Books.

اجتماعی به نمایش بگذارند، ساختاری اجتماعی نوین است که از عصر مدرن پا به عرصه ظهور گذاشته است. بنابراین و به لحاظ تاریخی، آزادی به معنی شرایطی بالقوه در وجود انسان برای تشخیص عقلایی و تمیز میان امور انسانی و شیطانی، ریشه در تاریخ پیدایی انسان دارد. اما آزادی به معنی شرایط عینی اجتماعی که براساس آن انسان‌ها موفق می‌شوند، اراده آزاد خود را به عنوان راهنمای زندگی برگزینند و به گونه‌ای مستقل تصمیمات خود را عملی سازند، پدیده‌ای جدید یا ساختاری اجتماعی و مربوط به عصر مدرن است. اساساً خود فلسفه لیبرال هم هر چند که ممکن است ریشه‌های الهام خود را از متون یا رویه‌های کهن برگرفته باشد، حضور آن به عنوان صدای آزادی‌خواهی لیبرتی، امری نوین و برخاسته از اندیشه‌های عصر روشنگری است. حقیقت لیبرال بودن در ریشه‌های آن، ویژگی مشخصه انسان متعهد به فضایل اجتماعی رهایی‌بخشی است. دایره‌المعارف ساموئل جانسون این مفهوم انسان مدافع لیبرتی (آزادی‌های عینی) را معادل با انسان شریف[۱۶] بودن قرار می‌دهد. فردی که سخاوتمند و بخشنده است، فردی که به مهربانی شناخته می‌شود؛ یعنی لیبرال است.[۱۷] به همین دلیل در فرهنگ لیبرال، شریف بودن از آغاز کودکی و نوجوانی باید آموخته شود تا جامعه بتواند براساس معیارهای انسانی آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی در مسیر رشد و توسعه طبیعی خود گام بردارد. لیبرال بودن، یعنی مدافع آزادی‌های اجتماعی و سیاسی بودن، ویژگی شخصیتی انسان‌های آگاه و بامسئولیت است. این ویژگی باید در آموزش‌های عمومی برای رشد شخصیت جوانان مورد نظر قرار گیرد؛ زیرا تنها راه موثر در مقابل آفات اجتماعی بی‌نزاکتی و بی‌معرفتی است.

مشکلی که در توسعه این گونه افکار آزاده‌خواهانه وجود داشت؛ این بود که تا قرن هجدهم، این گونه مفاهیم با ویژگی مرد بودن آمیخته بود و زنان را در حیطه تفکر آزادی‌خواهانه قرار نمی‌داد. به عبارت بهتر، آموزش، امری مردانه تلقی می‌شد تا بتواند آن انسان‌های شریف و مسئول را برای مناصب اجتماعی و سیاسی آماده سازد. آموزش برای زنان تا اندازه‌ای ضروری بود که بتوانند امور مربوط به خانه و خانواده را به درستی انجام دهند. در پرتو این گونه باورهای عصر روشنگری است که درمی‌یابیم حتی مفاهیم آزادی‌های اجتماعی و سیاسی (لیبرتی‌ها) نمی‌توانستند به عنوان فرصت‌هایی عام و جهان‌شمول در اختیار همه مردم قرار گیرند. بنابراین، این نیاز احساس می‌شد تا لیبرال بودن به عنوان شخصیتی برای انسان به قانون تبدیل شود و در متن قانون اساسی کشورها قرار گیرد تا به

---

16 Gentelman
17 Samuel Johnson's Dictionary

موجب آن برابری به عنوان جزء غیرقابل تفکیک آزادی‌ها در اختیار همگان قرار گیرد. بی‌دلیل نیست که تاریخ فلسفی قرن هجدهم شاهد حضور زنان متفکری است که برای آزادی همراه با برابری جنگیدند و راه را برای برقراری شرایط حاضر هموار ساختند. بی‌مناسبت نیست، اگر بتوانیم مروری بر برخی از این‌گونه شخصیت‌های مدافع آزادی داشته باشیم.

مری ولستون کرافت[۱۸] شاید مهم‌ترین چهره مدافع برابری به عنوان جوهر آزادی است. او در زمانی اندیشه‌های سیاسی رهایی‌بخش خود را به رشته تحریر درمی‌آورد که علی‌رغم اندیشه‌های لیبرال در جامعه انگلیسی، سنت مردسالارانه هنوز بر جامعه انگلستان تسلطی انحصاری داشت. این گونه اندیشه‌های مدرن، اما هنوز سرشار از تناقض درباره آزادی، متفکران دیگری را نیز برانگیخت تا پیام رهایی‌بخشی مدرن را به قلب موضوعات مربوط به آزادی و اِعمال آن به رویه‌های اجتماعی و سیاسی بکشانند. ان لوئیس استیل،[۱۹] از دیگر زنان مبارزی بود که به توسعه مفهوم آزادی همت گذاشت. این نظریه‌پرداز سیاسی آزادی‌خواه که خود را از تندروهای انقلابی دور نگه می‌داشت و سال‌های طولانی از عمر خود را به دلیل برقراری حکومت وحشت ترور در فرانسه و سپس نظام ناپلئونی، در تبعید گذراند؛ همان اندیشه‌هایی را که ولستون کرافت بنیانگذاری کرده بود، دنبال کرد؛ در حالی که نوآوری‌های خاص خود را نیز به نمایش گذاشت. مهم‌ترین ابعاد اندیشه‌های او را می‌بایست در این تحلیل تاریخی دانست که براساس آن هم انقلاب کبیر فرانسه و هم انقلاب باشکوه انگلستان ادامه طبیعی تلاش‌هایی بودند که برای استقرار حکومت مشروطه صورت می‌گرفتند. به دلیل اینکه خانم استیل تاکید بالایی بر ضرورت آزادی و برابری به همراه احیای ویژگی‌های طبیعت و عشق‌ورزی داشت و خود او نیز زن شیک‌پوش و شوخ‌طبعی بود، اندیشه‌های برابری‌خواهانه او مشارکت موثری در پایه‌ریزی فلسفه رمانتیک برای رهایی زنان بود. در عین حال، نوآوری خاص اندیشه‌های او در طرح این اعتقاد قرار داشت که انقلاب فرانسه پاسخی بود بر ساختارهای غیرعادلانه رژیم کهن. بنابراین نهادین ساختن آزادی‌ها بر علیه نظام استبدادی می‌توانست اقدامی در جهت دگرگونی عمیق ساختارهایی باشد که نه تنها در عرصه اجتماعی و سیاسی، بلکه در باورها و اندیشه‌ها قرار داشت.

دقت در اندیشه‌های استیل نشان می‌دهد که ذهنیت او تاثیر بسزایی از فلسفه آزادی‌خواهانه روسو داشت که با نظریه تفکیک قوا و مشروطه‌خواهی منتسکیو آمیخته شده

---

18 Mary Wollstonecraft (1759-97).

19 Anne Louise Germaine de Staël-Holstein (1766-1817).

بود و او را به سوی دیدگاه‌های لیبرالی پیش می‌برد که به گونه‌ای متعادل، رهایی‌بخشی را دنبال می‌کرد. اورلین کرایوتو *در ستایش آزادی*،[20] در توضیح اندیشه‌های استیل می‌گوید؛ وی از مخالفان قدرت مطلقه و از مدافعان نظام سیاسی نمایندگی بود که به ویژه در انگلستان توانسته بود ترکیبی از نظم و آزادی از یک سو و سنت و نوآوری را از دیگر سو در یکدیگر هم نهاد سازد. بنابراین، مسیر حرکت تاریخ باید به سوی تلاش‌هایی از سوی مردم تداوم یابد که می‌خواهند در مقابل قدرت مطلقه سلاطین، مزایای شهروندی به دست آورند (کرایوتو، ۲۰۱۷: ۲۵). در این شرایط، پایه‌ریزی یک نظام سیاسی نمایندگی اصلی‌ترین وظیفه مردم در مسیر حرکت تاریخی به سوی رهایی‌بخشی است. بنابراین، برخلاف تحولات تاریخی سیاسی فرانسه که به حکومت ناپلئون و سپس شکست او در واترلو انجامید؛ سنت مشروطه پادشاهی انگلستان توانست از افراطی‌گری در امان مانده و آزادی، اعتدال، تقسیم و تعادل قوا، آزادی مطبوعات و عدم تمرکزگرایی اندیشه‌های عمومی را با خود به گونه‌ای هماهنگ نهادین سازد. به نظر او این‌چنین هماهنگی هم نهادین توانست، تعادلی میان قدرت مرکزی سیاسی و پارلمان فراهم آورد تا به موجب آن احترام به حقوق مردم و برابری در مقابل قانون، علقه‌های محکمی میان مردم و نمایندگان آنها در سنت مشروطه‌خواهی ایجاد کند (۲۶). در مرکز همه این تحولات تاریخی برای مشروط ساختن حکومت مطلقه، اراده مردم برای آزاد بودن و آزاد زیستن قرار دارد. «آزادی همه آن چیزی است که ما دوست داریم. همه اتحاد انسانی ما در آن قرار دارد» (۲۷). ولی آزادی نیز مطلق نیست و با نگرش‌های رادیکال معادل نیست. آزادی همیشه با تعادل همراه است و این همراهی در عرصه تعامل اجتماعی شکل می‌گیرد. یعنی جایی که آزادی به وضعیتی اجتماعی و سیاسی می‌ماند که همه مردم می‌توانند آزادی‌های درونی و بالقوه خویش (آزادی اراده) را در عمل اجتماعی تحقق بخشند.

به این ترتیب، استیل بنای فلسفی نوعی از مفهوم آزادی را پایه‌ریزی کرد که از درون تحولات تاریخی و در متن شرایط اجتماعی تفسیر شده بود. بنابراین، برخلاف سنت‌های تحلیلی، مفهوم آزادی همراه با برابری، با فضایل اجتماعی، با حاکمیت مردم و با نگرش و مشارکت آنها در موضوعاتی مانند حقوق فردی، مذهب، جامعه مدنی و ماهیت دولت حاکم بر کشور همراه بود. (۲۷) به‌همین دلیل مفهوم آزادی از نقطه نظر فلسفی استیل بیشتر تاریخی و اجتماعی بود تا سنت آزادی به معنای اقتصادی و نیز رویکرد مکتب اصالت سود. اما این چنین نگرشی از آزادی نمی‌توانست از خطرات احتمالی مانند رویه‌های افراطی که در

---

[20] Craiutu, A. (2017). In Praise of Liberty: Madam de Staël's Considerations. In Atanassow, A. and Kahan, A. S. (Edis). *Liberal Movements*. Bloomsbery, pp. 21-27.

انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، در امان باشد. به همین دلیل مفهوم آزادی باید به معنی مدرن کلمه مورد توجه قرار گیرد. یعنی آزادی‌های فردی، احترام به مالکیت خصوصی و آزادی اندیشه و اجتماعات. این گونه فهم از آزادی است که می‌تواند تضمین‌های اصلی برای به تحقق درآوردن اراده آزاد را فراهم آورد. به عبارت بهتر، رویکرد تاریخی و اجتماعی به آزادی می‌تواند از افراط و تفریط‌ها در امان مانده و آزادی را به معنی شرایط اجتماعی عینی که در آن همه مردم می‌توانند اراده آزاد خود را تجربه کنند، تفسیر نماید. بنابراین دلایل، آزادی به معنی اخیر (لیبرتی) را باید پدیده‌ای مدرن دانست که از درون تحولات تاریخی جوامع به دست می‌آید. این فهم از آزادی است که بنجامین کنستانت پیش از خانم استیل آن را توضیح داده بود.

بنجامین کنستانت و موضوع آزادی

بنجامین کنستانت در مقاله کوتاهی با عنوان: *آزادی در دوران باستان در مقایسه با عصر مدرن* که در سال ۱۸۱۹ به چاپ رساند و نسخه اصلی آن در کتابخانه مجازی آزادی، برای همگان قابل دسترسی است؛ آزادی به عنوان یک وضعیت اجتماعی و سیاسی را ساختاری مدرن می‌داند که برای تحقق یافتن آزادی درونی اراده شکل گرفته است. این مفهوم مدرن آزادی (لیبرتی) را باید از نقطه‌نظر پیچیدگی‌های مفهوم، وسعت کاربرد آن در جوامع مدرن، اهداف اجتماعی نهفته در آن، لایه‌های همپوش با اندیشه‌های فلسفی تجربه‌گرایی، بافت سکولار جوامع مدرن و از همه مهم‌تر ظهور انسان مدرن مورد توجه قرار داد. این‌گونه ویژگی‌های مفهوم آزادی به قدر کافی و با روشنی توضیح داده نشده است. لذا برقراری وجوه تمایزی میان دو برداشت از آزادی در عصر قدیم و دوران مدرن ضروری است: «یک مفهوم آزادی آن است که مردم ایام باستان آن را بسیار ارج می‌نهادند؛ دیگری آن مفهوم آزادی است که به ویژه برای مردم مدرن بسیار گرانبهاست». (۱)

این تمایز، دربرگیرنده تفاوت‌های ویژگی تاریخی نیست؛ بلکه اهمیت آن در ویژگی‌های دو نوع مفهوم آزادی از نقطه‌نظر تحولات سیاسی آزادی‌خواهی است. در عصر باستان شامل شرایط زندگی در آتن، اسپارت و نیز جمهوری رم، ساختار سیاسی جوامع و نیز تعریف مفهوم شهروندی، شکلی ساده و بطنی داشت و اساساً مردم فهم روشنی از استقلال عقلایی خویش به عنوان انسان به معنی امروزین نداشتند. ولی تحولات ناشی از ظهور انقلاب کبیر فرانسه و سپس دوران وحشت و دیکتاتوری ناپلئون، این ضرورت را ایجاب کرد تا اهمیت و نقش آزاد بودن به عنوان وضعیتی اجتماعی برای بازسازی جامعه فرانسوی اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، متناسب با نیازها و تحولات ساختاری جامعه فرانسوی، توضیح داده شود. کنستانت می‌خواست توضیح دهد که مفهوم آزادی (امر درونی) نمی‌تواند چشم‌انداز روشنی برای

تاسیس نهادهای اجتماعی و سیاسی فراهم آورد. برابراین هرگاه نتوان میان مفهوم آزادی و مفهوم نوین لیبرتی وجه تمایز روشنی برقرار کرد و به سادگی بر آزادی درونی بسنده نمود، جامعه ممکن است گرفتار معضلات پیچیده و زیان‌باری به لحاظ ساختاری و نهادین شود. در حقیقت هرگاه اندیشه و باورهای مردم نسبت به اهمیت آزاد بودن به عنوان امری اجتماعی ـ سیاسی روشن نشود و تا زمانی که مردم مفهوم آزاد بودن را با رجوع به نظریه‌های انتزاعی یا باورهای مذهبی (مانند اجباری در دین نیست) جستجو کنند و نخواهند آزاد بودن را در اراده سیاسی عمومی تجربه کنند، راه برای رهایی‌بخشی از دیکتاتوری‌ها هموار نخواهد شد.

شاید یکی از پیچیدگی‌های همراه با مفهوم آزادی، موضوع برابری‌ها بود که به گونه‌ای تخیلی یا انتزاعی توسط لیبرال‌های انقلابی تصور می‌شد. رابطه میان آزادی و برابری در صورتی می‌تواند از جنبه‌های انتزاعی فراتر رود که در دوران تحولات تاریخی جوامع، توسعه یافته و پیوندهای خویش را با دگرگونی در آگاهی‌ها و باورهای مردم برقرار سازد. این گونه پیوندها فقط در عصر مدرن امکان تحقق دارد؛ زیرا که مفهوم مدرن بودن با ظهور انسان به عنوان عامل عقلایی مستقل ملازمه داشته است. در حقیقت، برابری، هنگامی در جامعه تامین می‌شود که در اندیشه‌ها و باورهای روشنفکری مردم ریشه دوانده باشد تا بتواند جایگاه خود را در جامعه به دست آورد. بنابراین، آزادی می‌بایست در لیبرتی‌های اجتماعی و سیاسی تبلور یابد. منظور این است که با تسلیم خود به انتخاب و تصمیم شهروندان، آزادی سیاسی، روح جمعی مردم را ارتقا بخشیده و اندیشه‌های آنان را به اهمیت بنیادین برابری واقف می‌سازد. در عصر مدرن به دلیل تحولات بنیادین اجتماعی ـ سیاسی و دگرگونی‌های شگرفی که در حوزه اندیشه اتفاق افتاد، راه برای برقراری پیوند میان آزادی‌های مبتنی بر حقوق شهروندی و برابری میان مردم هموار شد.

در رابطه میان آزادی‌های درونی و بالقوه و آزادی‌های تحقق‌یافته اجتماعی (لیبرتی‌ها) آگاهی مردم برای درک حقوق بنیادین خود اجتناب‌ناپذیر است. از آنجایی که انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و به دلیل همان طبیعت انسانی خود از ظرفیت فهمیدن و اراده آزاد بر خوردارند؛ دارای حقوق ذاتی هستند که در هر شرایطی باید محترم شمرده شود. همان حقوق ذاتی هرگاه با آگاهی همراه شود، مردم را برمی‌انگیزد تا برای کسب و تامین لیبرتی‌ها تلاش کنند تا قادر باشند، ظرفیت ارادی آزاد خود را در تصمیم گیری‌های اجتماعی و سیاسی به کار گیرند. از این روی آزادی، حقوق و لیبرتی ارزش‌های بنیادین دمکراتیک را تعریف می‌کنند.

این‌گونه تفاوت‌ها و هم‌پیوندی‌ها ذهن کنجکاو را برمی‌انگیزد تا برای یافتن ریشه‌های مفهوم آزادی به معنی اجتماعی و سیاسی آن درون تحولات تاریخی را جستجو کرده و تلاش کند، رابطه میان این نوع فهم از آزادی را با تحولات اجتماعی و سیاسی آزادی‌خواهانه پیوند بخشد. در این گونه رابطه و هم‌پیوندی، معضلات تاریخی جوامع، متفکران سیاسی را در سمت و سویی اخلاقی هدایت کرد؛ زیرا اینان اصل فلسفه آزادی را در قامتی اخلاقی می‌دیدند که می‌بایست انسان‌ها را از ظلم زمانه خویش رهایی بخشد. لذا برای متفکرانی مانند کنستانت اخلاق و سیاست با یکدیگر آمیخته بودند تا بتواند همان هدف رهایی‌بخشی را نه تنها در ابعاد اجتماعی، بلکه از همه مهم‌تر در اندیشه‌ها و باورهای مردم به وجود آورده و تقویت نماید. به همین دلیل، مذهبیونی که امر اخلاق را در انحصار خود داشته و تنها راه رهایی را عبودیت انسان نسبت به جزم‌گرایی مذهبی می‌دیدند، هر نوع صدای رهایی‌بخشی و آزادی‌خواهی را با القابی مانند ضدخدا بودن، لاابالی‌گری و سقوط اخلاقی جامعه تعبیر می‌کردند. این موضوعی است که در شرایط ایران امروز به شدیدترین درجه ممکن حضور دارد. این‌گونه زمینه‌ها به طور ناخودآگاه، اندیشه اخلاقی آزادی‌خواهی و مسئولیت‌های حاصل از آن را در برابر باورهای جزمی نهادهای مذهبی قرار می‌دهد. این درحالی است که اندیشه لیبرال در ذات فلسفی خود با خداباوری و اعتقاد دینی تضادی ندارد. آنچه لیبرال آزادی‌خواه، طلب می‌کند؛ همانا مخالفت با دخالت مذهب بر امور زندگی اجتماعی ـ سیاسی مردم و در حقیقت جدایی دین از سیاست است. این نوع فلسفه آزادی‌خواهی و لیبرتی موارد اندیشه‌های مدرن است.

این‌گونه زمینه‌های حساس انتقادی، کنستانت را برمی‌انگیزد تا استدلال کند که اندیشه آزادی‌های عملی و اجتماعی (امر بیرونی مربوط به جامعه) ماحصل تحولات عصر مدرن است. این خطاست که استدلال شود، به عنوان مثال، در عصر باستان در جمهوری اسپارت، آتن یا در جمهوری رم، آزادی به معنی اجتماعی ـ سیاسی آن وجود داشت یا اینکه مذاهب به نوعی آزادی را تقدیس می‌کردند. در آن زمان، هر چند که به دلیل جمهوریت، قدرت پادشاهان محدود بود، ولی این محدودیت توسط مجاری عالی تعیین می‌شد؛ نه توسط آنانی که امروزه مدافعان آزادی‌های اساسی (مردم) هستند (۱). علاوه بر این، در عصر باستان، مفهوم مردم به کسانی اطلاق می‌شد که آزاد به دنیا می‌آمدند و در ردیف بردگان قرار نداشتند. بردگان و حتی زنان، به موجب قانون، فرضاً قانون اساسی رم، صاحب اختیار اراده خود نبودند. اساساً فهم آگاهانه‌ای هم توسط مردم، درباره خود به عنوان عوامل مستقل عقلایی وجود نداشت. «مردم باستان نیاز به آزاد بودن را احساس نمی‌کردند و مزایای آن را نیز نمی‌توانستند درک کنند».(همان)

این‌گونه تمایزات میان معانی برخورداری از آزادی در صحنه اجتماعی ـ سیاسی در عصر باستان و پیش مدرن با زندگی امروزین و ابعاد آزادی‌خواهانه آن که توسط گفتمان حقوقی و اخلاقی حقوق بشر حمایت و تضمین می‌شود، یک بار دیگر ضرورت برقراری تمایزی دیگر میان آزادی‌های بالقوه (آزادی اراده) و همراه با انسان بودن و آزادی‌های تحقق یافته، آن گونه که توسط گفتمان حقوق بشر حمایت می‌شود را یادآوری می‌کند. نظر به اینکه در معنی مدرن کلمه، آزادی به عنوان شرایط اجتماعی ـ سیاسی برخورداری از برابری، همه آدمیان را صرف‌نظر از تفاوت‌های دینی، جنسی، فرهنگی، نژادی یا ملی مورد حمایت قرار می‌دهد، ماحصل آگاهی انسان‌ها نسبت به خود در عصر مدرن است؛ نمی‌توان آن را به عنوان بخشی از زندگی دوران پیش مدرن نیز به حساب آورد. «آزادی در دوران پیش مدرن در انجام اقدامات جمعی و مربوط به کارکردهای دولت متصدی اداره کشور و از طریق مجامع عمومی مفهوم می‌یافت». (۲) اما امروزه آزادی با فردیت مستقل انسانی پیوند دارد. حتی اعتبارِ بودن در جمع و تصمیم همگانی نیز براساس همان فردیت به دست می‌آید. فردیتی که براساس اراده آزاد انسانی مدیریت شده و در صحنه عمل اجتماعی در آزادی‌های مدنی و سیاسی تبلور می‌یابد، جوامع انسانی را پایبند نگه می‌دارد. برخورداری از این‌گونه آزادی‌ها برای پرورش و تعالی فردیت در ذات خود، امری اخلاقی است، چرا که به رهایی‌بخشی، متعهد است و این آمال دیرپای بشری رهایی‌بخشی فضای متقابلاً پیش برنده را میان فرد و جامعه به وجود می‌آورد که ثمره اصلی آن خیرعمومی و شکل‌گیری جامعه سالم و عادلانه است.

بنابراین، باید این حقیقت را در واقعیات اجتماعی جستجو کرد که انسان‌ها فقط برای حفاظت از آزادی‌ها و منافع فردی خود تلاش نمی‌کنند. در جوامعی که به لحاظ فلسفی، براساس روح لیبرال شکل گرفته‌اند، فرد برمبنای نوعی بده–بستان انسان‌گرایانه خود را در سمت و سوی رهایی و آزادی دیگران نیز قرار می‌دهد. بزرگترین مشکل جوامع امروزین این حقیقت است که به دلیل ناآگاهی‌ها، آدمیان این وظیفه‌ی رهایی‌بخشی را از یاد برده‌اند. بنابراین، حفاظت از روحیه لیبرال (رهایی‌بخش) ناگزیر با مسئولیت اجتماعی آگاه‌سازی همراه است. مردم باید یاد بگیرند که آزادی‌های بالقوه آنان زمانی به فعلیت درمی‌آید که آنها خود را بر پایه معیارهای خودکنترلی، متعهد به رهایی‌بخشی دیگران نیز نمایند و این نوع تعهد، پایه‌های فضایل اجتماعی انسان دوستی، مهربانی، عشق ورزیدن و شفقت را نیز شکل بخشیده و فردیت را با شخصیت اجتماعی و مسئولیت‌های حاصل از آن پیوند می‌دهد. در پرتو این‌گونه فضایل و مسئولیت‌های اجتماعی، آزادی‌های بالقوه‌ای که با اراده انسانی همراهند، فرصت می‌یابند به درون بافت اجتماعی راه یافته و خود را در چهره آزادی‌های اجتماعی ـ سیاسی یا همان لیبرتی در خدمت جامعه انسانی درآورند. این نوع آزادی‌های

اجتماعی و سیاسی، شهروندان را برمی‌انگیزد تا دقت داشته باشند که مفهوم آزادی در دوران پیش‌مدرن بیشتر شامل کارکردهای عمومی کشور بود که در مجامع عمومی جلوه‌گر می‌شد تا اینکه برخورداری از فردیت آزاد مردم باشد.

- ولی در فضای مدرن، هر فردی در ابراز عقیده خویش، انتخاب حرفه مورد نظر خود و نحوه اداره اموال خویش آزاد است.
- هر فردی بدون اینکه نیاز باشد توضیح دهد، حق رفت و آمد از محلی به محل دیگر را داراست.
- هر فردی حق دارد، آن‌گونه که می‌خواهد با دیگران پیوند برقرار سازد، دیدگاه‌ها و منافع خود را با آنان از در تعامل درآورد، در مجامع آیینی مورد نظر خود شرکت نماید یا وقت خود را براساس اراده خویش و آن گونه که می‌خواهد پرکند.
- هرانسانی حق دارد از طریق انتخابات، رژیم‌های نمایندگی، دادخواهی‌ها و تقاضا از مقامات، بر مدیریت سیاسی جامعه نظارت داشته و آن را تحت نفوذ اراده آزاد خود قرار دهد.

بنابراین دلایل، می‌بایست برخورداری از آزادی در امور جامعه را با زمانه مدرن همراه دانست. منظور از مدرن، شرایطی است که در آن فردیت مبنای رفتار، تعامل اجتماعی و انتخابات است و هر فرد با نگاهی به آینده، اهداف رهایی‌بخش خویش و دیگران را در برنامه عمل خود قرار می‌دهد. در عصر باستان، هیچ کس نمی‌توانست بدون اجازه رهبران جامعه حتی یک سیم به چنگ (وسیله موسیقی) خود اضافه کند.[21] همان‌گونه که در شرایط پیش مدرن امروز، فرد حق انتخاب آزاد، بدون اجازه و تایید رهبران خود–خوانده مذهبی بر جامعه را ندارد. بنابراین، مدرن بودن امری است که با برخورداری از آزادی‌های فردی و آگاهانه و مسئولانه بودن همراه است. هرگاه این شرایط فراهم نباشد یا سرکوب شود، جامعه، حتی در قرن بیست و یکم، به شدت پیش مدرن و عقب‌مانده خواهد بود. حتی آنجایی هم که انتخاباتی انجام می‌شود، هدف از آن، آوردن توده‌های ناآگاه مردم به صحنه برای مشروعیت به حکومت تبه‌کاران[22] است.

---

[21] Their Pandrus could not add a string to his lyre without cousing offence against the ephors.

[22] The mob rule.

علاوه براین، در عصر پیش مدرن، امور اجتماعی و امر جامعه تابع باورها و فضاهای مبتنی بر جادوگری، وردخوانی، جستجوی چاره‌ی بلایا در ادعیه و اوراد و اساساً فضایل در اختیار اوامر و نواهی غیرعقلایی قرار داشت. در حقیقت، عصاره عقلانیت در اختیار آنانی بود که مانع از رشد و شکوفایی اندیشه انسانی می‌شدند. واعظان متبحر با سخنوری‌های عامیانه خود، همه ذهنیت توده‌های مردم را در اختیار خود می‌گرفتند و این نقشی بود که اغلب، معرفت شهودی و عرفان را نیز از طریق نقش‌های جادوگرایانه و افسون چهره‌های فرمندی که قادر به کنترل افکار و احساسات مردم بودند، توضیح می‌داد. طبیعی است که در آن شرایط، آن گونه که امروز در لباس دین رسمی در جامعه حضور دارد، آزادی به معنی برخورداری از استقلال فکری برای تصمیم‌گیری، امری بی‌معنا و موهوم است. در شرایط پیش مدرن، همانند شرایط امروزین ایران، معضلات اجتماعی یا اقتصادی به امور طبیعی ارتباط یافته و برای حل آنها از شیوه‌های غیرعقلایی استمداد طلبیده می‌شود. اینکه برای حل بی‌آبی و خشکسالی، به جای اندیشه‌کردن بر علل ریشه‌ای آن، از دعا و نماز مدد گرفته می‌شود یا برای حل بیماری‌های فراگیر مانند کووید ۱۹ از اوراد و ادعیه استمداد طلبیده شود، همه نشانه‌های این واقعیت دردناک است که ایران امروز در شرایط کاملا پیش مدرن، محصور و گرفتار شده است. در این گونه جوامع، در عصر مدرن قرن بیست و یکم، هویت‌ها نمی‌تواند براساس اندیشه‌های آزاد و استقلال در تصمیم‌گیری تامین شود. به همین دلیل، برای برون‌رفت از شرایط تحمیلی (خود ـ تحمیلی) پیش‌مدرن، تلاش برای آزادی و رهایی‌بخشی، تنها راه برون‌رفت از این دوران سیاه است.

کنستانت توضیح می‌دهد که در شرایط پیش‌مدرن، فرد بر همه امور عمومی حاکمیت دارد؛ ولی به عنوان بخشی تابع امور عمومی. درحالی که از نقطه نظر فردیت و برخورداری از آزادی فکری و استقلال، برده‌ای بیش نیست. به عنوان شهروند، می‌تواند درباره جنگ یا صلح تصمیم بگیرد؛ اما به عنوان یک فرد، او کاملاً محصور شده و فاقد اختیار است. به عنوان عضوی از نظام کلی جامعه در همه امور حقوقی و قضایی مداخله دارد؛ عزل و محکوم می‌کند یا متخلفان را محاکمه و مجازات می‌کند. اما دراین شرایط او فقط بخشی از یک کل است و نمی‌تواند به عنوان یک عامل مستقل عقلایی با تکیه بر اراده آزاد خویش، یعنی برخورداری از فردیت، تصمیم گرفته و رفتار کند. در حالی‌که در جوامع (شرایط) مدرن، به دلیل وجود آزادی‌های عینی یا لیبرتی‌ها، اصول دموکراتیک تضمین کننده حق حاکمیت افراد است. یعنی برخلاف شرایط پیش مدرن که در آن فرد، مهره‌ای در یک نظام کلی و فراگیر است و به عبارتی، ماهیت فرد در مجموعه نظام، مستحیل شده است؛ در شرایط مدرن، فرد تصمیم می‌گیرد و براساس آن رفتار می‌کند. در شرایط مدرن، انسان می‌داند که امور، مبنایی عقلایی

دارند؛ حاکمیت در اختیار خود انسان است و حتی مذهب نیز باید روشنگر شده باشد؛ یعنی جدای از سیاست و در خدمت ارتقای روح انسانی باشد. عصر مدرن انسان را از افراط‌گرایی، خواه آسمانی صرف یا مادی زمینی ناب و خواه چپ‌گرایی مخرب یا راست‌گرایی افراطی، نجات داده و تعادل در قوای انسانی از طریق هماهنگی با خیرعمومی را به او آموخت.

همانند دیگر پیشگامان اندیشه‌های آزادی مانند جان لاک، کنستانت، مطالعات عمیقی در حوزه مذهب انجام داد و این امر او را تحت تاثیر اندیشه‌های اصلاحی عقل‌گرایانه نهضت پروتستان قرار داد. این مطالعات او را به این نتیجه رساند که:

> علاوه بر این، جزم‌گرایی خرافات‌گونه آیین کاتولیک و اصرار بر اینکه انسان‌ها همه با گناه اولیه آلوده‌اند، هرگز نمی‌تواند اخلاقیات اجتماعی را تقویت نماید. در نقطه مقابل نیازهای اخلاقی جوامع مدرن، آیین کاتولیک حماقت را توسعه می‌بخشد. همین نقش آیین کاتولیک بود که فرانسه قرن هجدهم را خرافی، منفعل و ضعیف ساخت. چنانکه خانم استیل، نیز معتقد بود که بدون تغییر نگرش مذهبی، جمهوریت و مردم‌سالاری، نمی‌تواند تداوم پیدا کند (روزنبلات، ۲۰۱۸: ۵۴).

این‌گونه نقایص حاضر در فهم پیش مدرن آزادی، همواره جوامع آنان را با جنگ‌افروزی به عنوان تنها گزینه تامین امنیت، مواجه می‌ساخت. تنها جنگ می‌توانست امنیت و استقلال آن جوامع را حفظ کند. زیرا که مدیریت جامعه، علی‌رغم داعیه جمهوریت، در اختیار گروه‌هایی بود که نمی‌توانستند منافع و مزایای آزاداندیشی و تعامل عقاید برای جامعه صلح‌آمیز را درک کنند. علاوه بر این، آن گونه کشورها در جوامع پیش مدرن، بدون برده‌داری، نمی‌توانستند امور خود را بگذرانند. این درحالی است که در جوامع مدرن، جنگیدن با یکدیگر به نفع تعاملات مسالمت‌آمیز کنار گذاشته شده است. مردمان مدرن دریافته‌اند که قدرت کشور در تقویت بدنه نظامی، امنیتی‌سازی، جنگ‌افروزی، وسعت خاک و امثالهم نیست؛ بلکه اندیشه‌ورزی و تعادل مهم‌ترین راه محافظت از جامعه است. بنابراین، صلح دوست بودن و تمایل به ارتباطات دوستی و تجاری، ویژگی‌های بین‌المللی جوامع امروزین را تشکیل می‌دهد. این‌گونه ویژگی‌ها فرصت‌هایی به وجود می‌آورد که نه تنها به بردگی کشاندن دیگران را انکار می‌کند، بلکه عشق به انسان‌ها و شخصیت مستقل آنان را پرورش داده و معیار فضایل اجتماعی قرار می‌دهد. جایگزین ساختن روش‌های خصمانه و جنگ طلبی با تجارت میان جوامع نه تنها نیازها را تامین می‌کند، تمایلات را نیز بدون اینکه مزاحمتی در جهت رشد و پرورش انسانیت ایجاد کند در مسیر درستی هدایت می‌کند.

جایگزین ساختن رفتارهای خصمانه با صلح‌جویی، گفتگو برای حل مشکلات و تجارت به خوبی تفاوت میان فهم آزادی در ایام پیش مدرن و زمانه (شرایط) مدرن را نشان می‌دهد. جامعه مدرن نیاز دارد، آزادی را آن‌گونه که در تعاملات اجتماعی در اختیار مردم قرار دارد و باید مردم را برای برخورداری از این نوع آزادی توانمند ساخت، بازشناسد. این نکته بسیار مهمی برای مردمان جوامعی است که توسط حکومت‌های استبدادی غیردمکراتیک اداره می‌شوند. این مردم باید این مهم را دریابند که تنها تجربه فردی و استقلال فکری می‌تواند دریچه‌های آزادی را به روی آنان بازگشاید. در جامعه مدرن، فرد در دیدگاه‌های گروهی غیرعقلایی و جزمی گرفتار نیست؛ مردم می‌توانند نفوذ خود را بر فرآیندهای تصمیم‌گیری اعمال نمایند؛ همه امور براساس تمایل آگاهانه آنان برای انجام همکاری‌های اجتماعی امکان‌پذیر است. در گذشته، یعنی در عصر پیش مدرن، مردم استقلال خود را تسلیم معیارهای سیاسی برای حفظ جامعه می‌ساختند. برای آنها آزادی به این معنی بود که به عنوان شهروند می‌توانستند در تقسیم قدرت سیاسی مشارکت داشته باشند (آتن یا جمهوری رم). ولی در شرایط مدرن، آزادی چیزی نیست، مگر استقلال در تصمیم‌گیری، تامین منافع فردگرایانه و به اشتراک گذاشتن داوطلبانه آن با دیگر شهروندان. برای اینان آزادی یعنی استقرار هویت فردی آنان و تضمین آن توسط نهادهای اجتماعی و سیاسی (کنستانت: ۶).

در شرایط مدرن، عصاره جامعه آزاد که موجبات شکوفایی فردیت و توسعه اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌آورد، بر مبنای همان برخورداری از فردیت آزاد که از طریق برخورداری از آزادی‌های اجتماعی و سیاسی حاصل می‌شود، شکل می‌گیرد. هر گاه، به عنوان مثال، مشارکت مردم با اهداف غرور ملی، حفظ نظام یا آیین‌های مذهبی دنبال شود، نمی‌تواند به معنی برخورداری از آزادی باشد؛ چرا که در این موارد فرد تصمیم خود را در دیدگاه‌های جمعی مستحیل می‌سازد. منظور اینکه در این گونه شرایط، مردم نه از ناحیه استقلال فکری عقلایی بلکه براساس تصمیمات به ظاهر ملی که توسط حاکمیت غیردموکراتیک انجام می‌شود، عمل می‌کنند. به همین دلیل هم هست که در اینگونه جوامع (پیش مدرن امروز) واداشتن مردم به انتخاب‌های فرمایشی برای تامین مشروعیت نظام سیاسی صورت می‌پذیرد. علاوه براین، جامعه پیش‌مدرن، خواه مذهبی و خواه غیرمذهبی (به عنوان مثال ایران امروز، عربستان سعودی یا کره شمالی، ونزوئلا و سوریه)، سمبل‌ها، شمایل رهبران فرهمند اسطوره‌ای یا کنونی، شعارهای توده‌ای ناآگاه و سازوکارهای دیگری به کار می‌گیرد تا اثبات کند که نظام حاکم بر مبنای انتخاب و اراده آزاد مردم است. ولی در جوامع مدرن یا شرایط مدرن، استقلال عقلایی و تصمیمات خردمندانه مردم بر هر امر دیگری پیشی می‌گیرد. در حقیقت، در جوامع

باز و مدرن، آزادی‌های سیاسی بر مبنای آزادی‌های فردی تعریف می‌شود. منظور اینکه هر نوع آزادی اجتماعی و سیاسی در بافت عمومی جامعه، اعتبار و مشروعیت خود را از آزادی اراده فرد انسانی می‌گیرد. به سخن بهتر، در جامعه آزادی که براساس اصول دموکراتیک و آزادی‌های فردی اداره می‌شود، شهروندان و حتی آنهایی که شهروند کشور نیستند، تحت حمایت‌های حقوق بشری و گفتمان رهایی‌بخشی می‌توانند و برانگیخته می‌شوند تا نه تنها استقلال عقلایی خویش را مبنای رفتار اجتماعی و گروهی قرار دهند، بلکه هدایت زندگی خویش را نیز بر همین مبنا به دست گیرند.

در شرایط مدرن، نوع حاکمیت فردی، اقتدار سیاسی ناظر بر جامعه را تعریف می‌کند. بنابراین، امر حاکمیت، تابعی از حاکمیت فردی است. در حالی که در جوامع پیش‌مدرن، نظام سیاسی به گونه‌ای نهادین اقتدار خود را بر مردم تحمیل می‌کند و درست به همین دلیل است که این‌گونه جوامع، حساسیت بالایی نسبت به حاکمیت و اقتدار خود دارند و آن را با مفاهیم امنیتی می‌آمیزند. هر کجا و در هر جا، گفتمان سیاسی با مفاهیم اقتدار، حاکمیت سیاسی، شکوه و غرور نظامی و امنیتی‌سازی آمیخته باشد، نشان از این واقعیت دارد که حقوق اساسی و آزادی‌های ذاتی مردم نقض شده‌اند. در این گونه جوامع، بخش‌هایی خاص از مردم به دلیل وابستگی به حاکمیت، مورد اعتماد معرفی شده و در حقیقت نوعی آریستوکراسی نوین بی‌ریشه را شکل می‌دهند که مزایای عمده را در انحصار خود می‌گیرند. بنابراین، هرچند در شعارهای آیینی حکومتی، مردم را با آزادی و اختیار برای انتخاب حکومت توصیف می‌کنند، هیچ نوع مفهوم آزادی به معنی اجتماعی و سیاسی آن (لیبرتی‌ها) برای مردم قابل تصور نیست. در نقطه مقابل، درجوامع مدرن، به دلیل برخورداری مردم از آزادی‌های عینی اجتماعی و سیاسی، همه از برابری در مقابل قانون برخوردار بوده و مزایای انحصاری فرو می‌ریزند. در جوامع مدرن، اشتهار مردم و محبوبیت آنان نه براساس مفاهیم خودساخته، بلکه بر پایه دوستی، صداقت، شرافت و شفافیت تعریف می‌شود. نجیب‌زادگی خودساخته به نفع اصالت‌های فردگرایانه و درستی و قوانین انسانی فرو می‌ریزند. به همین دلیل، ابعاد عدالت اجتماعی نیز با مفاهیم انصاف و خیر عمومی می‌آمیزند.

جامعه مدرن به خاطر احترام به آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و تشویق به پیشبرد آنها، نهادهای دموکراتیک را برمی‌انگیزد و حاکمیت ارادی آزاد مردم را به عنوان سنگ بنای حیات سالم خویش برمی‌گزینند. در این شرایط است که نظام‌های کهنه اقتدارگرا علی‌رغم همه تلاش‌هایی که برای حیات خود برمی‌گزینند، محکوم به فروپاشی هستند. دقت داشته باشیم که «قوانین آزادی هزاران بار نسبت به یوغ دیکتاتورها سختگیرانه‌تر هستند». (۸) مشکل

این است که به دلیل نفوذ آیینی بر اندیشه و باورهای مردم، این اهمیت قانون‌گذارانه انسانی اصل آزادی فراموش می‌شود. در پرتو این حقایق باید در نظر داشت که: اولاً، برای جوامع مدرن، استقلال فردی، اولین اولویت و نیاز است؛ ثانیاً، آزادی‌های فردی هرگز نباید قربانی تامین آزادی‌های سیاسی شوند؛ ثالثاً، هیچ یک از نهادها و باورهای تقدیس شده عصر پیش مدرن، نمی‌توانند برای مردمان دوره مدرن قابل قبول باشند.

مردمان عصر مدرن به دلیل برخورداری از استقلال عقلایی در فضای باز و آزاد اجتماعی:

- هر نوع تعصب و تبعیض نسبت به بیگانگان را انکار می‌کنند؛
- خودشیفتگی را به دلیل فسادی که به همراه می‌آورد طرد می‌کنند؛
- آنان می‌دانند که بی‌خردی موجب رفتارهای احمقانه خواهد بود؛
- آنان می‌دانند که لذت‌جویی بیش از حد، انسان را کم‌ارزش و خوار می‌سازد؛
- استبداد موجب سرکوب مردم می‌شود؛
- دانش و آگاهی هدایت شده، استبداد را کارآمدتر می‌سازد؛
- دانش و آگاهی می‌تواند ذهن مردم را روشنگر سازد. (۱۱)

به دلیل همان طبیعت آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش، مردمان جوامع مدرن که باورهای لیبرال انسانی دارند، هیچ گاه با روش‌های جبرگونه درصدد تحمیل عقاید و اراده خود به دیگران برنمی‌آیند. اینان به هیچ عنوان نمی‌کوشند تا دیگران را مجذوب خود ساخته و با سازوکارهای فریبنده، تحت تاثیر قرار دهند. هیچ نوع فرمندی نیز در اندیشه‌های لیبرال جایی ندارد. در اندیشه‌های آزاد عصر مدرن، هر آنچه در کنار عقلانیت آزاد و مستقل قرار می‌گیرد، همانا همکاری، همیاری، همدلی و شفقت است؛ زیرا این گونه خصایل انسانی ذاتی هویت انسانی هستند. «ما انسان‌های مدرن، خواهان فردیت خود هستیم تا بتوانیم از حقوق خود بهره‌مند شویم و قوای خود را آن گونه که متناسب با ماست، توسعه بخشیم؛ بدون اینکه زیانی برای دیگران ایجاد شود». (۱۰) مردمان مدرن از آغاز کودکی، مهرورزی و شفقت را در فرزندان خود می‌پرورانند. این خصایل انسانی، کودکان را در مسیر روشنگری قرار می‌دهد. کشورها باید تسهیلات لازم شامل مدارس، آموزگاران و حقوق مکفی را برای این منظور فراهم آورند. «آشکارا کشورها برای مردمان بزرگراه‌ها می‌سازند؛ ولی هرگز به آنها نمی‌گویند کدامین مسیر را برای عبور خود انتخاب کنند». (همان)

مواهب آزادی‌خواهی به استقرار آزادی‌های مدنی و سیاسی منجر شده‌اند. مردم به گونه‌ای توانمند شده‌اند که می‌توانند از آزادی‌های ذاتی و طبیعی خود بهره‌مند شوند. برای اینان آزادی‌های سیاسی هنگامی معنادار خواهد بود که بر مبنای همان آزادی‌های ارادی فردی بنا شوند. بنابراین، در شرایط مدرن، کشورها در مقامی نیستند که حقوق و آزادی‌های شهروندان را نادیده انگارند؛ ولی همچنان سعی در قبول مشروعیت خود نمایند. امروزه مردم از حقوق ذاتی خود بهره‌مند هستند تا بتوانند انتخاب کنند؛ خود را به حاکمیت قانون تسلیم نمایند و بدنه اجتماعی را تعریف کنند. در عین‌حال، کشورها نیز عهده‌دار وظیفه پیشبرد تمدنی جوامع، پذیرای تغییرات، احترام به حقوق و سنت‌های مردمان خود، استقلال آنها و نیز شفقت باشند. (۱۱) آنها باید نهایت حزم‌اندیشی و حساسیت را برای این گونه ویژگی‌های شرایط مدرن به کار گیرند. در نتیجه، کشورها نه تنها اعتبار مشروعیت خود را از رضایت و تصمیم مستقل شهروندان خود می‌گیرند، از همه مهم‌تر عهده‌دار پیشبرد آزادی‌های آنان نیز هستند.

یک بار دیگر در نظر داشته باشیم که استقرار آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، روش‌های ترس و امنیتی‌سازی، اجبار و اکراه، آتش‌افروزی و جنگ‌طلبی را از کشورها ربوده و همکاری، تعاون و تعاملات تجاری و اقتصادی را جایگزین آنها می‌کند. به همین دلیل، ساختارهای اجتماعی ـ سیاسیِ تعدیل شده در جوامع لیبرال مدرن از طریق تعاملات آزاد و همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی، لبه‌های تیز قدرت حاکمیتی کشور را می‌فرساید و از فساد و تباهیِ قدرتِ متمرکزِ اقتدارگرا جلوگیری می‌کند. یادآور استعاره «دست پنهان»[۲۳] آدم اسمیت، این‌گونه تعاملات مدرن عقلایی، هدایت امور عمومی را به عهده گرفته و آن را به سوی خیر عمومی رهنمون می‌سازد. در این تعاملات سالم و عاری از فساد، هزینه‌های تعاملات جنگ‌طلبانه کاهش یافته و منافع بیشتری برای جامعه به ارمغان می‌آورد. با در نظر داشتن این گونه مزایای آزادی‌خواهی و احترام به حقوق ذاتی انسان‌ها، حیات مردم و حیثیت و حرمت ذاتی آنان از دست حکومت‌های استبدادی رهایی یافته، مردمان با یکدیگر بیشتر انس می‌گیرند و ملت‌ها هرچه بیشتر به سوی تعاملات مسالمت‌آمیز روی می‌آورند. نخبگان خودخوانده سیاسی جای خود را به مدیران روشنگر و متخصصان می‌دهند و قدرت سیاسی نه تنها تابع حاکمیت فردی، بلکه به تابعی از قدرت اقتصادی و تجاری تبدیل می‌شود.

به عنوان نتیجه‌گیری می‌بایست بار دیگر بر درک صحیح آزادی و آثار آن بر فرسایش قدرت حکومت‌های استبدادی توجه داشت. مفهوم آزادی محدود به اختیارات ذاتی اراده

[23] Invisible hand

نیست؛ بلکه هنگامی معنی و ابعاد رهایی‌بخش خود را بهتر افاده می‌کند که به ترتیبات آزادی‌خواهانه عینی، یعنی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. این‌گونه آزادی‌ها، یعنی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، توان رهایی‌سازی زنجیرهای بندگی فکری و اجتماعی مردمان را دارند. این چنین رهاشدگی، تنها در شرایط مدرن، یعنی عصر نوزایی فرهیختگی انسان میسر است.

فصل دوم

ظهور و توسعه حقوق بشر بین‌المللی

> **کشورهای مخاطب در این میثاق**
>
> **با توجه به اصولی که در منشور ملل‌متحد اعلام شده‌است، شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشر مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛ با اذعان به اینکه حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است و با اذعان به اینکه بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمال مطلوب انسانِ آزادِ رهایی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق مدنی و سیاسی خود و همچنین از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی او ایجاد شود.**
>
> ***مقدمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی***

چکیده

حقوق بشر بین‌المللی مجموعه‌ای از اسناد و نهادهای بین‌المللی هستند که ضمن شناسایی حقوق و آزادی‌های اساسی، بر احترام و اجرای آن از سوی همه کشورهای جهان اصرار دارند. این گونه حقوق در سال‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم پا به عرصه ظهور گذاشتند. اما ریشه‌های آن را باید به بیش از ۳۰۰ سال پیش یعنی در جریان کنفرانس وستفالی جستجو کرد. به تدریج در اثر تحولات اجتماعی و سیاسی عمده در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ و نظریه‌های فلسفی سیاسی توضیح دهنده حقوق اجتناب‌ناپذیر انسان، حقوق بشر آرام‌آرام به گفتمانی رهایی‌بخش تبدیل شد که نوید آن را در اعلامیه حقوق بشر انسان و شهروند در سال ۱۷۸۹ می‌توان مشاهده کرد. هم‌زمان و در طول این جریانات اجتماعی و نیز فکری تاریخی، اندیشه‌ی حقوق ذاتی انسان با نظریه‌های حقوقی پیوند یافت و به تدریج راه خود را از آرمانی برای رهایی انسان از بیدادگری به سوی وضع قوانینی که باید توسط همه محترم شمرده شوند، باز کرد. صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸ سرآغاز عصری نوین است که در آن احترام به حقوق بشر برای صلح بین‌المللی، عدالت و توسعه یافتگی ملت‌ها به نظام حقوقی بین‌الملل پاگذاشت. با اتخاذ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، همچنین، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به دنبال آن معاهدات دیگر، حقوق بشر به قانونی بین‌المللی تبدیل شد.

عقاید مرکزی حقوق بشر بین‌المللی شامل قواعد جهان‌شمول، وابسته و غیرقابل تقسیم، همراه با تعهداتی برای کشورها و همه مردم است. یعنی اینکه حقوق بشر در ماهیت خود با وظایفی حقوقی نیز همراه است. این چنین پیوستگی حق و تکلیف و نیز ویژگی نهادین جهان‌شمول حقوق بشر آن را با حقوق بین‌الملل پیوند داده است. کشورها به ویژه مکلف هستند؛ در احترام به حقوق بشر و اجرا و نیز پیشبرد آن بکوشند و برای این مقصود می‌بایستی برنامه‌هایی را در سیاست‌گذاری‌های خود پیش‌بینی کنند که به موجب آن همه انسان‌ها بتوانند از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی خود بهره‌مند شوند. این فصل به بررسی زمینه‌های تاریخی پیدایی حقوق بشر بین‌المللی پرداخته و سپس تحولات آن را تا شرایط حاضر توضیح خواهد داد.

کلیدواژه‌ها:

حقوق بشر بین‌المللی، منابع حقوق بشر، اسناد بین‌المللی حقوق بشر، تعهدات بین‌المللی.

مقدمه

هر گاه واژه حقوق بشر برای بیان مقصودی مورد استفاده قرار گیرد، باید دقت کرد که منظور از این بیان چیست. در اصل، حقوق بشر در برگیرنده این نگرش فلسفی و اخلاقی است که همه انسان‌ها به دلیل انسان بودن باید از حقوقی برخوردار باشند. این حقوق، ذاتی و غیرقابل اجتناب است و همه (شامل د کشورها و مردم) باید خود را نسبت به حقوق دیگران موظف بدانند. ولی در بیان حقوق بشر به لحاظ حقوقی، مقصود دیگری نیز هست که به موجب آن تعهداتی حقوقی (و تا حدود زیادی الزام‌آور) برای کشورها و مردم به وجود می‌آورد. در حالی که در مقصود اول، تعهدات، ابعادی فردگرایانه و اخلاقی دارند؛ در کاربرد دومِ واژه‌ی حقوق بشر، آن تعهدات، ماهیتی قانونی به خود می‌گیرند. علاوه بر این، حقوق بشر به عنوان دیدگاهی اخلاقی در همه نظام‌های اخلاقی و مذهبی جهان همواره وجود داشته است. به همین دلیل، ایرانیان، کوروش کبیر را نجات‌بخش دانسته یا در تاریخ دیگر ملل، سمبل‌هایی افتخارآمیز همواره وجود دارند. ولی تحول حقوق بشر به منزله امری اخلاقی و فلسفی به امری حقوقی و قانونی پدیده‌ای نوین است و آن گونه که امروز از آن سخن به میان می‌آید، پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه ظهور گذاشته است. به سخن بهتر، حقوق بشر به معنی قانون آن، ریشه‌های خود را در امتداد نظریه‌های لیبرال دوانده است و به‌همین دلیل، ماهیتی حقوقی نیز به خود می‌گیرد. یک وجه تفکیک دیگر را نیز باید مورد توجه قرار داد. حقوق بشر به منزله گفتمانی اخلاقی یا نظریه‌ای فلسفی از منابع مختلفی سرچشمه می‌گیرد که ممکن است در تضاد با یکدیگر نیز قرار گیرند. فرضاً، مفهوم حقوق بشر در آیین مسیحیت، تفاوت‌های آشکاری با نهضت کنفوسیوس دارد یا نظریه‌های آفریقایی حقوق بشر فاصله زیادی با تعبیر اسلامی واژه دارد. اما حقوق بشر به عنوان قانونی که می‌بایست به طور جهان‌شمول مورد احترام همه قرار گرفته و اجرا شود، از اجماعی عام برمی‌خیزد؛ بنابراین ماهیتی اجتماعی دارد. به عبارت بهتر، حقوق بشر بین‌المللی، ساختاری اجتماعی است و به همین دلیل، ماهیتی عام و فراگیر دارد که از محدودیت‌های نظریه‌های مذهبی، قومی و هویتی عبور کرده و آیین نوین جهانی شده است.

اهداف حقوق بشری نیز تفاوت میان گفتمان حقوق بشر به عنوان یک آرمان اخلاقی و فلسفی، و حقوق بشر به منزله یک نظام مبتنی بر الزامات حقوقی که باید در سیاست‌گذاری‌ها مورد توجه قرار گیرد را توضیح می‌دهد. آرمان اخلاقی حقوق بشر به دنبال شرایطی است که در آن حداقل لازم برای دستیابی به یک زندگی خوب و بامعنی برای همه فراهم شود. به عنوان مثال، نگرش اخلاقی نمی‌تواند دستگیری بی‌دلیل افراد را پذیرا باشد و ضرورت برقراری رفاه و حداقل نیازهای مردم را مورد حمایت قرار می‌دهد. به هرحال، برای تامین این اهداف اخلاقی و انسانی، حقوق بشر به ضابطه‌هایی حقوقی نیز تبدیل شده است تا بتواند آن آرمان‌ها را تحقق بخشد. اعلامیه جهانی حقوق بشر، اولین گامی است که در جهت نهادین ساختن حقوقی آرمان‌های معطوف به تامین زندگی خوب و عاری از درد و رنج برای انسان‌ها برداشته شده است. همه بندهای سی‌گانه اعلامیه، ترجمان حقوقی آرمان‌های اخلاقی هستند که حاصل اراده‌ای سیاسی اعضای توسط جامعه بین‌المللی برای جهانی بهتر برای همه انسان‌هاست. میثاق‌های سال ۱۹۶۶، این عزم سیاسی را محکم‌تر ساخت. به‌گونه‌ای که ضرورت حمایت حقوقی و سیاسی از تامین زندگی سعادت‌بخش برای همه انسان‌ها، ابعاد نهادین نوینی را به وجود آورد. منشور حقوق بشر که حاصل اعلامیه جهانی و دو میثاق مذکور است، نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم را از ابعاد سیاسی و امنیتیِ صرف برقراری صلح میان کشورها رها ساخت و آن را به وظیفه‌ای برای همه کشورها به برقراری تمهیداتی در جهت حمایت از حقوق بشر تبدیل نمود. به همین دلیل، نظام بین‌المللی، دستیابی به صلح و همزیستی را منوط به برقراری عدالت و از همه مهم‌تر احترام و پیشبرد حقوق بشر می‌داند. این پیوستگی حقوق بشر با صلح بین‌المللی، نشان از اهمیت بالای حقوقی و نهادین گفتمان دارد.

حقوق بشر بین‌المللی، پایه‌های ضروری و لازم برای حمایت از حقوق و آزادی‌های اساسی برای همه مردم جهان را بنیان نهاد. به همین دلیل، این حقوق با هنجارهای مشخص که تعریف کرده است، زندگی را هم از نقطه نظر داخلی و هم از زاویه دید روابط میان کشورها، تحت نظم حقوقی شخصی درآورده است. این چنین نظمی، حقوقی است که می‌بایست، برخورداری از زندگی خوب و سعادتمند را برای همه انسان‌ها تضمین کند. جهان سیاست نیز خواه در حوزه داخلی باشد، خواه در حوزه خارجی و بین‌المللی، باید خود را به پیشبرد و اجرای این چنین نظم حقوقی پایبند سازد. این پایبندی، معیار سنجش مشروعیت نظام‌های سیاسی در هر کجای جهان که قرار گرفته‌اند، است. به همین دلیل، حقوق بشر بین‌المللی، ابعاد و محدودیت‌های جغرافیای سیاسی، ایدئولوژی‌ها و مرزهای حاکمیتی سنتی را درنوردیده و به گفتمانی عام و جهان‌شمول تبدیل شده است که می‌بایست محافظ زندگی مردم باشد.

بی‌تردید برای اجرای حقوق بشر بین‌المللی، برنامه‌ریزی‌های داخلی توسط کشورها ضروری است. اما هرگاه کشورهای غیردموکراتیک در وظایف خود برای پیشبرد حقوق بشر بین‌المللی خودداری نمایند، به این معنی نیست که حقوق بشر بین‌المللی با ناکامی مواجه شده است. فشارهای بین‌المللی از سوی کشورهای دموکراتیک و جامعه مدنی جهانی، افکار عمومی جهانی، ترتیبات دیپلماتیک، مبادلات فرهنگی و ورزشی و نیز نهادهای بین‌المللی همه می‌توانند کشورهای قانون‌شکن را ناچار سازند تا در جهت پیشبرد اهداف حقوق بشری همکاری کنند. در حقیقت، هر چند که کشورهایی ممکن است در انجام تعهدات خود در قبال مقررات حقوق بشر بین‌المللی قصور نمایند، ضرورت‌های اخلاقی که آنان را در چشم دیگران خوار و بی‌اعتبار می‌سازد، آنها را برمی انگیزد که حتی اگر با اقدامات نمایشی هم شده، خود را تابع و همراه با حقوق بشر بین‌المللی نشان دهند. این جنبه اخلاقی و حیثیتی حقوق بشر چه بسا کشورهای قانون‌شکن را وامی‌دارد تا برای حفظ منافع خویش و ضرورت تعامل با دیگران، حتی به ظاهر هم که شده خود را مطیع قوانین بین‌المللی حقوق بشر دانسته و همکاری نمایند. بی‌دلیل نیست که جمهوری اسلامی نیز علی‌رغم نادیده گرفتن ابتدایی‌ترین قواعد حقوق بشری، سعی می‌کند، حضور خود را در نهادهای بین‌المللی مانند شورای حقوق بشر حفظ نماید.

شایان ذکر است که این چنین ویژگی‌های حقوق بشر بین‌المللی توانسته است، مرزهای سنتی مفهوم حاکمیت ملی را مورد پرسش‌های جدی قرار داده و احترام به حاکمیت‌ها را منوط به احترام و اجرای حقوق بشر نماید. در معنی سنتی خود، حاکمیت ملی به معنی اعمال حق حاکمیت مطلق بر سرزمین و مردم است. اما توسعه جهانی گفتمان حقوق بشر و حقوق بشر بین‌المللی، مفهوم حاکمیت ملی را نیز با تغییراتی بنیادین مواجه ساخته است. منظور اینکه امروزه این آرمان دیرپای، احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی انسان‌ها، به مرحله‌ای رسیده است که کشورها را وا می‌دارد تا مشروعیت قدرت خود را از رضایت و اراده شهروندان خود اتخاذ نمایند. این کشورها هستند که باید شرایط لازم را برای تحقق حقوق شهروندان فراهم آورند، خدمات اجتماعی را برای همه تامین کنند و در جهت رشد و شکوفایی مردمان خویش بکوشند. برای این مقصود، حقوق بشر می‌بایست ابعاد قانونی الزام‌آوری به خود گیرد تا کشورها را وادارد، از نقش سنتی حاکمیتی خود صرف‌نظر کنند و به این واسطه، مشروعیت خود را از طریق انجام تعهدات و وظایف خویش نسبت به شهروندان به دست آورند. به این ترتیب، حاکمیت ملی مفهومی است که باید دو کارکرد مشخص را به نمایش بگذارد. اول اینکه: در جهت تامین آزادی‌های سلبی از انجام هر نوع سیاست‌گذاری‌هایی که ممکن است مخل آسایش و رفاه مردم باشد، خودداری کند. دوم اینکه: اقدامات لازم را برای پیشبرد رفاه

و بهزیستی شهروندان خود به کار گیرد. این بایسته‌ها (سلبی و ایجابی) بزرگترین دستاوردهای شکل‌گیری گفتمان رهایی‌بخش حقوق بشر و نهادین شدن آن به عنوان قانونی بین‌المللی هستند. همین دگرگونی‌های اساسی در مفهوم حقوق بشر، کشورها را وادار می‌سازد، مقررات بین‌المللی حقوق بشر را در نظام حقوقی خود ادغام کنند تا شهروندان را در جهت دستیابی به حقوق و آزادی‌های اساسی خود یاری رسانند.

شایان ذکر است؛ علی‌رغم این چنین تحولات شگرف و بنیادین و پیشبرد حقوق بشر، ابعاد تناقض گونه‌ای میان حقوق بشر و حقوق کشورها وجود دارد که تا اندازه‌ای مردم را در دستیابی به حقوق ذاتی خود با مشکل مواجه می‌سازد. از آنجایی که حقوق بین‌الملل هنوز براساس حاکمیت ملی کشورها است و این موضوع حاکمیتی، روح اصلی حاکم بر منشور ملل متحد را نیز شکل می‌بخشد، به سختی می‌توان موضوع حاکمیت را در پناه مقررات حقوق بشر بین‌المللی نادیده انگاشت.

به سخن دیگر، نوعی جمع اضداد در پیش روی حقوق بشر بین‌المللی قرار دارد. از یک سو، حقوق بشر برای اجرای موثر خود نیاز به کشورها ملی دارد و این کشورها نیز اغلب سیاست‌گذاری‌های خود را در پشت حق حاکمیت ملی توجیه می‌کنند و از احترام به حقوق بشر سر باز می‌زنند؛ از دیگر سو، کشورها برای شروع جلوه دادن خود و برای تامین اهداف ملی و تعامل بین‌المللی ناگزیرند، مفاهیم حاکمیتی ملی را براساس موازین حقوق بشری تنظیم نمایند. بنابراین، مرزهای میان این دو موضوع، عمیقاً ابهام‌آلود و عاری از شفافیت حقوقی در نظام ملی و بین‌المللی است. بنابراین، هرگاه به مشروعیت و مسئولیت کشور، به عنوان بازیگر اصلی در نظام بین‌المللی مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که هنوز رابطه‌ها براساس موازین قدرت و ملاحظات امنیتی و سیاسی تعریف می‌شوند. منظور این است که مقررات حقوقی بین‌المللی ناظر بر رفتارها و تعاملات بین‌المللی هنوز براساس رضایت کشورها تعریف می‌شوند. بنابراین تا زمانی که این رضایت تامین نشود، نمی‌توان کشورها را نسبت به تعهدات قراردادی خود در قبال اسناد حقوقی بین‌الملل مربوط به حقوق بشر ملزم و وفادار ساخت.

این تضاد یا بن‌بست در منشور ملل متحد نیز به روشنی دیده می‌شود. منشور که در واقع حکم قانون اساسی جهان را دارد؛ از یک سو، احترام به برابری حاکمیتی کشورها را رکن بنیادین روابط و حقوق بین‌المللی می‌داند و از دیگر سو، احترام به حقوق بشر را به عنوان شرط ضروری صلح پایدار و عدالت در جهان می‌داند. به عنوان مثال، مقدمه منشور در جمله دوم، ایمان به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش ذاتی و تساوی میان همه مردم و

ملت‌ها را ضرورت برقراری صلح بین‌المللی، عدالت و کمک به شوق اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر می‌داند یا در بند سوم از ماده یک، حقوق بشر و پیشبرد آن را لازمه اصلی حصول همکاری بین‌المللی برای تاسیس جهان صلح‌گونه و عاری از خشونت و جنگ به شمار می‌آورد. ولی بلافاصله در بند یک از ماده دوم به روشنی تصریح می‌دارد که: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد». به سخن دیگر، در حالی که منشور ملل متحد در تعریف مقاصد و اهداف ملل متحد، در ماده یک، تاکید روشنی بر احترام و پیشبرد حقوق بشر دارد، در ماده ۲ که برای تعریف وظایف کشورها شکل گرفته است، اصالت را به برابری حاکمیت ملی می‌دهد. این چنین تضاد ماهوی در منشور ملل متحد، ممکن است کشورهای قانون‌شکن را برمی‌انگیزد تا در پناه حق حاکمیت خویش از تصویب و الحاق به معاهدات بین‌المللی حقوق بشر سرباز زنند و یحتمل زیرعنوان ضرورت‌های حاکمیت ملی، عدم وفای به عهد نسبت به تعهدات مندرج در آن معاهدات را توجیه نمایند. این تضاد همان‌گونه که در فصل‌های بعدی توضیح داده خواهند شد، باعث می‌شود تا نهادهای ناظر بر اجرای حقوق بشر (شامل شورای حقوق بشر ملل متحد) اساساً دولت–محور بوده و نتوانند به استیفای کامل حقوق شهروندان دست یابند.

حال اگر تصور کنیم که کشورها در شرایطی، ناگزیر از الحاق یا تصویب معاهدات بین‌المللی می‌شوند، تمایل آنها با ملاحظات حاکمیتی و سیاسی پیوند می‌یابد. به عنوان مثال، برخی از کشورهای اسلامی، علی‌رغم پیوستن به مقاوله‌نامه بین‌المللی منع تبعیض علیه زنان، آن گونه که در مورد عربستان سعودی ملاحظه می‌شود، این حق شرط را برای خود محفوظ نگه می‌دارند و تا جایی خود را با آن مقاوله‌نامه مطابقت می‌دهند که با شریعت اسلامی مغایرت نداشته باشد. بدتر از همه شاید جمهوری اسلامی‌باشد که اساساً از امضای این مقاوله‌نامه خودداری ورزیده است یا تمایل نداشته است، مقاوله‌نامه ممنوعیت شکنجه و رفتار غیرانسانی را امضا کرده و خود را نسبت به آن متعهد سازد. جمهوری اسلامی، علی‌رغم داعیه قرآنیِ احترام به انسان به عنوان اشرف مخلوقات، حاضر نشده است، به مقاوله‌نامه حمایت از ناپدید شدگان اجباری بپیوندد یا مقاوله‌نامه بین‌المللی مرتبط با حقوق کارگران مهاجر را بپذیرد و به آن بپیوندد.[۲۴] بنابراین، با توجه به اهمیتی که حقوق بشر بین‌المللی برای صلح، همزیستی، پیشرفت اجتماعی و بهزیستی مردم دارد، کشورها این حق را یافته‌اند تا از الحاق به معاهدات بین‌المللی حقوق بشری سر باز زنند. در شرایطی هم که آنها معاهدات و اسناد حقوق بشر بین‌المللی را پذیرا می‌شوند، از همکاری موثر در اجرای آن معاهدات سر باز

---

[24] See: UN Treaty Body Database

می‌زنند. زیرا هم نهادهای نظارتی منشور محور حقوق بشر و هم تاسیسات معاهده محور در چارچوب سازمانی ملل متحد، همه تحت حاکمیت کشور و ملاحظات سیاسی آنان عمل می‌کنند. بنابراین، برای توضیح صحیح و روشن اهمیت و کاربرد حقوق بشر بین‌المللی، می‌بایست این موانع و دوگانگی‌ها شناخته شوند تا بتوان راه را برای اجرای موثر حقوق بشر هموار کرد.

با همه این اوصاف، جای امید زیادی برای پیشبرد و اجرای حقوق بشر بین‌المللی وجود دارد. در گام اول، شناخت صحیح ویژگی‌ها، ماهیت، نقاط قوت، ضعف‌ها، دوگانگی‌ها و ظهور بازیگران جدید می‌تواند راهگشای کار باشد. نقش جامعه مدنی، آگاهی‌های عمومی و نهضت‌های مردمی در توسعه حقوق بشر را باید با دقت مورد توجه قرار داد. این بازیگران جدید، امروزه عملاً در مرکز تلاش‌ها برای پیشبرد حقوق بشر قرار گرفته‌اند و می‌توانند نه تنها در وضع قوانین جدید، بلکه در اجرای حقوق بشر، موثر و تعیین کننده باشند. این بازیگران می‌توانند از طریق نفوذ برافکارعمومی، جلب و بسیج افکار و نظریات مردم، نقش‌های میانجی‌گری انسان‌دوستانه و ارتباطاتی که با دولت‌مردان برقرار می‌کنند و نیز به دلیل جایگاهی که در سازمان‌های بین‌المللی یافته‌اند، در شکل‌گیری هنجارهای نوین حقوق بشری نفوذ فراوانی داشته باشند و از این طریق در توانمندسازی حقوق بشر هم به عنوان گفتمانی اخلاقی و انسانی و نیز به عنوان قواعد حقوقی بین‌المللی تاثیرگذار باشند. ازهمه مهم‌تر اینکه آنها می‌توانند از طریق سازماندهی کارزارهای سیاسی و با اتکا به حمایت‌های مردمی، بر کشورها ناقض حقوق بشر فشارهایی را برای تسلیم شدن وارد آورند.

هدف اصلی این فصل این است که مروری بر ریشه‌های شکل‌گیری حقوق بشر بین‌المللی و اسناد آن داشته باشد تا راه را برای مباحث بعدی مرتبط با چگونگی اجرای موثرتر حقوق بشر هموار سازد. علاوه بر این، لیست روشن و مقوله‌بندی شده‌ای از اسناد بین‌المللی حقوق بشر و نحوه کاربرد آنها در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد.

حقوق بشر بین‌المللی و ظهور کشور مدرن

برای ساده‌تر کردن تشریح چرایی ظهور حقوق بشر به عنوان ساختاری حقوقی و سیاسی، ضرورتاً باید به حدود چهارصد سال پیش، یعنی پیدایی کشور مدرن در جریان معاهدات وستفالی[25] در سال ۱۶۴۸ مراجعه کرد. این معاهدات که به منظور پایان بخشیدن به نبردهای

---

[25] The Peace of Westphalia Münster, 24 October 1648.

خونین مذهبی توسط کشورهای اروپایی وقت امضا شد، سرآغازی بود برای شکل‌گیری کشور مدرن، مفهوم حاکمیت مستقل ملی و برابر و شکل‌گیری نظام بین‌المللی. به موجب معاهده صلح، کشورهای متعاهد پذیرفتند که نظام حقوقیِ نوین ناظر بر رفتار کشورها فقط به حق حاکمیت آنها محدود باشد. به موجب این معاهده منازعات مذهبی و به واسطه آن حضور مذهب به عنوان عامل تعیین کننده، به حداقل توان خود رسید و کشور تنها بازیگر عرصه سیاسی شد.

> آنها حق رای در همه امور مربوط به امپراطوری را دارند. این امور شامل تجارت، وضع یا تفسیر قوانین، اعلان جنگ، وضع مالیات، تقسیم نیروهای نظامی، برپایی استحکامات جدید، تقویت پادگان‌های قدیمی و حتی مواردی که نیاز به اتحاد برای صلح باشد. در این موارد و سایر موضوعات، همواره رضایت و انتخاب کشور، ملاک کار است. کشورها همچنین می‌توانند برای حفاظت از سرزمین‌های خود با دیگران متحد شوند. اما این اتحادها نباید علیه منافع امپراطوری پروس یا صلح عمومی‌باشد . (همان، ۸، بند ۲)

پیدایی کشور مدرن براساس معاهده صلح وستفالی، توانست نظم بین‌المللی نوین حقوقی و سیاسی را پایه‌گذاری کند و حق حاکمیت کشورها را به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌المللی به رسمیت بشناسد. اما همان‌گونه که توضیح داده شد، حق حاکمیت کشور تنها معیار مشروعیت و سنجش رفتارها تصور شد و هیچ مبنایی برای حق حاکمیت مردم در نظر گرفته نشد. البته با مطالعه معاهده، می‌توان مواردی را یافت که برای اولین بار در تاریخ، حقوقی را برای مردم به شیوه‌ای نهادین و حقوقی در نظر گرفته است. به عنوان مثال، در ماده دوم معاهده، تصریح شده است: «برای جرایمی که در جریان جنگ‌ها و مشکلات توسط کسانی صورت گرفته است، شامل عفو عمومی می‌شود یا اموال تصرف شده خواه متعلق به یکی باشد یا دیگران می‌بایستی مسترد شود»(همان) یا آزادی برای انعقاد قراردادها و نیز عدم اعتبار قراردادهایی که تحت فشار و تهدید منعقد شده‌اند و همچنین آزادی برای سفر از جایی به جای دیگر، تجارت آزاد و حق حمایت قانونی از موارد دیگری است که معاهده صلح وستفالی برای آزادی‌های فردگرایانه در نظر گرفت. (همان، ماده ۲۸)

مهم‌ترین دستاورد معاهده صلح وستفالی را باید در پایان بخشیدن به نبردهای مذهبی که نشانه اصلی تعصبات و عدم تساهل بودند، جستجو کرد. درحقیقت، پایان بخشیدن به نبردهای میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها آغازی بود، برای پذیرش آزادی مذهب و در نتیجه

زندگی صلح‌آمیز میان مردمان آن زمان. دقیقاً در این ارتباط است که باید برای دگرگونی مفهوم حقوق بشر از دکترینی اخلاقی و فلسفی به موضوعی حقوقی و نهادین، به معاهده وستفالی مراجعه کرد. با همه این اوصاف، نباید از نظر دور داشت که معاهده مذکور سنگ بنای نظم حقوقی را بنیان نهاد که ماهیتاً دوست محور بود و مفهوم حق به عنوان ویژگی ذاتی انسان به عنوان شهروند در آن جایی نداشت. به همین دلیل، امروزه در هر کجای جهان که حق حاکمیت کشور بر حق حاکمیت فردی پیشی گیرد، یعنی موضوعی که اغلب در جوامع دموکراتیک اتفاق می‌افتد، به آن نگرش یا عقلانیت وستفالیایی گفته می‌شود. براساس این نوع عقلانیت در روابط بین‌الملل، کشورها صاحب حق حاکمیت مطلق هستند و می‌توانند امور را براساس صلاح‌دید خود و اغلب با روش‌های اجبارگونه، تنظیم و اداره کنند؛ صرف‌نظر از اینکه آیا حق حاکمیت مردم رعایت می‌شود یا نه. عقلانیت وستفالیایی نگهدارنده روابط بین‌الملل ، قواعد و ترتیبات حقوقی خاصی را وضع می‌کند که خط حائل محکمی میان حاکمیت زورمدار کشور و حاکمیت بی‌دفاع مردم برقرار کرده و دومی را به تابعی از اولی تبدیل می‌کند.

با توجه به این ویژگیِ روابط و حقوق بین‌الملل و همه مقررات و نهادهای ناظر بر آنها، نوعی تضاد ذاتی میان مقررات حقوق بین‌الملل (به معنی سنتی آن) و مقررات حقوق بشر بین‌المللی به وجود می‌آید که اغلب به نفع حاکمان سرکوبگر و به زیان مردم بی‌دفاع و ستمدیده تمام می‌شود. به عبارت دیگر، نظام وستفالیایی روابط و حقوق بین‌الملل، حق حاکمیت افراد بر سرنوشت خویش و برخورداری آنها از آزادی‌های بنیادین را از حیطه روابط میان کشورها خارج ساخته و حقوق مردم را به تابعی محض از حق حاکمیت کشورها تبدیل نموده است. این ماهیت تنازع‌آمیز میان دو نوع حق حاکمیت به خوبی از تفاوت میان منشور ملل متحد (که معاهده‌ای بین‌المللی میان کشورهاست) و اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد حقوق بشری (که ناظر بر حقوق افراد است) نمایان است. اولی در حیطه قانون سخت و الزام‌آور قرار می‌گیرد؛ در حالی که دومی، موضوع قانون نرم و غیرقابل الزام است.

ولی به تدریج این شرایط تغییر کرد. شرایط آزادی‌خواهی و تحولات فکری و فلسفی عصر روشنگری و نسیم آزادی‌خواهی در نهضت‌های اجتماعی ـ سیاسی قرون هفده تا بیستم در کشورهای اروپایی، ضرورت حمایت‌های حقوقی و سیاسی از مردم را در برابر حق حاکمیت کشورها هر روز برجسته‌تر و اجتناب‌ناپذیرتر ساخت. اعلامیه استقلال آمریکا[۲۶] در سال ۱۷۷۶

[26] The Declaration of Independence, 1776.

گام جدی و سازنده‌ای در جهت استقرار حقوقی و نهادین حقوق بشر به حساب می‌آید: «ما این حقایق بدیهی را تصدیق می‌کنیم که همه انسان‌ها یکسان آفریده شده‌اند و دارای حقوق غیرقابل انکاری هستند که توسط خالق به آنها اعطا شده است و زندگی، آزادی و تلاش برای خوشبختی از جمله این حقوق است». این شناسایی، نمایانگر مهم‌ترین تعریف از حقوق بشر است؛ زیرا در آن مفهوم حق با معنای زندگی سعادتمند و خوشبختی پیوند یافته است. از طرف دیگر، اعلامیه استقلال، مفهوم حق را به عنوان حقیقتی بدیهی و غیرقابل انکار اعلام می‌نماید. توماس جفرسون تهیه‌کننده اعلامیه استقلال توانست این گونه، اندیشه‌های بشردوستانه را با مباحث و موضوعات سیاسی مهمی که در قرن هجدهم در جریان بود، پیوند بزند. لازمه‌ی این پیوند، ایجاد روابط اخوت و دوستی میان انسان‌ها و جلوگیری از اشتقاق و جدایی است. به همین دلیل، اعلامیه در بند مقدماتی، این ضرورت را توضیح می‌دهد: «احترام شایسته به عقاید بشر مستلزم این واقعیت است که آنها عواملی را که مایه جدایی آنان از یکدیگر می‌شود را بازشناسند». این گونه تصریحات مقدماتی، نشان می‌دهد که اعلامیه، پیوند میان همه انسان‌ها را حقیقتی بدیهی برمی‌شمارد که تنها از طریق تصدیق آن می‌توان دروازه‌های خوشبختی را به روی انسان‌ها باز کرد. این پیوند مبارک، مهم‌ترین و موثرترین بدیل برای غلبه بر خشونت‌ها و جنگ و خونریزی نیز هست. منظوراینکه از طریق پیوند میان انسان‌ها که با شناسایی حقوق و ارزش برابر آنها انجام می‌پذیرد، زمینه‌های جدایی و اختلافات از میان برداشته شده و راه را برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان مردم هموار می‌سازد تا بتوانند آسایش و خوشبختی خود را تامین نمایند.

ممکن است این شائبه ایجاد شود که موضوع جدایی در مقدمه اعلامیه استقلال، به جدایی ایالات سیزده‌گانه آمریکا از انگلستان مربوط باشد؛ نه جدایی میان انسان‌ها و ملت‌ها. این استدلال درستی است. زیرا آبراهام لینکلن در سال‌های پس از انتشار اعلامیه اظهار داشته بود که صدور اعلامیه بر جدایی آمریکای (نوین) از بریتانیای کبیر تاثیرگذار نیست؛ بلکه تاثیر را باید در شرایط آینده جستجو کرد و همان‌گونه که از علت وجودی اعلامیه نیز برمی‌آید، این اعلامیه ناظر بر جدایی مستعمره‌های سابق انگلستان است. بنابراین، اهداف بشردوستانه مندرج در اعلامیه را باید در زمینه‌های ارتباطی میان آمریکای جدید و انگلستان جستجو کرد. ولی باید در نظر داشت که با تفاسیر گسترده و موسّع می‌توان به این باور اندیشید که اعلامیه می‌کوشد، روح حقوق بشر را ناظر بر شرایطی بداند که در آن انسان‌ها در فضایی یگانه برای پیشبرد حقوق برابر یکدیگر بکوشند. سند تایید این تفسیر را در همان بخش مقدماتی اعلامیه می‌توان جستجو کرد که توضیح می‌دهد: هدف از تاسیس کشور، حفاظت از زندگی، آزادی و خوشبختی مردم است. درحقیقت، دولت حاکم بر کشور مشروعیت خود را از تامین رضایت

مردم به دست می‌آورد. لذا هرگاه سیاست‌های کشوری که این گونه حقوق و اهداف انسانی را نادیده انگارد، مردم حق دارند آن دولت را تعدیل کرده یا براندازند و دولتی نوین که بنیادهای آن براساس این اصول قرار دارد، جایگزین آن سازند.

نوآوری برجسته اعلامیه در جهت تثبیت حقوق بشر به ویژه در استفاده از مفهوم مردم است. اعلامیه در همان جمله آغازین خود خطاب و تعهد خود را نسبت به مردم، فرد انسانی، اعلام می‌دارد تا بتواند نظام سیاسی و حاکمیت برخاسته از آن را به حاکمیت فرد وابسته سازد.

این جایگزینیِ مفهوم دولت با مردم، نقطه آغاز اعتقادی به حقوق بنیادین انسان‌هاست که روح مبتنی بر کشور نظام وستفالیایی را به چالش می‌کشد. «هر حاکمی (شاهزاده‌ای) که شخصیت او نشانه ستمگری باشد، شایسته حکومت کردن بر مردم آزاد را ندارد». براساس محتوای اعلامیه، این حقیقتی بدیهی است که به هیچ توجیه و تفسیری نیاز ندارد. انسان‌ها آزاد و برابر هستند و تنها حکومت‌هایی که برخاسته از اراده آزاد انسان‌ها باشند، شایسته اداره جامعه هستند. این نوآوری، اعلامیه روابط بین‌المللی قرن هجدهم را که بر مبنای عقلانیت وستفالیایی، براساس حاکمیت دولت متصدی اداره قرار گرفته بود، به چالش کشید. در حقیقت، اعلامیه چالشی بود، هم علیه حق حاکمیت دولت در داخل مرزهای ملی و هم چالشی علیه روابط میان کشورهایی که حقوقی برای مردم خود قائل نبودند. نکته شگرف در این بیان قدرتمند اعلامیه این است که با تصدیق حاکمیت انسان‌های آزاد، می‌تواند مرزهای ملی و حاکمیتی را در هم ریخته و نگرشی جهان‌شمول برای همه انسان‌ها را نوید دهد. بخش‌های عمده میانی اعلامیه با روشنی پادشاه انگلستان را مسبب غصب و تصرفات و صدمات به مردم می‌داند و با ارائه شواهدی عینی، توضیح می‌دهد که: «در همه مراحل سرکوب، ما به شیوه‌ای متواضعانه برای اصلاح، دادخواهی کرده‌ایم. ولی هر بار دادخواهی‌های ما با خسارت‌های بیشتری پاسخ داده شده است». به همین دلیل، راهی به جز رجوع به حق و آزادی‌های مردم برای براندازی آن سیستم سیاسی که فقط به سرکوب فکر می‌کند، نمانده است. واژه‌ها و بیانات اعلامیه که برخاسته از اعماق درد جانکاه مردم ستمدیده است، برای شرایط امروزین جهان در جوامعی که مردم آن توسط حاکمان مستبد سرکوب می‌شوند، منبع الهام عمیقی است. از آنجایی که آنها در پاسخ به دادخواهی‌های ما گوش شنوایی ندارند و صدای عدالت‌خواهی را نمی‌شنوند، ما به حکم ضرورت، آنها را به عنوان دشمنانی که با ما در جنگ هستند، می‌پنداریم.

در پاراگراف نهایی اعلامیه، بنیادهای نظام وستفالیایی، به‌روشنی ولی غیرمستقیم به چالش کشیده شده است. این حق مردمان خوب سرزمین‌های مستعمره است که آزاد باشند و استقلال به دست آورند. این آزادی که برخاسته از حقوق ذاتی آنان برای استقلال است، به آنان این اجازه را می‌دهد تا اتحاد خود با بریتانیای کبیر را اعلام، همه روابط نابرابر سیاسی را ملغی، جنگ را متوقف و معاهدات صلح را تصویب نمایند تا بتوانند شرایط زندگی شایسته برای مردم آزاد را فراهم آورند. در حقیقت، اعلامیه، بازتابی روشن از اندیشه‌های عصر روشنگری را به نمایش گذاشت که به موجب آن این خداوند یا شخص سلطان نیست که می‌بایست و می‌تواند مردم را در نظم اجتماعی مقتدرانه کنترل نمایند و مردم خود صاحب عقل و خرد هستند و بنابر استقلال فکری می‌توانند و می‌بایست با آزادی کامل، فلسفه حیات خود را تعریف کرده و در انجام آن بکوشند. این حقوق ذاتی و غیرقابل انکار همه انسان‌هاست که نظام سیاسی متناسب با جامعه خود را تعریف و تنظیم کنند و هرگاه حکومت‌ها منشأ وجودی خود (اراده مردم) را نادیده انگارند، مردم حق دارند تا حکومت را براندازند. این حقیقتی بدیهی است و به هیچ توجیهی نیاز ندارد.

اعلامیه حقوق انسان و شهروند، مصوب مجلس موسسان ملی فرانسه در سال ۱۷۸۹ گامی مهم‌تر در جهت استقرار حقوق بشر برداشت؛ زیرا حقوق مدنی را به بخش عمده‌ای از مردم فرانسه اعطا کرد. اهمیت صدور اعلامیه که بیان جمعی آزادی‌خواهی در جامعه فئودالی و شدیداً استبدادی قرن ۱۸ فرانسه است، در این حقیقت قرار دارد که توانست سرآغازی نویدبخش برای نگرشی نوین و نظم اجتماعی جدید در مقابل جهان‌بینی‌های کهنه و سرکوبگرایانه باشد. به عبارت بهتر، اعلامیه توانست مفهوم آزادی‌های منفی، یعنی رها بودن از جزم‌گرایی آیینی و تصلب فکری یا مداخله هر نوع عامل خارجی در تصمیم‌گیری مستقلانه نوع انسان را انکار نموده و از این طریق راه را برای توسعه و شکوفایی عاملیت انسانی هموار نماید. هر چند که این دستاوردی شگرف در حوزه فلسفه اخلاقی و سیاسی بود، اما به سرعت توانست موفقیت خود را به عنوان گفتمان حقوقی در جهت دفاع از حقوق افراد، به عنوان یکی از پایه‌های قانون اساسی، تثبیت نماید. فراز آغازین اعلامیه، حقیقت ارزش حقوقی آزاد بودن را به روشنی و سادگی توضیح می‌دهد: «نادانی، غفلت و نادیده انگاشتن حقوق انسان‌ها تنها دلیل بلایای اجتماعی و فساد دولتی است». بنابراین، برای خاتمه بخشیدن به این گونه منابع تباهی و رنج‌های انسانی، آزادی‌های فردی باید به شکلی نهادین (حقوقی) در قانون اساسی و اداره جوامع به رسمیت شناخته شده و اجرا شود. نکته بارز این موضوع این است که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه، مفهوم آزادی‌های انسانی با مراجعه به مباحث حقوق طبیعی تبیین می‌شد. یعنی این چنین حقوق و آزادی‌هایی به لحاظ نظری و درون فلسفه اخلاق

توضیح داده می‌شد؛ ولی قدرت‌های حاکم، احترام به آن را وظیفه خود نمی‌دانستند؛ مگر اینکه از روی جوانمردی، حقوق افراد خود را رعایت کنند. به عبارت بهتر، بیشتر مردم بر مبنای معیارهای تیول‌داری[۲۷]، رعایایی تلقی می‌شدند که سلطان، اختیار کامل، بر حیات آنها را داشت. شناسایی حقوق مردم به عنوان شهروندانی مستقل و دارای شأن و ارزش انسانی، ماهیت تیول‌داری را به چالش می‌کشید و سلطان و ارباب را موظف می‌ساخت تا مردمان را به عنوان شهروندانی با حقوق انسانی به رسمیت بشناسند.

بند اول اعلامیه، این دگرگونی از نظریه‌های حقوق طبیعی به حقوق اثباتی یا به عبارت روشن‌تر، تغییر و تکامل مفهوم فلسفی و اخلاقی حقوق مردم به استحقاقاتی که باید در چارچوب اداره جوامع در نظر گرفته شود را به روشنی نشان می‌دهد: «انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و آزاد و برابر خواهند بود. تمایزات اجتماعی فقط براساس خیر عمومی قابل تعریف است». ساختار قسمت اول ماده یک مذکور نشان می‌دهد که انقلابیون فرانسه در ابتدا تصدیق می‌کنند که همه آزاد آفریده شده‌اند؛ یعنی بحثی که در فلسفه اخلاق یا نظریه‌های حقوق طبیعی مطرح است. سپس و بلافاصله تصریح می‌کنند که آنها در این آزادی و برابری درون ساختارهای اجتماعی ـ سیاسی باقی می‌مانند. یعنی اینکه، نه فقط آزادی ذاتی و برابری مردم به دلیل هویت انسانی آنان تصدیق می‌شود، ادامه برخورداری از این آزادی‌ها در قانون اساسی و سیاست‌گذاری‌های عمومی جامعه نیز ملحوظ می‌شود. اهمیت این تصدیق استحقاقِ حقوق انسانی تا بدانجاست که در قانون اساسی کشورهای مترقی این استحقاق حقوقی تصریح شده است. این موضوع حقوقیِ غیرقابل بحث و چانه‌زنی، امروزه سنگ بنای گفتمان حقوق بشر و حقوق بشر بین‌المللی شده است.

جنبه حاکمیتی موضوع آزادی‌های افراد که از آغاز تولد در هویت انسانی خود مستتر دارند و می‌بایست در تمام دوران حیات خود از آن برخوردار باشند، نیز باید با دقت بیشتری مورد توجه قرار گیرد. اعلامیه این نوآوری را به موضوعات حقوق سیاسی و اجتماعی کشاند که اساسا حاکمیت کشور، منوط به احترام به حقوق افراد است و برخلاف تصریح نظام وستفالیایی، مطلق و بی‌قید و شرط نیست. کشورها تا زمانی از حق حاکمیت برخوردارند که در انجام وظایف خود برای احترام و پیشبرد حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان خود بکوشند. از این رو، برخلاف نظم کهن قرون وسطایی که حاکمیت را امری خدایی می‌دانست که باید در اختیار رهبری سیاسی جامعه قرار گیرد، اعلامیه حقوق مردم و شهروند، مفهوم حاکمیت و نظام سیاسی را به موضوعی از قرارداد اجتماعی تبدیل کرد. براساس روح قرارداد اجتماعی،

---

[27] Vassalage

حکومت، سیاست‌گذاری و امر اجتماعی نه از جانب خدا و نمایندگان خودخوانده آن، بلکه بر مبنای رضایت مردم و شهروندان تعیین و تبیین می‌شود. «اصل حاکمیت اساساً در اراده ملت قرار دارد. هیچ فردی بدون داشتن اختیار از سوی ملت نمی‌تواند بر دیگران اقتدار داشته باشد». (ماده ۳) اهمیت این نمایندگی حاکمیت از سوی ملت در این حقیقت اجتناب‌ناپذیر قرار دارد که به موجب آن «آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ظلم» معنی پیدا می‌کند. به همین دلیل «هدف همه اجتماعات سیاسی باید حفظ حقوق طبیعی و غیرقابل توصیف انسان باشد». (ماده ۲)

پیوند میان مفاد ماده ۲ و ۳ اعلامیه، بازتاب و تکراری از روح ناظر بر ماده یک اعلامیه است. در ماده ۲ موضوع آزادی‌ها امری است که از حقوق طبیعی سرچشمه گرفته است؛ ولی برای اجرای آن نیاز به قانون‌گذاری و تبیین حقوقی است. برای این مقصود، ماده سه، مردم و اراده آنان و به عبارتی، قرارداد اجتماعی را ضرورت اجرای حقوق طبیعی مردم معرفی می‌کند. حقوق طبیعی، بالاترینِ همه حقوق و قواعد در جهان است. به همین دلیل، هم مفهوم حقوق و آزادی‌ها معرفی می‌شود. اما تحقق آن بستگی به ماهیت قرارداد اجتماعی و رضایت مردم دارد. تا حاکمیت را وادار سازد در جهت استقرار آن بکوشد. در تبیین این گونه موضوعات، پیرامون استحاله حقوق طبیعی به حقوق موضوعه و قابل تحقق و نمایندگی کشور برای اجرا و حفاظت از آن، نظریه‌های قرارداد اجتماعی، به ویژه نظریه روسو، تبیین کننده و منبع اصلی الهام در تبیین اعلامیه بوده است. همان‌گونه که در کتب پیشین توضیح داده شد؛ خواه مدل لاکی، خواه مدل رسویی، حفاظت از آزادی‌های مدنی و سیاسی و پیشبرد آن در جامعه تا جایی امکان‌پذیر است که نظام سیاسی به عنوان تجلی اراده عام، وظیفه تحقق آن را به عهده بگیرد. یعنی اینکه حقوق و تکالیف مردم و دولت باید موضوع قانون موضوعه، قراردادی باشد. قانون برخاسته از حقوق طبیعی نمی‌تواند این امر را به عهده گیرد؛ زیرا مبنایی توافقی و به لحاظ اجتماعی ساخته شده، ندارد. به سخن روشن‌تر، همه انسان‌ها بالقوه و ذاتا آزاد و صاحب اختیار هستند؛ این آزادی‌ها که ماهیت حقوق غیرقابل تردید را شکل می‌بخشند، توسط حقوق طبیعی تبیین شده‌اند. این حقوق ذاتی برای اینکه بتوانند در فرآیند اجتماعی و تعاملات از صاحبان خود حمایت کنند، به قانون‌گذاری، که امری قراردادی است، نیاز دارند. ماده ۴ اعلامیه، حقوقی شدن قراردادی حقوق و آزادی‌های طبیعی و ذاتی را توضیح می‌دهد: «آزادی شامل هر کاری (انتخابی) است؛ مگر در مواردی که موجب زیان به دیگران شود. حقوق طبیعی هیچ محدودیتی نمی‌تواند داشته باشد؛ مشروط بر اینکه همه اعضای جامعه از همان حقوق برخوردار باشند». با همه این اوصاف، هنوز به درستی مشخص نیست، چگونه می‌توان قید برابری همه مردم و نیز شرط عدم زیان برای دیگران را در بافت جامعه توضیح

داد. همان ماده ۴ در بخش ۲ تصریح می‌دارد که: «این شروط و محدودیت‌ها را فقط قانون تعیین می‌کند».

این بیان بی‌نظیر حقوقی برای تحقق حقوق ذاتی و طبیعی، راه را برای حمایت قانونی از مردم و حقوق آنان هموار کرد. بنابراین، در پیوستگی میان حقوق ذاتی و طبیعی با حقوق موضوعه، قراردادی است که مفهوم حق از ابعاد نظری محض یا انتزاعی خود خارج شده و به گفتمان آزادی‌های مدنی و سیاسی تبدیل می‌شود. بسیاری از سردرگمی‌های کسانی که متون مقدس را مایه اعتبار داعیه خود در خصوصِ اشرف مخلوقات دانستنِ انسان می‌دانند، ولی در عمل شنیع‌ترین تجاوزات را به همان انسانِ اشرف مخلوقات روا می‌دارند، در همین نکته باید دانست. آنان قادر نیستند، دریابند که حقوق نظری طبیعی و ذاتی برخاسته از متون مقدس، علی‌رغم همه تقدیس انسان تا زمانی که به قانون‌گذاری اجتماعی بر پایه رضایت مردم و اراده عمومی تبدیل نشوند، فاقد هر نوع اعتباری هستند. در حقیقت، نه مواعظ و نظریه‌ها و نه نصیحت الملوک، بلکه «تنها قانون می‌تواند مانع از اقداماتی بشود که به جامعه آسیب وارد می‌سازد». (ماده ۵) تنها و تنها قانون‌گذاری قراردادی، به عنوان ساختاری اجتماعی برخاسته از اراده آزاد و رضایت مردم، می‌تواند بهره‌مندی آنان را از حقوق ذاتی و طبیعی خود امکان‌پذیر سازد. هیچ کس نمی‌تواند برخلاف قانون، فردی را مجبور به انجام کاری کند (همان ماده) و این نه قانون الهی و نه اوامر و نواهی الهی، بلکه قانونی است که مردم منبع صدور آن و خود موضوع آن هستند. همه چیز و هر کاری، مشروعیت قانونی خود را از رضایت و اراده آزادانه و مستقل مردم می‌گیرد.

بنابراین «قانون فقط و فقط بیان اراده عمومی مردم است». (ماده ۶) هرگاه قانون به این طریق تبیین و وضع شود، نه تنها ضمانت اجرایی اجتماعی را فراهم می‌کند، خود قانون‌گذار، یعنی مردم را نیز به لحاظ درونی به رعایت اکید قانون مقید می‌سازد. از آنجایی که مردم، بنابر فردیت خویش در امر تدوین قانون مشارکت می‌کنند، همه آنها «در برابر قانون برابرند» و می‌توانند به گونه‌ای منصفانه به همه «مزایای اجتماعی و مناصب آن دسترسی داشته باشند». (همان ماده) بی‌تردید، یک چنین حقوقی برای همه افراد جامعه، ضرورت تأسیس نظام دموکراتیکی را نوید می‌دهد که امروزه ما براساس آن زندگی خود را تنظیم کرده یا می‌کوشیم اصول دموکراتیک را برای اداره جوامع خود فراخوانیم. شایان ذکر است؛ این آرمان‌های متعالی در اعلامیه حقوق انسان و شهروند (۱۷۸۹)، در زمان خود به مراتب جلوتر از ساختارهای اجتماعی و سیاسی موجود بودند. به همین دلیل، خطوط آرمانی جامعه‌ای را ترسیم کردند که امروزه بشریت در جوامع لیبرال دموکراتیک، شاهد و برخوردار از آن است.

این‌گونه حقوق در زمان تبیین خود فقط در برگیرنده کسانی بود که شهروند فعال به حساب می‌آمدند. یعنی آنانی که فرانسوی بودند، ۲۵ سال سن داشتند، مالیات می‌پرداختند و به عنوان خدمه دیگران تعریف نمی‌شدند. علاوه بر این، امواج تروری که به دنبال انقلاب فرانسه رخ داد، جان شهروندان بی‌شمار فرانسوی را گرفت که بی تردید برخلاف گفتمان حقوق بشر می‌باشد . بنابراین، هم اعلامیه استقلال آمریکا و هم اعلامیه حقوق انسان و شهروند، منابع الهام فکری و معنوی گفتمان امروزین حقوق بشر هستند.

پاره‌ای از رخدادهای برجسته در حیطه حقوق بین‌الملل نیز در توسعه و تکامل اندیشه‌های حقوق بشر بین‌المللی تاثیرگذار بودند. قانون لغو برده‌داری سال ۱۸۳۳ انگلستان مهم‌ترین این رخدادها بود که در نهادین ساختن حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی که تاثیرگذار بود.[۲۸] ریشه‌های کارزار برای مبارزه با برده‌داری را – که از وقیح‌ترین اشکال نقض حقوق انسانی بود– باید در آرای فلسفی متفکران عصر روشنگری به ویژه در قرن ۱۷ و ۱۸ یافت که زمینه‌ساز تغییراتی در هنجارها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی اروپای آن زمان نیز شد. موضوع حقوق ذاتی انسان در اندیشه‌های جان لاک، تفکیک قوا در آثار منتسکیو، قرارداد اجتماعی مبتنی بر اراده عام و اصل انسانیت در اندیشه‌های فلسفه اخلاقی کانت، آگاهی‌های نوینی را فراهم آوردند که در نگاه و فهم‌های مردم، انکار رویه‌های وحشیانه پایمالی حقوق انسان را استوار ساختند. در انگلستان، کواکر مهم‌ترین و تاثیرگذارترین مبارزان علیه برده‌داری بودند. نیک‌اندیشانی مانند ویلیام ویلبر فورس با استعانت از حضور و مقام خود در پارلمان توانستند در سازماندهی مبارزات ضدبرده‌داری و تبدیل آن به قانون، نقش بسزایی ایفا کنند. ولی سودهای کلان حاصل از تجارت برده در منطقه کارائیب و آمریکای مرکزی تا سال‌ها ادامه داشت تا اینکه در اثر فشارهای اجتماعی و تلاش‌های برخی از اعضای پارلمان، نیروی دریایی سلطنتی انگلستان، مأموریت یافت تا مانع از تجارت برده در سواحل غربی آفریقا شود. برای اجرای موثر قانون لغو برده‌داری، حتی دولت انگلستان در قرن نوزدهم، مبالغ هنگفتی به تجار برده‌داری پرداخت کرد تا به طور کامل این رویه‌های غیرانسانی را متوقف سازد.

در آمریکا نیز جنبش ضد برده‌داری در نهایت به پیروزی رسید و موجب آزادسازی چهار میلیون برده شد. این پیروزی زمینه‌های ظهور جنبش حقوق مدنی را در یک قرن بعد فراهم آورد. در فرانسه جنبش ضد برده‌داری ضعیف‌تر از آن بود که بتواند همگام با تحولات انگلستان و آمریکا به رویه‌های غیرانسانی تبعیض نژادی برده‌داری پایان بخشد. در حالی که در سال ۱۷۹۴ مقاوله‌نامه ملی فرانسه قانون برده‌داری در سرزمین‌های تحت استعمار را ملغی کرده

---

[28] See: The Historic UK

بود، لغو آن قانون در دوران ناپلئون مانع از آن شد که فرانسه نیز به انگلستان و آمریکا برای لغو برده‌داری بپیوندد. در اوایل قرن ۱۹، انگلستان به دیگر کشورهای اروپایی فشار آورد تا برده‌داری را لغو کنند. در نهایت، در اواخر قرن نوزده، یعنی در ۲۷ آوریل ۱۸۴۸ برده‌داری در کشور فرانسه و نیز در سرزمین‌های تحت استعمار آن ملغی گردید و با آزادی بردگان به آنها حقوق و مسئولیت‌های شهروندی اعطا شد.[۲۹]

با همه پیشرفت‌هایی که در جهت لغو برده‌داری با هدف رهایی‌بخشی انسان‌ها انجام گرفت، به دلیل فقدان قوانین بین‌المللی که بتواند گفتمان حقوق بشر را به شکل نهادین درآورد، حقوق بشر نتوانست راهی برای استقرار خود در متن حقوق بین‌الملل پیدا کند. در جریان کنگره وین که در سال‌های ۱۸۱۵ـ ۱۸۱۴ برگزار شد، شرکت کنندگان، آزادی‌خواهی را به عنوان تعهدی اخلاقی و مذهبی به مباحث کنگره کشاندند. اهمیت این کنگره در نقش تاریخی آن در تاسیس نظم سیاسی و حقوقی جدید در اروپای آن زمان و نیز مدون‌سازی حقوق بین‌الملل قرار دارد. کنگره وین سه دسته ماهیت قانون‌ساز شامل: امور دیپلماتیک، کشتیرانی در رودخانه‌ها و لغو برده‌داری را تصویب کرد. نوآوری این گونه قانون‌سازی این بود که توسط حقوق قراردادی میان کشورها ، قوانین بین‌المللی نوینی نهادینه شدند که از قانون‌سازی رویه‌ها و سنت‌های پیشین بودند.

دو نکته را می‌بایست در ارتباط با این دستاوردهای شگرف مورد توجه قرار داد. اول، موضوع مذهب است. کشورهایی که مذهب اصلاح‌طلبی پروتستان در آنجا رواج داشت؛ به دلیل گشودگی در اندیشه‌های آزادی‌خواهانه، بهتر و سریع‌تر توانستند پذیرای تغییرات اجتماعی و سیاسی شوند. دومین عامل، همان ویژگی‌های عصر روشنگری است که به دلیل تاکید غیرقابل تصور بر حفظ حرمت و ارزش انسانی نمی‌توانست برده‌داری را قبول کند. افزون بر این، می‌بایست به نقش جامعه مدنی روشنفکری آن زمان نیز دقت کافی مبذول داشت.

در طی جنگ‌های ناپلئون در سال ۱۸۱۲ علیه آمریکا، نیروی دریایی انگلیس از حقوق دریاها استفاده کرد و از طریق انعقاد معاهداتی مانند معاهده ریودوژانیرو با پرتغال در سال ۱۸۱۰ و سپس معاهده وین ۱۸۱۵ سعی کرد، مانع از تجارت برده شود. به موجب معاهده پاریس در سال ۱۸۱۴ میان فرانسه و انگلیس، دولت فرانسه، از یک سو، ناچار شد به منع تجارت جهانی برده به رهبری انگلستان بپیوندد، از دیگر سو، ناگزیر بود به موجب یکی از

[29] Schoelcher, V. (1833). *La Legislation Colonrale*. Paris: Pauln Libraire.

بندهای همان معاهده، منتظر تصویب قوانین ملی علیه برده‌داری در فرانسه باقی بماند. به همین دلیل، انگلستان با دیپلماسی فعال خود در جریان کنگره وین موفق شد، یک مقاوله‌نامه عمومی و چندجانبه علیه برده‌داری را به تصویب برساند. در جریان این کنگره، هشت قدرت آن زمان بیانیه‌ای را امضا کردند که «تجارت برده را مخالف با اصول انسانیت و اخلاق جهانی می‌دانست»؛ یعنی رویه‌ای که مورد اعتراض ملل و جنبش‌های مردمی واقع شده بود. علی‌رغم همه این پیشرفت‌ها به دلیل مقاومت فرانسه در دوران حکومت دوم ناپلئون و همراهی اسپانیا و پرتغال با آن، لغو کامل تجارت برده تا سال ۱۸۴۱ به تاخیر افتاد. تنها در این سال بود که اراده‌ای بین‌المللی برای لغو کامل برده‌داری و بازرسی کشتی‌ها در آب‌های آزاد برای اجرای قانون، جامه عمل به خود پوشید.

ظهور حقوق بشردوستانه بین‌المللی برای تنظیم قواعد جنگ نیز تاثیر زیادی بر تنظیم قواعد حقوقی برای قواعد رفتاری مرتبط با حقوق بشر داشت. قانون منصوب به فرانسیس لیبر[۳۰]، استاد کالج کلمبیا در نیویورک، که سپس مورد توجه آبراهام لینکلن قرار گرفت را می‌بایست اولین اثر حقوقی مدون مدرن مرتبط با مقررات تنظیم جنگ دانست. مقررات لیبر، منبع الهامی شد، برای کشورهای قرن ۱۹ که معیارهای حقوقی را برای حمایت از حقوق مردم بی‌گناه در طول منازعات مسلحانه به وجود آوردند. کنفرانس بروکسل در سال ۱۸۷۴ موجب اتخاذ مقاوله‌نامه‌های لاهه درباره حقوق جنگ در سال‌های ۱۸۹۹ و سپس ۱۹۰۷ شد. این‌گونه معاهدات قراردادی، برخلاف معاهدات قانون‌سازی که برای لغو برده‌داری به وجود آمدند، موفق شدند، رویه‌های موجود در حقوق عرضی را به معاهداتی الزام‌آور تبدیل کنند و به موارد مشخصی که در آن طرفین جنگ عمل می‌کردند، اعمال نمایند.

تاسیس صلیب سرخ بین‌الملل توسط هانری دونان در سال ۱۸۵۹ این فرآیند معاهده‌سازی را به اوج تکامل خود رساند. دونان که شاهد نبردی عظیم با صدها کشته در جریان منازعات سلفرینو[۳۱] در زمان حیات خود بود، هرچند که در نبرد شرکت نداشت، با تأثر از مجروحان نبرد، فرایندی را بنیان نهاد که از طرف مقاوله‌نامه‌های ژنو، صلیب سرخ بین‌المللی را به وجود آورد. در ابتدا تعداد ۳۰ هیئت نمایندگی از سوی ۱۴ کشور جهان در اجلاس سال ۱۸۶۳ژنو توانستند کمیته بین‌المللی صلیب سرخ را به عنوان سازمانی غیردولتی به وجود آورند. با همت دونان، دومین کنفرانس، یک سال بعد، معاهده ژنو را برای تنظیم مقرراتی برای رفتار با مجروحان جنگ به وجود آورد. در این کنفرانس، اولین معاهده بین‌المللی

---

30 Francis Lieber (1798 – 1872).
31 Battle Solferino, 1859.

برای حمایت از افراد در زمان جنگ تصویب شد. به سرعت، انجمن‌های صلیب سرخ در کشورهای مختلف ظهور کردند تا براساس پیمان مذکور رفتار نمایند. معاهدات لاهه در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، فرآیند تنظیم مقررات حقوقی برای نظارت بر شرایط جنگی و دفاع از حقوق انسان‌ها را به اوج تکامل خود رساند.

علی‌رغم همه این دستاوردهای بی‌نظیر، موضوع حقوق بشر، هنوز در حیطه صلاحیت داخلی کشورها باقی ماند. در واقع، حقوق بین‌الملل تا اوایل قرن بیستم شامل مقرراتی بود که روابط میان کشورها را تنظیم می‌کرد. بنابراین، نمی‌توانست نسبت به حقوق افراد که در واقع از حق حاکمیت فردی سرچشمه می‌گرفت، حساس باشد. ولی تحولات بعدی، زمینه‌ساز شرایطی شد که به موجب آن به تدریج حقوق بشر بین‌المللی به تکامل رسید و به بخشی از حقوق بین‌المللی تبدیل شد.

حقوق بشر در منشور و ساختار ملل متحد

همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد؛ نظام وستفالیایی، روابط بین‌الملل با عقلانیت خاص کشور–محور خود، روابط میان کشورها، یعنی حقوق بین‌الملل را بر مبنای حاکمیت کشور قرار داد تا نظم غیرمتمرکز حقوقی نوینی به وجود آید که بتواند صلح بین‌المللی را به طریقی همکارانه میان کشورها برقرار سازد. همین ویژگی، دنیای مدرن سیاست بین‌الملل را از دنیای کهن که از طریق اتحاد مذهب و سیاست اداره می‌شد، جدا ساخت. اما موضوع حقوق انسان‌ها همچنان تابعی از اداره کشورهای حاکم باقی ماند. این ویژگی‌های نظم بین‌المللی حقوقی نتوانست مانع از رشد اندیشه‌های متفکران فیلسوف حقوقی باشد که سعی می‌کردند، مفهوم انسانیت را زنده نگه داشته و در انجام وظایفی از سوی کشورها برای پیشبرد آن بکوشند. پیش‌تر، هوگو گروسیوس در گفتار مقدماتی بر حقوق جنگ و صلح، با تاثیر از آموزش‌های انسان‌گرایانه خود که ریشه در اندیشه‌های عصر نوزایی فرهیختگی انسان (رنسانس) داشت، اعلام کرده بود که قانون جنگ و صلح «اساساً از اصل ذاتی انسان بودن سرچشمه می‌گیرد». (گروسیوس، ۲۰۰۵: ۲۴) او حتی به موضوع خداوندی نیز اشاره کرده و می‌گوید که حتی اگر خدایی هم باشد، انسان برای او محل توجه نیست. خداوند عالم را خلق کرده است و سپس آن را به عهده خود مردم گذاشته است. مردم علی‌رغم تفاوت‌هایی که از نقطه‌نظر اعتقادات مذهبی خود دارند، همه می‌دانند که باید براساس اصل حقوق طبیعی، اداره امور جوامع خود را به عهده گیرند. بنابراین، منبع اصلی قانون، برخاسته از همان روابطی است که میان انسان‌ها برقرار می‌شود.

گروسیوس معتقد بود که همه انسان‌ها در اصل از یک پدر و مادر متولد شده‌اند. بنابراین، هیچ کس دارای هیچ حقی برای کنترل و غلبه بر دیگران نیست. همین اصول انسانی باید در حقوق جنگ و صلح در نظر گرفته شود؛ زیرا جنگ فقط هنگامی آغاز می‌شود که کسانی به گونه‌ای غیرانسانی می‌خواهند بر دیگران غلبه کنند. (۲۷) علی‌رغم بی‌اعتنایی معاهده صلح وستفالی به اصل انسانیت، پوفندروف[32] بلافاصله پس از انعقاد معاهده، با تکیه بر کرسی فلسفه حقوق دانشگاه هایدلبرگ در سال ۱۹۶۱ همان اندیشه‌ها را دنبال کرد. به نظر او هر انسانی باید وظایفی انسانی را در قبال همنوعان خود به عهده گیرد. همین اندیشه‌ها با به چالش کشیدن نظام کشور–محور وستفالیایی بین‌الملل، راه را برای توسعه حقوق بشر، به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل، یعنی قواعد ناظر بر رفتار کشورها، هموار کرد. به دنبال همین تحولات است که اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق انسان و شهروند فرانسه، موضوعیت انسان و حقوق ذاتی او را برجسته ساختند. تاسیس موسسه حقوق بین‌الملل به رهبری دیوید فیلد در سال ۱۸۷۲ و به دنبال آن اقدامات تافت رئیس جمهوری آمریکا در سال ۱۹۱۰ برای تاسیس یک دادگاه بین‌المللی، اقداماتی برای خلع سلاح و قانونی ساختنِ حقوقِ برابری از عمده تحولات بعدی بودند.

هنگامی که این‌گونه تحولات مورد واکاوی قرار گیرند، این نکته روشن می‌شود که تا آغازین سال‌های قرن بیستم، مرزهای حقوق بشر و حقوق بشردوستانه از یک سو و آرمان حقوق بشر و حقوق انسانی از سوی دیگر، غیرمتخصص هستند. منظور اینکه، علی‌رغم همه پیشرفت‌ها برای دفاع از اصل انسانیت و حقوق مردم، هنوز معلوم نبود که چگونه حقوق و آزادی‌های اساسی می‌بایست نظم حقوقی به خود گیرند و چه کسی یا کسانی در قبال آن می‌بایست مسئولیت بپذیرند. افزون بر این، غلبه کشور–محوری در ساختار نظام بین‌المللی (وستفالیایی) نیز مانع از این می‌شد که موضوع حقوق بشر بتواند ضرورت عاجل حقوقی بودن به خود بگیرد. تنها دستاورد امیدوارکننده این بود که علی‌رغم حاکمیت–محور بودن نظام بین‌المللی، براساس اصول انسانی، حقوق بشر در جریان منازعات مسلحانه محترم شمرده شود. با این وصف، چنین دستاوردی به دلیل عدم تعیّن حقوقی هنوز نمی‌توانست توضیح دهد که هرگاه حقوق بنیادین مردم نقض شود، چه باید کرد. حتی معاهده ورسای که ضرورت محاکمه کسانی مانند قیصر آلمان به دلیل جنایت علیه اخلاقیات بین‌المللی و نقض تقدیس معاهدات را می‌داشت، نیز نتوانست به این هدف که در جهت اصل انسانیت تعیین شده بود،

---

[32] Samuel Freiherr von Pufendorf (1632-1694).

دست یابد. قیصر به هلند پناهنده شد و در آنجا از مصونیت برخوردار شد. دیگر جنایت‌کاران جنگی نیز توانستند مصون محاکمه و تنبیه شوند.

این شرایط امیدواری و ناامیدی نسبت به پیشبرد قانونی حقوق بشر، سرانجام راه را برای تصمیمی سیاسی و قاطع برای تاسیس سازوکارهای حقوقی و قانونی به منظور پیشبرد حقوق و آزادی‌های اساسی مردم هموار ساخت و آن هنگامی بود که جامعه ملل پا به عرصه ظهور گذاشت. در دورانِ پیش از جنگ جهانی اول و نیز در طول جنگ، نوعی اجماع هم‌پوش[۳۳] میان متفکران، حقوق‌دانان، سوسیالیست‌های آرمان‌گرا و برخی از سیاست‌مداران به وجود آمده بود که براساس آن تاسیس یک مجموعه همکاری بین‌المللی برای برقراری امنیت و همزیستی صلح‌آمیز بین‌المللی، اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شد. رئیس جمهوری آمریکا، ویلسون، با الهاماتی که از ایمان تبشیری داشت، برای معماری جهان پس از جنگ جهانی اول طرح شکل‌گیری جامعه ملل را دنبال کرد. ولی پرسشی که ممکن است مطرح شود، این است که آمریکا در سال آخر جنگ، یعنی ۱۹۱۷ در کنار نیروهای اروپایی فرانسه، انگلیس و ایتالیا وارد جنگ شد؛ پس چگونه طرح ویلسون به شکل‌گیری جامعه ملل انجامید؟ برای توضیح باید به نقطه نظرات سیاسی مختلفی که در آن زمان، محل مباحث و مذاکرات واقع شده بود، توجه داشت. یک نظریه که از سوی انگلستان به نمایندگی «موریس هانسکی»،[۳۴] وزیر کابینه جنگ و سپس دبیر جامعه ملل در دستور کار مذاکرات قرار داشت، این بود که ترتیبات قدیمی اروپایی محفوظ بماند و نیازی به تاسیس یک سازمان بین‌المللی برای طراحی و نظارت بر رفتار کشورها در عرصه جهانی نیست. در نقطه مقابل «دریک درموند»[۳۵] و همفکران او از اندیشه‌های تاسیس یک نهاد بین‌المللی دفاع می‌کردند که عمری نهادین داشته و یک دبیرکل مسئولیت اداره آن را به عهده می‌گرفت. درواقع، دو جریان عمده ملی‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی، ناظر بر مذاکرات صلح ورسای، در نهایت راه خود را به سوی پذیرش نهادی بین‌المللی برای تاسیس نظم نوین بین‌المللی باز کرد. در حقیقت، این اندیشه، راه را برای تاسیس جامعه ملل باز کرد که تنها از طریق نوعی اقدامات دسته‌جمعی می‌توان صلح بین‌المللی را پابرجا نگاه داشت.

ویلسون در طول مذاکرات صلح پاریس، تلاش‌های زیادی کرد تا کشورهای اروپایی را قانع کند که از طریق تأسیس یک سازمان بین‌المللی می‌توان منازعات میان کشورها را به

[33] Overlapping consensus
[34] Maurice Pascal Alers Hansky (1877-1963).
[35] James Eric Drummond (1876-1951).

طور مسالمت‌آمیز مرتفع کرد و از بروز جنگ‌ها جلوگیری به عمل آورد. به همین دلیل است که به نظر این نگارنده، بخش عمده دلایل تاسیس جامعه ملل به تلاش‌های ویلسون ارتباط پیدا می‌کند. علاوه بر این، برای ویلسون، حمایت از آزادی مذاهب، حمایت از اقلیت‌ها شامل یهودیان در لهستان، رومانی و لیتوانی یا مسلمانان در آلبانی و نیز بهبود شرایط زندگی مردم از جمله نکات مهمی بودند که می‌بایست در تدوین و اجرای نظم نوین بین‌المللی ملحوظ می‌شدند. ولی در نهایت، ویلسون نتوانست، حمایت سنای آمریکا برای مشارکت در جامعه ملل را به دست آورد. علاوه براین، طرح‌های حقوق بشر محورِ ویلسون، نتوانست در میثاق جامعه ملل جایی برای خود باز کند. در نتیجه ناکامی‌ها برای دستیابی به توافقی که طی آن حقوق ذاتی انسان‌ها، ابعاد قانونی بین‌المللی پیدا کند، میثاق ملل متحد فقط در ماده ۲۳ به طریقی نه چندان شفاف و موثر، موضوع حقوق بشر را مورد توجه قرار داد. بند اول ماده ۲۳ بیان داشت که کشورهای عضو جامعه ملل «تلاش خواهند کرد تا شرایط کار عادلانه و انسانی برای همه شامل زنان و کودکان را در کشورهای خود و کشورهایی که با آنها روابط تجاری و صنعتی دارند تامین نمایند». بندهای دوم و سوم همان ماده نیز رفتار منصفانه با بومیان و جلوگیری از قاچاق زنان و کودکان و نیز مواد مخدر را تصریح داشت.

علی‌رغم ناکامی‌ها در تدوین فرآیندهایی برای قانون‌مندسازی حقوق بشر در میثاق، جامعه ملل توانست اقدامات نسبتا موثری در این راستا انجام دهد. به عنوان مثال، کمیته‌ای از جامعه در سال ۱۹۲۶ مامور شد تا مقاوله‌نامه‌ای در خصوص لغو برده‌داری تهیه کند. هر چند که این اقدام می‌توانست نویدبخش باشد، ولی رویه‌های استعماری برای سرزمین‌های تحت قیمومیت جامعه ملل بی‌وقفه ادامه داشت. به سخن دیگر، مردمان ساکن سرزمین‌های تحت قیمومیت جامعه ملل به طور دسته‌جمعی در شرایطی مشابه برده‌داری قرار داشتند. جامعه ملل، تنها سازوکاری را برای تسلیم دادخواهی از سوی آن مردم تحت ستم به دبیرکل جامعه ملل تقدیم کرد. به موجب این سازوکار، دبیر کل در صورتی که آن دادخواهی را وارد می‌دانست آن را به شورای جامعه ملل تسلیم می‌کرد یا آن را به دادگاه دائمی دادگستری بین‌الملل برای بررسی و تحقیق و صدور حکم قضایی واگذار می‌کرد.

در مقابل این ناکامی‌ها، تلاش‌های ویلسون در ایجاد قواعد و مقررات حقوقی برای دفاع از حقوق بشر از طریق ایجاد نظم نوین هنجاری بین‌المللی در همان جامعه ملل ادامه یافت. ایالات متحده آمریکا فعالانه در کنفرانس‌ها و کمیته‌های بین‌المللی مشارکت کرد. به عنوان مثال، برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۱۲ که سمت وزارت جنگ را در آمریکا به عهده گرفته بود؛ توانست مشارکت فعالی در مباحث ضروری برای ایجاد یک دادگاه بین‌المللی با

صلاحیت حل اختلافات داشته باشد. (فرنسز، ۱۹۸۲: ۳۸۷) کمیته حقوقدانان که در آن آقای روت فعالیت‌های گسترده‌ای داشت، پیشنهاد کرد تا دادگاهی بین‌المللی با صلاحیت اجباری برای رسیدگی به جنایت‌های مربوط به نقض نظم عمومی بین‌المللی تاسیس شود تا بتواند به استیفای حقوق جهان‌شمول ملت‌ها بپردازد. (همان)

در سال ۱۹۲۴ مجمع عمومی جامعه ملل موافقت کرد، کمیته‌ای برای تدوین مترقیانه حقوق بین‌الملل تعیین کند. هدف از تاسیس کمیته این بود که مطالعه‌ای جدی در خصوص تغییرات حقوق بین‌الملل متناسب با شرایط به‌سرعت دگرگون شونده‌ی جهانی تهیه کند. در حقیقت، متفکران و پاره‌ای از سیاست‌مداران می‌کوشیدند، قواعد و هنجارهای نوینی را برای تنظیم رفتارهای بین‌المللی در جهت حمایت از حقوق بشر به اثبات برسانند. مهم‌ترین دستاورد این تلاش‌ها پیمان کلوگ–بریاند[۳۶] سال ۱۹۲۸ بود. ولی کشورهای عضو پیمان مذکور، این حقوق را برای خود محفوظ نگه داشتند تا تحت عنوان دفاع مشروع، تعهدات خود در قبال این پیمان را نادیده بگیرند. سال‌های پیش از وقوع جنگ جهانی دوم با تلاطم و آشوب‌هایی همراه شد. فقدان قواعد روشن رفتاری برای کشورها در عرصه بین‌المللی، بی‌توجهی به اهمیت وضع قوانین برای حمایت از حقوق بشر و ماجراجویی‌های کشورهای استعماری و از همه مهم‌تر پیدایش نظام فاشیستی اقتدارگرا در آلمان و ایتالیا، همان دستاوردهای به طور نسبی امیدوارکننده‌ی جامعه ملل را به ناکامی کشاند. تلاش‌های جامعه ملل در سال ۱۹۳۵ برای تهیه مقاوله‌نامه‌ای علیه تروریزم و سپس اقدامی دیگر در سال ۱۹۳۸ برای تهیه پیش‌نویس مقاوله‌نامه جلوگیری و تنبیه تروریزم نتوانست به نتیجه روشنی برسد. شروع جنگ جهانی دوم در همین ایام، بار دیگر، نشان داد که جامعه سیاسی بین‌المللی وقت برای برقراری نظم هنجاری بین‌المللی و دفاع از حقوق ذاتی مردم بی‌نهایت ضعیف و ناتوان است. کشورهای اقتدارگرای درگیر دو جنگ، یعنی آلمان و فرانسه از یک سو و نظام استبدادی استالینی از دیگر سو، شنیع‌ترین ثبت تخلف نظام‌دار از حقوق بشر را از خود به یادگار گذاشتند.

این‌گونه بی‌رحمی‌ها و عدم تمایل برای وضع قوانین دفاع از حقوق بشر مردم ستم‌دیده، نهایتا موجب تحولاتی امیدوارکننده در پایان جنگ جهانی دوم شد. منشور ملل متحد، آغازگر وضع قوانینی درباره حفاظت از حقوق بشر، اجرا و پیشبرد آن شد و برای انجام این مأموریت، منشور تحولات شگرفی در حیطه حقوق بین‌الملل را ایجاد کرد. در سال‌های اول جنگ جهانی دوم، رزولت رئیس‌جمهوری آمریکا، در سخنرانی سالانه خود، در ششم ژانویه ۱۹۴۱

---

[36] Kellogg-Briand Pact, 1928.

با الهام از عقاید حقوق بشری الینور روزولت، بانوی اول آمریکا، این نکته مهم را برجسته ساخت که جهان به صلحی نیاز دارد که با عدالت و شرافت برای همه مردم همراه باشد. الینور، پیش‌تر، خاطرنشان ساخته بود که عدالت برای همه مردم، امنیت داشتن در برخی از استانداردهای زندگی، شناسایی و تصدیق ارزش و شأن مردم و حقوق بنیادین همه انسان‌ها بدون هر نوع ملاحظه‌ای شامل نژاد، عقیده و رنگ پوست، لازمه صلح بین‌المللی عادلانه است. (دست نوشته‌های الینور روزولت) وی ادامه داد که اینها ارزش‌هایی هستند که شهروندان آمریکایی مایل هستند، خود را برای آنها فدا کنند. این‌گونه اندیشه‌های حقوق بشری، روزولت را یاری ساخت تا تلاشی را برای وضع قوانینی در حیطه بین‌المللی برای چهار نوع آزادی آغاز نماید. این گونه آزادی‌ها، لازمه برقراری نظم هنجاری نوینی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه برای همه مردم در سراسر جهان بودند: «آزادی سخن و بیان، آزادی در عبادت کردن، آزادی از ترس و آزادی از نیاز داشتن». (همان) دو نوع آزادی اولی، بیان کلاسیک حقوق بشر را ترسیم کردند؛ در حالی که دو نوع آزادی آخرین، نگرشی نوین در پیش چشم جهانیان گشودند. در حالی که هر چهار نوع آزادی در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد شناسایی و تصدیق قرار گرفتند، آزادی از ترس، دامنه‌های تعریفی و مفهومی حقوق بشر را به تهیه پیش‌نویس منشور ملل متحد و سپس تصویب آن کشاند. «یک جامعه خوب، می‌تواند بدون ترس با طرح‌های سلطه بر جهان غلبه کند».

آن آرمان‌هایی که روزولت در پی تحقق آن بود؛ در حقیقت بازتاب شرایط و نهضت فکری سیاسی بود که به دنبال جنایات فاشیسم در دوران جنگ‌های جهانی می‌کوشید، بنای نظمی را در جهان بنیاد نهد که در آن با احترام و پیشبرد حقوق بشر، صلحی پایدار و عادلانه، جانشین نظم کهن وستفالیایی پیشین بشود. نقش سازمان‌های مذهبی که سعی می‌کردند در مقابل ظهور فاشیسم مذهبی، مشارکت جهانی داشته باشند را نمی‌توان فراموش کرد. در حالی که در طی قرون متوالی، نهاد مذهب با اتخاذ رهیافت‌های محافظه‌کارانه سنتی به دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن متمایل نبود، در سال‌های بعد از جنگ با چرخشی آگاهانه سعی کرد، خود را با اندیشه‌های حقوق بشری همراه سازد. به عنوان، مثال کنفرانس ملی کاتولیک درسال ۱۹۴۱ طی نامه‌ای به الینور روزولت درخواست کرد تا در پیشبرد حقوق بشر بکوشد. در طی کنفرانس حقوق بشر در بوینس آیرس که درهمان سال برگزار شد؛ پاپ طی پیامی رادیویی، درخواست کرد که منشوری برای حمایت از حقوق بشر تهیه شود. این مشارکت تا به آنجا ادامه یافت که در جریان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، ژاک ماریتین،[۳۷] فیلسوف

---

[37] Jacques Maritain (1888-1973).

الهی کاتولیک از سوی یونسکو برای تدوین اعلامیه فراخوانده شد. ماریتین در متنی که سال ۱۹۴۷ به یونسکو ارسال داشت، توضیح داد که هیچ اعلامیه حقوق بشری که از گذشته باقی مانده است، جامع و کامل نخواهد بود. ولی هرگاه قدم به قدم با تحولات همراه شویم، درمی‌یابیم که نیاز به قانونی برای حقوق بشر اجتناب‌ناپذیر است. به‌همین دلیل بعد از پیشرفت‌های خوبی که از قرن ۱۸ به بعد فراهم شد، هم‌اکنون علاقه روزافزونی برای تجدید آن بیانیه‌های پیشین فراهم آمده است. به‌تدریج گروه‌های کاتولیک، پروتستان و یهودی با طرح تشکیل الگویی برای صلح[۳۸] بر اهمیت حقوق بشر تاکید نمودند. (مورسنیک، ۱۹۹۹)

مورسنیک در کتاب خود با عنوان *اعلامیه جهانی حقوق بشر: ریشه‌ها، پیش‌نویس‌ها و محتوی*، شرح مفصلی از آنچه که برای تدوین اعلامیه حقوق بشر فراهم شد و جایگاه آن در منشور ملل متحد را فراهم آورده است. وی توضیح می‌دهد که در میان گروه‌های مختلف درگیر در قانونی‌سازی حقوق بشر و فراخواندن آن در منشور ملل متحد، به عنوان مثال، کمیته یهودیان آمریکا یکی از فعال‌ترین نقش‌ها را ایفا کرد. نمایندگان این کمیته در همه جلسات مربوط به قانون‌گذاری حقوق بشر حضور می‌یافتند. حقوق‌دانان و وکلای آمریکایی نیز نقش فعالی برای این هدف ایفا کردند؛ به گونه‌ای که جان همفری به عنوان وکیل صاحب‌نظر از کانادا برای تهیه پیش‌نویس اعلامیه جهانی توسط ملل متحد برگزیده شد. هرچند که در نهایت، قانون‌گذاری گفتمان حقوق بشر بیش از سه سال بعد از تصویب ملل متحد، نتایج اقناع کننده ای برای کوشندگان کمالگرای آن نداشت، ولی در اثر همین سعی و کوشش‌ها بود که حقوق بشر جایگاه رفیعی در منشور پیدا کرد. مناسب است مروری کوتاه به جایگاه حقوق بشر در منشور ملل متحد داشته باشیم.

در مقدمه منشور, فراز دوم آمده است: ما مردم ملل متحد «با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن ...». این تصریح در مقدمه منشور، نشانه اراده و عزم سیاسی جامعه بین‌المللی وقت برای عبور از محدودیت‌های حاکمیت محور نظام وستفالیایی و تاسیس نظام بین‌المللی نوینی است که نه تنها پذیرای شناسایی حق حاکمیت مردم به عنوان امری اخلاقی و هنجاری باشد، بلکه راه را برای قانون‌گذاری بین‌المللی و اجرای آن شناسایی نیز هموار نماید. جمله‌بندی و انتخاب کلمات به گونه‌ای آگاهانه انجام شده است که به موجب آن، حقوق اساسی بشر با موضوع حیثیت و شأن، پیوند می‌یابد. منظور از پیوند، می‌تواند نشان از نیاز به واقعیتی عینی باشد که

---

[38] A Pattern for Peace, Human Rights and Natural Law. The UNESCO Courier, EISSN – 2220-2293.

می‌کوشد با تکیه بر موضوع شأن که ذات هستن انسان است، حقوق بشر را مورد شناسایی قرار دهد. دراین نگرش، یکی از مهم‌ترین باورهای حقوق طبیعی دایر بر ارزش ذات انسانی که تحت هیچ شرایطی قابل انکار نیست، زمینه‌ساز قانون‌گذاری موضوعه حقوق بشر شده است. به عبارت دیگر، تصریح مذکور در مقدمه، به‌گونه‌ای شگرف توانسته است، حقوق طبیعی را در نوعی هم‌پرسگی با حقوقی اثباتی درآورد تا بتواند حقوق مردم را استیفا و به تبع آن، ضرورت تصدیق و شناسایی برابری برای همه را تأمین نماید.

بنابراین، از نقطه‌نظر هدف واضعان منشور و معماران نظم نوین بین‌المللی، گام اول برای اتحاد میان مردم جهان در مقابله با تجاوزگری و جنگ‌های خانمان‌سوز، این است که حقوق ذاتی طبیعی مردم شناسایی شود و به اعتبار آن برای استقرار برابری در سراسر جهان اقدام کرد. این هم‌پیوندی میان دو نوع فلسفه حقوق طبیعی و حقوق موضوعه، نه تنها ارزش معرفت‌شناسی حقوق بشر برای فهم معادلات جهان را نشان می‌دهد، از همه مهم‌تر، طریقی روشن شناسانه برای نظم نوین صلح‌آمیز بر مبنای برابری را نیز در اختیار جهانیان قرار می‌دهد. از این روی، شناسایی ارزش ذاتی کرامت و ارزش انسانی که در مکاتب و سنت‌های مختلف مذهبی، اخلاقی و فلسفی مورد اذعان قطعی بوده است، پایه‌ای می‌شود برای قانون‌گذاری حقوق بشر به عنوان شرط ضروری و اجتناب‌ناپذیر زندگی نوین بین‌المللی برای همه مردم بر مبنای برابری و همکاری‌های بین‌المللی. به همین دلیل، بلافاصله بعد از تصریح مذکور، در بند سوم مقدمه، منشور اعلام می‌دارد که تنها با شناسایی حقوق اساسی و ذاتی مردم می‌توان «شرایط لازم برای حفظ عدالت» را مهیا ساخت. این نگرش به حقوق بشر که در حقیقت فراخوانی است برای نظام بین‌المللی عادلانه، از همه د کشورها و مردم ملل متحد می‌خواهد تا علاوه بر ارزش ذاتی به ارزش ابزاری شناسایی حقوق بشر نیز توجه داشته باشند. در حقیقت، واضعان منشور ملل متحد به این حقیقت غیرقابل انکار واقف بوده‌اند که هیچ صلح بین‌المللی نمی‌تواند پایدار باشد مگراینکه بر مبنای احترام به حقوق بشر و شناسایی ارزش ذاتی انسان تعریف شود. پس این کشورها نیستند که می‌توانند از طریق همکاری‌های مختلف، شرایط زندگی صلح‌آمیز را در سطح بین‌المللی فراهم آورند. چنین صلحی هنگامی پایدار خواهد بود که عادلانه باشد و عدالت بین‌المللی، بی‌تردید به شناسایی حقوق بشر ذاتی همه مردم و حق حاکمیت آنها وابسته است. هرگاه چنین رابطه متقابلاً پیش‌برنده‌ای تامین شود، می‌توان به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر امیدوار بود.

بند چهارم مقدمه منشور، برآیند حاصل از هم‌پرسگی و تعامل میان شناسایی حقوق ذاتی بشر (حق حاکمیت مردم در مقابل حاکمیت دولت حاکم بر کشور) و عدالت را ضرورتی

غیرقابل تردید برای پیشرفت اجتماعی و شرایط زندگی برای همه می‌داند. در حقیقت، منشور ملل متحد، مفاهیم توسعه‌یافتگی در جهان را به رهیافت‌های حقوق بشرمحور و اصول دموکراتیک وابسته ساخته و به درستی یادآوری می‌کند که مردم جهان هنگامی می‌توانند در آرامش با یکدیگر زندگی کنند و به پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی دست یابند که همگی به مرکزیت اهمیت حقوق بشر اذعان کنند و در پیشبرد آن بکوشند. این چنین پیوستگی میان حقوق بشر با عدالت‌خواهی و پیشرفت اجتماعی، راه را برای آزادی بیشتر و بهتر هموار می‌سازد. در واقع، نوعی تعامل فرنودین میان این چهار بعد زندگی نوین بین‌المللی وجود دارد. احترام به آزادی‌های اساسی، شروع همزیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه است. نقطه پایانی آن نیز آزادی است.

منشور یک بار دیگر همین پیوستگی فرنودین[39] را در ماده ۵۵ توضیح می‌دهد و یادآوری می‌کند؛ صلح بین‌المللی در گروی احترام به حقوق انسان‌هاست؛ نه اینکه توسط فقدان جنگ تامین شود. در حقیقت، صلح واقعی باید در نگرش‌ها و باورهای مردم نسبت به حقوق برابر خویش تامین شود؛ زیرا تنها این انسان‌ها هستند که می‌توانند، دنیای واقعی و سعادتمند خود را تعریف و تاسیس کنند یا آن را به تباهی و ویرانی بکشانند. این تغییر رویکرد به صلح از فقدان جنگ، به ایجاد تعهدی سیاسی برای انسان‌اندیشی، تغییراتی شگرف را در ساختار جامعه بین‌المللی نوید می‌دهد که براساس آن می‌توان به رنج‌های تاریخی انسان خاتمه داد. ماده ۵۵ منشور ملل متحد، این تغییر در نگرش را به روشنی توضیح می‌دهد.

> با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تامین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌المللی، براساس احترام به اصل تساوی حقوق و استقلال ملت‌ها، سازمان ملل متحد، امور زیر را تشویق می‌کند:
>
> الف ـ ارتقای سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط پیشرفت و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی؛
>
> ب ـ حل مسائل بین‌المللی اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و موضوعات مربوط به آنها و همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزشی؛
>
> ج ـ احترام جهانی و موثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تبعیض از حیث نژاد، جنسیت، زبان و مذهب.

---

[39] Dialectical

همان‌گونه که از متن ماده مذکور مستفاد می‌شود، روابط مسالمت‌آمیز بین‌المللی، مستلزم ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای همه است و این شرایط، بدون احترام به حقوق و استقلال ملت‌ها امکان‌پذیر نیست. اهمیت این پیوند همپرسه میان زندگی مسالمت‌آمیز بین‌المللی و شرایط رفاه و احترام به حقوق برابر تا بدانجاست که منشور، آن را در ردیف مهم‌ترین اهداف تاسیس ملل متحد تلقی می‌کند و در ماده ۵۶ همه اعضای سازمان را موظف می‌سازد تا در نیل به این اهداف انسانی همکاری نمایند. حال، هرگاه کشوری در انجام تعهدات خود برای حفظ و پیشبرد این هدف ملل متحد قصور ورزد، شرایط لازم برای عضویت در ملل متحد و برخورداری از مزایای آن را از دست می‌دهد. ماده چهار منشور، شرایط عضویت در سازمان را منوط به تعهد بر صلح‌دوستی و نیز تمایل و توانایی برای پذیرش و پیشبرد اهداف ملل متحد می‌کند. موضوع، اهداف و مقاصد سازمان ملل متحد تهران نه تنها ناظر بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی (ماده ۱ بند ۱) و توسعه روابط دوستانه میان ملل (ماده ۱ بند۲)، بلکه از همه مهم‌تر در «پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های همگان بدون هر نوع تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب» (همان ماده بند ۳) است. این‌گونه تعهدات معاهداتی، کشورها را برانگیخته و موظف می‌سازد تا زمینه‌های تغییر نگرش سنتی مبتنی بر حاکمیت کشورها را برای ایجاد نوعی حیات مسالمت‌آمیز انسان و حقوق بشرمحور فراهم کنند.

این تعهدات در ماده ۱۳ که توضیح دهنده وظایف و اختیارات مجمع عمومی است، نیز دوباره تکرار شده است. شایان ذکر است؛ تقسیم کار و صلاحیت‌ها در ساختار سازمانی ملل متحد به دو دسته تقسیم شده است. دسته اول، صلاحیت‌های سنتی مبتنی بر عقلانیت وستفالیایی که در اختیار شورای امنیت قرار گرفته است و دسته دوم، صلاحیت‌های نوینی که مرزهای نگرش وستفالیایی را درنوردیده و حوزه وظایف مجمع عمومی ملل متحد و شورای همکاری‌های اقتصادی و اجتماعی را در برمی‌گیرد. هر گاه صلح و امنیت بین‌المللی در خطر قرار گیرد، شورای امنیت، به موجب ماده ۲۴ مسئول آن است. به غیر از موضوعات امنیتی، نظامی و استراتژیک که با مفهوم سنتی جنگ و صلح ارتباط دارند، هرنوع دیگری از أمور در روابط بین‌الملل، درحیطه اختیارات و صلاحیت‌های مجمع عمومی قرار می‌گیرد.

ماده ۱۳ منشور، صلاحیت مجمع عمومی را به دو دسته تقسیم می‌کند:

الف ـ ترویج همکاری‌های بین‌المللی در امور سیاسی و تشویق توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن؛ ب ـ ترویج همکاری‌های بین‌المللی در امور

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی و بهداشتی و کمک به تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون هر نوع تبعیض براساس نژاد، جنس، زبان و مذهب.

بند دوم ماده مذکور، یک بار دیگر، طبق ماده ۱، بند ۳، توضیحات و تصریحات مقدمه منشور را تکرار می‌کند. علی‌رغم این باز تاکید بر حقوق بشر به عنوان مبنای اساسی صلح بین‌المللی پایدار و عادلانه و نیز ضرورت برپایی نظام نوین هنجاری بین‌المللی، هنوز به دلیل غلبه اصل حاکمیت ملی منشور می‌تواند فراتر از بشارت‌های فوق، سازوکارهایی را برای حفاظت از حقوق بشر تامین کند؛ زیرا همان‌گونه که قبلا توضیح داده شده بود، منشور ملل متحد قراردادی میان کشورهاست. لذا الزام‌آور بودن مفاد آن به رضایت کشورهای عضو وابسته است.

بی‌مناسبت نیست، توضیح داده شود که جایگاه حقوق بشر در حوزه وظایف و مسئولیت‌های شورای اقتصادی و اجتماعی نیز مورد توجه قرار گرفته و یک بار دیگر اهمیت آن تاکید شده است. بند دوم از ماده ۶۲ منشور، به شورای مذکور اختیار می‌دهد تا به منظور تشویق احترام واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه توصیه‌هایی بنماید. البته در مقام مقایسه، در حالی که مجمع عمومی رسماً عهده‌دار امور مرتبط با حقوق بشر است و به‌همین دلیل هم مرجع اصلی کمیسرعالی حقوق بشر و نهادهای نظارتی آن است؛ شورای اقتصادی و اجتماعی، فراتر از توصیه کردن برای احترام و پیشبرد حقوق بشر، نقش دیگری نمی‌تواند ایفا کند. با این اوصاف، شورا این اختیار را یافته است تا برای حل موضوعات حقوق بشری، به موجب ماده ۶۸، کمیسیون‌های ضروری را تاسیس نماید.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

هر چند که منشور ملل متحد، حقوق بشر را امری ذاتی و غیرقابل اجتناب و لازمه‌ی برقراری صلح پایدار و عادلانه جهانی اعلام نمود، ولی این فراخوان نتوانست به روشنی توضیح دهد، حقوق بشر و سازوکارهای اجرایی آن چیست. لذا از همان آغاز عصر آرمان‌گرایانه سازمان ملل متحد برای برقراری صلح عادلانه بین‌المللی تلاش‌هایی صورت گرفت تا براین نواقص غلبه شود. توجیهات چنین تلاش‌هایی را می‌توان در بخش‌هایی از منشور نیز جستجو کرد. به عنوان مثال، ماده ۵۶ به اعضای ملل متحد اختیار می‌دهد تا تمهیداتی را برای تحقق مفاد ماده ۵۵ که قبلا توضیح داده شد، فراهم آورند. از آنجایی که منشور، پیمانی میان کشورها هاست، اختیارات مندرج در ماده ۵۶ زمینه قانونی و حقوقی روشنی فراهم می‌آورد تا

کشورها بتوانند با جدیت و روشنایی بیشتری برای پیشبرد حقوق بشر بکوشند. جان همفری، حقوق‌دان و استاد دانشگاه کانادایی که از سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴ مسئولیت‌های مهمی را در مجموعه ملل متحد داشت و اعلامیه جهانی حقوق بشر مولود تلاش‌های اوست؛ این‌گونه نقاط قوت و ضعف منشور ملل متحد را در رابطه با حقوق بشر توضیح داده و ارجاعات مهم به حقوق بشر در منشور را حاصل لابی‌گری‌ها و اقدامات دیپلماتیک می‌داند تا پذیرش اهمیت حقوق بشر به عنوان معیار سنجش رفتارها در روابط بین‌المللی کشورها. (همفری، ۱۹۸۴) به همین دلیل، علی‌رغم فراخوانی بزرگ به حقوق بشر به عنوان شرط ضروری زندگی صلح‌آمیز عادلانه، منشور ملل متحد نتوانست به قانون‌گذاری حقوق بشر دست یابد. در نتیجه، حقوق بشر همچنان در حیطه صلاحیت ملی کشورها و تابع حق حاکمیت آنان باقی ماند تا اینکه به حقوق بشر بین‌المللی تبدیل شود. بنا براین ناتوانی، سازمان ملل متحد نمی‌تواند در صورت وقوع نقض فاحش حقوق بشر توسط کشورها، اقدامات عاجل و موثر در قبال تخلفات آنها انجام دهد. بدون داشتن تعریفی دقیق از حقوق بشر و تبدیل آنها به قانون‌گذاری بین‌المللی، تصدیق اهمیت حقوق بشر در منشور ملل متحد چیزی بیش از یک الزام اخلاقی غیرقابل تحقق نمی‌تواند باشد.

در نتیجه این‌گونه ابهام‌ها که در مورد حقوق بشر در چارچوب ملل متحد وجود دارد، گاهی مراجعه به حقوق بشر و داعیه نقض آن، به ابزار مهمی در تحقق اهداف سیاست خارجی کشورها و توجیه اقدامات آنان تبدیل می‌شود.

این‌گونه ابهام‌ها و تردیدها در قانون‌گذاری بین‌المللی حقوق بشر در دوگانگی‌هایی در ذات نظام بین‌المللی ریشه داشت. همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد؛ شروع جامعه بین‌المللی مدرن و نظام حقوقی ناظر بر آن در معاهده وستفالیایی، بر مبنای به رسمیت شناختن حق حاکمیت کشورها قرار دارد. هدف از طرح موضوع حق حاکمیت که از منابع کهن در عصر باستان و اغلب از اندیشه‌های دینی سرچشمه می‌گرفت، این بود که حاکم بتواند با اعمال حق حاکمیت از منافع جامعه و به ویژه خیر عمومی و استقرار نظم دفاع کند. مفهوم حاکمیت، درون خود با نوعی تضاد غیرقابل گریز همراه بود. از یک سو، حق حاکمیت، بنایی اخلاقی داشت، زیرا که می‌بایست خیرعمومی و مصالح اجتماعی را محافظت کند و به پیش ببرد و از دیگر سو، امری حقوقی بود که دست کشورها را در برابر حفاظت جامعه در مقابل خطر خارجی و استقرار نظم باز می‌گذاشت. این دوگانگیِ برخاسته از ضرورتی اخلاقی و امری حقوقی، مانع از این بوده است که راه را برای حق حاکمیت مردم باز بگذارد. ظهور عصر روشنگری و تصدیقِ توانایی عقلاییِ انسان برای اداره امورِ خود نیز نتوانست بر این

ابهام و دوگانگی تاثیر نافذی داشته باشد. زیرا که متفکران عصر روشنگری نیز با تایید ماهیت قراردادی حق حاکمیت، کشورها را صاحب اختیار آن فرض می‌کردند.

ظهور حقوق تحققی به معنی بین‌المللی آن در عصر وستفالیایی که به نقطه اوج خود در جامعه ملل و سپس تشکیل سازمان ملل متحد انجامید، نیز طرح مفهوم حاکمیت را با همان ابهامات اولیه باقی گذاشت. حق حاکمیت کشورها، سنگ بنای حقوق بین‌الملل و نیز روح ناظر بر ملل متحد را شامل می‌شد. این نارسایی‌ها با دو بحث دیگر نیز همراه بوده است. اولین بحث، این است که ارزش حقوقی یک قاعده، خواه حاکمیت دولتی و خواه حقوق انسان‌ها، به قراردادی که برای تاسیس آن قاعده و قانون انجام می‌شود، بستگی دارد. طرفداران حقوق موضوعه (تحققی)، بنابر اعتقادی که از نظر معرفت‌شناسی به متعارف‌گرایی دارند و نمی‌توانند چیزی فراتر از موضوع فهم ادراک حسی را برتابند، استدلال می‌کنند که قانون معتبر، آن است که از طریق معاهده یا قرارداد حاصل شود. به طور طبیعی، قراردادها تابع رضایت طرفین متعاهد هستند. از آنجایی که منشور ملل متحد، برآیند اقدامات کشورها برای رسیدن به اجماعی در خصوص نظم بین‌المللی نوین بوده است، اعتبار قراردادی حاکمیت فقط به رضایت کشورها وابسته است. در این شرایط، حق حاکمیت افراد یا به عبارتی، حقوق ذاتی مردم، تابعی از حق حاکمیت کشورها است. در این نگرش، اخلاق، تابعی از مفهوم حق قراردادی است. پس هر آنچه از قراردادها سرچشمه می‌گیرد، نه تنها به لحاظ حقوقی صحیح و معتبر است، بلکه از نقطه‌نظر اخلاق و ارزش‌های انسانی نیز معتبر و مشروع است. حقوق انسان‌ها از زاویه دید اخلاقی و قانونی، حقوق شناخته می‌شوند؛ به این دلیل که ماهیت قراردادی دارند. نظر به اینکه منشور ملل متحد، پیمانی قراردادی میان کشورهاست، فقط حقوقی را می‌تواند به لحاظ عملی محترم بشمارد که نافی رضایت کشورها نباشد.

نظریه دیگر که از منابع حقوق طبیعی سرچشمه می‌گیرد، معتقد است که ارزش ذاتی حق نمی‌تواند به توافقات و معاهدات محدود شود. در نظام طبیعت، قوانین جاودانه‌ای مانند احترام به مخلوقات، تعهد به حفاظت از محیط زیست و عدالت وجود دارد که عقل سلیم انسانی می‌تواند آنها را بازشناخته و در اداره امور خود از آنها استفاده کند. بنابراین، حقوق قراردادی باید تابع این حقوق طبیعیِ بالاتر و متعالی‌تر باشد. به عبارت روشن‌تر، انسان‌ها به واسطه ذات طبیعی خود می‌دانند که به عنوان مثال، نباید مخلّی در راه زندگی یکدیگر باشند. آنها می‌دانند که کشتن و اذیت دیگران امر قبیح و بدی است. انسان‌ها ذاتاً ارزش تعاون و همکاری برای بهزیستی و رفاه جمعی را درک می‌کنند؛ بدون اینکه نیاز به حضور قانون قراردادی باشد. اما این امر که چرا باید به آن دریافت‌های فطری و ذاتی احترام بگذارند و

عمل کنند، مرز میان اخلاق و قانون را روشن می‌کند. از دیگر سو، امر ذاتی و فطری، موضوعی فردگرایانه است. لذا برای رسیدن به اجماعی پیرامون ابعاد اجرایی و اجتماعی آن به نوعی قرارداد و توافق میان آدمیان نیاز است. اینجاست که مفهوم امر اخلاقی، جامه‌ی حقوقی می‌پوشد و به عنوان گفتمانی عینی ـ اجتماعی نمایان می‌شود و مهم این است که آن گفتمان حقوقی و قانونی باید همواره از فرمان اخلاق متابعت نماید.

این چنین متابعتی شامل کشورها نیز می‌شود. هر چند که کشورها از طریق معاهدات بین‌المللی به نظمی قراردادی تن می‌دهند که بر رفتار و تعاملات آنها نظارت کند؛ اما این‌گونه توافقات نمی‌تواند ناهی حقوق ذاتی مردم باشد. بزرگترین نقص منشور ملل متحد این است که نتوانست به اجماعی میان این دو نوع نگرش یا مکتب حقوقی دست یابد. لذا هر چند منشور، حقوق ذاتی انسان‌ها را لازمه برقراری زندگی مسالمت‌آمیز بین‌المللی عادلانه می‌داند، این اقرار یا فراخوان بین‌المللی، نتوانست از ابعاد اخلاقی خود فراتر رفته و به قانونی بین‌المللی تبدیل شود. این قصور ماهوی در منشور از همان جملات آغازین آن نمودار است. منشور، گفتمان نوین بین‌المللی را با عنوان «ما مردم ملل متحد» آغاز می‌کند، ولی در قانون‌گذاری بین‌المللی، در سراسر تصریحات حقوقی خود، در سراسر منشور، بنای اقدام حقوقی و نیز سیاسی را بر پایه رضایت کشورها و حق حاکمیت آن قرار می‌دهد. به همین دلیل، منشور با تکیه بر رضایت قراردادی کشورهایی که آن را به وجود آوردند یا آنهایی که سپس به آن ملحق شدند، همه اختیارات را به تصمیم کشورها واگذار می‌کند.

نزاع میان استدلال‌های این دو مکتب حقوقی، یعنی حقوق طبیعی و حقوق موضوعه، با فروافتادن جامعه بین‌المللی به دامان رقابت‌های آیینی (ایدئولوژیک) در فاصله میان دو جنگ جهانی و سپس بلافاصله پس از تأسیس ملل متحد، همچنان لاینحل باقی ماند. نظام‌های حقوقی مارکسیستی بر حقوق موضوعه تکیه می‌کنند. در حالی که اندیشه‌های لیبرال با تکیه بر همان الهامات برخاسته از حقوق طبیعی، امر اخلاق را به درون سیستم‌های حقوقی خود فراخوانده و ترکیب موضوعی از دو نوع حقوق در پیوندی متقابل را مبنای تصمیم و رفتار خود قرار می‌دهند. حتی بیشتر اندیشمندان فلسفه حقوق مانند گروسیوس به رابطه متقابل و همپرسه میان عقلانیت و ماهیت اجتماعی انسان توجه داشتند. فرض کنیم که کشورها بنا بر مصالح جمعی از طریق معاهداتی خود را به امری حقوقی متعهد می‌سازند. حال اگر نیازها و چشم‌اندازهای سیاسی آنان تغییر کند، آیا می‌توانند تغییرات معاهداتی خویش را نادیده انگارند؟ نظر به اینکه قاعده وفای به عهد از متن حقوق طبیعی سرچشمه می‌گیرد، سلامت تضمین حقوق قراردادی را تامین کرده و رضایت کشورها را تابع ماهیت الزام‌آور خود می‌سازد.

به موجب این الزام، حقوق طبیعی بر حقوق موضوعه پیشی گرفته و کشورها را وامی‌دارد تا به تعهدات خود وفادار باقی بمانند.

این‌گونه تعارضات در منشور ملل متحد حضور داشته و هنوز هم حضور دارد. از یک سو، احترام به حقوق ذاتی انسان تصدیق و ضروری شمرده می‌شود و از دیگر سو، این تصدیق نمی‌تواند از تاییدی اخلاقی فراتر رفته و راه را برای قانون‌گذاری بین‌المللی حقوق هموار نماید. زیرا که اساس منشور بر اصل رضایت حاکمیت کشور قرار گرفته است. یک چنین ناتوانی در حمایت از حقوق بشر براساس معیارهای وستفالیایی تا حدودی تعدیل شد. منشور ملل متحد، این ضرورت را ایجاب کرد تا جامعه بین‌المللی گامی به سوی قانون‌گذاری بین‌المللی حقوق بشر بردارد. دیوید فورسایت این ضرورت برخاسته از ناتوانی‌های منشور ملل متحد در رابطه با حقوق بشر را توضیح می‌دهد.

> قانون حقوق بشر، مجموعه قواعدی را هم برای مردم و هم کشورها مقرر می‌دارد. این قواعد، تقاضایی اخلاقی است؛ برای رفتار یکسان و جهان‌شمول با همه مردم. بنابراین، می‌کوشد، جدایی‌های ملی را خنثی ساخته و اتحادی جهانی را به پیش برد. از این نقطه نظر، حقوق بشر بین‌المللی، پدیده‌ای انقلابی است؛ زیرا که مفهوم حاکمیت دولت را به چالش می‌کشد. یعنی اینکه کشور نمی‌تواند آنچه می‌پسندد، تحت عنوان صلاحیت ملی انجام دهد. ازطرف دیگر، هرگاه کشورها به حقوق بشر بین‌المللی ملحق شوند، مشروعیت آنان بهتر افزایش یافته و مواضع آنان محکم‌تر می‌شود. (فورسایت، ۱۹۸۹: ۷-۶)

این گونه استدلال‌ها و چشم‌اندازها خطوط روشنی برای تعریف و قانون‌گذاری حقوق بشر در عرصه بین‌المللی ترسیم کرد. البته همان‌گونه که پیش‌تر و در جمله‌های مقدم این مجموعه حقوق بشری توضیح داده شد؛ زمینه‌های فکری قانون‌گذاری بین‌المللی حقوق بشر هم در رخدادهایی مانند صدور اعلامیه ماگناکارتا، انقلاب فرانسه یا اعلامیه استقلال آمریکا و نیز در آثار فلسفی متفکرانی مانند لاک، روسو، مونتسکیو و کانت فراهم نشده بود. بنابراین، جامعه بین‌المللی می‌توانست به سرعت، زمینه‌های دگرگونی حقوق بشر – به عنوان گفتمانی اخلاقی و فلسفی – را به حقوق بشر بین‌المللی فراهم آورد. در سال ۱۹۴۶ کمیته مقدماتی از سوی شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد تشکیل شد تا پایه‌های شکل‌گیری کمیسیون نوین حقوق بشر را تاسیس کند. کمیته از ابتدا دریافت که باید طرح‌ها، گزارش‌ها و توجیه‌هایی را برای پیش‌نویس منشور بین‌المللی حقوق بشر تهیه کند و برای این منظور از دبیرکل ملل

متحد درخواست کرد تا زمینه جمع‌آوری این‌گونه نیازهای ضروری را فراهم آورد. نخستین گزارش کمیته مذکور به دومین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی تسلیم شد.[۴۰]

در فوریه سال۱۹۴۷ براساس تصمیم اولین جلسه کمیسیون حقوق بشر، گروهی مامور شدند تا طرح منشور بین‌المللی حقوق بشر را تهیه کنند. با تصمیم دبیرخانه ملل متحد، رهبری این گروه به عهده جان همفری که به ریاست دفتر حقوق بشر ملل متحد منصوب شده بود، گذاشته شد. از جمله کارهای بدیع و بی‌نظیر کمیته باید به تلاشی اشاره کرد که برای تدوین منشور حقوق بشر با ماهیتی جهان‌شمول صورت گرفت. کمیسیون حقوق بشر تصمیم گرفت، نمایندگانی از دیگر کشورها به عضویت کمیسیون درآورد تا تصمیماتی که می‌گیرند، ماهیتی اجماعی، جهان‌شمول و دربرگیرنده داشته باشد. اما بی‌تردید، این تنوعِ گسترده‌ی نمایندگیِ فرهنگ‌های مختلف، مسیر دست‌یابی به اجماعی همپوش درباره تعاریف حقوق بشر و قانون‌گذاری‌های مرتبط با آن را مشکل می‌ساخت. به عنوان مثال، نماینده چین، آقای چانگ، بر منابع فلسفی چینی حقوق بشر اصرار می‌ورزید. آقای چارلز مالک از لبنان به پیش‌زمینه‌های تاریخی توجه می‌داشت و نماینده آمریکای لاتین نیز می‌خواست به پیش‌زمینه‌ها توجه کافی مبذول شود. نماینده روسیه نیز نگران این موضوع بود که ممکن است طرح اولیه، بیشتر تحت تاثیر اندیشه‌های گروه خاصی باشد. این نگرانی‌ها که مانع از پیشرفت کار در مسیر اصلی و زمان لازم می‌شد، این ضرورت را ایجاب کرد تا طرح‌های مختلفی از سوی حتی نهادهای غیردولتی دریافت و به پیش‌نویس اعلامیه‌ای منجر شود که بتواند مورد قبول همگان قرار گیرد.

شایان ذکر است؛ تهیه پیش‌نویس منشوری برای قانون‌گذاری حقوق بشر، مستلزم در نظر داشتن ابعاد متفاوتی از حقوق بشر بود که به نظریه‌ای نسبتاً جامع درباره آن دست یابد. برای این منظور، کمیسیون حقوق بشر به هیئت تهیه‌کننده پیش‌نویس این مأموریت را داد تا موارد زیر را در نظر داشته باشد:

- منشور بین‌المللی حقوق؛
- اعلامیه‌ها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی درخصوص آزادی‌های مدنی، مقام زن، آزادی اطلاعات و موضوعات مشابه؛
- حمایت از حقوق اقلیت‌ها؛

[40] Report of the Commission on Human Rights to the 2nd session of the Economic and Social Council./38/Rev.1.

- جلوگیری از تبعیض نژادی، جنسی، زبانی و مذهبی؛
- هر موضوع دیگری که در موارد بالا ذکر شده است.[۴۱]

کمیسیون حقوق بشر، در اجرای وظایف خود، سه کمیته فرعی نیز برای مطالعه و پیش‌نویسی برای آزادی اطلاعات و رسانه‌ها، جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها و کمیته تهیه کننده پیش‌نویس نهایی حقوق بشر به وجود آورد. در انجام این ماموریت، سازمان‌های غیردولتی از سوی اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه بین‌المجالس، اتحاد بین‌المللی کلیسای کاتولیک برای خدمات اجتماعی، گروه‌های ضدتبعیض، صلیب سرخ بین‌الملل و سازمان‌های دیگر، حضور فعال داشتند.[۴۲]

کمیسیون حقوق بشر، در جریان جلسه دوم خود در ژنو، پیش‌نویسی را به بحث گذاشت که به «پیش‌نویس» ژنو مشهور شد. در آن زمان، کشورهای عضو ملل متحد[۴۳] که درگیر در آغازین مراحل دوران جنگ سرد نیز بودند، این فرصت را یافتند تا پیشنهادات و نقطه نظرات خود را برای دستیابی به اجماعی هم‌پوش در اختیار کمیسیون حقوق بشر قرار دهند. این گونه تعاملات، به تدریج موجب تکمیل پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر شد و توانست پایه بین‌المللی محکمی برای قانون‌گذاری حقوق بشر ایجاد کند که از محدودیت‌های آیینی و ملاحظات دوران جنگ سرد در امان باشد. مالک، نماینده لبنان و عضو کمیته مقدماتی، ریاست جلسه سوم کمیسیون حقوق بشر را به عهده داشت. او به خوبی این دوران سختِ عبور از تنگناها برای رسیدن به توافقی جامع در خصوص تعریف و قانون‌گذاری حقوق بشر را توضیح می‌دهد:

> کار در خصوص حقوق بشر، بخشی از فعالیت‌های سازمان ملل متحد است که موضوعات آیینی (ایدئولوژیک) در آن شدیدترین موانع را ایجاد می‌کند. امروزه مردم به این دلیل با یکدیگر اختلاف نظر دارند و می‌جنگند که هر کدام تفسیر خاصی از حقوق بشر دارند. انسان، من، شما، ماهیت، حقوق ما، سرنوشت ما از پرسش‌های مهم امروز هستند. این پرسش‌ها تاکنون به این اندازه چشمگیر مورد بحث قرار نگرفته بودند. در اینجا همه نمایندگان فرهنگ‌های مختلف حضوری

---

[41] Yearbook of the United Nations (1946 – 47).

[۴۲] نگاه کنید به گزارش جلسه دوم کمیسیون حقوق بشر، از دوم تا هفتم دسامبر ۱۹۴۷ در ژنو UNDOCs.org/E1600.

[۴۳] شامل ۱۸عضو کمیسیون حقوق بشر و ۳۸ عضو دیگر ملل متحد.

> تاثیرگذار دارند و برای هر واژه، معنی و حتی یک ویرگول مبارزه می‌کنند. در اینجا شما شاهد دوام هیجان‌انگیز انسانی هستید که می‌خواهد خود را بفهمد و درک کند. بدیهی است که در این مرحله، کار، بسیار دشوار است؛ زیرا دربرگیرنده تعهدات بین‌المللی مشخصی برای کشورهاست. به لحاظ تئوریک، ممکن است خیلی‌ها با نظرات شما موافق باشند؛ اما هرگاه این امور به تعهدی درخصوص کشور آنها منجر نشود، به سرعت مانعی بزرگ بر سرراه به وجود می‌آورد. بنابراین، ما هنوز در آغاز راه طولانی، تاریخی و دشواری هستیم. چالش حقوق بشر، بسیار بزرگ و جدی است. آنچه که نیاز است، رهبری، نیک اخلاق و نیرومند است که بتواند همه را به سوی نظریه واحدی متقاعد سازد.[۴۴]

مالک، خود فردی مسیحی، لبنانی و عرب بود. یعنی مجموعه‌ای از ابعاد هویتی که بر افکار و اندیشه‌های او، خواه اخلاقی و خواه سیاسی، تأثیرگذار بود. بنابراین، اندیشه‌هایی متفاوت با جریان اصلی اندیشه لیبرال غرب داشت. علاوه بر این، او خود را فردی مذهبی می‌دانست که به سیاست در دنیای عرب نیز وابستگی داشت و می‌کوشید در ماموریت خود در کمیسیون حقوق بشر این‌گونه ملاحظات را که از سوی دیگر هویت‌های فرهنگی یا بافت تاریخی برمی‌آید، مورد توجه قرار دهد:

> استقلال، ناشی از احساس متفاوت بودن اعراب از دیگران است. احساسی که در قرن‌های اخیر در اثر انزوای سنی اعراب از جهان شدیدتر شده است. بنابراین، وحدت، اَشکال مختلفی به خود می‌گیرد؛ از شکل ملایمی از جامعه عمومی که در اتحادیه عرب متبلور شده است تا اَشکال افراطی وحدت که توسط نهضت‌هایی در سوریه و عراق از آن دفاع می‌شود. اما صرف نظر از این گونه اشکال رسمی وحدت، اعراب به گونه‌ای شهودی با دیگر اعراب احساس همبستگی دارند. (مالک، ۱۹۵۲: ۳۰)

مالک با همان نگاه خاص خود که بیانگر احساسات، علایق و نگرانی‌های ملل غیرغربی بود، عدم‌صداقت غربی‌ها را نقد می‌کند و استعمار و بازمانده‌های آن را به چالش می‌کشد. وی می‌گوید؛ نبودن مهرورزی میان ملل، بزرگ‌ترین معضل کنونی است:

---

44 Facing History and Ourselves: Roosevelt, Malik, and Cassin’s Reflection on Human Rights.

استراتژی، تجارت، بهره‌برداری و تامین منافع سلطنتی (برای استعمارگران) باعث شد، غربی‌ها به خاور نزدیک وارد شوند. بنابراین حضور آنها در این منطقه (و دیگر مناطق جهان) به دلیل دوست داشتن انسان‌ها نیست. علاوه بر این، استکبار نژادی اروپا نیز عاملی مهم در رفتار اروپاییان بوده است. غرب نتوانست، نسبت به خود صادق باشد و بنابراین نتوانست نسبت به ما صادق باشد(همان).

این گونه رخدادها و اختلاف‌نظرها نشان می‌دهد که برای تهیه و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌بایست راهی طولانی طی می‌شد. این راه طولانی بر سر چگونگیِ فائق آمدن بر اختلافات دیدگاهی ـ فلسفی، معانی متفاوت انسان بودن، ملاحظات سیاسی و نگرانی‌های استراتژیک، در نهایت مانع از آن نشد که کمیسیون نتواند طرح نهایی را آماده سازد. برای عبور از تنگناها توافقی به عمل آمد تا در پیش‌نویس نوشته شود که همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند تا بتوانند بر اختلاف نظرهای مذهبی، غیرخداباور، اینکه آیا آزادی فقط باید به امور مدنی و سیاسی فردگرایانه محدود شود (نظر آمریکایی‌ها) یا اینکه آزادی در برگیرنده حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز هست (حقوق جمعی)، فایق آیند. حتی پاره‌ای از نقطه نظرات جهان‌شمول مانند نظریه همفری مبنی بر اینکه مردم نه تنها شهروند کشور خود، بلکه شهروندی جهانی هستند، نیز کنار گذاشته شد تا بتوان راه اجماع را برای تعریف و قانون‌گذاری حقوق غیرقابل انکار و ذاتی «همه انسان‌ها» و «هر انسانی» هموار نماید.

این نکته مهم را نیز باید در نظر گرفت که پاره‌ای از اختلاف نظرها در خصوص اجرای تصمیمات و الزام حقوقی آن به وجود آمد. عمده کشورها معتقد بودند که یک چنین رایزنی‌ها و همکاری‌های طولانی به توافق به دست آمده ماهیتی معاهداتی و قراردادی می‌دهد. اما دو کشور آمریکا و شوروی سابق تلاش کردند تا ارزش حقوقی اعلامیه را فقط در سطح یک اعلامیه حقوقی که بیان آرزوی دیرپای بشریت برای رهایی است، نگه دارند. به نظر گروه اول، این گونه توافق می‌بایست مطابق با اهداف منشور ملل متحد باشد که برابری همه مردم و همه کشورهای بزرگ یا کوچک را فرمان می‌دهد. به نظر این نویسنده، سوابق و ملاحظات سیاست‌های استعماری کشورهای پیروز را در جلوگیری از تبدیل توافق به پیمان بین‌المللی به لحاظ حقوقی الزام‌آور نمی‌توان از نظر دور داشت. این‌گونه نقطه‌نظرات، همراه با ضرورت برداشتن اولین گام‌ها برای ایجاد توافقی جمعی، در نهایت، همگان را به این نتیجه رساند که توافق مذکور در حد اعلامیه جهانی باقی بماند. کاسین نماینده دولت فرانسه، یکی از تاثیرگذارترین اعضای کمیسیون حقوق بشر بود. او توضیح می‌دهد که باید مبنایی برای آزادی، برابری، برادری و حقوق بشر فراهم آید تا بتوان دشمنان بشریت شامل نژادپرستان

فاشیست را به عقب راند. وی توضیح می‌دهد که همه کشورها در شرایط کنونی می‌خواهند حاکمیت ملی خود را در حاکمیت مردم خود برتری بخشند.

> نگرانی ما این است، شرایطی پیش آید که طی آن کشوری بگوید، برای توسعه خود، می‌بایست مقررات خاصی را آن گونه که مناسب شرایط می‌دانم، وضع نمایم و اگر در این راه انسان‌هایی را نابود کنم به شما ارتباطی ندارد.[۴۵]

کاسین با حساسیت می‌کوشد، روح حاکمیت–محور اندیشه وستفالیایی را که باعث رنج انسان‌ها شده است، به چالش بکشد تا بتوان به اعلانی عام و جهان‌شمول برای تعریف حقوق بشر دست یافت. او به خوبی از نتایج دردناک اندیشه‌های افراطی، فاشیستی آگاه بود و می‌دانست که چگونه ممکن است حق حاکمیت ملی، آن گونه که توسط آلمان نازی اتفاق افتاد، حقوق انسان‌ها را به شکلی بی‌رحمانه پایمال کند. لذا تلاش می‌کرد، آینده‌ای را برای جهان پیش‌بینی کند که در آن حق حاکمیت مردم محترم شمرده شود و راه رسیدن به یک چنین آینده‌ای می‌بایست از طریق ترتیبات حقوقی که کشورها را نسبت به رعایت حقوق بشر متعهد نگه دارد، هموار شود:

> این دغدغه خاطر اصلی ماست. پیشرفت جهان نمی‌تواند بر خاکستر رنج‌های انسانی بنا شود. این هدف اصلی حقوق بشر است. اینجاست که باید تصدیق کنیم، مقاومت در برابر یک سیستم جهانی کنترل کننده چقدر مهم است. (همان)

برای دستیابی به جهانی عاری از خشونت علیه انسان‌ها نه تنها باید اجماعی در اندیشه‌های فلسفی و حقوقی حاصل شود، بلکه باید از طریق مشاوره‌ها، لابی‌گری فعال انسان‌دوستانه و سازوکارهای متقاعدسازی برای اهمیت حفاظت از حقوق بشر و پیشبرد آن استفاده کرد. این گونه اقدامات از سوی سازمان‌های جامعه مدنی می‌توانند به گشودن دروازه‌های موفقیت کمک کنند. نباید ناامید شد؛ بلکه باید همه صبر و استقامت خود را با شجاعت و آگاهی همراه ساخت و تلاش کرد تا نظام‌های تمامیت‌خواه در مقابل حقوق بشر وادار به تسلیم شوند.

---

[45] *The Fight for Human Rights*, published by “World”. January 1969, Republished in Onerblog.

نتیجه‌گیری

اعلامیه جهانی حقوق بشرِ مجمع عمومی ملل متحد، مورخ دهم دسامبر ۱۹۴۸، مولود فرآیند طولانی و پیچیده‌ای بود که در اثر سعی و کوشش متفکران اندیشه‌های فلسفی-اخلاقی، مدیران سیاسی بشردوست، حقوق‌دانان، جامعه مدنی، و نهادهای حرفه‌ای حاصل شد. براساس این اعلامیه، نوعی معیار سنجش جهانیِ رفتار برای قابل قبول بودن آنچه که کشورها انجام می‌دهند، به وجود آمد. اعلامیه توانست، مرزهای اختلاف مذهبی، آیینی و منافع ملی را پشت سر گذارد، بر ویژگی‌های تاریخی خاصی که طی آن کشورها ممکن است حقوق مردمان خود را نقض کنند، فائق آید و نوعی اجماع هم‌پوش برای ضرورت احترام به حقوق انسان‌ها به عنوان شرط ضروری صلح عادلانه جهانی و پیشرفت‌های اجتماعی فراهم آورد. ماهیت جهان‌شمول اعلامیه، آن را به مدلی تبدیل ساخت تا مردم در هر کجای جهان که زندگی می‌کنند، بتوانند حق خود را برای آزاد زیستن و برخورداری از مواهب زندگی اعلام کنند و با مساعی شجاعانه‌ای بکوشند، کشورهای ناقض آن حقوق را به تسلیم وادارند. این ویژگی بی‌نظیر، مدل اعلامیه جهانی است که به آرزوی دیرپای انسان‌ها جامه عمل پوشاند و آنها را برانگیخت در مقابل اندیشه‌ها و نظام‌های تمامیت‌خواه مقاومت کنند تا بتوانند اثبات کنند، حاکمیت کشورها و نظام‌های سیاسی، فقط و فقط به ضرورت احترام به حقوق حاکمیتی انسان و تلاش برای اجرا و پیشبرد آن بستگی دارد. این گونه توضیحات، همچنین نشان می‌دهد که تاریخ، پیوسته به سوی غایتی انسان‌گرایانه حرکت خواهد کرد؛ اگر آگاهی‌های لازم برای اهمیت محوری انسان و حقوق ذاتی او به دست آید.

بنابراین، اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامی از سوی همه مردم و انقلابی در اندیشه‌های سیاسی و گفتمانی رهایی‌بخش است که نه فقط داعیه‌های خودخواندگی مذهبیون، که دست در دست سیاستمداران فرصت‌طلب، به نام خداوند، زندگی انسان‌ها را به صلابه کشیده بودند، بلکه هر نوع داعیه و تلاش برای ویرانگری مفهوم انسانیت، خواه از جانب سرمایه‌داری و خواه سوسیالیزم را انکار کرد. ماهیت اعلامیه حقوق بشر به جهانیان، این خواست را نشان می‌دهد که همه انسان‌ها صرفا به این دلیل که انسان هستند، ارزش و بهایی ذاتی دارند که به آن کرامت و شأن انسانی گفته می‌شود. این ارزش انسانی، غیرقابل چانه‌زنی و انکار است و لذا می‌بایست مبنای همه تعاملات اجتماعی و سیاسی در هر کجای جهان قرار گیرد. بنابراین، باید جهانی نوین با معماری متفاوتی طراحی و ابداع شود که در آن همه مفاهیم خوب بودن، ارزش داشتن، سعادت‌مند بودن و احساس تعلق داشتن، همه برمبنای محوریت حقوق ذاتی انسان‌ها و آزادی‌های اساسی آنها تعریف می‌شوند. اعلامیه به درستی هر نوع مفهومی از علایق سیاسی و منافع ملی را به تبعیت از علایق حقوق بشری وادار نمود. هرچند

که از نقطه نظر عملی و اجرا، اعلامیه حقوق بشر هنوز راه طولانی و دشواری را باید برای مقابله با تمامیت‌خواهی‌ها از یک‌سو و تصلب فکر و اندیشه از دیگرسو طی کند؛ ولی ظهور آن نویدی بر تاریخی نو در زندگی انسان است. تجربه هفتاد سال گذشته، نشان داده است که مبارزان راه آزادی برای تعمیم مرزها و ابعاد اجرایی این جهان آرمانی، هرگز ناامید نشده‌اند.

فصل سوم

منشور بین‌المللی حقوق بشر

همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و از نظر حیثیت و حقوق برابر هستند. آنها دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روحیه برادری رفتار کنند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده یک

چکیده

به دنبال قساوت‌های بی‌رحمانه و جنایت‌هایی که در دوران جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد، جامعه بین‌المللی بر آن شد تا سازوکارهای حقوقی و نهادینی که کشورها را به رعایت حقوق انسان‌ها متعهد می‌سازد، فراهم آورد. آنچه که این هدف را محقق کرد، منشور بین‌المللی حقوق بشر است که شامل پنج سند حقوق بین‌المللی به شرح زیر است:

- اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد[46]
- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد[47]
- میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد.[48]
- پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی[49]
- -دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی با هدف لغو مجازات اعدام[50]

از نقطه‌نظر توالی تاریخی، ظهور این منشور و ابعاد حقوقی و نهادینی که به همراه آورد، پدیده نوینی بود که ضرورت ایجاد آن در دوران پیش از جنگ جهانی دوم با ضرورتی قطعی فراهم نشده بود. در حقیقت، حقوق بشر به عنوان گفتمانی حقوقی و سیاسی که رابطه میان دولت و عموم شهروندان را در مرکز توجه قرار داده و می‌کوشد تا از حقوق مردم در مقابل حاکمیت‌های مستبد، حمایت به عمل آورد، پدیده‌ای است که بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق

---

46 Universal Declaration of Human Rights, GA Res. 217A, December 10, 1958.
47 International Covenant on Political and Civil Rights, GA Res. 2200A (XXI) on 16 December 1966, and in force from 23 March 1976 in accordance with Article 49 of the covenant.
48 International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights, GA Res. 2200A (XXI), on 16 December 1966, and entered into force on 3 January 1976.
49 First Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights, GA Res. 200 A (XXI), 1966, entered into force 23 March 1976.
50 Second Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights Aiming at Abolition of Death Penalty. GA, Res. 44/128, 1990.

افتاد. علت بی‌اعتنایی به این ابعاد نوین در دوران پیش از جنگ جهانی دوم هم این بود که بازیگران نظام بین‌المللی، بنابر عقلانیت وستفالیایی ناظر بر روح آن عصر، تنها حاکمیت کشورها را موضوع حقوق بین‌الملل می‌شناختند. به گونه‌ای که فرد در آن نمی‌توانست جایگاهی داشته باشد. به همین دلیل، فقط به طور غیرمستقیم گروه‌های خاصی از مردم، مانند آنهایی که به بردگی کشیده شده بودند، مورد توجه قانون‌گذاران بین‌المللی قرار گرفتند. به عنوان مثال، قانون عمومی افریقای مرکزی، مصوب کنفرانس برلین در سال ۱۸۸۵، سعی داشت تجارت برده را ممنوع سازد. شاید به همین دلیل است که حتی پاره‌ای از متفکران حقوق بشر، ریشه‌های اندیشه‌های رهایی‌بخشی را به آن تعاملات استعماری پیوند می‌دهند. این تعامل تاریخی و حقوقی، راه را برای نهادین ساختن ممنوعیت تجارت برده هموار ساخت. در سال ۱۸۸۹، کنفرانس بروکسل نه تنها برده‌داری و تجارت آن را را محکوم کرد، بلکه در مورد اقداماتی برای سرکوب آنها، از جمله اعطای حقوق متقابل، جستجو، دستگیری و محاکمه کشتی‌های حامل برده در دریاهای آزاد، به توافق رسید.[۵۱]

اولین مقاوله‌نامه ژنو برای بهبود وضعیت مجروحان ارتش در میدان نبرد، مصوب سال ۱۸۶۴، اولین معاهده از معاهدات چهارگانه ژنو است که مبنایی برای تاسیس قواعد حقوقی بین‌الملل برای حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه به وجود آورد. پس از این معاهده، در سال‌های ۱۹۰۶و ۱۹۲۹ و سرانجام در سال ۱۹۴۹ این گونه تلاش‌ها برای حمایت از مجروحان جنگ، مورد بازنگری‌های قابل توجه و جایگزینی قرار گرفت و بنیادهای آنچه را که امروزه صلیب سرخ بین‌الملل براساس آن فعالیت می‌کند. این اقدامات، توسط جامعه ملل دنبال شد و فضایی متفاوت برای حمایت‌های حقوق بشری به عمل آورد. شایان ذکر است؛ علی‌رغم پیشرفت‌های مهمی که نظام بین‌المللیِ وقت برای حمایت از حقوق بشر به عمل آورد، این تلاش‌ها فقط گروه‌های خاصی را در بر می‌گرفت. اما آنچه عنوان گفتمان حقوق بشر و نیز قوانین حقوق بشر بین‌المللی را با خود نمایان می‌سازد، منشور بین‌المللی حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸ پا به عرصه ظهور گذاشت. این فصل به توضیح تحولات نوینی که با پیدایش منشور حقوق بشر پا به عرصه وجود نهادند، می‌پردازد.

---

[51] *The Anti-Slavery Conference and Import Duties in the Congo State.* Liverpool : Turner, Routledge and Co., 1890.

کلید واژها

حقوق بشر، منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی، جهان‌شمولی حقوق بشر، مقاوله‌نامه‌ها، پروتکل‌های اختیاری، صلح بین‌المللی

مقدمه

کنفرانس صلح پاریس که با هدف حل و فصل موضوعات برخاسته از جنگ جهانی اول برگزار شد؛ با خود تحولات مهم‌تری را نیز به همراه داشت. رئیس جمهور وقت امریکا، ویلسون، طی طرحی تلاش کرد تا حمایت از آزادی مذهبی را به گفتمانی در قالب حقوق بشر در آورد و برای این هدف، در ابتدا، طی ماده‌ای برای سند تاسیسی جامعه ملل، خواهان آزادی مذاهب شد. این پیشنهاد می‌توانست شروعی برای شناسایی جهانی آزاد به معنی عام کلمه باشد. اما طرح وی با ناکامی مواجه شد. تلاش برای ایجاد فضایی حقوقی و نهادین در جهت حمایت از حقوق بشر ادامه یافت. ویلسون در پیش نویس دوم خود، ماده‌ای را قرار داد که براساس آن از همه کشورهای متقاضی عضویت در جامعه ملل درخواست می‌شد که خود را در به رسمیت شناختن همه اقلیت‌های نژادی و ملی متعهد سازند. اما در نهایت، کنفرانس صلح، تصمیم گرفت که حمایت از [برخی] اقلیت‌ها را نه در میثاق ملل متحد، بلکه در معاهداتی مستقل به حوزه حقوق بشر و از آن طریق به گفتمان حقوق بشر وارد سازد.

با همه این ناکامی‌ها، حقوق بشر، نه به شکل مستقیم و روشن، بلکه به طور نسبی در ماده ۲۳میثاق ملل متحد لحاظ شد: اعضای ملل متحد «برای تأمین و حفظ شرایط کاری عادلانه و انسانی برای مردان، زنان و کودکان، هم در کشورهای خود و هم در همه کشورهایی که روابط تجاری و صنعتی با آنها گسترش می‌یابد، تلاش خواهند کرد و برای این منظور، سازمان‌های بین‌المللی لازم را ایجاد و حفظ خواهند کرد». علاوه بر این، در بند سوم از همان ماده نیز تعهدی حقوق بشری برای بخشی از آنچه می‌تواند حق مردم نامیده شود را مورد نظر قرار می‌دهد. کشورهای عضو همچنان می‌پذیرند که «نظارت کلی بر اجرای قراردادهای مربوط به قاچاق زنان و کودکان و قاچاق تریاک و سایر مواد مخدر خطرناک را به جامعه (ملل) واگذار نمایند». این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که هر چند پیشنهادات ویلسون – مبنی بر اینکه میثاق جامعه ملل حاوی ماده‌ای برای حمایت از اقلیت‌ها باشد– نتوانست تحقق یابد؛ اما کشورهای متفق توانستند، به موجب بند دوم همان ماده ۲۳، کشورهایی را

که توانسته بودند به توسعه سرزمینی دست یابند، ملزم به اعطای این امتیاز نمایند. کشورها «متعهد می‌شوند، رفتار عادلانه با ساکنان بومی مناطق تحت کنترل خود را تضمین کنند». اما باید در نظر داشت که حتی همین تعهدات ابتدایی، هرگز نتوانست گام مهمی در جهت پیشبرد حقوق بشر به حساب آید. زیرا که دیدگاه‌های استعماری آنان (فرانسه و انگلستان) مانعی بزرگ بر سر راه حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود. در حقیقت، تنها راهی که برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها هموار شده بود، این بود که آنها می‌توانستند از یک سیستم تنظیم دادخواهی استفاده کنند و شکایاتی را به دایره حقوق اقلیت‌های جامعه تسلیم نمایند. دیگر کشورهای عضو جامعه نیز به دلیل ضرورت حفظ هماهنگی میان خود در مقابله با ظهور و رشد فاشیسم آلمان از یک سو و نیز توسعه‌طلبی کمونیسم روسی از دیگر سو، چالش‌هایی در برابر دیدگاه‌های استعماری فرانسه و انگلستان قرار دادند.

علی‌رغم این دست آوردهای ضعیف، در جهت پیشبرد حقوق بشر در چارچوب جامعه ملل، رهبران آن زمانِ نظام بین‌المللی تا حدودی موفق شدند، توافقنامه‌هایی را برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها (اکثرا اروپایی) در خارج از مجموعه جامعه ملل به وجود آورند. این معاهدات شامل موارد زیر بودند:

- معاهده بین قدرت‌های اصلی متّفق و نمایندگان دولت لهستان، با ضمانت جامعه ملل، ۱۳ فوریه ۱۹۲۰
- معاهده ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹، بین قدرت‌های اصلی متّفق و وابسته و چکسلواکی که تحت ضمانت جامعه ملل قرار گرفت
- معاهده ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰میان قدرت‌های اصلی متّفق و پادشاهی صرب‌ها، کروات‌ها و اسلوونی‌ها که تحت ضمانت جامعه ملل قرار گرفت.
- معاهده ۹ دسامبر ۱۹۱۹ بین قدرت‌های متفقین و رومانی تحت ضمانت جامعه ملل در ۳۰ اوت ۱۹۲۱.
- معاهده ۱۰ اوت ۱۹۲۰ میان قدرت‌های اصلی متفقین و یونان که با تغییراتی در تاریخ ۶ اوت ۱۹۲۴ اجرایی شد.
- معاهده ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین قدرت‌های اصلی متفقین و ارمنستان که با تصرف ایروان توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق در ۲ دسامبر ۱۹۲۰، این معاهده از میان رفت.
- معاهداتی نیز با اتریش، بلغارستان و مجارستان در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ تحت ضمانت جامعه ملل منعقد شد.

فضای اجتماعی و سیاسی چندجانبه‌ای که توسط جامعه ملل ایجاد شد، راه را برای شروع فعالیت‌هایی توسط گروه‌های فشار بشردوستانه هموار کرد. فعالان بریتانیایی، نقشی کلیدی در استفاده از این فضای مناسب برای انتشار اطلاعاتی در مورد برده‌داری ایفا کردند و کارمندان دولت را تحت فشار قرار دادند تا واکنشی بین‌المللی نسبت به ادامه برده‌داری نشان دهند. در سال ۱۹۲۶، با تدوین پیش‌نویس مقاوله‌نامه منع برده‌داری، تعریفی جهان‌شمول از برده‌داری ارائه شد و از این طریق، ظرفیت اقدام بین‌المللی علیه آن را ارتقا داد. جامعه، کمیته ویژه‌ای را برای بررسی این موضوع ایجاد کرد که مسئولیت تهیه پیش‌نویس مقاوله‌نامه منع برده‌داری در سال ۱۹۲۶ را بر عهده داشت. هنگامی که اتیوپی درخواست پذیرشِ مجدد در جامعه ملل را داد؛ از آن کشور خواسته شد که تلاش‌های ویژه‌ای برای لغو برده‌داری و تجارت برده انجام دهد. اتیوپی با اذعان به اینکه برده‌داری یک موضوع صرفاً داخلی نیست، بلکه جامعه ملل حق مداخله در آن را دارد؛ برای دستیابی به این امر مهم کمک کرد.[۵۲] این مقاوله‌نامه توسط پروتکلی در ۷ دسامبر ۱۹۵۳ در سازمان ملل متحد اصلاح شد[۵۳]. سپس مقاوله‌نامه الحاقی الغای برده‌داری، تجارت برده و نهادها و اعمال مشابه برده‌داری در ۷ سپتامبر ۱۹۵۶ توسط مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسید[۵۴] و در ۷ ژوئیه ۱۹۵۵ جنبه اجرایی به خود گرفت. با اجرایی شدن این مقاوله‌نامه، یکی از مهم‌ترین ابعاد حقوق بین‌الملل عرفی، ماهیتی قراردادی یافت و کشورهای عضو جامعه بین‌المللی را به اجرای آن ملزم ساخت.

از جمله اقدامات چشمگیر دیگری که توسط جامعه ملل در جهت تحقق حقوق بشر صورت گرفت، تاسیس سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۱۹ بود که براساس معاهده ورسای به وجود آمد. به دنبال کمیسیونی که برای قانون‌گذاری کار بین‌المللی توسط جامعه ایجاد شد، اساسنامه سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۱۹ توسط نمایندگانی از سوی اتحادیه کارگری امریکا و با همراهی کشورهای بلژیک، کوبا، چکسلواکی، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند و انگلستان تهیه و تنظیم شد و به میثاق ملل متحد ضمیمه گردید. شاید اصلی‌ترین دلیل برای توجه به حقوق کارگران، به عنوان گروهی خاص از مردم، فضای عمیق سرمایه‌داری نابرابر قرن نوزدهم بود که این استدلال را در مرکز توجه قرار می‌داد که دستیابی به صلحی

---

[52] Slavery Convention, Geneva, 25 September 1926.
[53] Protocol Amending the Slavery Convention, New York, 7 December 1953.
[54] Supplementary Convention on the Abolition of Slavery, the Slave Trade, and Institutions and Practices Similar to Slavery, Geneva, 7 September 1956.

پایدار و جهانی منوط به توجهی عمیق به موضوع عدالت اجتماعی است. این فرآیند منجر به تشکیل یک سازمان سه جانبه شد که با گرد هم آوردن نمایندگان کشورها، کارفرمایان و کارگران، حرکت نوینی را در جهت احیای حقوق کارگران آغاز کرد. متغیرهای اصلی برای تاسیس سازمان بین‌المللی کار از ملاحظات امنیتی، بشردوستانه، سیاسی و اقتصادی، برخاسته است. بنیان‌گذاران سازمان به درستی اهمیت عدالت اجتماعی در تأمین صلح پایدار بین‌المللی، در زمینه مقابله با استثمار کارگران در کشورهای صنعتی آن زمان را پی برده بودند. همچنین درک فزاینده‌ای از وابستگی متقابل اقتصادی جهان و نیاز به همکاری برای به دست آوردن شرایط کاری استاندارد در کشورهای رقابت کننده برای بازار وجود داشت. در سال ۱۹۴۶، سازمان بین‌المللی کار به یکی از آژانس‌های تخصصی سازمان ملل متحد تبدیل شد.[55]

بنابراین، هر چند که جامعه ملل نتوانست به دلیل مشکلات ماهوی که در نظام بین‌المللی وقت وجود داشت، به دستاوردهای مهمی در جهت حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به عنوان معیارهای جهان‌شمول رفتار در دنیای امروز دست یابد، اما تلاش‌های انجام شده، به همراه تحولات تراژیک سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، آرام آرام فضایی را به وجود آورد تا به موجب آن تقاضای جهانی، برای حمایت از حقوق بشر ذاتی همه مردم، در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گیرد. دقیقاً در این مرحله است که منشور حقوق بشر بین‌المللی، تهیه، قانون گذاری و نهادینه شد و به جامعه بین‌المللی ارائه گردید. در حقیقت، جنایت‌های سبعانه‌ای که در طول جنگ جهانی دوم از سوی قوای فاشیستی و متحدان آن صورت گرفت، فضایی مشتاق برای حمایت از حقوق انسان‌ها به وجود آورد. همین تحولات، در واقع، فضایی انقلابی را به پیش برد که از درون آن حقوق بین‌الملل حقوق بشر به عنوان مشخصه میانه قرن بیستم پا به عرصه ظهور گذاشت. این فضای مشحون از اندیشه‌های انسان‌گرایانه به گونه‌ای الهام‌بخش و ضروری بود و علاوه بر رشد بی‌سابقه‌ای که در حقوق بشر ایجاد کرد، بلکه ضرورت تطبیق حقوق بین‌الملل با شرایط جدید را نیز الزام‌آور ساخت. به عبارت بهتر، انقلابی در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی به وقوع پیوست که اساس نظام وستفالیایی روابط بین‌الملل را به چالش کشید و فرد انسانی را به موضوع حقوق بین‌الملل تبدیل کرد. به موجب این تحولات، کشورها دیگر نمی‌توانستند با توسل به اصل حاکمیت یا ملاحظات امنیتی، مردم خود را سرکوب کنند. بلکه آنان می‌بایست خود را به معیارهای رفتار انسانی نسبت به شهروندان خود و همه انسان‌ها ملزم و متعهد سازند. این نوع تحولات در فضای پس از جنگ جهانی دوم، ضرورت برقراری نظم هنجاری نوین بین‌المللی را ایجاب نمود که در آن علاوه

---

55 History of International Labour organization. https://www.ilo.org/global/about-the-ilo/history/lang--en/index.htm.

بر ایجاد استانداردهای رفتاری و متعهد ساختن کشورها به آن، اساس نظام بین‌المللی و نحوه اداره آن برای دستیابی به صلحی پایدار و عادلانه تغییر یافته بود. در مرکز این تحولات انقلابی، احترام به حقوق انسان‌ها به عنوان روح ناظر بر روابط بین‌الملل قرار داشت.

منشور آتلانتیک به عنوان بیانیه‌ای که میان امریکا و انگلستان سال ۱۹۴۱ به وجود آمد، پایه‌های نظم نوین بین‌المللی را بنیاد نهاد. منشور، یک معاهده به معنای رسمی، بین دو قدرت و حتی بیان رسمی اهداف صلح برای جنگ نبود؛ بلکه چشم‌اندازی را فراهم ساخت که تأیید کننده «برخی از اصول مشترک در سیاست‌های ملی کشورهای مربوطه بود که امیدهای خود را برای آینده‌ای بهتر برای جهان براساس آن استوار کردند».[۵۶] این بیانیه منشور، هشت اصل را برای تاسیس جهان بعد از جنگ اعلام کرد که پاره‌ای از آنها زمینه‌هایی را برای گفتمان حقوق بشر به وجود آوردند. به عنوان مثال:

- این کشورها هیچ تغییر سرزمینی که با خواسته‌های آزادانه‌ی ابراز شده‌ی مردم مطابقت نداشته باشد را نمی‌پذیرند.
- آنها به حق همه مردم در انتخاب شکل حکومتی که تحت آن زندگی خواهند کرد، احترام می‌گذارند و آنها مایل‌اند، حقوق حاکمیتی و خود-حکومتی را به مردمانی که با شیوه‌ای قهرآمیز از آنها گرفته شده است، بازگردانند.
- آنها تلاش خواهند کرد، با احترام به تعهدات موجود، بهره‌مندی همه کشورها اعم از کوچک یا بزرگ، پیروز یا مغلوب، دسترسی در شرایط مساوی به تجارت و مواد خام را که لازمه رونق اقتصادی آنهاست، فراهم آورند.
- آنها تلاش می‌کنند تا همکاری‌های لازم را بین همه کشورها در زمینه اقتصادی ایجاد کنند تا برای همه، استانداردهای کار بهبود یابد و پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی تضمین شود.
- با نابودی نهایی استبداد نازی، امید است صلحی برقرار شود که برای همه ملت‌ها وسایل زندگی امن را در محدوده‌های خودشان فراهم کند و این اطمینان را بدهد که همه مردم در هر کجا که زندگی می‌کنند، از ترس و نیازهای اساسی رها باشند.

نظر به اینکه منشور آتلانتیک میان رهبران دو کشور بزرگ آن زمان انجام گرفت، به پیدایی باوری عمیق به ضرورت برقراری اخلاقی بین‌المللی برای احترام به حقوق انسان و استانداردهای رفتاری متناسب با آن کمک کرد. بنابراین، هرچند منشور آتلانتیک فاقد اعتبار

---

[56] UN Chronicle: The Atlantic Charter: Revitalizing the Spirit of the Founding of the United Nations Over Seventy Years Past.

حقوقی الزام‌آوری بود، اهمیت نمادین آن برای تأیید ایمان به صلح‌دوستی و تعهد به همکاری‌های بین‌المللی برای حفظ صلح جهانی و نیز شکل‌گیری باورهای نوین هنجاری، به عنوان معیارهای نظام بین‌المللی لیبرال، حائز اهمیت بسیار است. این اهمیت تا جایی است که نه تنها راه را برای تاسیس سازمان ملل متحد هموار کرد، حتی در سال‌های اخیر منبع الهامی برای توسعه اندیشه‌های حقوق بشری و صلح‌گرایانه در سطح بین‌المللی بوده است. به عنوان مثال، اعلامیه اصول آزادی، رفاه و صلح[57] با تکیه بر همان روح منشور آتلانتیک، ارزش‌هایی مانند آزادی و عدالت، دموکراسی و خودمختاری، صلح و امنیت، برابری فرصت‌ها و بازار آزاد، سیاره‌ای سالم و مبتنی بر اصول آزادی، مسئولیت برای کمک کردن و اقدام جمعی را لازمه جهانی صلح‌آمیز و مبتنی بر اصول رفتار انسانی برمی‌شمرد.[58]

بسیار پیش‌تر از این تحولات، روزولت رئیس جمهور امریکا، قبل از ورود امریکا به جنگ جهانی دوم، در پیام خود به کنگره در ۶ ژانویه سال ۱۹۴۱، اعلام کرد، ایالات متحده امریکا برای آزادی‌هایی که دول متفق برای آن در مقابل فاشیسم قرار گرفته‌اند، وارد جنگ می‌شود. این آزادی‌ها در برگیرنده چهار گروه شامل آزادی بیان، آزادی عبادت، آزادی از فقر و آزادی از ترس است.[59] روزولت در بیانات خود افزوده بود که این آزادی‌ها لازمه برقراری یک صلح عادلانه بین‌المللی است. آرمان‌های بیان شده در چهار نوع آزادی‌های یاد شده، همانند اصول بنیادینی بودند که در منشور آتلانتیک تکامل یافتند و سپس در اعلامیه سازمان ملل متحد در یکم ژانویه ۱۹۴۲ و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر که توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسید، تبلور یافتند. اما با همه اهمیتی که حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای برقراری صلح بین‌المللی دارند، هنوز هم موانعی بر سر راه شناسایی آنها قرار داشت. به همین دلیل، پیشنهادات کنفرانس دامبارتون اوکس[60] که برای ایجاد طرح اولیه برای سازمان ملل متحد در پاییز ۱۹۴۴ انتشار یافت، تنها حاوی ارجاعاتی کلی به حقوق بشر بود. در فصل هفتم از پیش‌نویس مذکور آمده بود که «به منظور ایجاد شرایط ثبات و رفاه لازم برای روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین ملت‌ها، سازمان باید راه حل مشکلات بین‌المللی اقتصادی، اجتماعی و سایر مشکلات بشردوستانه را تسهیل کند و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های

---

[57] Declaration of Principles for Freedom, Prosperity, and Peace.
[58] https://www.atlanticcouncil.org/wp-content/uploads/2019/02/Declaration_of_Principles.pdf
[59] https://www.fdrlibrary.org/four-freedoms
[60] Dumbarton Oak, *Washington Conversations on International Peace and Security Organization.* October 7, 1944.

اساسی را ترویج دهد». این اشارات کلی به سختی می‌توانست انتظارات افکار عمومی را که در اثر جنایات انجام شده جنگ شوکه شده بود، برآورده نماید.[۶۱]

در کنفرانس سانفرانسیسکو که برای نهایی ساختن تاسیس سازمان ملل متحد برگزار شد، طرحی برای اعلامیه حقوق اساسی انسان ارائه گردید؛ اما به دلیل ضرورت بررسی دقیق‌تر آن، مورد بررسی قرار نگرفت. به همین دلیل، منشور ملل متحد از ورود به جزئیات آنچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر، گفتمانی جهان‌شمول برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نامیده شد، خودداری کرد. با همه این اوصاف، منشور حاوی مباحث عمده‌ای درباره حقوق بشر است که پاره‌ای از آنها در اینجا به اختصار توصیف می‌شوند.

حقوق بشر در منشور ملل متحد

در آغازین فراز از مقدمه منشور ملل متحد، ضرورت انجام اقداماتی برای حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به عنوان لازمه ایجاد فضای سرشار از آرامش در دوران پس از جنگ مورد توجه قرار گرفته است. مردمان ملل متحد (اعضا) مصمم هستند تا «ایمان به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد و ملل بزرگ و کوچک» را مورد باز تاکید قرار دهند. این باور که همه انسان‌ها را صرفاً به دلیل انسان بودن، دارای حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی می‌داند، در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، آنچنان توسعه‌ای یافته بود که ضرورت پیوندهایی میان آن و حفظ صلح بین‌المللی را ناگزیر می‌ساخت. این‌گونه پیوندِ اجتناب‌ناپذیر که ریشه‌های عمیقی در بسیاری از فرهنگ‌های باستانی، از جمله اعتقادات ایرانی در دوران پادشاهی کوروش بزرگ دارد، رهبران جهان را در سال ۱۹۵۴ به این باور رسانده بود که باید نقشه راهی برای جهان پس از جنگ تهیه شود که در آن انسانیت، نقطه مرکزی همه تعاملات باشد. بنابراین، جامعه جهانیِ آن عصر به این نتیجه رسیده بود که صلح بین‌المللی میان دو یا چند کشور بزرگ نمی‌تواند تامین شود؛ بلکه تنها راه برای دستیابی به جهانی صلح‌آمیز در گروی همکاری میان همه ملل بزرگ و کوچک بر مبنای احترام به حقوق انسان‌ها است. در حقیقت، جهانی عاری از خشونت، موضوع اراده‌ای سیاسی برای حفاظت از حقوق انسان‌هاست و این جهانی است که در آن صلح با شرافت و عدالت برای همه همراه است. به عبارت بهتر، جهانی صلح‌آمیز نمی‌تواند معنی داشته باشد، مگر اینکه نظمی اخلاقی بر آن ناظر شود که بتواند حفاظت از ارزش انسانی و حریم حقوق ذاتی همه انسان‌ها را در مرکز توجه خود قرار دهد. الینور روزولت،[۶۲] پیش‌تر از ایراد سخنرانی

---

[61] https://www.ibiblio.org/pha/policy/1944/441007a.html

[62] Anna Eleanor Roosevelt (1884-1962).

فرانکلین روزولت در نزد کنگره در سال ۱۹۴۱، در نوشتاری اهمیت رابطه میان حقوق بشر و صلح عادلانه بین‌المللی را به زیبایی توصیف کرده بود:

> عدالت برای همه، امنیت در استانداردهای معین زندگی برای همه، به رسمیت شناختن حیثیت و حق هر انسان بدون توجه به نژاد، عقیده یا رنگ او – اینها چیزهایی هستند که تعداد زیادی از شهروندان ما {برای حفاظت از آنها} با میل، خود را قربانی می‌کنند. پیشرفت ممکن است آهسته باشد؛ اما از آنجایی که بیشتر ما این عزم را در ذهن و قلب خود حفظ می‌کنیم، مطمئن هستم که می‌توانیم، همان‌طور که هر سال به گذشته نگاه می‌کنیم، بگوییم: این سال نوی شادتری بوده است.[۶۳]

در جایگاه تحلیل، این پرسش ممکن است به ذهن پژوهشگر خطور کند که چرا این همه تاکید بر رابطه میان حقوق بشر و صلحی عادلانه مورد توجه جامعه آمریکایی آن زمان قرار گرفته بود. به دنبال شکست کشورهای متحد جنگ و ستیز در جنگ جهانی دوم، قوای پیروز در جنگ می‌کوشیدند موضوع صلح را فراتر از ابعاد قراردادی صلح میان کشورهای پیروز و دول شکست خورده تعریف کنند و ترتیبات نهادین و قانونی برای حفاظت از آن به وجود آورند. اما دستیابی به این هدف با اختلاف نظرهای عمده‌ای مواجه بود. اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌کوشید، امنیت آینده خود را در چارچوب نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی که برای توسعه نفوذ خود ترسیم کرده بود، حفظ کند. کشورهای انگلیس و فرانسه نیز کشورهایی بودند که با توجه به سابقه استعماری خود، نظمی را در جهان تصور می کردند که منافع آنها را تضمین کند. ایالات متحده آمریکا نهادهایی را پیش‌بینی می‌کرد که بتواند در آن نوعی توازن میان ملاحظات سیاسی و آرمان‌های آزادی‌خواهانه لیبرال تعریف و برقرار کند. بنابراین، می‌بایست، سازشی میان این مواضع فکری و سیاسی مختلف و به طور عمده متعارض برقرار شود تا بتواند نظم نوین بین‌المللی مورد نظر را برای همه کشورهای پیروز تضمین کند. به همین دلیل، منشور ملل متحد با این مقدمه آغاز می‌شود که مردمان ملل متحد مصمم هستند، برای حفاظت از نسل‌های آینده در مقابل وقوع جنگ‌های خون‌باری که دو بار جهان را با حکایت‌های دردناکی برای خانواده بشریت همراه ساخته است، ایمان به حقوق ذاتی، شرافت، ارزش انسان و برابری فردی همه انسان‌ها را اعلام نمایند. همان مقدمه بلافاصله ادامه می‌دهد؛ بنابراین نیاز است شرایطی در جهان برقرار شود که در آن صلح و احترام به تعهدات قراردادی و دیگر منابع حقوقی بین‌الملل تضمین شود و این تنها راهی است که می‌تواند

---

[63] Facing History and Ourselves: Facinghistory.org

موجب پیشرفت اجتماعی و برقراری استانداردهای زندگی بهتر با آزادی بیشتر برای همه مردم شود. می‌بینیم که برای اولین بار، سازشی میان ضرورت حفظ حاکمیت سیاسی کشورها در جهان آشفته با سیاست قدرت و نیازی آرمانگرایانه برای حفاظت از حق حاکمیت فردی صورت پذیرفت و به خوبی توانست سیاست قدرت را با لیبرالیسم نهادگرا به نوعی هم‌پرسگی برساند تا بتواند علی‌رغم تنوع دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی، امکان تحقق همزیستی مسالمت‌آمیز را میان ملت‌ها در سطح بین‌المللی فراهم آورد.

تاملی عمیق‌تر در ترکیب و هماهنگی موزون میان جملات و واژه‌های مندرج و رابطه آنها با نیازهای ضروری در آن عصر، در مقدمه منشور ملل متحد، می‌تواند چگونگی امکان این همبستگی میان دو نوع نظرگاه سیاسی متضاد را بهتر توضیح دهد. برای این منظور نیاز است، چگونگی ساختار ماهوی منشور سازمان ملل متحد را در پرتو همان چند فراز بنیادین مقدمه، یک بار دیگر مورد توجه قرار دهیم. عبارت «ما ملل متحد» ایجاد ساختاری را ایجاب می‌کند که در آن ملاحظات سیاسی ملی، تعیین کننده اراده سیاسی و محکم برای شکل بخشی به ماهیت نظام بین‌المللی نوین باشد. یعنی این کشورها هستند که تصمیم می‌گیرند؛ چگونه می‌بایستی نهادها و قوانین، به عبارت بهتر، نظمی را متناسب با نیازهای متنوع خود در فضای بعد از جنگ جهانی دوم برقرار کنند. بی‌تردید، متغیرهای سیاسی و استراتژیک در شکل‌گیری عبارت «ما ملل متحد» وجود دارد. اما رابطه غیرقابل گسست این عبارت با «ایمان مجدد به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد و ملل بزرگ و کوچک» این واقعیت را نمایان می‌سازد که همان اراده سیاسی برخاسته از نیازی ضروری است که خود را برای احترام به حق حاکمیت انسان‌ها در کنار حق حاکمیت کشورها آماده می‌سازد. در اینجا لایه‌ای از ساختار سازمان ملل متحد و ابعاد هویتی آن آشکار می‌شود که می‌کوشد، همان عبارت «ما مردمان متحد» را از دایره تنگ تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر حاکمیت کشورها به حیطه جذابی از مفهوم «ما ملل متحد» و نه «ما کشورها یا کشورهای عضو ملل متحد» فراخوانده و توازنی میان این دو برقرار کند. حتی می‌توان استدلال کرد که جمله‌بندی مقدماتی منشور ملل متحد و واژه‌های ظریفی که به گونه‌ای عمیقا روشنگرانه در ساختار آن انتخاب شده‌اند، نشان از این دگرگونی شگرف در جامعه بین‌المللی جدید داشت که براساس آن، نظریه قدرت سیاسی با بازبینی فرضیه‌های اساسی خود، نوعی انطباق با لیبرالیسم نهادین و هنجاری را جستجو می‌کرد. همین دلیل است که می‌بینیم درهمان آغاز مقدمه منشور، واژه «ما ملل متحد» به ملت‌هایی اشارت دارد که به دلیل ضوابط دموکراتیک، در آنها مردم تعیین کننده مشروعیت کشورها و حاکمیت سیاسی خود هستند. بی‌تردید، چنین سازشی میان دو ساختار مختلف یعنی ساختار سیاسی از یک سو و نیاز به برقراری اخلاقی

انسانی از دیگرسو، نشان‌دهنده تغییرات بنیادینی است که در فضای اندیشه سیاسی و مدیریتی بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمده بود.

نکته قابل توجه دیگری که می‌بایست در رابطه میان مفهوم «ما ملل متحد» و «ایمان به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد و ملل بزرگ و کوچک» در نظر داشت، موضوع تغییراتی است که در مفهوم حاکمیت به وجود آمد. درحقیقت، یکی از اصول بنیادین ملل متحد، اصل برابری حاکمیت است که در در بند اول ماده دو تصریح شده است؛ «سازمان براساس اصل برابری حاکمیت کشورهای عضو تاسیس شده است». از آنجایی که پایان جنگ جهانی دوم، تغییرات عمده‌ای در ساختار استعماری به وجود آورد، این فرصت برای عمده کشورها فراهم شد تا به دور از محدودیت‌های استعماری، درصدد مطالبه حقوق حقه خود برآیند. بنابراین، فرصت مناسبی پیش آمده بود تا عبارت «ما ملل متحد» ابعادی جهان‌شمول‌تر به خود گیرد و نوعی صدای هماهنگ برای ضرورت برقراری مناسبات جدید براساس معیارهای لیبرالیسم نهادین شکل گیرد. بخش دوم مقدمه منشور، این ضرورت را با عبارت «برای دستیابی بر اهداف ملل متحد»، یعنی همان احترام به حقوق ذاتی و برابری بشر برای رسیدن به صلحی عادلانه به عنوان معیاری برای پیشرفت اجتماعی، دنبال می‌کند و ادامه می‌دهد که «مصمم هستیم براساس تساهل و زندگی کردن با یکدیگر در صلح و روابط حسن همجواری، بتوانیم در جهت تامین صلح و امنیت بین‌المللی با یکدیگر متحد شویم». در اینجا می‌بایستی توضیح داده شود که اهمیت مرکزی پیشرفت اجتماعی، همراه با اهداف نهفته در ماده ۵۵ منشور ملل متحد، دایر بر پیشبرد استانداردهای بالاتر زندگی، اشتغال کامل و فراهم آوردن شرایط توسعه یافتگی اجتماعی و اقتصادی، در متن اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار گرفتند. در اینجا به خوبی می‌توان منشور ملل متحد را بستر مناسبی دانست که از درون آن اعلامیه جهانی حقوق بشر سرچشمه گرفت.

بیان این آرمان‌ها، که با دقت کافی در انتخاب واژه‌ها همراه است، نشان می‌دهد، اعضای نظام بین‌المللی آن عصر، خود را برای پذیرش برابری، میان همه اعضای ملل متحد آماده کرده بودند. به طور طبیعی، این شناساییِ برابری حاکمیتی می‌توانست منطق استعماری شرایط پیشین سیاست بین‌الملل را نه تنها به نفع کشورهای استعمار شده سابق تعدیل نماید، بلکه نظام نوین بین‌المللی را تحت قواعدی حقوقی درآورد که در آن احترام به برابری به امری نهادین تبدیل می‌شود. اما همین تصدیقِ برابری حاکمیت، به گونه‌ای بی‌نظیر با برابری حاکمیت فردی پیوند یافت و در حقیقت، علی‌رغم حامیت کشور-محور بودن نظام بین‌المللی، فرد را به عنوان صاحبِ حق مورد شناسایی قرار داد. یک‌بار دیگر، دقت در جمله‌بندی بند

دوم مقدمه منشور می‌تواند این داعیه را به اثبات برساند: «ایمان به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد و ملل بزرگ و کوچک». در این بیانیه که نشان دهنده آرمان انسانیِ جهانی عاری از خشونت است؛ اول ایمان به حقوق ذاتی و برابری زن و مرد اشاره شده و سپس آن را شرطی لازم برای تصدیق برابری میان ملت‌ها ذکر می‌کند. بنابراین، با تفسیری عمیق و گسترده می‌توان ظهور ایمان به حقوق ذاتی انسان‌ها را به عنوان شرط لازم و ضروری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، از ویژگی‌های بارز منشور ملل متحد دانست.

فراتر از این سازشِ خردمندانه میان امر حاکمیت دولت متصدی اداره و حاکمیت فرد، به عنوان صاحب حق، نوع جمله‌بندی‌ها، علاوه بر رابطه اجتناب‌ناپذیر میان ایمان (از نقطه‌نظر اصول اخلاقی به مراتب مهم‌تر از احترام) به حقوق ذاتی انسان‌ها و صلح بین‌المللی، نشان از فراخوانی دارد که جهانیان را به ضرورت بازاندیشی در سیاست‌های اجتماعی و سیاسی برای «پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زندگی با آزادی بیشتر» دعوت می‌کند. این توازن میان صلح بین‌المللی و ضرورت تلاش برای پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر برای زندگی سپس در ماده ۵۵ منشور با جزئیات بیشتری توضیح داده شده است. «سازمان ملل متحد به منظور ایجاد شرایط ثبات و رفاه که برای روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین ملت‌ها براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم ضروری است، استانداردهای بالاتر زندگی، اشتغال کامل و شرایط پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی» را ترویج خواهد کرد. برای این هدف مهم، «راه حل مشکلات بین‌المللی اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و مرتبط و همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزشی و احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب» ضروری و غیرقابل‌اجتناب است.

بیان ضرورت پیشرفت اجتماعی برای دستیابی به رفاه و آسایش بیشتر برای همه مردم جهان که در مقدمه‌ی منشور و نیز متن ماده ۵۵ مورد تصدیق و تاکید قرار گرفته است، این نکته نوین را نیز در پیش رو قرار می‌دهد که بنیان‌گذاران سازمان ملل متحد موضوع برابری میان همه انسان‌ها را لازمه احترام جهان‌شمول و پیشبرد آزادی‌های اساسی و حقوق بشر برای همه مردم تصور می‌کردند. به همین دلیل است که بلافاصله بعد از تأسیس سازمان، موضوع توسعه اجتماعی همراه با توسعه اقتصادی به یکی از فعالیت‌های اصلی سازمان ملل متحد تبدیل شد. برنامه عمران ملل متحد دقیقا در همین راستا و برای دستیابی به یک چنین هدف مهمی تاسیس شده است. بنابراین، توسعه اقتصادی و اجتماعی به مجموعه معیارهایی

افزوده شد که برای تامین صلح بین‌المللی می‌بایستی در نظر گرفته شود. به تدریج، ضرورت توسعه یافتگی اجتماعی، راه خود را در مجموعه ملل متحد باز کرد تا بتواند چندین فرضیه نوین را به اندیشه‌های سیاسی و حقوقی بین‌المللی وارد نماید:

اول اینکه، کشورهای نوین در حال توسعه برای پیشبرد سعادت و رفاه اقتصادی مردم خویش، ناگزیر به تلاش برای توسعه اقتصادی هستند. اما نمی‌توان از توسعه‌یافتگی سخن به میان آورد و آن را معیار برقراری صلح بین‌المللی به حساب آورد؛ مگر اینکه رابطه میان ابعاد اقتصادی و اجتماعی توسعه‌یافتگی، قانون‌گذاری و از نقطه‌نظر حقوقی نهادینه شود. تجربه حداقل ۵۰ سال بعد از تاسیس سازمان ملل متحد نیز نشان داد که اصلی‌ترین مانع بر سر راه توسعه‌یافتگی ملت‌ها، یعنی مانعی که خود عاملی مهم در اختلافات و جنگ‌های داخلی و بین‌المللی بوده است، همانا فقدان توجه به توسعه‌یافتگی اجتماعی (و سیاسی) و عدم استقرار عدالت اجتماعی بوده است.

دومین نکته این است که توسعه اجتماعی تنها راهی هست که به موجب آن، مواهب توسعه‌یافتگیِ اقتصادی می‌تواند به گونه‌ای منصفانه میان مردم توزیع شود. در هر صورت، ایمان به برابری میان همه مردم جهان، آن گونه که در بند دوم مقدمه منشور آمده است، به توسعه اجتماعی، یعنی برقراری عدالت اجتماعی، وابسته است. این پیوند میان ابعاد اقتصادی و اجتماعی مفهوم توسعه، به طور طبیعی، مشروعیت حاکمیت ملی کشورها را در ترازوی سنجش قرار می‌دهد. بنابراین، حاکمیتی مشروع خواهد بود که بتواند به مردم خود احترام گذاشته و فضای لازم را برای مشارکت آنان در امر تصمیم‌گیری فراهم آورد. این شرایط که به سادگی به دموکراسی مشهور است، می‌تواند نقش بین‌المللی کشور در ترویج صلح و امنیت برای همه را نیز توضیح دهد. منظور اینکه، کشورهای می‌توانند در صلح بین‌المللی مشارکت داشته باشند که نمایندگان واقعی مردمِ خود باشند. این نمایندگی از طریق توسعه اجتماعی و سیاسی معنی پیدا می‌کند.

سوم، فرضیه مهم این است که تاکید بر ایمان مجدد به حقوق انسان‌ها برای پیشرفت اجتماعی و بالا بردن استانداردهای زندگی، جامعه بین‌المللی را بر می‌انگیزد تا برای حفاظت از معیارهای لیبرالیسم نهادگرا، کوشش‌های خود را برای پیشبرد شرایط اقتصادی و اجتماعی مردمانی که در گذشته تحت استعمار بوده‌اند، به کار برد.

این موضوع در حقیقت، سازوکارهای نوینی را به حوزه همکاری‌های بین‌المللی می‌افزاید که ماهیت آن با ویژگی‌های نظام بین‌المللی پیش از جنگ جهانی دوم کاملا متفاوت است. در اندیشه‌های سیاسی نوین بین‌المللی، گفتمان حقوق بشر (ایمان به حقوق ذاتی و برابری) با حق مردم برای توسعه‌یافتگی (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و انسانی) می‌آمیزد و مفهوم حق را به لایه‌های پیچیده ولی سازنده‌ای پیوند می‌دهد که با وظیفه و تعهد برای پیشرفت و عدالت اجتماعی همراه است.

چهارمین فرضیه این است که برای پیشبرد و توسعه اجتماعی و اقتصادی از طریق همکاری‌های بین‌المللی، نوعی مدیریت غیرسیاسی و حرفه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. این نیاز ضروری، تعریف مفهوم بین‌المللی بودن را از تنگنای سیاسی و امنیتیِ صرف، خارج ساخته و اهرم‌های مدیریتی، کنترل و نظارتی آن را در اختیار مدیران، کارشناسان و متخصصانی قرار می‌دهد که ضرورتا نخبه سیاسی نیستند؛ بلکه آنها این ماموریت مهم را به عهده می‌گیرند که به دور از ملاحظات سیاسی برای پیشبرد عدالت اجتماعی در سطح جهان تلاش کنند. از این روی، بیان برابری میان مردم در مقدمه منشور ملل متحد و ضرورت پیشرفت اجتماعی، نه‌تنها ماهیت، بلکه ساختار نظام بین‌المللی را مورد بازبینی‌های بنیادین قرار می‌دهد و آن را از ابعاد سیاسی و امنیتیِ صرف، خارج می‌کند.

پنجمین فرضیه نیز این است که اگر قرار است صلحی پایدار و با ویژگی عادلانه در جهان شکل بگیرد، یک چنین آرمانی به معنی تلاش برای فقدان جنگ یا آنچه که صلح منفی نامیده می‌شود، نخواهد بود. بلکه مفهوم صلح مثبت، یعنی ایجاد فضای مناسبی که در آن انسان‌های صاحب حق بتوانند خواسته‌های خویش را دنبال کنند و در اندیشه و باور خود به ساختار بین‌المللی باور داشته باشند، امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین، صلح مورد نظر منشور، بدون تلاش برای دستیابی به توسعه اجتماعی، امکان‌پذیر نیست. این توسعه یافتگی دارای ارزشی ذاتی است؛ زیرا در ماهیت خود، مردم را در راستای ادراک صحیح توانایی‌ها و حقوق خود توانمند می‌سازد. به همین دلیل است که برنامه عمران ملل متحد، نظریه قابلیت، یعنی توانمندسازی از طریق پیشبرد آزادی‌های اساسی را به عنوان معیار سنجش پیشرفت در حوزه توسعه قرار داده است.

ششمین فرضیه در ادراک مفهوم آزادی قرار دارد. مقدمه منشور ضمن تاکید و ایمان به حقوق ذاتی انسان‌ها، به عنوان شرط ضروری برقراری صلح عادلانه از طریق پیشرفت اجتماعی و رفاه برای انسان‌ها، در نهایت این ویژگی‌های زندگی را، به نوبه خود، ابزاری برای تحقق آزادی‌های اساسی مردم برای برخورداری از حق ذاتی خود تلقی می‌کند. این نگرش کاملاً در جمله‌بندی مقدمه منشور نمایان است. مقدمه، پایه‌های نظام بین‌المللی هنجاری نوین را با ایمان به حق و آزادی آغاز می‌کند و نهایت آن را نیز رسیدن به آزادی بیشتر، می‌داند. منظور این است که منشور همه بنای نظم نوین بین‌المللی را از طریق احترام و پیشبرد آزادی امکان‌پذیر می‌داند .آزادی هم آغاز و عامل شکل بخشیدن به نظام بین‌المللی، هم روح ناظر بر آن و هم پایان یا هدف نهایی آن نظام بین‌المللی نوین است.

پس از برقراری این پیش‌زمینه‌های ارزنده و سازنده برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، منشور در بند دوم از ماده یک، توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها را تنها «براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم» و نیز اتخاذ سایر اقدامات مناسب برای تقویت صلح جهانی، امکان‌پذیر می‌داند و بلافاصله در بند سوم از همان ماده، تاکید می‌کند که هدف از تاسیس سازمان «دستیابی به همکاری بین‌المللی در حل مشکلات بین‌المللی با ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه و در ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب» قرار دارد. این تصریح نهادین حقوق و هنجاری، اصلی‌ترین عامل نهفته در فراخوانی برای نظم بین‌المللی جدید است. نظم بین‌المللیِ نوینِ مورد نظر، در سال‌های بعد از شکل‌گیری سازمان ملل متحد، در «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل، روابط دوستانه و همکاری بین کشورها براساس منشور ملل متحد»[۶۴] در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ توسط مجمع عمومی، شکل قانونی به خود گرفت. اعلامیه مذکور بر اهمیت اساسی منشور سازمان ملل متحد و توسعه تدریجی اصول حقوق بین‌الملل، برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، برای ارتقای حاکمیت قانون در میان ملت‌ها و برای توسعه روابط دوستانه و همکاری بین کشورها، تصریح دارد. اما این چنین اصولی نمی‌تواند فارغ از اصل حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت مردم باشد. براساس این اعلامیه، «اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان مندرج در منشور ملل متحد»، شامل حق همه مردم «برای تعیین آزادانه، بدون مداخله خارجی، شرایط سیاسی

---

[64] Declaration on Principles of International Law, Friendly Relations and Co-operation among States in Accordance with the Charter of the United Nations,GA Res/2625(xxx).

خویش و نیز پیگیری (و تحقق) حقوق اقتصادی، اجتماعی خود است». توسعه فرهنگی نیز در این اعلامیه، منظور شده است و کشورها را موظف می‌کند «برای احترام به این حق، مطابق با مفاد منشور ملل متحد» اقدام کنند. در ادامه این اعلامیه افزوده شده است که «تاسیس یک کشور مستقل یا همگرایی آزاد در کشور دیگر...» با حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ملازمه دارد.

در اینجا لازم است؛ یکبار دیگر به مقدمه منشور ملل متحد بازگردیم. همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد؛ مقدمه اعلامیه جهانی از درون تلاشی برای برقراری سازش میان قدرت سیاسی و احترام به حقوق انسان و به عبارت دیگر، نوع پیوند میان حق حاکمیت دولت متصدی اداره کشور و حاکمیت افراد، سر برآورد و با ظهور خود، تولد جهانی نوین، همراه با معیارهای انسانی را نوید داد. اساس این پیوند، این بشارت است که در نام بین‌المللی باید قانون (مبتنی بر حقوق ذاتی انسان) حاکم باشد و سیاست قدرت و زور. درحقیقت، به موجب مقدمه منشور و سپس بند دوم و سوم از ماده اول منشور، خط حائل میان سیاست بین‌المللی و حقوق بین‌الملل به حداقل جدایی رسید و راه را برای سیاست بین‌المللی قانونمند هموار ساخت. بنابراین، نظام نوین بین‌المللی که در این ماده از منشور ملل متحد تصور شده است، آنی است که اساس روابط بین‌الملل را حقیقتاً بر مبنای حقوق ملل (مردمان) و نه دولت‌ها قرار می‌دهد. اعلامیه «حق مردم و ملت‌ها برای تعیین سرنوشت» مصوب سال ۱۹۵۲ مجمع عمومی ملل متحد[۶۵]، این رابطه حقیقی را توضیح می‌دهد: «حق مردم و ملت‌ها برای تعیین سرنوشت، پیش نیاز برخورداری کامل از همه حقوق اساسی بشر است». پیامی که از این اعلامیه مستفاد می‌شود؛ این است که حق تعیین سرنوشت ملل، تنها ابزاری است که به موجب آن می‌توان حقوق و آزادی‌های اساسی مردم را در جوامع مختلف بر قرار ساخت و تنها از این طریق است که می‌توان به صلحی پایدار و عادلانه دست یافت.

باز به پیوند میان این موضوعاتِ هنجاری، دقت بیشتری داشته باشیم. همان گونه که پیش‌تر توضیح داده شد؛ احترام به حقوق ذاتی و برابری مردم، لازمه صلح عادلانه بین‌المللی است و این صلح به این دلیل مهم است که می‌تواند به پیشرفت اجتماعی و بهبود استانداردهای زندگی منجر شود تا مردم بتوانند از آزادی‌های بیشتری برخوردار شوند. در حقیقت، پل ارتباطی میان آزادی به عنوان استعدادی و حقی برای انسان و آزادی عملی به معنی برخورداری از مزایای یک زندگی عادلانه انسانی، در همان بندهای اولیه منشور ملل

[65] The Right of Peoples and Nations to Self-Determination, 16 December 1952, General Assembly A/RES/637.

متحد تعریف شده است. به همین دلیل، مجموعه ملل متحد برای دستیابی به این اهداف تضمین کننده حقوق ذاتی مردم، در اعلامیه حقوق توسعه که توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۸۶ به تصویب رسید،[۶۶] تصریح می‌کند که برای توسعه یافتگی ملت‌ها، این حقیقت غیرقابل تردید باید مورد اذعان قرار گیرد که هر فرد، به دلیل اینکه انسان است، می‌بایستی از آن برخوردار باشند. «یعنی این حق ذاتی انسان است تا در برخورداری از آزادی‌های اساسی خود، در جهت توسعه‌یافتگی چند جانبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و انسانی خویش نیز صاحب اختیار است و هیچ مانعی نمی‌تواند او را از دسترسی به این مزایای انسانی محروم کند». حق توسعه، یک حق مسلم بشری است که به موجب آن، هر فرد و همه مردم، حق دارند؛ در توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه خود مشارکت داشته باشند تا بتوانند از توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برخوردار شوند تا از طریق آن تمام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به طور کامل تحقق یابد. این هدف متعالی امکان‌پذیر نیست؛ مگر اینکه «انسان، موضوع اصلی توسعه و مشارکت کننده فعال و ذینفع حق توسعه‌یافتگی باشد».[۶۷]

اهمیت بنیادین این نگرشِ حقوق بشر–محور در تدوین منشور ملل متحد و رابطه آن با حق تعیین سرنوشت به عنوان معیار سنجش در احترام و پیشبرد حقوق بشر، علاوه بر بند اول از ماده دوم منشور، بلکه در ماده ۵۵ نیز بار دیگر مورد اذعان و تصدیق قرار گرفته است. این باز تاکید بر حق تعیین سرنوشت، به عنوان ضرورت برخورداری مردم از حقوق بشر ذاتی خویش، نشانگر ظهور یک اصل و قاعده غیرقابل انکار در نظم نوین بین‌المللی است که طی آن مفهوم حق از جنبه‌های انتزاعی حقوقیِ صرف، خارج شده است و با ضرورت برقراری اراده سیاسی برای پیشبرد حقوق ملت‌ها پیوند یافته است. به همین دلیل است که اصل تعیین سرنوشت، علاوه بر اینکه در بند دوم از ماده ۱ و بند سوم از ماده ۵۵ تصدیق شده است، در فصل یازدهم منشور، مواد ۷۳ و ۷۴ که ناظر بر شرایط سرزمین‌های غیر خودگردان است و همچنین فصل دوازدهم که مربوط به نظام قیمومیت ملل متحد است نیز مجدّداً تکرار شده است. برای رسیدن به این آرمان‌های حقوق بشری، منشور در ماده ۵۶ «همه اعضای ملل متحد را موظف می‌سازد تا اقدامات مشترک و جداگانه‌ای با همکاری سازمان برای دستیابی به اهداف مندرج در این منشور انجام دهند». این وظیفه خطیر برای کشورها به این دلیل مهم است که طبق ماده ۵۵، لازمه ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین ملت‌ها براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم است.

[66] Declaration on the Right to Development, adopted by General Assembly Res. 41/128 of 4 December 1986.

[۶۷] نگاه کنید به ماده ۱ و ۲ از اعلامیه حق توسعه.

درحقیقت، (بند دوم از ماده ۵۵) سازمان ملل متحد می‌پذیرد که «استانداردهای بالاتر زندگی، اشتغال کامل و شرایط پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی» راه حل اصلی برون رفت از مشکلات بین‌المللی اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی است و برای دستیابی به آن «همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزشی» اجتناب‌ناپذیر است. همان ماده در بند سوم، یک‌بار دیگر به روح ناظر بر شکل‌گیری ملل متحد براساس مقدمه منشور بازمی‌گردد و تاکید می‌کند که «احترام جهانی و رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب» برای دستیابی به این اهداف متعالی انسانی اجتناب‌ناپذیر است.

این الزامات سیاسی برای رسیدن به شرایط حقوق بشر–محور زندگی بین‌المللی در اسناد حقوقی اصلی تشکیل دهنده منشور بین‌المللی حقوق بشر تبلور یافتند. بنابراین، میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی و همچنین میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد، هر دو در بند اول خود تصریح می‌دارند که همه مردم می‌بایستی از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشد و تنها در پرتو این حق است که آنان می‌توانند آزادانه شرایط زندگی سیاسی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تعیین کنند و به همین دلیل در ماده ۳ هر دو میثاق تصریح شده است که کشورهای عضو موظف هستند، شرایط لازم برای عملی سازی اجرای این حقوق فراهم آورند. در اینجاست که می‌توانیم به پلی ارتباطی میان حقوق بشر و ساختار نوین جامعه بین‌المللی نوین نزدیک شویم. استقرار یک نظم نوین بین‌المللی، مبتنی براصول عدالت اجتماعی، تنها از طریق احترام به حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی مردم امکان‌پذیر است. برای این منظور، مفهوم حق، می‌بایست با ابعاد سیاسی و ایجاد اراده‌ای کامل برای احترام و پیشبرد آن حقوق همراه شود. این نقطه مرکزیِ پیام منشور ملل متحد است.

بحث را می‌توان از جهات دیگری نیز توسعه داد تا بتوان جایگاه حقوق بشر را در منشور و مجموعه ملل متحد روشن‌تر توضیح داد. ماده چهار منشور، شرایط عضویت در سازمان را به گونه‌ای توضیح داده است که نمی‌تواند از مفاهیم و موضوعات حقوق بشری جدا باشد. طبق این ماده «عضویت در سازمان ملل برای کلیه کشورهای صلح‌دوست دیگر که تعهدات مندرج در منشور حاضر را پذیرفته و به تشخیص سازمان قادر و مایل به انجام این تعهدات هستند، آزاد است». ماده مذکور از دو جهت با جایگاه حقوق بشر در منشور ارتباط پیدا می‌کند. اول اینکه، کسانی می‌توانند به عضویت سازمان ملل متحد در آیند که صلح دوست، به معنایی که پیش‌تر توضیح داده شد، باشند.

دومین مورد اینکه آنها باید به پذیرش تعهدات مندرج در منشور، اراده‌ای سیاسی داشته باشند و بتوانند آن تعهدات را با حسن نیت انجام دهند. حال می‌توانیم این دو مورد را مقداری بیشتر توضیح دهیم. در مورد صلح دوستی، همه اعضای ملل متحد باید خود را به آن صلحی متعهد نمایند که طبق منشور ملل متحد بر بنای احترام به حقوق ذاتی و برابری انسان‌ها قرار گرفته باشد. در حقیقت، اعضای ملل متحد باید بپذیرند که اصلی‌ترین تعهدات آنها برای پیوستن به جامعه نوین بین‌المللی این است که از لبه‌های تیز داعیه حق حاکمیت مطلق خود فروگذاری کرده و به بازتعریف این اصل کهنه روابط بین‌الملل به نفع صلحی بپردازند که در آن انسان‌ها و حق حاکمیت آنان، محور همه تعاملات داخلی و بین‌المللی باشد. شایان ذکر است؛ این صلحی نخواهد بود که در اثرِ گذار از شرایط جنگی به حالت عادی استقرار یابد. بنابراین، با مفاهیمی مانند جنگ عادلانه[۶۸] یا قوانین جنگ[۶۹] ضرورتا رابطه ندارد؛ بلکه ناظر بر این دیدگاه است که اساسا از طریق مراودات بین‌المللی، دوستی و تفاهم و همکاری در جهت حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، در اندیشه و باور انسان‌ها این حقیقت شکل می‌گیرد که مگر در مقام دفاع مشروع یا در پرتو تحولات معاصر، مداخله بشر دوستانه، نمی‌بایستی از هیچ نوع شیوه قهرآمیز برای رسیدن به مقاصد استفاده کرد. به همین دلیل، صلح مورد نظر منشور در مجموعه قراردادها، روش‌ها و اصول رفتاری قرار می‌گیرد که می‌تواند حافظ صلح پایدار باشد. طبیعی است که این نگرش به صلح با مفاهیم عدالت‌جویی می‌آمیزد و با خود تعهد به حفاظت از حقوق انسان‌ها را نیز ایجاب می‌کند».

بخش دوم همان بند نیز صراحت دارد که کشورهای عضو ملل متحد باید «تعهدات مندرج در منشور حاضر را پذیرفته» و قادر به انجام آن تعهدات باشند. هر چند که این تعهدات گسترده هستند، اما پاره‌ای از آنها را که به طور مستقیم با موضوع حقوق بشر رابطه دارد، می‌توانیم به اجمال این گونه معرفی کنیم. منشور در مقدمه و در بند اول می‌گوید: از آنجایی که جنگ‌های خانمان‌سوز در مقاطعی از تاریخ، اعضای خانواده بشریت را با مصائب پیچیده و سختی مواجه نموده است، مردم ملل متحد، ایمان و اعتقاد خود را به حقوق اساسی بشر و حیثیت ذاتی همه انسان‌ها و برابری آنها به عنوان شرط لازم برای عدالت و حفظ صلح بین‌المللی اعلام می‌دارند. این اصلی‌ترین تعهدی است که در بند اول منشور ملل متحد به صراحت توضیح داده شده است. به دنبال آن منشور تاکید می‌کند که یک چنین تعهدی، لازمه‌ی غیرقابل اجتناب پیشرفت اجتماعی و ایجاد شرایط زندگی بهتر و همراه با آزادی

---

[68] *Jus ad bellum*: The conditions under which States may resort to war or to the use of armed force in general.
[69] *Jus in Bello*: The right conduct in war.

بیشتر برای همه انسان‌ها است. در بند دوم نیز این آرمان انسان‌گرایانه بیشتر توضیح داده شده است. اعضای ملل متحد باید با روحیه مدارا با یکدیگر و براساس حفظ حسن همجواری و نیز زندگی صلح‌آمیز، تمامی اصول و تعهدات مندرج در منشور را پذیرا باشند و تضمین کنند. در عین حال، آنان می‌بایستی از طریق امکانات بین‌المللی برای پیشبرد توسعه اقتصادی و اجتماعی همه مردم تشریک مساعی نمایند. حال هر گاه به این نوع جمله‌بندی یا بیانات، دقت داشته باشیم، به خوبی متوجه محوریت مفهوم حقوق بشر در طرح‌ریزی نظام بین‌المللی نوین می‌شویم. بر این اساس، کشورهایی می‌توانند به عضویت سازمان ملل متحد درآیند که این آرمان‌های روشن و ضروری مندرج در منشور را که همگی بر بنای احترام و تصدیق ارزش ذاتی و برابری همه انسان‌هاست، نه تنها پذیرا باشند، بلکه اراده لازم برای اجرا و تحقق آنها را نیز برای خود به وجود آورند. ضرورت اراده برای پذیرش و تعهد به انجام اهداف ملل متحد را می‌توان از جوهره اساسی مفهوم ارزش ذاتی انسان که در همان بند اول مقدمه منشور تصریح شده و سپس در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مورد بازتاکید قرار گرفته است، باز شناخت. ارزش و شأن انسانی، علاوه بر تصریح روشن منشور، به عنوان اصلی‌ترین ویژگی هستی انسانی برای تاسیس نظام بین‌المللی با ماهیتی هنجاری و اخلاقی، همواره مورد توجه بنیان‌گذاران ملل متحد بوده است. به عنوان مثال، ژاک ماریتین[۷۰] (۱۹۹۸)، عالم الهی از جهان کاتولیک و استاد برجسته دانشگاه که در تدوین منشور نقش برجسته‌ای داشت؛ توضیح می‌دهد که بدون احترام به شأن انسانی و تعهد به آن، برقراری جهانی صلح‌آمیز و عادلانه، امکان‌پذیر نیست. به نظر او، این طبیعت ذاتی انسان است که این ارزش والا را به او اعطا می‌کند؛ از همه مهم‌تر، احترام به این ارزش و شأن انسانی، لازمه برقراری محیط اجتماعی و سیاسی عادلانه و عاری از خشونت است. به همین دلیل، اعضای ملل متحد باید خود را به این عالی‌ترین هدف متعهد سازند. این دیدگاه حقوق بشر را نه به عنوان حمایت اخلاقی و حقوقی از فرد، بلکه لازمه ضروری تاسیس و محافظت از خیرعمومی در نظر می‌گیرد. اینجاست که منشور، مفهوم حقوق بشر، ابعاد فردگرایانه نسل اولی مفهوم حق را با نسل دوم (حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و حتی تا نسل پنجم حقوق بشر در پیوند قرار می‌دهد.[۷۱]

---

[70] Jacques Maritain (1882-1973).

[۷۱] برای بررسی نسل های تکاملی حقوق بشر به جلد اول از مجموعه کتاب‌های حقوق بشری با عنوان *مبانی آزادی و حقوق بشر در اندیشه سیاسی بین‌المللی* از این نویسنده، و برای مفهوم خیر عمومی با جلد دوم از همان مجموعه با عنوان *حقوق بشر و مفهوم خیر عمومی*، از این نویسنده مراجعه نمایید.

اما به طور روشن و به لحاظ حقوق الزام‌آور، اهمیت حقوق بشر به عنوان حلقه مرکزی تعهداتی که منشور به اعضای خود منسوب می‌کند، در ماده اول توضیح داده شده است. در ابتدا، بند اول ماده یکم از منشور ملل متحد ضمن تاکید بر ضرورت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و شیوه‌های حفاظت از آن برای تامین جهانی عاری از خشونت و بی‌عدالتی، کشورهای عضو را فرا می‌خواند تا از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل، اقدامات لازم را به عمل آورند. تاکید بر اصول عدالت، همان طوری که پیش‌تر توضیح داده شد؛ به این دلیل است که اساسا نمی‌توان هیچ مفهومی از عدالت را در زندگی واقعی انسان‌ها در نظر گرفت، مگر اینکه، این‌چنین مفهوم توانمندی بر پایه‌های احترام و حفاظت از حقوق ذاتی و برابری انسان‌ها استوار شده باشد. تاکید براصول حقوق بین‌الملل نیز صرف‌نظر از دیدگاه‌های بعضا متعارضی که میان حقوق بین‌الملل سنتی و حقوق بین‌الملل معاصر وجود دارد، باید به این شکل توضیح داده شود که این حقوق، بیش از هر چیز حقوق ملت‌هاست و نه حقوق کشورها. شاهد این مدعا نیز همان جمله آغازین منشور ملل متحد است که با این بیان بی‌نظیر آغاز می‌شود که «ما ملل متحد...». منظوراینکه، ملت‌های متحد تصمیم دارند، بنای جهانی را بریزند که در آن صلح و امنیت و عدم خشونت و بی‌عدالتی، تنها براساس اصول حقوق بشر–محور عدالت توضیح داده شوند. علاوه بر این، مفهوم حقوق بین‌الملل به معنای واقعی آن، حقوقی است که مردم آن را تعریف می‌کنند تا بتوانند در جهت استقرار و حفاظت از آن، خود نقش داشته باشند. حال اگر یک‌بار دیگر به تاکیدی که بند دوم ماده مذکور داشته است دقت کنیم، در می‌یابیم که همه اعضای ملل متحد متعهد شده‌اند، اقدامات مقتضی را برای توسعه روابط دوستانه میان خود بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری و تحکیم صلح جهانی به کار گیرند. در اینجا، تهیه‌کنندگان منشور ملل متحد دقت کافی به این حقیقت غیرقابل انکار را داشته‌اند که نمی‌توان سخن از صلح جهانی به میان آورد، مگر اینکه اعضای ملل متحد خود را به احترام به حقوق بشر متعهد سازند. منظور این است که توسعه روابط دوستانه زمانی معنا پیدا می‌کند که کشورهای عضو ملل متحد، دارای روحیه و قوانین اساسی باشند که در آن مردم، خود تصمیم بگیرند که چگونه می‌خواهند روابط خود را با دیگران بر مبنای روابط انسانی برقرار سازند. این گونه جوامع که به لیبرال دموکراسی هم موسوم هستند، به دلیل اصل حاکمیت افراد، آن‌گونه که نظریه صلح دمکراتیک توضیح می‌دهد[۷۲]، هرگز رفتار تخاصمی با دیگران نداشته و به دلیل شکل‌گیری اندیشه صلح در باور مردمان آنها، تمایلی به اتخاذ سیاست‌های تجاوزکارانه ندارند.

---

[72] Democratic Peace Theory.

در بند ۴ از همان ماده ۲، منشور باز هم ضرورت احترام به حقوق بشر را به عنوان شرط اصلی حفظ صلح عادلانه اعلام می‌کند. همه کشورهای عضو ملل متحد، متعهد هستند تا «اصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث جنس، نژاد، زبان یا مذهب» را به کار گیرند. در این بند از ماده یک که توضیح دهنده‌ی رسمی و حقوق اهداف ملل متحد و الزام‌آور بودن آنها است، بار دیگر همه کشورهای عضو می‌بایست خود را نه تنها به احترام، بلکه به پیشبرد حقوق بشر و آزادی‌های اساسی متعهد کنند. از همه مهم‌تر، این بند بعد از ذکر ضرورت پیشبرد به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، دریچه دیگری روی موضوعات حقوق بشری می‌گشاید و آن را به حیطه وظایف کشورها می‌افزاید که قبلا با این صراحت بیان نشده بود. در اینجا منشور، قاعده منع تبعیض براساس جنسیت، نژاد، زبان و مذهب را نیز به حیطه تعهدات کشورها وارد می‌کند. این نگاه تکمیلی به حقوق بشر، موضوع تعهدات کشورها نسبت به مفهوم حق را وارد زمینه‌های تخصصی‌تر می‌کند. در حقیقت، منشور ملل متحد با این تاکیدات حقوقی الزام‌آور بر حقوق انسان‌ها، به سیاست بین‌المللی، محتوی و جهت گیری‌هایی را منسوب می‌کند که در نوع خود بدیع و نو آور هستند. گو اینکه منشور ملل متحد، قانون اساسی خانواده بشریت است که به موجب آن همه اعضا می‌بایست رفتار خود را ضرورتا و بدون هر نوع مقاومتی با آن تنظیم کنند و از آنجایی که این قانون اساسی توسط همه اعضای خانواده بشری تصویب شده است، به خودی خود لازم الاجراست. در نتیجه، جهان دیگر نمی‌توانست چشمان خود را روی رفتارها و اعمال زشت و غیرانسانی که مطابق با ضرورت احترام به حقوق انسان‌ها نباشند، ببندد؛ چرا که پیش‌تر صلح عادلانه مورد نظر را براساس این معیارهای حقوق بشری تعریف کرده بود. البته عدم تبعیض فقط بر پایه چهار نوع رفتار و عمل غیرخردمندانه مذکور تعریف و محدود شده بود و لذا نمی‌توانست اشکال دیگر تبعیض را نیز در برگیرد. اما به تدریج و همان گونه که در فصل‌های بعدی این کتاب توضیح داده خواهد شد، منشور راه را برای توسعه اصل ممنوعیت تبعیض باز کرد و حتی زمینه را برای قراردادن آن در قواعد آمره هموار نمود.

حال برگردیم به ماده ۲ منشور ملل متحد و محتوای آن که در حقیقت، هسته اصلی روابط بین‌الملل و سیاست مبتنی بر واقع‌گرایی را شکل می‌بخشد. ماده ۲ ضمن تاکید بر مفاد مندرج در ماده یک، تاکید می‌کند که سازمان ملل متحد براساس اصل تساوی حاکمیت

همچنین نگاه کنید به جلد چهارم از اندیشه‌های حقوق بشری از این نویسنده با عنوان *اصل انسانیت در حقوق بشر: آرزویی دیرپا برای رهایی*

کشورهای عضو قرار دارد. اما یک چنین موضوع حاکمیتی نمی‌تواند بهانه‌ای برای عدم انجام تعهدات آنها در احترام و پیشبرد حقوق بشر، طبق مقدمه و نیز مفاد ماده یک باشد. علت هم این است که در بند دوم از ماده ۲ به صراحت گفته شده است: «کلیه اعضای ملل متحد به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد». متوجه می‌شویم که میان دو بند اول و دوم از ماده دو، نوعی تعادل و هماهنگی وجود دارد. منشور از یک سو، حاکمیت برابر کشورهای عضو را به رسمیت می‌شناسد تا مانع از دست‌اندازی به حقوق کشورهای ضعیف‌تر شود یا جلوی تجاوزکاری‌های بین‌المللی را بگیرد و از دیگر سو، یک چنین حق حاکمیتی را به رعایت حق حاکمیت افراد منوط می‌سازد. از این روی، ضمن پذیرش این داعیه که منشور ملل متحد بر مبنای عقلانیت وستفالیایی شکل گرفته و دولت–حاکمیت محور است، می‌توان آن دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه‌ای که حقوق بشر و اصل حاکمیت ملی را در تعارض با یکدیگر می‌بینند را به نفع پیشبرد حقوق انسان‌ها و دفاع از مردم مظلوم تفسیر کرد. به سخن دیگر، می‌توان این داعیه را به میان آورد که نظام بین‌المللی که در اثر پذیرش کامل اصل وستفالیایی حاکمیت ملی، چشم روی تبعیض‌ها، خودسری‌ها و تجاوزطلبی‌ها بسته بود و در نتیجه برای کشورهایی مانند محور فاشیست این فرصت را فراهم کرده بود تا آسیب‌های جدی به وجدان بشریت وارد آورند، دیگر نمی‌توانست حاکمیت کشورها را به عنوان یک اصل مطلق غیرقابل خدشه، پذیرا باشد. به همین دلیل بود که در دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو، سنت دولت–محور بودن رفتارها به طور جدی به چالش کشیده شد و افراد در قبال اقدامات ناقض حقوق ذاتی انسان‌ها تحت قوانین بین‌المللی، مسئول شمرده شدند. یک چنین فضای روشنفکری انسان‌دوستانه و تغییراتی که در اندیشه حقوق ایجاد شده بود، این آرمان را در مرکز قواعد بین‌المللی قرار داد که دفاع از حقوق انسان‌ها مستلزم سازوکارهای بین‌المللی است و منشور ملل متحد باید ضامن آن باشد. درنتیجه، وظایف بین‌المللی کشورها باید به وظیفه آنها در احترام و پیشبرد حقوق بشر منوط باشد.

این موضوع باید مقداری بیشتر توضیح داده شود. به موجب منشور ملل متحد، کشورهای عضو هنگامی می‌توانند از حق حاکمیت برابر در نظام بین‌المللی برخوردار باشند که حقوق ذاتی اتباع خویش و نیز دیگر مردمان را محترم دارند و برای پیشبرد آن، همه سازوکارهای لازم را به کار گیرند. برای این منظور، لبه تیز حاکمیت ملی که از آغاز شکل‌گیری جامعه بین‌المللی، در جاده یک طرفه با همه توان خود حقوق مردم را پایمال می‌کرد، در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به چالش کشیده شد تا بتواند شاهراه بزرگی برای رسیدن به آرمان صلح عادلانه بین‌المللی برقرار سازد که در آن افراد و مردم ستمدیده نیز قادر باشند در جهت

استیفای حقوق خود اقدام نمایند. به عبارت بهتر، موضوع حق کشورها با وظیفه آنان پیوند یافت و دو روی یک سکه را شکل بخشید. این ضرورت را می‌توان بر تقدم مفاد ماده ۱ بر ماده ۲ منشور ملل متحد از یک سو و تاکید بر حسن نیت[۷۳] کشورها برای احترام به حقوق انسان‌ها از سوی دیگر، دریافت. منظور از حسن نیت (که یکی از ویژگی‌های برتر استانداردهای رفتاری در نظام بین‌المللی است) این است که همه اعضا با در نظر داشتن حقوق ذاتی همه مردم و بدون هر نوع تبعیضی باید همواره حسن نیت را فرا راه همه سیاست‌های خود قرار دهند. اهمیت این امر هم به سادگی این است که بدون حسن نیت، هیچ قاعده و قرارداد بین‌المللی با اهداف عمومی نمی‌تواند پابرجا بماند و در نتیجه، شالوده‌های همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام متقابل فرو می‌ریزد. از همین روی، قاعده حسن نیت، به عنوان یک اصل اجتناب‌ناپذیر حقوق بین‌المللی، از ابعاد تاریخی خود فراتر رفته و در متن منشور ملل متحد به عنوان ضمانت احترام و تعهد برای پیشبرد حقوق بشر به کار رفته است. به عبارت روشن‌تر، منشور، قاعده حسن نیت را که یکی از اصول اساسی حقوقی است و از دیرباز یکی از معیارهای اساسی رفتاری، اخلاقی، صداقت، وفاداری و رفتار منطقی بوده است؛ در صدر تعهدات کشورها قرار داده است و از این بابت حق برابری حاکمیتی آنان را به این قاعده منوط ساخته است.

جدای از این تاکیدات حقوق الزام‌آور بر احترام و پیشبرد حقوق بشر در منشور ملل متحد، به شکلی خیلی کوتاه به جایگاه حقوق بشر در بخش‌هایی دیگر از منشور ملل متحد نیز می‌توان اشاره‌ای داشت. ماده ۱۳ منشور در بند دوم در شرح وظایف مجمع عمومی سازمان، توضیح می‌دهد که وظیفه منشور «ترویج همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی و کمک به تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب» است. براساس مفاد منشور ملل متحد، تقسیم کار میان دو ارگان اصلی سازمان، یعنی شورای امنیت و مجمع عمومی، به این شرح است: براساس ماده ۲۳، شورای امنیت عهده‌دارِ موضوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی است و اینها مواردی هستند که هسته‌های اصلی قواعد الزام‌آور در حقوق بین‌الملل معاصر را تعریف می‌کنند. اما مجمع عمومی سازمان ملل متحد براساس ماده ۱۳ مذکور به طور مستقیم، عهده‌دارِ پیشبرد حقوق و آزادی‌های اساسی است. نکته قابل توجه این است که در نظام سلسله مراتبی قواعد حقوقی بین‌الملل و در چارچوب ملل متحد، تنها تصمیماتی که از سوی شورای امنیت اتخاذ می‌شوند، از الزام حقوقی تام برخوردارند. اما تصمیمات مجمع

[73] Bona fide – Good faith

عمومی، شامل اعلامیه‌ها و قطعنامه‌ها، نمی‌تواند دارای قابلیت الزام‌آور باشد. این موضوع از نقطه‌نظر حقوق بشر، نقدهای زیادی را متوجه نقایص ذاتی سازمان ملل متحد ساخته است. چالش‌گران به خوبی می‌توانند این استدلال را مطرح کنند که علی‌رغم همه تاکیدی که بر حقوق بشر در مقدمه و در ماده اول و دوم منشور ملل متحد به عمل آمده است، در مقام اجرا، احترام به این حقوق ذاتی، طبق منشور، به اراده اعضای شورای امنیت وابسته است. به عبارت بهتر، حقوق بشر، بدون برخورداری از سیاست قدرت نمی‌تواند در هیچ کجای جهان برای خود جایگاهی داشته باشد. با همه این اوصاف، می‌توان توضیح داد که طبق همان منشور ملل متحد، از طریق هماهنگی‌هایی که میان مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل صورت می‌گیرد، می‌توان در جهت پیشبرد حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، گام‌های موثری برداشت. به عنوان مثال، براساس ماده ۵ منشور، مجمع عمومی می‌تواند به شورای امنیت توصیه کند تا کشورهایی را در برخورداری از حقوق و مزایای عضویت در سازمان ملل متحد محروم سازد یا اینکه براساس ماده دهم منشور، مجمع این اختیار را دارد تا موضوعاتی را نه تنها به اعضای شورای امنیت، بلکه به دیگر کشورهای عضو نیز توصیه کند. طبیعی است که این موضوعات می‌تواند به طور مستقیم به شرایطی مربوط باشد که در آن حقوق بشر به گونه‌ای فاحش و نظام‌مند نقض شود و صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد. در این شرایط است که شورای امنیت از وظایف سنتی سازمانی خود فراتر رفته و رسما به موضوعات حقوق بشری ورود پیدا می‌کند.

آخرین موضوع مورد توجه در منشور ملل متحد در رابطه با احترام به حقوق بشر و پیشبرد آن، به حیطه اختیارات و وظایف شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد باز می‌گردد. ماده ۵۵ در بند سوم در توضیح وظایف شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد توضیح می‌دهد که این شورا می‌بایستی عهده‌دار احترام و نظارت بر اجرای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون هر نوع تمایزی در نژاد، جنس، زبان و مذهب باشد و در ماده بعدی از همه کشورهای عضو می‌خواهد تا خود را به انجام اقداماتی جمعی یا انفرادی در همکاری با سازمان ملل متحد برای دستیابی به اهداف ذکر شده در ماده پیشین متعهد نمایند. ماده ۶۸ نیز یک گام عملی برداشته و شورای اقتصادی و اجتماعی را موظف می‌کند تا «کمیسیون‌هایی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و برای ترویج حقوق بشر و کمیسیون‌های دیگری که ممکن است برای انجام وظایف خود لازم باشد، تشکیل دهد». این امر باعث شده است تا شورا بتواند کمیسیون‌های کارکردی، مانند کمیته فرعی مربوط به آزادی اطلاعات و مطبوعات و کمیته‌های فرعی برای جلوگیری از هر نوع تبعیض علیه اقلیت‌ها و نیز کمیته فرعی تهیه کننده پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر را به وجود آورد. موضوعاتی مانند حقوق کودکان،

مباحث توسعه پایدار، حقوق افراد بی‌خانمان و دیگر موضوعات عدالت اجتماعی در حیطه وظایف حقوق بشری شورای اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

به دنبال ناکامی‌های مربوط به قرار دادن یک منشور روشن و صریح بین‌المللی برای حفاظت از حقوق بشر در منشور ملل متحد در کنفرانس سانفرانسیسکو، به دلیل تقاضاها و فشارهای بین‌المللی و ملی از سوی متفکران و جامعه مدنی و نیز نهادهای قدرتمند مسیحی، تهیه و تدوین این منشور حقوق بشر بعد از تاسیس سازمان ملل متحد، با ابعاد و ویژگی‌های جهان‌شمول درباره حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، در دستور کار قرار گرفت. این تحرکات، فضای مساعدی را به وجود آورده بود که می‌کوشید، دستیابی به هر نوع تعریف در خصوص صلح بعد از جنگ و ضمانت‌های حقوقی و نهادین آن را به احترام و ایجاد سازوکارهایی برای حقوق بشر منوط سازد.

فرانکلین روزولت، رئیس جمهور امریکا، پیش‌تر در بیانیه سالانه خود در سال ۱۹۴۱، خواهان اقداماتی برای حمایت از حقوق بشر شد و این ضرورت را در قالب چهار نوع آزادی: «سخن و بیان، آزادی عبادت (آزادی در انتخاب مذهب)، آزادی از نیاز داشتن و آزادی از ترس» بیان داشته بود. این آزادی‌ها نماد اهداف جنگی آمریکا بود و در سال‌های بعد به مردمی خسته از جنگ، امید داد؛ زیرا می‌دانستند برای آزادی می‌جنگند.[۷۴] ایده‌های بیان شده در چهار آزادیِ روزولت، اصول بنیادینی بودند که در منشور آتلانتیک که توسط وینستون چرچیل و روزولت در اوت ۶۸ اعلام شد، تکامل یافتند. این آزادی‌های چهارگانه در اعلامیه سازمان ملل متحد، مصوب یکم ژانویه ۱۹۴۲، تلاش‌های روزولت برای تاسیس یک سازمان بین‌المللی که پس از مرگ او به سازمان ملل تبدیل شد و اعلامیه جهانی حقوق بشر که توسط سازمان ملل متحد در دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ به تصویب رسید نیز تاثیرگذار بودند.

در همین شرایط است که کنفرانس حمایت اجتماعی ملی کاتولیک در سال ۱۹۴۱ از الینور روزولت درخواست کرد تا از نفوذ خود برای پیشبرد حقوق بشر استفاده کند. (مورسیک، ۱۹۹۹)[۷۵] در همین سال بود که منشور آتلانتیک (پیش‌تر توضیح داده شد) به امضا رسید و

---

[74] Franklin Roosevelt Presidential Library and Museum. https://www.fdrlibrary.org/four-freedoms

[۷۵] این بخش از فصل اول از کتاب ریشه‌ها، محتوی و پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته یوهان مورسیک استخراج و با توضیحات تکمیلی مورد استفاده قرار گرفته است.

به دنبال آن کنفرانسی برای حقوق بشر در بوئنس آیرس آرژانتین شکل گرفت. پاپ طی پیامی برای کنفرانس درخواست کرد، منشور بین‌المللی حقوق بشر تهیه شود. هر چند که این تلاش‌ها در ابتدا قرین موفقیت بود و چرچیل و روزولت در سال ۱۹۴۲ اعلامیه ملل متحد را که در برگیرنده حقوق بشر بود، امضا کردند؛ اما در نهایت این اقدامات برای گنجاندن منشور حقوق بشر در مجموعه ملل متحد با موفقیت انجام نگرفت. هنگامی که کشیش‌های فرانسوی در اقدامی هماهنگ در نیایش‌های خود در عبادت‌گاه‌ها، نامه سرگشاده‌ای را برای قرار دادن موادی روشن برای حمایت از حقوق بشر در منشور سازمان ملل متحد خواستار شدند؛ پس از آنکه سازمان‌های یهودی، کاتولیک و پروتستان با انتشار جزوه‌ای، با عنوان الگویی برای صلح از طریق احترام به حقوق بشر، انتشار دادند؛ فشارها همچنان افزایش یافت. کنفرانس سال ۱۹۴۳ تهران موقعیت مناسبی بود تا سران کشورهای متفق این تقاضاها برای حقوق بشر را بیشتر مورد توجه قرار دهند. در همان سال، انستیتوی حقوق امریکا اولین پیش‌نویس منشور حقوق بشر بین‌المللی را تهیه کرد. سپس سازمان بین‌المللی کار، کمیته یهودیان امریکا، کانون وکلای امریکا و سازمان‌های دیگری نیز پیش‌نویس‌های مشابهی تهیه کردند. در نتیجه تا نیمه‌های سال ۱۹۴۴ فضای مناسبی پیش آمد تا حداقل، منشور ملل متحد دربرگیرنده تضمین‌های حقوقی برای احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد.

در سال ۱۹۶۴ جان همفری[۷۶] که به عنوان اولین مدیر دایره حقوق بشر سازمان ملل متحد انتخاب شده بود، این پیشنهادات را در تدوین اولین پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان سندی جهان‌شمول و عام مورد توجه و استفاده قرار داد. اعلامیه مذکور در دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. مورسینک هفت مرحله را با تفصیل بسیار برای رسیدن به توافقی نهایی برای انتشار اعلامیه جهانی بر می‌شمرد که بخش‌هایی از آن در اینجا به اختصار بیان می‌شود.

در مرحله اول، در ماه می سال ۱۹۴۶ کمیته مقدماتی پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر از سوی شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد کارهای اولیه را آغاز کرد. از آوریل ۱۹۴۷، این کمیته با دریافت پیش‌نویس‌ها و طرح‌های پیشین، با رهبری جان همفری، کارهای منظم تهیه اعلامیه جهانی حقوق بشر را آغاز کرد. در انجام این ماموریت، متخصصانی از هشت کشور استرالیا، شیلی، چین، فرانسه، لبنان، اتحاد جماهیر شوروی سابق، انگلستان و امریکا با رای شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد انتخاب شدند. این تنوع

---

[76] John Peters Humphrey (1905-1995).

فرهنگی و سیاسی نمایندگان مختلف با تکیه بر فراگیری ابعاد مفهوم حقوق بشر، توانست گام‌های مهمی را در جهت ماهیت جهان‌شمول حقوق بشر بردارد. بنابراین، توافق نظری میان آنان برای تعیین یک سند قطعی که در برگیرنده حقوق مدنی و سیاسی به همراه حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باشد، انجام گرفت و جان همفری عهده‌دار این ماموریت شد. نخستین سند، مشتمل بر ۴۸ ماده، برای بحث و مذاکره در ۴ ماه ژوئن ۱۹۴۷ تدوین شد و توسط ملل متحد به ثبت رسید.[۷۷] مرحله دوم با بررسی این پیش‌نویس به همراه متن‌های دیگری با نقش فعالِ رنه کاسین[۷۸] نماینده فرانسه آغاز و پس از جلسات متعددی که انجام شد، توافقی برای سند قطعی حاصل نشد.

ادامه مذاکرات را باید به این دلیل، مرحله سوم نامید که در آن گروه کثیری از نمایندگان سازمان‌های غیردولتی حضور داشتند. یک چنین کثرتی از یک سو، موانعی را برای رسیدن به توافق، پیرامون اعلامیه ایجاد می‌کرد و از دیگر سو، انگیزه‌ای برای پیشبرد ابعاد فراگیر و جهان‌شمول اعلامیه فراهم می‌آورد. برخی از این سازمان‌ها شامل فدراسیون امریکایی کارگران، فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های تجاری، اتحادیه بین پارلمانی، اتحاد بین‌المللی کاتولیک برای خدمات اجتماعی، اتحاد بین‌المللی مجامع زنان کاتولیک، کمیسیون کلیساها برای امور بین‌الملل، کمیته هماهنگی سازمان‌های یهودی، فدراسیون بین‌المللی لغو برده‌داری، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، شورای بین‌المللی زنان، فدراسیون بین‌المللی دموکراتیک زنان و چند سازمان دیگر از جمله آنها بودند که در کار تدوین اعلامیه مشارکت داشتند. علاوه بر این، سازمان‌های فاقد مقام مشورتی نیز می‌توانستند از طریق به اشتراک گذاشتن نقطه‌نظرات خود با دبیرخانه، در غنای مباحث، مشارکت نمایند. هرچند که این تنوع گسترده مشارکت، کار رسیدن به توافق را سخت‌تر می‌کرد. اما همه این سازمان‌ها با توافقی شایسته، ادامه کار برای رسیدن به نتیجه را تشویق می‌کردند. در عین حال، لازم بود که فراتر از مشارکت هشت نماینده درگیر در تهیه پیش‌نویس، راهی برای دیگر اعضای ملل، که شامل ۳۸ کشور بودند نیز هموار شود تا آنان هم بتوانند در این فرآیند پیچیده مشارکت داشته باشند. برای این منظور، از این کشورها خواسته شد تا نقطه‌نظرات خود را در خصوص سند تهیه شده، که به اعلامیه ژنو مشهور شد، ارائه نمایند. این مشارکت، بسیار کارساز بود. به عنوان مثال، جمله اول ماده ۱۲ اعلامیه «هیچ احدی نمی‌بایست در قلمرو خصوصی، خانواده، محل

---

[77] E/CN.4/AC.1/3. See Morsink, p. 6.
[78] Rene Cassin (1887-1976).

زندگی یا مکاتبات شخصی، تحت مداخله {یا مزاحمت} قرار گیرد» از نقطه‌نظرات نماینده کشور چین اتخاذ شد.

مرحله چهارم، بیشتر به بررسی پیشنهادات نمایندگان پرداخت که معتقد بودند، علاوه بر اعلامیه جهانی، می‌بایستی میثاقی بین‌المللی نیز برای حمایت از حقوق بشر در منشور بین‌المللی مورد نظر قرار گیرد. دامنه این بحث به مرحله پنجم کشیده شد که در آن پیشنهادات متعددی با علایق سیاسی برخی از دول، مانند انگلستان کار را پیچیده‌تر کرد. در مرحله ششم، کار پیشرفت تدوین نهایی اعلامیه تسریع شد. یکی از ویژگی‌های این مرحله، تمایلی بود که برای در نظر گرفتن نقطه‌نظرات کشورهایی که عضو ملل متحد نبودند، شکل گرفت. در نهایت، هدف نهایی با موفقیت حاصل شد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، شامل ۳۰ ماده به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. صرف‌نظر از جزئیات آنچه گفتمان حقوق بشر نامیده شده است و بنیادهای آن در اعلامیه تشریح شده‌اند، ده موضوع اصلی در این اعلامیه برای دقت بیشتر درباره اهمیت اعلامیه و جهان‌شمولی آن باید معرفی شود.

کرامت و عدالت

کرامت و عدالت برای تک تک انسان‌ها، بشارت اصلی اعلامیه جهانی حقوق بشر است. مفهوم کرامت در قلب حقوق بشر نهفته است. از بین تمام حقوقی که هر کس باید از آن برخوردار باشد، کرامت، شاید دشوارترین آنها برای بیان مقصود باشد. اما اصل پیام به زبان ساده است که همه ما باید با احترام، مدارا و درک، با یکدیگر رفتار کنیم. کشورها نیز موظف هستند در قانون‌گذاری و همچنین درعمل، همین ارزش را برای افراد در نظر داشته باشند و برای آن اقدام کنند. آرمان عدالت و برابری همه مردم در برابر قانون نیز در سراسر اعلامیه مورد توجه قرار گرفته است. در واقع ارزش‌های اصلی اعلامیه شامل: عدم تبعیض و برابری، تعهد به عدالت جهانی و به رسمیت شناختن کرامت ذاتی انسانی است.

توسعه

فقر، عاملی کلیدی است که تحقق تمام ظرفیت‌های انسان و جوامع را تضعیف می‌کند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، چشم‌اندازی از جهان ارائه می‌کند که در آن همه انسان‌ها- صرف‌نظر از اینکه چه کسی هستند و کجا زندگی می‌کنند - از فرصت برابر برای رشد و توسعه در آزادی و برابری و با استعداد کامل برخوردار هستند. علاوه بر این، اعلامیه مسئولیت همه ما را برای کمک به مردم و ملت‌ها، از طریق اقدامات

فردی و مشترک و ایجاد نظم اجتماعی و بین‌المللی (که امکان برخورداری همه از حقوق بشر- مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند) روشن می‌سازد. به همین دلیل، در سال ۲۰۰۰، رهبران جهان متعهد شدند که حق توسعه را به واقعیت تبدیل کنند تا بتوانند به اهداف توسعه هزاره تا سال ۲۰۱۵ دست یابند. این اهداف، زندگی بهتری را برای مردم فقرزده جهان به ارمغان می‌آورد. این اهداف جهانی که در سال ۲۰۱۵ با اهداف توسعه پایدار با عمق و گستردگی بیشتری جایگزین شدند، جهانی را تصور می‌کنند که در آن افراد و جوامع تنها از طریق تلاش‌های هماهنگ ملی و بین‌المللی می‌توانند به طور کامل توسعه یابند.

محیط (زیست)

هر چند که موضوعات محیط زیستی هرگز در اعلامیه جهانی حقوق بشر به طور خاص در نظر گرفته نشده است، اما آسیب‌های محیط زیستی شامل آلودگی یا بهره‌برداری نامتناسب از منابع طبیعی، بی‌تردید تخلف از حقوق اساسی است. بنابراین، می‌بایست این محوریت ضروری میان گفتمان حقوق بشر و محیط زیست را جزو ابعاد ناپیدای اعلامیه جهانی حقوق بشر به حساب آورد. در طول بیش از هفتاد سالی که از عمر اعلامیه جهانی می‌گذرد، همان‌طور که شناخت انسان‌ها از تخریب محیط زیست و مسئولیت‌های حاصل از آن افزایش یافته است، این اعتقاد نیز با شگفتی رو به رشد بوده است که حقوق بشر می‌بایست در برگیرنده حقوق محیط زیست نیز باشد. علاوه بر این، ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر با به رسمیت شناختن حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها به عنوان شرط ضروری رشد آزادانه، این پیام را متبادل می‌سازد که محیط زیست با حقوق اقتصادی انسان‌ها ملازمه دارد. این رابطه را از بند اول ماده ۲۵ نیز می‌توان مستفاد نمود. علاوه بر این، پیوند میان حقوق اقتصادی و نیازهای محیط زیستی، موضوع مشارکت مردم در بهره‌برداری و مدیریت محیط طبیعی را نیز به عنوان حقی بشری مورد شناسایی قرار می‌دهد.

فرهنگ

مفهوم حقوق بشر، نزدیک به این باور است که فرهنگ برای هویت انسانی، ارزشی بنیادین دارد. نحوه زندگی و هویت همه انسان‌ها تحت تأثیر فرهنگی است که به آن تعلق داشته و با خود آن را تعریف می‌کنند. بنابراین، هر نوع آسیب به میراث فرهنگی به معنای انکار مایه‌ها و جوهره هویتی انسان‌هاست. در عین حال، همه ما می‌توانیم از تجربیات خود در فرهنگ‌های دیگر بهره‌مند شویم و در ازای

آن، چیزی برای ارائه به آنها داریم. اعلامیه جهانی حقوق بشر، تصریح می‌کند: «هر کس حق دارد، آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه شرکت کند». اعلامیه به طور ضمنی این حق را نیز به رسمیت می‌شناسد که هیچ کس حق ندارد، بر فرهنگ‌ها تسلط داشته باشد؛ آن را در سمت و سوی مورد علاقه خود هدایت کند؛ سعی کند آن را ریشه‌کن سازد یا فرهنگ خود را بر دیگران تحمیل کند.

جنسیت

اعلامیه جهانی حقوق بشر، برابری همه انسان‌ها را بدون تبعیض میان آنها در قلمروی حقوق جهان‌شمول قرار داده است. باید در نظر داشت که برابری جنسیتی، مسئله زنان نیست؛ بلکه به حقوق، مسئولیت‌ها و فرصت‌های برابر زنان و مردان، دختران و پسران اشاره دارد. بنابراین، در این موضوع باید به مردان و زنان نیز توجه داشته باشد. با این حال، این حقوق بشر زنان است که به طور گسترده در سراسر جهان نادیده گرفته شده است. از نوزاد کشی، بردگی جنسی و تجاوز جنسی به عنوان یک عمل جنگی، تا محرومیت از تحصیل، بهداشت و حقوق، همه از موارد نقض برابری میان زنان و مردان است. به همین دلیل، ماده ۲ اعلامیه، به روشنی، حق عاری بودن از تبعیض براساس جنسیت به طور خاص را مورد توجه قرار داده است.

مشارکت

یکی از حقوق اولیه همه مردم این است که اجازه مشارکت کامل در زندگی اجتماعی و سیاسی خود را داشته باشند. بدون مشارکت، طیف وسیعی از حقوق و آزادی‌هایی را که اعلامیه جهانی حقوق بشر تضمین آن است، قابل دستیابی نیست. اما مشارکت باید فعال، آزاد و معنادار باشد. نقطه‌نظرات مردم برای بهبود شرایط زندگی و جامعه باید شنیده شود و پاسخ داده شود. اصل ۲۱ به صراحت می‌گوید: هر کس حق دارد در انتخابات و حکومت شرکت کند. مهم‌تر از همه، مشارکت همچنین به این معنی است که صدای افرادی که به حاشیه رانده شده‌اند، شنیده شود و مورد توجه قرار گیرد و این به ویژه زمانی بیشتر اهمیت می‌یابد که به دلیل ناتوانی، نژاد، مذهب، جنسیت، تبار، سن یا دلایل دیگر، گروهی از مردم مورد تبعیض قرار می‌گیرند. اعلامیه جهانی حقوق بشر این نوید را می‌دهد که همه مردم باید در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند در تصمیماتی که بر زندگی آنها تأثیر می‌گذارد، مشارکت داشته باشند.

اخلاق و ارزش‌های انسانی

گزارش دفتر کمیسرعالی حقوق بشر در تفسیر اعلامیه جهانی، ابعاد اخلاقی را از نظر دور داشته است. در ماده اول اعلامیه که ناظر بر جوهره آزاد ماهیت انسانی و موضوع برابری است، واژه «بایستن» به عنوان امر اخلاقی تاکیدی به کار رفته است. در حقیقت، این بایستن، دستور اخلاقیِ غیرقابل انکاری است که با مفهوم انسانیت پیوند یافته است. به گونه‌ای که نمی‌توان سخن از حق به میان آورد، مگر اینکه این فرمان اخلاقی بیاموزد که چگونه باید با یکدیگر رفتار کرد. ماهیت دستوری این واژه، معیار اصلی تعیین کننده رفتارها و نیز تشخیص مواردی است که در آن حقوق بشر مورد تخلف قرار می‌گیرد. این قدرت اخلاقیِ فرمان دادن به احترام گذاشتن به یکدیگر و شناسایی برابری میان همه انسان‌ها، بر ماهیت حقوقی اعلامیه جهانی حقوق بشر پیشی می‌گیرد. بنابراین، اعلامیه جهانی، یک راهنمای اخلاقی اجتناب‌ناپذیر برای ملت‌ها است که می‌کوشد آرزوی دیرپای احترام به حقوق برابر را به عرصه ظهور بکشاند. حتی اگر به ریشه‌های ظهور اعلامیه نگاه کنیم، درمی‌یابیم که تقاضای آزادی و حقوق ذاتی، در واقع پاسخی بود به توحش اصول اعتقادی فاشیستی که هر نوع ارزش انسانی و احترام به انسان‌ها را انکار می‌کرد. اعلامیه جهانی این نوید را به جهانیان می‌دهد که می‌توانند و باید برای مبارزه‌ای بی‌امان علیه هر نوع تمامیت‌خواهی به عنوان وظیفه‌ای جهان‌شمول اقدام نمایند.

نگرش جهان میهنی

اعلامیه در ذات خود، دیدگاهی جهان‌شمول و جهان میهنی را به روی جامعه بشریت می‌گشاید و ابعاد حق را فراتر از محدودیت‌های ملی و جغرافیایی یا دیگر شاخصه‌ها با جامعه بشریت پیوند می‌دهد. این جنبه اساسی اعلامیه نیز توسط گزارش دفتر کمیسرعالی حقوق بشر مورد توجه قرار نگرفته است. اعلامیه در آغازین فراز مقدمه اظهار می‌دارد که «بازشناسی حرمت ذاتی و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر تمامی اعضای خانواده بشری...». در این فراز مفاهیم مردم، انسان، ملت، کشور و دیگر مفاهیم سرزمین–محور با «اعضای خانواده بشری» جایگزین شده است. این نگرش عمیق جهان میهنی می‌تواند، موثرترین طریق مبارزه با گروه‌گرایی یا ملی‌گرایی افراطی و نیز انکار هر نوع اندیشه برتری نژادی و نیز آیین‌های سلطه‌طلبانه را در اختیار مردم و جوامع مختلف قرار دهد. جمله دوم مقدمه نیز با تاکید، سخن از «تمامی ابنای بشر» در مقابل اعمال وحشیانه‌ای که «وجدان بشری» را به درد آورده است،

به میان آورده است. این تعابیر همگی بر تمایل جامعه نوین جهانی برای دفاع از حقوق انسان به معنی عضو خانواده بشری، دلالت دارد و از جهانیان می‌خواهد که به «حرمت جهانی برای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی» همت گمارند. همه مواد سی گانه اعلامیه نیز به استثنای ماده آخر همگی با مفاهیم هر فرد انسانی، هر شخصی، همه آحاد بشری شروع می‌شوند که همگی ویژگی جهان‌شمولی و جهان وطنی روح و پیام اعلامیه را نشان می‌دهند. تنها استثنا، ماده سی‌ام است که با به کار بردن واژه «هیچ‌کس»، فرمانی اخلاقی را برقرار می‌سازد تا هیچ فردی نتواند از این اصول جهانی عدول نماید.

پیوستگی و انسجام

اعلامیه جهانی یک کل انفکاک‌ناپذیر و یکپارچه از مفهوم حق را ارائه می‌دهد که جلوه‌ها و نمونه‌های مختلف آن در سراسر ابعاد زندگی جهان امروز حضور یافته‌اند. آنچه که مهم است، اینکه علی‌رغم گوناگونی نمونه‌های حقوق بشر، شامل حقوق فردگرایانه، حقوق گروهی، حق تعیین سرنوشت، حقوق محیط زیست، حقوق زنان، کودکان، کارگران و بیش از شاید ۳۰۰ مقوله حقوق دیگر، همگی در امتداد و تکمیل کننده یکدیگر قرار گرفته‌اند. بنابراین، آن گونه که ماده ۵ اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام سال ۱۹۹۳ وین توضیح می‌دهد، حقوق بشر یک کل یکپارچه غیرقابل تفکیک و به یکدیگر وابسته است. این چنین ویژگی در گفتمان حقوق بشر، مانع از بروز مجدد مجادلات ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد بر سر مفاهیم حقوق فردی یا گروهی از یک سو و نیز موضوعات آزادی و منافع اجتماعی از دیگر سو می‌شود. درعین حال، همین پیوستگی، جهانیان را بر می‌انگیزد تا صرف‌نظر از ملاحظات اخلاقی، فرهنگی و مذهبی، خود را به وفاداری در مراقبت از خانواده بشری، متعهد نمایند.

ابعاد و اهمیت هم‌پرسگی

یکی از جلوه‌ها و ویژگی‌های برجسته ولی ناپیدای اعلامیه جهانی حقوق بشر، فراخوانی است که برای دیالوگ (هم‌پرسگی) در برابر همه اعضای خانواده بشری، به منظور برقراری سازوکارهای لازم برای احترام و پیشبرد حقوق بشر، قرار می‌دهد. در حقیقت، تکیه بر ادبیاتی مانند «عالی‌ترین ارزش اخلاقی برای زندگی انسان که در بازشناسی حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر همه اعضای خانواده بشری دارد»، گواهی است بر فراخوان جهانی اعلامیه، برای در کنار هم قرار گرفتن

و از یکدیگر یاد گرفتن. این همان ویژگی است که می‌توان آن را فراخوان همپرسه اعلامیه جهانی در جهت برقراری عدالت و صلح در جهان دانست. با این تفسیر، اعلامیه برای رسیدن به آرزوی دیرپای همه انسان‌ها برای رهایی‌بخشی، از آنها می‌خواهد تا با بیان روشن و صریح ایمان خویش به مفهوم انسان، صرف‌نظر از هر نوع تمایز هویتی و فرهنگی، با یکدیگر در جهت برانداختن ریشه‌های تبعیض، نابرابری، فاشیسم و رفتارهای وحشیانه اقدام کنند. این فراخوان از همه آدمیان می‌خواهد در جهت توسعه روابط اجتماعی و اقتصادی، دست در دست یکدیگر گذاشته و از یکدیگر بیاموزند که چگونه می‌توان این آرزوی دیرینه انسانی را جامه عمل پوشاند. در پایان مقدمه اعلامیه جهانی گفته شده است که مجمع عمومی این اعلامیه را به عنوان استاندارد مشترک، دستاورد همه ملل و ممالک اعلام می‌کند تا هر انسانی و هر روز جامعه‌ای با در نظر داشتن پیام‌های این اعلامیه با جدیت از طریق تعلیم و آموزش آن برای ارتقای شرایط زندگی همه انسان‌ها تلاش کنند. وقتی این واژه‌های الهام‌بخش را با دقت مورد واشکافی قرار می‌دهیم، این حقیقت به خوبی آشکار می‌شود که همه اعلامیه جهانی حقوق بشر فراخوانی است، برای برقراری یک نوع هم‌پرسگی جهانی در جهت احیای حقوق و آزادی‌های اساسی همه اعضای خانواده بشری.

اعلامیه جهانی حقوق بشر از یک‌سو، به عنوان سندی در جهت نهادین ساختن حقوق بین‌الملل عرفی و از دیگر سو، به عنوان تفسیر قاطع مفهوم حقوق بشر در منشور ملل متحد برشمرده می‌شود. هرچند که این اعلامیه به موجب قطعنامه شماره ۲۱۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید و طبیعتاً به عنوان یک اعلامیه نمی‌تواند دارای قدرت الزام‌آور باشد؛ این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که اعلامیه، نماینده ارزش‌های هنجاری است که جامعه جهانی می‌خواهد آنها را ارج بگذارد و به عنوان پایه و اساس رفتارهای انسانی برشمرد. از همه مهم‌تر اینکه، اعلامیه جهانی قطعا می‌تواند برای ایجاد یک قانون یا ظهور نظریه‌های حقوقی[۷۹] در خصوص پیشبرد حقوق بشر موثر باشد. به همین دلیل است که کنفرانس حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ در وین اعلام کرد، اعلامیه جهانی یکی از منابع اصلی الهام برای تاسیس سازمان ملل متحد در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم است و به عنوان عامل پیش برنده حقوق ذاتی انسان‌ها و حفاظت از آن به حساب می‌آید.

[79] *Opinio juris*

امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان «یک معیار مشترک برای دستاوردها برای همه مردم و همه ملت‌ها» تلقی می‌شود؛ معیاری برای سنجش میزان احترام و انطباق با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر.

اعلامیه از زمان تصویب خود در سال ۱۹۴۸، مهم ترین و گسترده‌ترین اعلامیه سازمان ملل متحد بوده است و به درستی منبع اساسی الهام برای تلاش‌های ملی و بین‌المللی در ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است. این سند حقوقی بین‌المللی، بنیادهای دیگر تلاش‌ها برای حقوق بشر را پایه گذاری کرده است و فلسفه اساسی و جوهره بسیاری از اسناد بین‌المللی الزام‌آور قانونی که برای حمایت از حقوق و آزادی‌ها شکل گرفته‌اند را به وجود آورده است. اما با همه این ویژگی‌ها، اعلامیه نتوانست ماهیت الزام‌آور معاهداتی به خود گیرد. به همین دلیل، دیپلماسی ملل متحد از یک سو و فشارهای جامعه جهانی از دیگرسو، برای قانون‌سازی حقوق بشر، ابعاد دیگری را پیش روی جامعه جهانی قرار داد. در این ارتباط است که میثاق حقوق مدنی و سیاسی و نیز میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶ پا به عرصه ظهور گذاشتند.

میثاق‌ها و تعهدات نهادین بین‌المللی

در همان روزی که اعلامیه جهانی تصویب شد، مجمع عمومی از کمیسیون حقوق بشر درخواست کرد که به عنوان اولویت، پیش‌نویس میثاق حقوق بشر و پیش‌نویس اقدامات اجرایی مرتبط با آن را آماده سازد. کمیسیون متن پیش‌نویس میثاق را بررسی کرد و پاره‌ای از مواد آن را براساس نظرات دریافتی از کشورها پیش‌نویس کرد. در سال ۱۹۵۰، مجمع عمومی قطعنامه‌ای صادر کرد که «برخورداری از آزادی‌های مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به هم پیوسته و وابسته هستند».[۸۰] قطعنامه همچنین در مقدمه خود اعلام کرد که کشورها باید اقداماتی را برای پیشبرد و اجرای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در نظر گیرند که شامل قانون‌گذاری و تضمین آن و همچنین فراهم آوردن فرصت‌های واقعی برای همه مردم در برخورداری از حقوق و آزادی‌های خود باشد. این قطعنامه که در عین حال فراخوانی بود، برای انجام اقدامات ضروری در جهت در نظر داشتن ابعاد عدالت اجتماعی از طریق به رسمیت شناختن حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد درخواست می‌کرد تا نقش فعالی در انجام این هدف

[80] Res.421/V/E: Draft International Covenant on Human Rights and Measures of Implementation: Future work of the Commission on Human Rights.

به عهده گیرد. در پاسخ به این درخواست، در سال ۱۹۵۱، کمیسیون طرحی را در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، براساس پیشنهادات ارائه شده توسط کشورها و پیشنهادات آژانس‌های تخصصی، تهیه کرد. پس از بحث‌های طولانی، مجمع عمومی در ششمین جلسه خود در سال ۱۹۵۲، از کمیسیون درخواست کرد که دو میثاق حقوق بشر، یکی شامل حقوق مدنی و سیاسی و دیگری شامل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تهیه کند.[۸۱] مجمع تصریح کرد که دو میثاق باید تا حد امکان حاوی مفاد و تصریحات مشابهی باشند. همچنین تصمیم گرفت، حق تعیین سرنوشت همه مردم را در این دو میثاق مورد توجه قرار دهد. قطعنامه مذکور با صراحت اعلام کرد؛ تخلف از این حق منجر به جنگ‌های خونینی در گذشته شده است. بنابراین؛ بایستی برای دستیابی به صلح بین‌المللی، این حق مورد توجه جامعه بین‌المللی قرار گیرد. قطعنامه ادامه داد که ایمان به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نمی‌تواند از حق تعیین سرنوشت منفک باشد. این بیان صریح، حاکی از انقلابی در جهت اجرایی کردن حقوق بشر بود که در فضای پسااستعماریِ پس از جنگ جهانی دوم، در جامعه بین‌المللی شکل می‌گرفت. یک چنین حقی به ملل تحت استعمار سابق یاری می‌رساند تا بتوانند بر منابع طبیعی خود مالکیت داشته باشند.[۸۲]

کمیسیون، آماده‌سازیِ دو پیش‌نویس را در جلسات نهم و دهم در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ به پایان رساند. مجمع عمومی این متون را در نهمین اجلاس خود در سال ۱۹۵۲ بررسی کرد و از کشورها خواست تا نقطه‌نظرات خود را در مورد آنها اعلام کنند. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، توسط مجمع عمومی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند.[۸۳] در ماده اول هر دو میثاق بین‌المللی با صراحت اعلام شده است؛ همه مردم دارای حق تعیین سرنوشت هستند. براساس این حق، آنها می‌توانند شرایط سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه اهداف توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را نیز دنبال کنند. هر دو میثاق برای امضا به روی کشورها گشوده شدند. اما تصویب این میثاق‌ها بنابر ملاحظات سیاسی از تعادل موزون برخوردار نشدند. به عنوان مثال، میثاق حقوق مدنی و سیاسی در ۲۳مارس سال ۱۹۷۶ قوت اجرایی یافت (امریکا و ایران این میثاق را تصویب کرده‌اند) در حالی که کشورهایی مانند عربستان سعودی و

[81] UN. General Assembly (6th session: 1951-1952: Paris), A/RES/543(VI), Preparation of two Draft International Covenants on Human Rights.
[82] General Assembly Res. 1803 (XVII) Permanent Sovereignty Over Natural Resources.
[83] General Assemly Res. 2200 A (XXI), 16 December 1966.

امارات متحده عربی هیچ تمایلی به امضا و تصویب آن نداشته‌اند و چین فقط آن را امضا کرده است. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سوم ژانویه همان سال ۱۹۷۶ قوت اجرایی یافت؛ اما امریکا فقط آن را امضا کرده است و عربستان سعودی هیچ تمایلی به امضای میثاق نداشته است.

مقدمه هر دو میثاق یکسان هستند و به ایمان به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی تصریح دارند. کشورهای عضو این میثاق‌ها با توجه به اینکه براساس اصول اعلام شده در منشور سازمان ملل متحد، بر «به رسمیت شناختن حیثیت ذاتی و حقوق مساوی و مسلم همه اعضای خانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان» تصریح دارند؛ همه آنها با اذعان به اینکه این حقوق ناشی از حیثیت ذاتی انسان است، اعلام می‌دارند که «مطابق با اعلامیه جهانی حقوق بشر، آرمان انسان‌های آزاد، که از ترس و بی‌نیازی رهایی داشته باشند، تنها در صورت ایجاد شرایط می‌تواند محقق شود» که «به موجب آن هر کس بتواند از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز حقوق مدنی و سیاسی خود بهره‌مند شود». براساس منشور ملل متحد، برای ترویج احترام جهانی و رعایت حقوق و آزادی‌های بشر، همه کشورهای عضو موظف هستند در جهت ارتقا و رعایت حقوق شناخته شده در این میثاق تلاش کنند.

ماده ۱ هر دو میثاق نیز کاملا مشابه است. حق تعیین سرنوشت، ماهیتی جهان‌شمول دارد و اساس صلح و آرامش در جهان است:

- همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به موجب این حق، آنها آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند.
- همه مردم می‌توانند برای اهداف خود، آزادانه ثروت و منابع طبیعی خود را بدون لطمه به تعهدات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی براساس اصل منفعت متقابل و حقوق بین‌الملل در اختیار داشته باشند. در هیچ موردی نمی‌توان مردمی را از وسایل زندگی خود محروم کرد.
- کشورهای طرف این میثاق، از جمله کشورهایی که مسئولیت اداره سرزمین‌های غیر خودگردان و مورد اعتماد را بر عهده دارند، تحقق حق تعیین سرنوشت را ترویج خواهند کرد و این حق را مطابق با مقررات مندرج در منشور ملل متحد، رعایت خواهند کرد. (ماده ۱)

ماده ۳، در هر دو میثاق، بر حق برابر زن و مرد در برخورداری از همه حقوق بشر تأکید می‌کند و کشورها را موظف می‌کند که این اصل را به واقعیت تبدیل کنند. «کشورهای طرف

این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق برابر زن و مرد را در برخورداری از کلیه حقوق مدنی و سیاسی مندرج در این میثاق تضمین کنند».

ماده ۵ هر دو میثاق نیز تدابیری را در برابر تخریب یا محدودیت بی‌رویه هر یک از حقوق بشر یا آزادی اساسی و در برابر تفسیر نادرست از هر یک از مفاد میثاق‌ها به‌عنوان وسیله‌ای برای توجیه نقض یک حق یا آزادی یا محدود کردن آن به میزان بیشتر فراهم می‌کند. همچنین کشورها را از محدود کردن حقوقی که قبلاً در قلمروشان برخوردار بودند، به این دلیل که چنین حقوقی در میثاق‌ها به رسمیت شناخته نشده یا به میزان کمتری به رسمیت شناخته شده‌اند، باز می‌دارد.

> هیچ چیز در این میثاق نمی‌تواند به گونه‌ای تفسیر شود که برای هیچ کشور، گروه یا شخصی، متضمن حقی باشد که در هر فعالیتی یا انجام هر عملی، با هدف از بین بردن هر یک از حقوق و آزادی‌های شناخته‌شده در این میثاق یا محدود کردن آن‌ها به موارد بیشتر، متضمن حقی باشد. (ماده ۵، بند ۱)
>
> هیچ گونه محدودیت یا انحرافی برای هیچ یک از حقوق اساسی بشر که در هر یک از کشورهای عضو این میثاق به موجب قانون، مقاوله‌نامه‌ها، مقررات یا عرف به رسمیت شناخته شده یا موجود است، وجود نخواهد داشت؛ به این بهانه که این میثاق چنین حقوقی را به رسمیت نمی‌شناسد یا اینکه آنها را به میزان کمتری به رسمیت می‌شناسد. (ماده ۵، بند ۲)

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل ۳۱ ماده است و از نوآوری‌های آن به رسمیت شناختن حقوق کار است که در بخش سوم میثاق توضیح داده شده است. ماده ۶ این حق را با ماهیتی جهان‌شمول مورد توجه قرار می‌دهد و از کشورهای عضو میثاق می‌خواهد تا اقداماتی شامل برنامه‌های آموزشی و راهنمایی فنی و حرفه‌ای، سیاست‌ها و فنون را در این رابطه برنامه‌ریزی کنند. اهمیت این بعد حق کار این است که برای دستیابی به توسعه پایدار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اشتغال کامل و مولد، ناگزیر است. ماده ۷ از کشورهای طرف این میثاق درخواست می‌کند تا حق هر فردی را در برخورداری از شرایط عادلانه کار به رسمیت بشناسند و دستمزد منصفانه و برابر برای کار را بدون هیچ گونه تمایزی، به ویژه برای زنان، تضمین کنند. این دستمزد باید هماهنگ با زندگی مناسب برای کارگران و خانواده‌هایشان باشد. علاوه بر این، شرایط کار ایمن و سالم،

فرصت برابر برای همه افراد جهت ارتقاء شغلی به سطوحی بالاتر، بدون در نظر گرفتن ملاحظات و براساس شایستگی، استراحت، اوقات فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و تعطیلات دوره‌ای با حقوق و همچنین پاداش برای تعطیلات رسمی، جزو حقوقی هستند که در این ماده تصریح شده‌اند. ماده ۸ گامی به مراتب انقلابی‌تر برداشته است و حق کارگران را برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری و حرفه‌ای (مشروط به ضوابط سازمان مربوطه برای ارتقا و حمایت اقتصادی و اجتماعی وی) به رسمیت می‌شناسد. همان ماده اعلام می‌دارد؛ این گونه حق در یک جامعه دموکراتیک به نفع امنیت ملی است و برای نظم عمومی یا حمایت از حقوق و آزادی‌های دیگران ضروری است. علاوه براین، هیچ یک از مقررات این ماده به کشورهای عضو مقاوله‌نامه ۱۹۴۸ سازمان بین‌المللی کار در مورد آزادی تشکل و حمایت از حق تشکل اجازه نمی‌دهد تا اقدامات قانونی را انجام دهند که به ضمانت‌های ارائه شده لطمه زند یا قانون را به گونه‌ای اعمال کند که به زیان این ضمانت‌ها باشد. مواد ۹ تا ۱۵ بر موارد زیر به عنوان حقوق بشر کارگران دلالت دارد:

- اهمیت و ضرورت تامین اجتماعی
- شامل بیمه اجتماعی
- حمایت و کمک‌های لازم برای خانواده کارگران، به ویژه مادران، کودکان و جوانان
- برقراری استاندارد زندگی مناسب
- اقدامات مناسب برای برخورداری از بالاترین استاندارد قابل دستیابی به سلامت جسمی و روانی کارگران
- امر آموزش و پرورش آنان و درنهایت، توانمندسازی آنان برای شرکت در زندگی فرهنگی.

بخش ۴ همان میثاق، حاوی وظایفی برای کشورهاست. مواد ۱۶ تا ۲۴ توضیح می‌دهند که چگونه کشورهای عضو باید گزارش‌هایی را در مورد اقداماتی که اتخاذ کرده‌اند و پیشرفت‌های حاصله در دستیابی به رعایت حقوق شناخته شده را تسلیم دبیرکل سازمان ملل متحد نمایند تا به شورای اقتصادی و اجتماعی ارسال شوند. «شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند با توجه به مسئولیت‌های خود براساس منشور سازمان ملل متحد در زمینه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، ترتیباتی را با آژانس‌های تخصصی در رابطه با گزارش آن‌ها در مورد پیشرفت‌های حاصل شده در دستیابی به رعایت مقررات به آن ارائه دهد» (ماده ۱۸). شورای اقتصادی و اجتماعی همچنین می‌تواند «گزارش‌های مربوط به حقوق بشر را برای مطالعه و توصیه عمومی یا در صورت لزوم برای اطلاع به کمیسیون حقوق بشر ارسال کند». (ماده ۱۹) مهم‌ترین موضوعات مواد دیگری که در این بخش می‌بایس.ت مورد توجه قرار

گیرد، شامل عدم امکان تفاسیری است که به مفاد منشور ملل متحد و اساسنامه سازمان‌های تخصصی که مسئولیت‌های مربوطه ارگان‌های مختلف سازمان ملل متحد و آژانس‌های تخصصی را در رابطه با موضوعات مشخص می‌کند، لطمه وارد کند (ماده ۲) و در نهایت، «هیچ چیز در این میثاق نباید به گونه‌ای تفسیر شود که به حق ذاتی همه مردم برای بهره‌مندی و استفاده کامل و آزادانه از ثروت و منابع طبیعی خود خدشه وارد کند». (ماده ۲۵)

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که شامل ۵۳ ماده است، در مواد ۱، ۳ و ۵ همان حقوقِ مطرح شده در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی را بیان می‌کند. ماده ۶ دربرگیرنده حق ذاتی حیات است: «هر انسانی حق ذاتی حیات دارد. این حق توسط قانون حمایت می‌شود. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه از زندگی خود محروم کرد». این ماده همچنین شامل ممنوعیت مجازات اعدام و موضوعات مربوط به نسل کشی است. به موجب ماده ۷ «هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. به ویژه، هیچ کس را نمی‌توان بدون رضایت آزادانه خود، تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی قرار داد». ماده ۶ بر ممنوعیت بردگی دلالت دارد: «هیچ کس را نباید در بردگی نگه داشت. برده‌داری و تجارت برده در تمام اشکال آن ممنوع است». علاوه براین، «هیچ کس را نمی‌توان در بندگی نگه داشت» و «هیچ کس نباید ملزم به انجام کار اجباری باشد». ماده ۹ توضیح می‌دهد که: «هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نباید خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد. هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خود محروم کرد؛ مگر به دلایلی و به ترتیبی که قانون تعیین می‌کند». علاوه بر این، تمام مراحل بازداشت و دستگیری باید تابع قوانین حقوق بشری باشد.

ماده ۱۰ بیان می‌دارد: «درباره کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند، باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد». براساس ماده ۱۱ «هیچ کس را نمی‌توان تنها به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی خود نیست، زندانی کرد». ماده ۱۸حق غیرقابل انکار همه برای رفت و آمد و انتخاب محل اقامت و زندگی را تعیین می‌کند: «هر کس قانوناً در سرزمین کشوری مقیم باشد، حق عبور و مرور آزادانه و انتخاب آزادانه مسکن خود را در آنجا خواهد داشت». علاوه بر این، «هر کس آزاد است هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند» و اینکه «هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از حق ورود به کشور خود محروم کرد». ممنوعیت و محدودیت برای بیگانگانی که به طور قانونی در قلمروی یک کشور عضو زندگی می‌کنند یا اخراج آنها؛ تساوی همه افراد در برابر دادگاه‌ها و ممنوعیت قانون کیفری عطف به ماسبق؛ حق هر کس برای به رسمیت شناختن در همه جا

به عنوان یک شخص در برابر قانون تعیین می‌کند و ممنوعیت مداخله خودسرانه یا غیرقانونی در حریم خصوصی، خانواده، خانه یا مکاتبات یک فرد و همچنین حمله غیرقانونی به آبروی انسان‌ها از دیگر مواردی است که در مواد ۱۴ تا ۱۷ توضیح داده شده‌اند.

حمایت از حقوق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب طبق ماده ۱۸ از موارد به رسمیت شناخته شدن بی‌نظیر یکی از حقوق کلاسیک بشر است: «هر کس حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادیِ داشتن یا پذیرفتن دین یا عقیده‌ای به انتخاب خود و آزادیِ ابرازِ مذهب یا عقیده خود در عبادت، اقدامات مربوطه و تدریس، چه به صورت فردی یا اجتماعی با دیگران، چه به صورت عمومی یا خصوصی است». آزادی عقیده و بیان، به عنوان یکی دیگر از نمونه‌های حقوق کلاسیک در ماده ۱۹ مورد توجه قرار گرفته است: «هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل: آزادی جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و عقاید از هر نوع، بدون توجه به محدودیت‌ها، چه به صورت شفاهی، چه به صورت کتبی یا چاپی، به شکل هنری یا از طریق هر وسیله دیگری که به انتخاب او خواهد بود، است». یک حق بسیار با اهمیت که در این میثاق مورد تصدیق قرار گرفته است، حق زندگی در صلح است. این حق در ماده ۲۰ توضیح داده شده است: «هر گونه تبلیغ برای جنگ ممنوع است». علاوه بر این، «هر گونه اشاعه نفرت ملی، نژادی یا مذهبی که به منزله تحریک به تبعیض، خصومت یا خشونت باشد، طبق قانون ممنوع است».

میثاق، حق تجمع مسالمت‌آمیز را در ماده ۲۱ به رسمیت می‌شناسد: «حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود. اِعمال این حق، تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد؛ جز آنچه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه دمکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی‌های دیگران ضرورت داشته باشد». حق آزادی تشکل براساس ماده ۲۲ به رسمیت شناخته شده است: «هر کس حق اجتماع آزادانه با دیگران، از جمله حق تشکیل اتحادیه‌های صنفی و الحاق به آن برای حمایت از منافع خود» را دارد. همچنین حق ازدواج و تشکیل خانواده برای مردان و زنان در سن ازدواج و اصل تساوی حقوق و مسئولیت‌های زوجین، در مورد ازدواج، در حین ازدواج و در زمان انحلال آن را در ماده ۲۳ و حقوق کودکان در ماده ۲۴ به رسمیت شناخته شده است. ماده ۲۵ به حق هر شهروندی برای مشارکت در اداره امور عمومی، رای دادن و انتخاب شدن و دسترسی به شرایط عمومی برابری، حق دسترسی به خدمات عمومی، برابری همه در برابر قانون و حمایت یکسان توسط قانون نظارت دارد. نظر به اهمیت این گونه حقوق در شرایط امروزین ایران، متن ماده ۲۵ در اینجا باز نوشته می‌شود:

- هر انسان عضو اجتماع، حق و امکان خواهد داشت بدون (در نظر گرفتن) هیچ یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت‌های غیرمعقول:
- در اداره امور عمومی به طور مستقیم یا به واسطه نمایندگانی که آزاد انتخاب شوند، شرکت نماید.
- در انتخابات ادواری که از روی صحت به آراء عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد، رأی بدهد و انتخاب بشود.
- با حق تساوی، طبق شرایط کلی، بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نائل شود.

ماده ۲۶ به حق برابری در مقابل قانون پرداخته است: «کلیه اشخاص در مقابل قانون، متساوی هستند و بدون هیچ‌گونه تبعیض، استحقاق حمایتِ بالسویه قانون را دارند» و «از این لحاظ، قانون باید هر گونه تبعیضی را منع و برای کلیه اشخاص، حمایت مؤثر و متساوی علیه هر نوع تبعیض، خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و عقاید دیگر، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، مکنت، نسب یا هر وضعیت دیگر تضمین بکند». ماده ۲۷ حمایت از حقوق اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی را در سرزمین‌های کشورهای عضو توضیح می‌دهد: «در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند؛ افراد متعلق به این اقلیت‌ها را نباید از حق تشکیل اجتماع با سایر اعضای گروه خود، بهره‌مندی از فرهنگ و ابراز و انجام فرایض دینی و کاربرد زبان خودشان محروم کرد». مابقی مواد به چگونگی کمیته حقوق بشر و گردش کار آن و دیگر امور اداری و اجرایی میثاق دلالت دارند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی شامل هیچ ماده کلی قابل اجرا برای کلیه حقوق مقرر در میثاق نیست که محدودیت‌هایی را برای اعمال آنها مجاز می‌سازد. با این حال، مواد متعددی در این میثاق مقرر می‌دارد که حقوق مورد بحث، مشمول هیچ محدودیتی نخواهد بود؛ مگر آن‌هایی که توسط قانون مقرر شده و برای حفظ امنیت ملی، نظم عمومی یا حقوق و آزادی‌های دیگران ضروری است. «در مواقع اضطرار عمومی که حیات ملت را تهدید می‌کند و وجود آن رسماً اعلام شده است، کشورهای طرف این میثاق می‌توانند اقداماتی را انجام دهند که از تعهدات خود به موجب این میثاق تا حدی که اکیداً به‌واسطه مقتضیات شرایط لازم است، تخطی کنند». البته طبق ماده ۴، شرایط هنگامی امکان‌پذیر است که «چنین اقداماتی با سایر تعهدات آنها، مطابق قوانین بین‌المللی، مغایرت نداشته باشد و صرفاً شامل تبعیض براساس نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب یا منشاء اجتماعی نباشد». همان ماده در بند۳ توضیح می‌دهد که در چنین شرایطی آن کشورها می‌بایست بلافاصله سایر کشورهای طرف این میثاق را از طریق دبیر کل سازمان ملل متحد در جریان این شرایط

اضطراری قرار دهند. اما براساس بند ۲ از ماده مذکور، حقوق بنیادین مانند حقوق زندگی، آزادی از شکنجه، آزادی از بردگی یا بردگی، حمایت از زندان برای بدهی، آزادی از قوانین جزایی عطف به ماسبق، به رسمیت شناختن به عنوان یک شخص در برابر قانون و آزادی فکر، وجدان و دین، حتی در شرایط اضطراری هرگز امکان تعلیق یا محدودیت را ندارند.

در ادامه تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای اجرایی ساختن منشور حقوق بشر بین‌المللی، کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر از ۲۲ آوریل تا ۱۳ ماه مه ۱۹۶۸در تهران تشکیل شد تا پیشرفت‌های حاصل شده پس از تصویب اعلامیه جهانی را بررسی کند و برنامه‌ای برای آینده‌ای بهتر تنظیم کند. در اعلامیه‌ای که در این کنفرانس انتشار داده شد، اعلام شد که:

- اولا ضروری است که اعضای جامعه بین‌المللی به تعهدات جدی خود برای ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون هیچ گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا دیگر، عمل کنند.میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد
- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان استعماری، مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع کلیه اَشکال تبعیض نژادی و همچنین سایر مقاوله‌نامه‌ها و اعلامیه‌ها در زمینه حقوق بشر که تحت نظارت سازمان ملل متحد، آژانس‌های تخصصی و بین‌الملل منطقه‌ای به تصویب رسیده است.

این‌گونه تحولات، ضرورت اجرایی ساختن میثاق‌های بین‌المللی را بیشتر کرد. در این ارتباط است که پروتکل‌های الحاقی به میثاق‌ها به وجود آمدند.

پروتکل های الحاقی

پروتکل های الحاقی زاییده شرایط دوران جنگ سرد هستند. در آن ایام کشورهای غربی خود را به مفاد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی متعهد ساخته بودند، در حالیکه گروه کشورهای سوسیالیستی و بیشتر کشورهای قرار گرفته در فضای سیاسی و اقتصادی جهان سوم آنزمان، بر میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی اصرار می ورزیدند. از اینروی، در حالیکه دو میثاق مذکور حقوق بشر را با ابعاد مختلف آن به قانونگذاری بین‌المللی کشانده و آنها را نهادین ساخته بود، در عمل اجرای این دو میثاق با موانعی مواجه بود. اصل حاکمیت ملی و برتری آن بر حاکمیت فرد که زیربنای حقوق بین‌الملل را بنیاد نهاده بود، نیز بر مشکل می افزود. کشورهای عضو ملل متحد که به موجب منشور ملل متحد خود را به

اصول رفتاری بین‌المللی متعهد ساخته بودند، در پناه برتری اصل حاکمیت ملی, عملا ملاحظات سیاسی و ابعاد ایدئولوژیک خود را دنبال می کردند. در نتیجه قانون‌گذاری بین‌المللی حقوق بشر فقط در مقام اسناد حقوقی چهره خود را نشان وی داد اما در مقام عمل نمی‌توانست واقعیت اجرایی پیدا کند. این شرایط جامعه بین‌المللی را برانگیخت تا برای اجرایی سازی میثاق های مذکور دست به قانونگذاری تکمیلی بزند. پروتکل‌های اختیاری در این شرایط به وجود آمدند.

اولین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حاوی ۱۴ ماده،[۸۴] موجبات اجرایی ساختن کمیته حقوق بشر را فراهم ساخت تا بتواند تا شکایت افرادی را که ادعا می‌کنند قربانی نقض هر یک از حقوق مندرج در میثاق هستند، و شکایات آنها در سیستم قضایی داخلی به نتیجه نرسیده است، دریافت و بررسی کند.[۸۵] این نیاز در مقدمه اولین پروتکل بخوبی توضیح داده شده است. «با توجه به اینکه به منظور دستیابی بیشتر به اهداف میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (که از این پس به عنوان میثاق نامیده می‌شود) و اجرای مفاد آن، مناسب است کمیته حقوق بشر که در قسمت چهارم میثاق ایجاد شده است، فعال شود. (از این پس کمیته نامیده می‌شود) تا ارتباطات افرادی را که ادعا می‌کنند قربانی نقض هر یک از حقوق مندرج در میثاق هستند، همانطور که در این پروتکل ارائه شده است، دریافت و بررسی کند». پیشتر میثاق در ماده ۲۸ تصریح ساخته بود که «کمیته حقوق بشر ایجاد خواهد شد».

آنچه که این پروتکل اول الحاقی انجام داد، این بود که کشورهای عضو میثاق را به احترام به حقوق مدنی و سیاسی ملزم ساخته و آنها را واداشت تا صلاحیت کمیته حقوق بشر را به عنوان نهاد نظارتی میثاق پذیرا باشند. طبق ماده اول، کشورهای عضو میثاق صلاحیت کمیته حقوق بشر برای دریافت و بررسی ارتباطات افراد مشمول صلاحیت خود که ادعا می‌کنند قربانی نقض این پروتکل هستند را به رسمیت می‌شناسند. بنابراین، این پروتکل زمینه ساز اولین و یکی از مهم‌ترین نهادهای رسیدگی کننده به نقض حقوق بشر در سطح بین‌المللی بوده است. به عبارت بهتر، با به اجرایی شدن این پروتکل، برای اولین بار فرد

---

[84] Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights .Adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly Res. 2200A (XXI) of 16 December 1966 entry into force 23 March 1976, in accordance with Article 9.

[۸۵] اولین پروتکل الحاقی در در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۶ به تصویب رسیده و در تاریخ ۲۳ ماه مارچ سال ۱۹۷۶ قوت اجرایی یافت. ایران به این پروتکل ملحق نشده است.

انسانی می‌تواند به عنوان بازیگری بین‌المللی حاکمیت کشورها را به چالش بکشد. هرگاه شکایاتی از سوی افراد علیه کشورهای خود علیه نقض حقوق بشر به کمیته تسلیم شود، کمیته آن شکایات را به کشور نقض کننده حقوق بشر انعکاس داده و به نوعی می کوشد تا آن کشور را به احترام به حقوق مردم ملزم نگه دارد. براساس ماده ۲ پروتکل، افرادی که چنین ادعایی را مطرح می‌کنند و تمام راه‌حل‌های داخلی موجود را دنبال کرده ولی به نتیجه نرسیده اند، می‌توانند شکایات یا گزارشات کتبی خود را برای بررسی به کمیته ارائه کنند. اگر یک چنین گزارشاتی توسط کمیته قابل پذیرش باشد، کمیته آنرا مورد توجه قرار داده و از کشور عضو میثاق که پروتکل را پذیرفته‌اند، درخواست توضیح می‌کند. بنابراین کمیته باید در ابتدا صلاحیت خود را برای پذیرش گزارشات احراز کند تا بتواند آنها را بپذیرد. مواد ۲، ۳ ، و ۵ شرایط پذیرش را تعیین می‌کند. پس از انعکاس شکایت به کشور عضو، طبق بند دوم از ماده ۴ می‌بایست «ظرف شش ماه، کشور پذیرنده توضیحات یا بیانیه‌های کتبی را برای روشن کردن موضوع و در صورت وجود راه حلی که ممکن است توسط آن کشور اتخاذ شده باشد، به کمیته ارائه کند».

براساس ماده ۵، کمیته حقوق بشر، گزارشات قابل قبول را در جلسات غیرعلنی، با توجه به تمام اطلاعات مکتوب که توسط فرد و کشور مربوطه در اختیار آن قرار می گیرد، بررسی می‌کند. سپس نظرات خود را به کشور عضو و فرد ارسال می‌کند. پس از این، طبق ماده ۶، خلاصه‌ای از فعالیت‌های کمیته تحت پروتکل اختیاری در گزارشی که سالانه از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی به مجمع عمومی ارائه می‌کند گنجانده شده است. این گزارشات موقعیت کشور ناقض حقوق بشر را بگونه ای علنی فاش می‌سازد و بنابراین با خود محکومیت های جهانی را به دنبال می آورد. این‌گونه گزارشات حیثیت کشور ناقض حقوق بشر را مورد سئوال قرار داده . مراودات و تعاملات آن با دیگران را خدشه دار می سازد.

ماده ۷، گامی بلندتر برداشته و براساس قطعنامه مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۴ دسامبر ۱۹۶۰ در مورد اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردم استعمارشده سابق،[۸۶] مفاد این پروتکل را به آنان نیز تعمیم می‌دهد. «حق دادخواستی که توسط منشور ملل متحد و سایر مقاوله‌نامه ها و اسناد بین‌المللی تحت نظر سازمان ملل متحد و آژانس‌های تخصصی آن به این مردم اعطا شده است» به رسمیت شناخته می شد. مواد ۸ تا ۱۴ چگونگی

---

[86] The Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, also known as the United Nations General Assembly Res. 1514 (XV).

الحاق به میثاق و پروتکل الحاقی، اصلاحیه‌های پیشنهادی، انصراف و خروج از پروتکل و دیگر وارد اجرایی مانند ثبت در سازمان ملل متحد را توضیح می‌دهد.

پروتکل دوم اختیاری دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی[۸۷] با هدف لغو مجازات اعدام، توسط مجمع عمومی با قطعنامه ۱۲۸/۴۴ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ به تصویب رسیده و در ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۱ لازم الاجرا شد. این سند که مشتمل بر یک مقدمه و ۱۱ ماده می‌باشد ، مهم‌ترین معاهده بین‌المللی با گستره جهانی است که اعدام را ممنوع کرده و مجازات اعدام را به طور کامل لغو می‌کند.[۸۸] این متن که در سال ۱۹۸۹ به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد ضمیمه شده است، از کشورهایی که آن را تصویب می‌کنند می‌خواهد به‌طور قطعی استفاده از مجازات اعدام را کنار بگذارند.

مقدمه پروتکل بر اهمیت لغو مجازات اعدام به عنوان اقدامی برای پیشبرد حقوق بشر تاکید کرده و از کشورهای عضو می‌خواهد که خود را به لغو مجازات اعدام متعهد نمایند. ماده ۱ ممنوعیت اعدام برای مردمان همه کشورهایی که این پروتکل الحاقی را پذیرفته اند، اعلام می‌کند. اما ماده ۲ به کشورها اجازه می‌دهد تا حق اعمال مجازات اعدام در زمان جنگ را برای جنایات نظامی جدی ارتکابی در زمان جنگ محفوظ نگه دارند. طبق ماده ۳ پروتکل، کشورهای عضو باید در گزارش هایی که به کمیته حقوق بشر ارائه می‌کنند، اطلاعاتی شفاف در مورد اقدامات انجام شده برای اجرای پروتکل را درج کنند. ماده ۵ پروتکل اختیاری دوم

---

87 International Covenant on Civil and Political Rights. Adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly Res. 2200A (XXI) of 16 December 1966, entry into force 23 March 1976, in accordance with Article 49.

۸۸ در حال حاضر چهار معاهده بین‌المللی وجود دارد که مجازات اعدام را لغو می‌کند. پروتکل اختیاری منظم به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تنها پروتکل جهانی است. سه مورد دیگر منطقه ای نیز وجود دارند که عبارتند از:

پروتکل شماره ۶ مقاوله‌نامه حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی [مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر] در مورد لغو مجازات اعدام، مصوب شورای اروپا در سال ۱۹۸۲، که لغو مجازات اعدام در زمان صلح را پیش بینی می‌کند. البته کشورهای عضو ممکن است مجازات اعدام را برای جنایات "در زمان جنگ یا تهدید قریب الوقوع جنگ" حفظ کنند.

پروتکل شماره ۱۳ مقاوله‌نامه حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی [مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر] در مورد لغو مجازات اعدام در هر شرایطی که توسط شورای اروپا در ۲۰۰۲ به تصویب رسید، لغو اعدام را پیش بینی می‌کند.

پروتکل مقاوله‌نامه آمریکایی حقوق بشر برای لغو مجازات اعدام، که توسط مجمع عمومی سازمان کشورهای آمریکایی در سال ۱۹۹۰ تصویب شد، لغو کامل مجازات اعدام را پیش بینی می‌کند، اما به کشورهای طرف اجازه می‌دهد که مجازات اعدام را در زمان جنگ حفظ کنند. آنها در زمان تصویب یا الحاق به پروتکل اعلامیه ای در این زمینه می‌کنند.

مقرر می‌دارد که در رابطه با هر یک از کشورهای عضو پروتکل اختیاری اول، صلاحیت کمیته حقوق بشر برای دریافت و بررسی مکاتبات افراد مشمول صلاحیت آن کشور، به مفاد پروتکل اختیاری دوم نیز توسعه داده می‌شود. طبق ماده ۶، مفاد دومین پروتکل اختیاری به عنوان مقررات تکمیلی بر میثاق حقوق مدنی و سیاسی اعمال می‌شود. مابقی مواد به موضوعات شکلی و رویه‌ها اختصاص یافته است.[۸۹]

پروتکل اختیاری منضم به حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی مصوب سال ۲۰۰۸ مجمع عمومی ملل متحد،[۹۰] ماحصل سال‌ها مبارزات سازمان‌های جامعه مدنی، مدافعان حقوق بشر، و دیگر فعالانی است که خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همپای حقوق مدنی و سیاسی بودند. جداسازی این حقوق (نسل دوم حقوق بشر) از حقوق مدنی و سیاسی (نسل اول)، که در یک میثاق های سال ۱۹۶۶ تبلور یافته بودند، مانع از این می شد که این‌گونه حقوق نیز مانند حقوق مدنی و سیاسی به رسمیت شناخته شوند. البته، همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، ملاحظات دوران جنگ سرد بر این جدایی سایه افکنده بود. بنابراین در حالی که پروتکل الحاقی اول به میثاق حقوق مدنی و سیاسی، ضرورت تاسیس نهادی نظارت کننده برای این حقوق را در سال ۱۹۷۶ فراهم آورد، تاسیس چنین ساز و کاری برای حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی به سادگی امکان پذیر نبود. اما به تدریج تلاش‌هایی برای اجرایی ساختن این حقوق انجام گرفت؛ تلاش‌هایی که خواهان عدم امکان جدایی میان حقوق مدنی و سیاسی از حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بود. کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین عدم امکان جدایی این دو مجموعه حقوق از حقوق را بطور علنی اعلام نمود. همه مجموعه حقوق بشر«جهان‌شمول، غیرقابل تقسیم، وابسته و مرتبط با یکدیگر می باشند». بنابراین، «جامعه بین‌المللی باید با حقوق بشر در سطح جهانی به شیوه‌ای منصفانه و برابر، و با همان تاکید، براساس اصل یکسان بودن رفتار کند».[۹۱]

---

[۸۹] ایران به این پروتکل الحاقی نپیوسته است.

[90] Optional Protocol to the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights. N General Assembly on 10 December 2008, and opened for signature on 24 September 2009.

[91] Vienna Declaration and Programme of Action, adopted by the World Conference on Human Rights in Vienna on 25 June 1993, article 5: “All human rights are universal, indivisible and interdependent and interrelated. The international community must treat human rights globally in a fair and equal manner, on the same footing, and with the same emphasis. While the significance of national and regional particularities and various historical, cultural and religious backgrounds

همه حقوق بشر باید تابع حاکمیت قانون و این اصل فراگیر باشد تا بتواند افراد باید در صورت تضییع حقوق خود به راه حل های موثر برای جبران خسارت دسترسی توانمند سازد. حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی رسما الگوهای محرومیت ناتوان ترین و به حاشیه رانده ترین گروه ها را مورد توجه قرار داده و سعی می‌کند که آنها را توانمند سازد. اگر قرار باشد که کشورها به دلیل عدم انجام تعهدات خود در رابطه با حقوق مدنی و سیاسی پاسخگو باشند، ساز و کارهای مشابهی باید برای حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نیز فراهم شود. بنابراین، در شرایطی که ساختارهای سلطه مانع از تحقق حقوق مردم می‌باشد ، از طریق ساز و کارهای نظارتی موثر می‌توان کشورها را مقابله با این علل ساختاری محرومیت وادار ساخت.

پروتکل اختیاری منضم به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مصوب مجمع عمومی در سال ۲۰۰۸، به قربانیان نقض حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اجازه می‌دهد شکایاتی را در رابطه با نقض این‌گونه حقوق در سطح بین‌المللی ارائه کنند.[۹۲] پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مشتمل بر ۲۲ ماده، یک معاهده بین‌المللی است که ساز و کارهای رسیدگی به شکایت و تحقیق را پیرامون میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد می‌کند. مقدمه نسبتا طولانی پروتکل مذکور، بعد از تاکید بر به رسمیت شناختن کرامت ذاتی و حقوق مساوی و مسلم همه اعضای خانواده بشری به عنوان شالوده آزادی، عدالت و صلح در جهان، و با تاکید مجدد برجهان‌شمول بودن، تقسیم‌ناپذیری، وابستگی و ارتباط متقابل کلیه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، فرآیندهایی را برای رسیدگی به شکایات از جانب افراد علیه کشورهای خود برقرار می‌سازد.

زمانی که مردم به دلیل نقض حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌توانند به عدالت در دادگاه‌های کشور خود دسترسی پیدا کنند، می‌توانند به کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل شکایت کنند. با این حال، این‌گونه شکایات هنگامی می‌تواند موثر باشد که کشور آنها این میثاق و پروتکل الحاقی را پذیرفته و تصویب کرده باشد. به هرحال، پروتکل ابزار قدرتمندی برای حمایت قربانیان نقض این‌گونه حقوق می‌باشد. تمامی

---

must be borne in mind, it is the duty of States, regardless of their political, economic and cultural systems, to promote and protect all human rights and fundamental freedoms”.

[92] Optional Protocol to the International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights, New York, December 10, 2008, General Assembly Res. A/RES/63/117.

کشورهای عضو میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موظف به احترام، حمایت و اجرای آن هستند. پروتکل تاکید می‌کند که همه موارد نقض حقوق باید در درجه اول در کشوری که نقض حقوق اتفاق افتاده است، باید راه حلی داشته باشند، اما در صورت قصور در دستیابی به راه حل های داخلی، پروتکل در سطح بین‌المللی سازوکار لازم را فراهم می آورد. این پروتکل فرصتی فراهم می آورد تا برای سیستم قضایی کشورها و همچنین قوانین و سیاست‌گذاری ها بهبود یافته و پیشرفت کنند. در حقیقت، توصیه‌های کمیته در مواردی که اتفاق افتاده و به کمیته ارجاع داده می شوند، می‌تواند برای کمک به تفسیر تعهدات حقوق بشر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

جمع بندی

هرچند منشور بین‌المللی حقوق بشر به پنج مجموعه حقوق بشری تقسیم می‌شود، نقش تکمیلی استاد بین‌المللی دیگر را نیز نمی‌توان از مجموعه گفتمان حقوق بشر نادیده گرفت. دراینجا فقط بخشی این اسناد معرفی می شوند:

- مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی[۹۳]
- مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان[۹۴]
- مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز[۹۵]
- مقاوله‌نامه حقوق کودک مصوب سال[۹۶]
- مقاوله‌نامه بین‌المللی حمایت از حقوق کلیه کارگران مهاجر و اعضای خانواده های آنها[۹۷]
- مقاوله‌نامه بین‌المللی برای حمایت ازهمه افراد در برابر ناپدیدشدن اجباری[۹۸]

---

[93] International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination - 1965

[94] International Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women - 1976

[95] Convention *against* Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment - 1984

[96] The United Nations Convention on the Rights of the Child, November 20, 1989, General Assembly/Resolution 44/25.

[97] International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and Members of Their Families - 1990

[98] International Convention for the Protection of All Persons from Enforced Disappearance - 2006

- مقاوله‌نامه حقوق افراد دارای معلولیت[۹۹]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه رفع تبعیض علیه زنان[۱۰۰]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه حقوق کودک در مورد دخالت کودکان در درگیری های مسلحانه[۱۰۱]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه حقوق کودک در مورد فروش کودکان، فحشا و هرزه انگاری کودکان[۱۰۲]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه حقوق کودک در مورد فرآیند شکایات.[۱۰۳]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز[۱۰۴]
- پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه حقوق افراد دارای معلولیت[۱۰۵]

بنابراین در تعیین منشور بین‌المللی حقوق بشر می‌بایست در درجه اول توجهات را به اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق‌های سال ۱۹۶۶، و پروتکل‌های الحاقی معطوف داشت. واقعیت نیز این است که طی سال‌ها که از پیدایی این اسناد بین‌المللی می گذرد، حقوق بشر به گفتمانی امید بخش و رهایی بخش برای جهانیان تبدیل شده است. در صدر همه این اسناد، امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام بی نظیر یک فراخوان بین‌المللی برای احترام به حقوق همه اعضای خانواده بشری می‌باشد. اهمیت منشور تا بدانجاست که حتی کشورهایی که به این اسناد بین‌المللی ملحق نشده‌اند، و یا از استانداردهای دوگانه در رفتار خود تبعیت می‌کنند، نه تنها در نزد جهانیان منفور تلقی می‌شوند، مهم‌تراز همه در استفاده از مزایای زندگی بین‌المللی خود را محروم می‌سازند. این اسناد همچنین تا آنجا مهم هستند که خود الهام‌بخش اسناد بین‌المللی حقوق بشری دیگری هم در داخل و سیستم سازمان ملل و هم

---

99 Convention on the Rights of Persons with Disabilities - 2006

100 Optional Protocol to the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women - 1999

101 Optional Protocol to the Convention on the Rights of the Child on the Involvement of Children in Armed Conflict - 2000

102 The Optional Protocol on the Sale of Children, Child Prostitution and Child Pornography – 2000.

103 Optional Protocol to the Convention on the Rights of the Child *on a* communications procedure.

104 Optional Protocol to the Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment.

105 Optional protocol to the Convention on the Rights of Persons with Disabilities.

خارج از آن شده‌اند. علاوه براین، منشور بین‌المللی حقوق بشر تأثیر قابل توجهی بر تعدادی از معاهدات چندجانبه و دوجانبه داشتند نه فقط در حوزه حقوق بشر، بلکه در پیمان‌های اقتصادی، تجاری، و یا سیاسی تاثیر نافذی داشته‌اند. در عین حال توانسته‌اند منبع الهامی برای تدوین قوانین اساسی ملی کشورها و یا دیگر قانونگذاری‌ها باشند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان یک سند تاریخی توانسته است به جهانیان نشان دهد که کرامت و ارزش‌های انسانی آمیخته با ذات انسانی همه مردم و در همه جای جهان است، و در نتیجه حفاظت و حراست از آنها در همه شرایط وظیفه غیرقابل انکار همه کشورهاست. و همین وظیفه است که امروزه به عنوان مشروعیت حکومت درجهان به حساب می‌آید. بنابراین، همه سیاست‌های ملی و یا همکاری‌های میان کشورها می‌بایست در انطباق با موازین مطرح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد. در سطح جهانی و حقوق ناظر بر روابط بین‌المللی کشورها، نیز منشور بین‌المللی حقوق بشر همه اعضای جامعه بین‌المللی را مکلف می‌سازد تا خود را به این منشور متعهد ساخته و از گفتمانی اخلاقی تبعیت نمایند که در مرکز آن انسان و ضرورت حمایت از حقوق او قرار دارد.

با همه اهمیتی که به نقش محوری انسان در منشور بین‌المللی حقوق بشر داده می‌شود، هنوز برای کسانی تردیدهایی در باره ماهیت حقوقی الزام آور این اسناد وجود دارد. آیا اسناد حقوق بشری دارای ارزش حقوق الزام آوری هستند؟ این پرسشی است که فصل بعدی با آن پاسخ می‌دهد.

فصل چهارم

حقوق بشر بین‌المللی و نهادهای آن

ضروری است که اعضای جامعه بین‌المللی به تعهدات جدی خود برای ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه بدون هیچ گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا دیگر عمل کنند.

گزارش کمیسرعالی حقوق بشر.

چکیده

در سال‌های اخیر به دلیل نقض فاحش و آشکار حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، اشکال مختلفی از غلیان و قیام مردم علیه حکومت اسلامی انجام گرفته است. کارزار «نه به جمهوری اسلامی»، جنبش «دادخواهی»، و قیام سراسری مردم که به دنبال به قتل رسیدن مهسا امینی بی وقفه در حال گسترش و عمیق تر شدن است، فضای عمومی داخلی ایران و نیز ایرانیان خارج کشور را در برگرفته است. درحقیقت، نا امیدی از هرنوع گشایش در درون ساختار تمامیت‌خواه و جزمی‌گرای آیینی حاکم بر کشور از یکسو، و سرخوردگی حاصل از ایجاد فضایی باز از طریق اصلاحاتی از درون از دیگر سو، عرصه بر مردم تنگ و شرایط غیرقابل تحمل ساخته است. استبداد سیاسی، تصلب آیینی، عقب ماندگی فکری، و حکمرانی بدترین‌ها،[۱۰۶] چهار ستون نظام سیاسی اسلام شریعت مدارانه‌ای را بنیاد نهاده است که نه تنها همه کشور را به انحطاط کشانده، بلکه معضلات پیچیده‌ای را هم در منطقه و شاید در هر کجای جهان باعث شده است. در نتیجه این تصلب شرایط استبدادی، کوچکترین فضایی برای احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم باقی نمانده است. در این شرایط وخیمی که در پیش روی میهن و مردم قرار گرفته است، طبیعتاً فریاد «دادخواه» مردم ستم دیده هر روز بلندتر می‌شود. از طرف دیگر مردم جان به لب رسیده دیگر نمی‌توانند به ساختارهای فریبنده انتخاباتی و وعده و وعیدهای آنهایی که قدرت سیاسی–اجتماعی را غصب کرده اند، امیدوار باشند.

در این شرایط و فضاهای پر التهاب، کسانی هم با ارجاعات نادرست به نهادهای بین‌المللی، امیدهای نادرستی را برای مردم می آفرینند که امکان تحقق ندارند. به عنوان مثال پاره ای از فعالان سیاسی و یا رسانه‌ها با برجسته ساختن موضوعات رسیدگی قضایی به تخلفات حقوق بشری، و یا طرح مباحثی مانند تعقیب جنایی ناقضان حقوق بشر، و یا نقش ارگان‌هایی مانند عفو بین‌الملل در دادخواهی، بخش بزرگی از مردم را سرگرم نگه می دارند. این درحالی است که این‌گونه موضوعات در ماهیت خود با آنچه در رسانه‌ها مطرح می‌کنند تفاوت‌های اساسی دارند. نتیجه این‌گونه فضاهای رسانه‌ای، به باور این نویسنده، ایجاد فضای

---

[106] Despotism, ideological dogmatism, intellectual backwardness, and Kakistocracy (ruled by the worst or the list qualified). The last one includes nepotism, clientelism, and the rent-seeking state.
حکومت به این دلیل حکومت بدترین‌ها نامیده می‌شود که در برگیرنده خویشاوندگرایی، مشتری‌گرایی فاسد، و نیز رانت‌خواری است.

یاس و ناامیدی، و به عبارتی بی‌اعتمادی به ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که در درون ساختار حقوقی بین‌المللی برای دادخواهی وجود دارد.[۱۰۷]

هدف این فصل این است که توضیح دهد چه فرآیندهایی برای موثرتر ساختن صدای دادخواهی حاصل از نقض حقوق بشر در نزد مجامع بین‌المللی وجود دارند. این فرآیندها و سازو کارها در حکم نهادها و محاکم قضایی نیستند، و ضرورتا نمی‌توانند در نظام دولت- محور کنونی تخفیف عمده‌ای در آلام و دردهای مردم تحت ظلم و ستم ایجاد کنند. اما، این واقعیت نیز وجود دارد که به کمک ظرفیت‌های بالقوه کنونی در نظام بین‌المللی ، می‌توان فشارهایی بر کشورهای ناقض حقوق بشر وارد ساخته و آنها را واداشت تا خود را تسلیم خواسته‌های مردم نمایند. در این ارتباط پرسش‌هایی زیاد و پیچیده‌ای به ذهن متبادل می شوند. به‌عنوان مثال، نهادهای رسیدگی کننده به تخلفات و نقض فاحش ، سیستماتیک حقوق بشر کدامین هستند؟ آیا این نهادها از نقطه نظر ماموریت و کارکرد خود به دادگاه‌ها شبیه هستند؟ آیا این‌گونه نهادها صلاحیت ورود به امور داخلی کشورهای مستقل سیاسی را دارند؟ اگر همه این پرسش‌ها هم، به فرض محال، درست باشد، آیا احکام آنها قابل اجراست؟ اگر چنین است، چگونه آن احکام می‌توانند موضوع حاکمیت کشور را که اصل اساسی حقوق و روابط بین‌الملل کنونی است، نادیده گیرند؟ آیا ضابط قضایی و مامور اجرای حکم برای تصمیمات این نهادها وجود دارد؟ چگونه می‌توان «دادخواهی» مربوط به نقض فاحش حقوق بشر را به طریقی موثر نزد نهادهای ذیصلاح، از جمله سازمان ملل متحد عملیاتی ساخت؟

کلید واژه ها: نهادهای نظارتی، دادخواهی، نهادهای معاهده-محور، تضمین عدالت، فرآیند صلح

مقدمه

دادخواهی‌ها ریشه‌های عمیقی در تاریخ دارند. افلاطون در دفاعیه سقراط شاید یکی از اولین نمونه‌های دادخواهی را در دفاعیه استاد خود در برابر اتهام بی‌خدایی و گمراه ساختن

---

[۱۰۷] نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "نکته‌ای رسانه‌ای" در کیهان لندن، ماه می سال ۲۰۲۳.

فکر جوانان به نمایش می گذارد.[۱۰۸] رهبران اشرافی جامعه در حال گذار آنزمان بجای اندیشه کردن صحیح برای برون بردن جامعه از بحران ناشی از بی‌کفایتی و بی‌عدالتی خویش، سعی می کردند با متهم ساختن دیگران به دشمنی با نظام، خود را از سقوط نجات دهند. سقراط با تلاش برای جلوگیری از تباهی روزافزونی که توسط واعظان چیره دست آنزمان همواره توجیه می شد، سعی می‌کرد اندیشه‌های جوانان را در جهت صحیح رهنمون سازد. سقراط محاکمه و به مرگ محکوم شد. در دفاع از استاد خویش، افلاطون یکی از بهترین رساله‌های فلسفی اجتماعی را به تحریر در آورده است تا بتواند خصوصیات انسانی سقراط را در برابر بی‌عدالتی و گمراهی رهبران آن جامعه نشان دهد.

منشور کورش کبیر نمونه دیگری از تظلم خواهی مردم در قبال ستمگرانی بود که جامعه را با کارهای ناپسند، خشونت، و بدکرداری به انحطاط کشیده بودند. مردوک کورش را برانگیخت تا به ندای دادخواهی ستم دیدگان پاسخ داده و آنان را برای رهایی یاری بخشد. «کورش با راستی و عدالت کشور را اداره می‌کرد. مردوک، خدای بزرگ، با شادی از کردار نیک و اندیشه نیک این پشتیبان مردم خرسند بود. او کورش را برانگیخت تا راه بابل را در پیش گیرد؛ در حالی که خودش همچون یاوری راستین دوشادوش او گام برمی‌داشت».[۱۰۹] در اواخر قرون وسطی منشور ماگنا کارتا در فرمان هیجدهم دادخواهی مردم در قبال فساد دستگاه قضایی و یا اداری را به رسمیت شناخته، و در حقیقت، آنرا حق مردم معرفی می‌نماید. «اگر ما، دستگاه قضایی ما، ضابطان دادگستری یا هر یک از افسران خود، در هر شرایطی در عملکرد آنها نسبت به هر شخص کوتاهی کنیم...دادخواهی برای التیام درد مردم باید بلافاصله انجام شود».[۱۱۰] به واسطه این منشور دادخواهی به عنوان حقی برای مردم مورد شناسایی قرار گرفت. دادخواهی به عنوان حقوق مردم در برابر سوء استفاده از قدرت در سال ۱۶۲۸ توسط چارلز اول پادشاه انگلستان نیز تصویب شد. و در نهایت منشور حقوق مردم، یکی از پایه‌های تاریخی قانون اساسی انگلستان، در سال ۱۶۸۹، برآمده از حق دادخواهی در جریان منازعات طولانی بین پادشاه، مردم، و مجلس قانونگذاری بود.[۱۱۱]

---

108 Plato. (2001). *Five Dialogues: Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Phaedo*. Hackett Publishing Co Inc.

۱۰۹ نگاه کنید به منشور کورش کبیر در موزه لندن
https://www.britishmuseum.org/collection/object/W_1880-0617-1941

۱۱۰ نگاه کنید به آرشیو ملی امریکا
https://www.archives.gov/files/press/press-kits/magna-carta/magna-carta-translation.pdf

۱۱۱ نگاه کنید به کتابخانه انگلیس

«دادخواهی» ریشه‌های کهنی در رویه‌های سیاسی یونان باستان نیز دارد. در حالیکه دادخواهی مفاهیم حق و حقوق انسان‌ها افاده می‌کند، همه پرسی موضوعی است که بیشتر با رای عمومی و مشارکت در تصمیم گیری یعنی شیوه حاکمیت مطلوب، یا دموکراسی ارتباط پیدا می‌کند. در هر دوی آن مورد، آنهایی که چنین حقوق را برای اصلاح امور، ولی در درون ساختارهای موجود، مطالبه می کردند، بیشتر عوام بودند تا شهروندان صاحب حق به معنی امروزین کلمه.[۱۱۲] نکته ظریف درهمین موضوع قرار دارد. آنهایی که در رای گیری‌ها مشارکت می داشتند، اما به طور خاص رأی مشورتی را به به نمایش می گذاشتند تا اینکه رای آنان از نظر قانونی برای سیستم سیاسی لازم الاجرا باشد. امروزه نیز برخی از موارد همه پرسی دارای ماهیتی غیر قابل الزام می باشند. ولی هرگاه همه پرسی ماهیتی الزام‌آور به خود گیرد، به فرآیندهای پرشوری تبدیل می‌شود که نظام‌های سیاسی (منظور نظام‌های غیر دمکراتیک است) آنها را برای بقای خود خود خطرناک تلقی می‌کنند. با این حال، در جوامع باز که در آن مردم از حقوق شهروندی برخوردارند، همه پرسی ابزاری مفید و ذاتاً دموکراتیک تلقی می‌شود که می‌تواند جامعه را از تنگناهای سیاسی و بحران ها به سلامت عبور دهد. بنابراین در جوامع دمکراتیک مفاهیم حقوق و قدرت رای دادن به عنوان یک حق اجتناب ناپذیر، به هم می آمیزند تا سلامت اجتماعی و سیاسی جامعه را در فضایی پویا حفظ کنند. در اجرای این دو مفهوم به هم پیوسته، حق دادخواهی کردن و حق درخواست همه پرسی، مردم دیگر عوام تلقی نمی شوند، بلکه شهروندانی آگاه، صاحب حق، و دارای مسئولیت می باشند. این مردم دارای حق حاکمیت فردی و عاملین انسانی هستند که به دلیل انسان بودن و حیثیت ذاتی خود، روح دادخواهی و نیز همه پرسی را شکل بخشیده و آنرا به فرآیندهای الزام آوری تبدیل می سازند.

به لحاظ تاریخی، هر دو مفهوم مقاصد بنیادشکنی را دنبال نمی کردند بلکه فقط تقاضاهایی برای انجام اصلاحاتی برای کاهش ستمگری‌های دستگاه حاکمه بوده و شاه را مرجع تظلم می دانستند. بنابراین، هر دوی آنها ماهیتی اصلاح طلبانه داشتند. حتی دادخواهی نهضت منشورگرایان قرن نوزدهم نیز از این قاعده مستثنی نبود زیرا که در اندیشه‌های فلسفه سیاسی دوران پیش از جنگ جهانی دوم، اساسا مفهوم حقوق بشر به معنایی که امروز به آن ارجاع می‌شود، حضور نداشت. درحقیقت هرچند در تاریخ مدرن غرب دادخواهی از قرن هفدهم

---

https://www.bl.uk/collection-items/the-petition-of-right

[112] Plebeians and not necessarily people, or citizens. In the same way, even up to the Second World Wart, the referendum was meant plebiscite.

به عنوان حقی برای مردم شناسایی شد، ولی این حق هرگز نمی‌توانست روابط و ساختارهای قدرت را به چالش بکشد.

با ظهور آیین انسانی حقوق بشر در اولین سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، هر دو مفهوم «دادخواهی» و «همه پرسی» راه خود را به عنوان حقوق غیرقابل انکار بشر و نیز حق تعیین سرنوشت باز کردند. اعلامیه جهانی حقوق بشر این دو مفهوم را به عنوان حقوق ذاتی همه انسان‌ها به رسمیت شناخت. البته مواد سی‌گانه اعلامیه مذکورعموما به حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی دلالت دارند، اما صرف شناسایی این حقوق در اعلامیه مذکور و پیوند دادن آن با اهداف ملل متحد، در ذات خویش حق دمکراتیک درخواست «همه پرسی» و «دادخواهی» را نیز با خود حمل می‌کند. علاوه براین، با تفسیری گسترده از حقوق تصریح شده در اعلامیه، می‌توان اعلامیه جهانی را گواه و تاییدی برای این نوع از حقوق مردم دانست. برای تفسیر روشنتری از مفاد اعلامیه می‌توان آنرا به دو بخش ناخوانده تقسیم کرد. بخش اول، از ماده یک تا ماده ۲۷، حق ذاتی دادخواهی برای تخلف از حقوق بشر را احراز می‌کند. بخش دوم، به ویژه ماده ۲۸سند روشن حقانیت مردم برای «همه پرسی» می‌باشد : «هر شخصی حق دارد خواستار برقراری نظمی در عرصه اجتماعی و بین‌المللی باشد که حقوق و آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه را، به معنی کامل کلمه تأمین و عملی سازد. علاوه براین، مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر برای جلوگیری از ایجاد شرایطی که در آن مردم ناچار به طغیان علیه بیداد و ستم نگردند، اجرای حقوق بشر را امری اجتناب‌ناپذیر و غیر قابل انکار می داند. در حقیقت متن بند سوم از مقدمه توضیح می‌دهد «از آن جا که ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد»، برخورداری از حقوق بشر را به عنوان پیش شرط ضروری فرآیندهای دمکراتیک، و به تبع آن، حق همه پرسی معرفی می‌کند.

بنابراین در شرایط حاضر هر دو مفهوم ذاتاً به هم آمیخته و فرآیندهای حیاتی برای زندگانی معنی‌دار برای همه مردم معرفی شده اند. حال باید دید چگونه می‌توان این فرآیندها را در جوامع غیر دمکراتیک تقویت کرده و صاحبان حق را برای رهایی از تمامیت خواهی و ظلم‌های ناشی از آن به شکلی قانونی و موثر یاری بخشید.

اولین و موثرترین شیوه را باید در درون ساز و کارهای قانونی گفتمان حقوق بشر بین‌المللی جستجو کرد، و برای این منظور می‌بایست مجموعه ملل متحد را به عنوان نگاهبان حقوق ذاتی انسان‌ها انتخاب کرد. اما قبل از اینکه به این ساز و کارهای نهادین مراجعه شود،

می‌بایست به شکلی بسیار ساده موقعیت فرد را در نظام بین‌المللی کشورها توضیح داد. براساس عقلانیت نهفته در نظام بین‌المللی مدرن[۱۱۳]، فقط کشورهای برخوردار از اعمال حق حاکمیت به محدوده سرزمینی خود به عنوان بازیگر بین‌المللی محسوب می‌شوند. بنابراین، بین‌المللی بودن، یعنی فضایی که در آن روابط میان کشورهای حاکم توسط حقوق بین‌الملل تنظیم می‌شود. به همین دلیل، این فضای سیاسی حاکمیتی به عنوان «نظام بین‌المللی کشورها» شناخته می‌شود و نه «جامعه بین‌المللی» که در بر گیرنده عوامل غیردولتی هم هستند. شایان ذکر است که اولی براساس قوانین متقن و محکم و اغلب الزام‌آور استوار است، در حالیکه دومی هنوز قادر به تصمیم گیری‌های عاجل و محکم در ارتباط با موضوعات بین‌المللی نیست. به تدریج و با رشد دیپلماسی چند جانبه، سازمان‌های بین‌المللی نیز اخیر توانسته‌اند نقش بازیگری داشته باشند. اما این نقش دارای اهمیتی به اندازه کشورها نداشته، و آن هم به نوع سازمان و ماهیتی تصمیماتی که می‌گیرد بستگی دارد. به عنوان مثال، سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند اختلافات قراردادی ایجاد شده میان خود و یا قراردادهای بین‌المللی با کشورها را ، همانند کشورها، به دادگاه بین‌المللی دادگستری ارجاع دهند، ولی دادگاه فقط صلاحیت رای مشورتی را دارد. دادگاه هرگز صلاحیت صدور رای ترافعی در خصوص شکایات سازمان‌های بین‌المللی نمی‌تواند داشته باشد.

افراد، نهادهای جامعه مدنی، و نهضت‌های اجتماعی از قرن نوزدهم به تدریج حضور خود را به صحنه بین‌المللی کشاندند؛ فرآیندی که بعد از جنگ جهانی دوم شتاب بیشتری گرفت، و با پایان جنگ سرد، و ظهور امواج نوین شرایط جهانی شدن از سال ۱۹۹۰، این فرصت را یافتند تا نقش چالشگری در قبال نظام بین‌المللی دولت–محور ایفا کنند. در این شرایط می‌توان مفهوم جامعه بین‌المللی، یعنی شروع فرآیندی دگرگون کننده در جهت منافع مردم و جامعه مدنی، را بجای نظام بین‌المللی کشورها بکار برد. البته بنابر نوع چارچوبه نظری که برای مطالعه این دگرگونی‌ها اتخاذ می‌شود، و توانایی بازیگران نوظهور، این مفاهیم اغلب به گونه‌ای غیرمتقن محل ارجاع قرار گرفته اند. با این حال این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که مفهوم جامعه بین‌المللی هنوز دارای توانایی برای مشارکت در تصمیم گیری‌های موثر بین‌المللی نیست زیرا که هنوز (طبق بند ۲ منشور ملل متحد) نظام بین‌المللی متعلق به کشورهاست. به‌همین دلیل درحالی که قواعد حقوقی بین‌الملل که ناظر بر صلح و امنیت

---

[۱۱۳] دانشجویان رشته علوم سیاسی به این نکته واقف هستند که به دنبال انعقاد قرار دادهای وستفالیایی در سال ۱۶۴۸ نظام بین‌المللی نوینی به وجود آمد که فقط با بازیگری کشورها قابل ادراک است و توسط حقوق بین‌الملل نظارت می‌شود. اندیشه‌های مبتنی بر این نظام به عقلانیت و یا منطق وستفالیایی موسوم هستند.

بین‌المللی می باشند، عموما اعتباری الزام‌آور دارند، قواعد مربوط به حقوق بشر بین‌المللی، از ماهیت و قدرت الزام‌آور بودن محروم بوده و فقط در اعلامیه‌ها و قطعنامه‌ها، و نیز تصمیم گیری‌های توصیه‌ای خلاصه می شوند. عمده نهادهای تصمیم گیرنده حقوق بشر نیز در کنترل نمایندگان کشورها هستند و به همین دلیل به آسانی حقوق بشر ذاتی مردم را نا دیده می انگارند. علاوه براین، همین مفاهیم حقوق بشری و انسان‌دوستانه نیز فقط قواعد ملایمی را شامل می شوند که قادر به چالش کشیدن نقش حاکمیتی کشورها نیستند. از این جهت در مباحث مربوط به حقوق بشر بین‌المللی باید به تفاوت‌های ماهوی میان قواعد الزام‌آوری که اغلب در حیطه اختیارات شورای امنیت قرار دارند، و قواعد ملایمی که به حوزه حقوق بشر بین‌المللی مربوط بوده و ماهیتاً الزام‌آور نیستند نیز توجه کافی مبذول داشت.

با همه این اوصاف نقش مجموعه ملل متحد در توسعه و جهانی سازی احترام به حقوق بشر و پیشبرد عملی آن را نمی‌توان نادیده گرفت. مقدمه منشور برقراری زندگی صلح آمیز و جلوگیری از ظهور نظام‌های جنگ طلب را به احترام به حقوق بشر وابسته و منوط می داند. «با ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن و همچنین بین ملتها اعم از کوچک و بزرگ» به شرایطی توجه دارد که لازمه «حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهدنامه ها و سایر منابع حقوق بین‌المللی» هستند. شرایط صلح‌آمیز بین‌المللی موجب «ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر» برای همگان خواهد بود. برای تاکید بر بار حقوقی اهمیت حقوق بشر برای تامین زندگی صلح آمیز برای همه مردم در سراسر جهان، و به دور از هر نوع تبعیض، بند سوم از ماده یک منشور یکبار دیگر برقراری زندگی صلح‌آمیز را به «پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان و یا مذهب» منوط می سازد. ماده ۵۵ منشور که ناظر بر همکاری‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد ، نیز بار دیگر بر «احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس و زبان یا مذهب» به عنوان شرط ضروری بالا بردن سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی، تاکید می‌کند. ماده ۵۶ منشور کلیه اعضای ملل متحد را متعهد می‌سازد تا «برای نیل به مقاصد مذکور در ماده ۵۵ در همکاری با سازمان ملل متحد اقدامات فردی یا دسته جمعی معمول دارند». این درجات بالای تاکید بر نقش مرکزی حقوق بشر در تامین زندگی صلح‌آمیز و همراه با شرایط توسعه و پیشرفت ملت‌ها، این واقعیت را آشکار می سازد که علی‌رغم دست بالای کشورها در امور بین‌الملل، افراد نیز تشویق می شوند تا برای محقق ساختن نقش عینی و عملی خود و اجرای عدالت مبتنی بر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی پیوسته تلاش نمایند.

به دلیل اهمیت حقوق بشر در ایجاد جهانی صلح‌آمیز و عادلانه، منشور ملل متحد حقوق بشر را به منزله پیش شرطی برای تامین حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به رسمیت شناخته و اعضا می‌خواهد تا در حفاظت از حقوق و آزادی های مردم در هر کجای جهان که می باشند حفاظت لازم را به عمل آورند. این پیوستگی حقوق بشر و صلح عادلانه بین‌المللی ریشه‌های محکمی درفلسفه لیبرال دارد که دراصل هرنوع مفهومی از نظم اجتماعی عادلانه را به تعامل با رای آزاد مردم برای تصمیم گیری در باره سرنوشت خود منوط می سازد. بر این اساس، حاکمیت کشورها مشروعیت خود را از حاکمیت عقلایی و استقلال در تصمیم گیری مردم خود می گیرد. هر گاه تعالی میان حاکمیت کشور و استقلال آرای افراد برقرار گردد، نه تنها جامعه داخلی ماهیت عدالت‌خواهی و سعادت برای شهروندانش را به خود می گیرد، به دلیل همان مرکزیت اراده آزاد مردم برای تصمیمی گیری، جامعه بین‌المللی نیز، طبق منشور ملل متحد، «به رفق و مدارا کردن و زیستن در حال صلح با یکدیگر با یک روحیه حسن همجواری» روی می آورد. نتیجه مستقیم رفتار کشورها براساس احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی مردمان خود این خواهد بود از کاربرد زور برای حل اختلافات احتراز کرده و با «متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی» راه را برای«برای پیشبرد ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل» هموار می‌کنند. پایه گذاران نظم بین‌المللی هنجاری پس از جنگ جهانی دوم، یک چنین فلسفه لیبرالی را دنبال می کردند تا بتوانند مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی را با احترام و پیشبرد حقوق بشر پیوند دهند. از اینروی حقوق بشر زیربنای صلح جویی، عدالت خواهی، و فرمان مطلق احترام به اصل انسانیت در سراسر جهان شده است، هرچند که این آرمان بزرگ و دیرپا هنوز تا تحقق کامل خود با موانعی روبرو است.

با توجه به این ملاحظات است که سازمان ملل متحد، همراه با ندای آزادی خواهی ملل و مردمان مظلوم و ستم دیده‌ای که در زیر سلطه تمامیت خواهان فریادشان همواره خاموش می‌شود، سعی کرده است گفتمان حقوق بشر را با جریان اصلی فعالیت‌ها در همه حوزه‌های تحت صلاحیت خود پیوند دهد. آنتونیو گوترز، دبیر کل ملل متحد در سال ۲۰۰۰ با اعلام برنامه‌ای با عنوان «بالاترین آرزو: دعوت به عمل برای حقوق بشر»، و با تاکید بر دستاوردهایی که تاکنون به دست آمده است، و نیز چالش‌های جدی که در مقابل حقوق بشر قرار دارد، فراخوانی را به اجرا گذاشت که بتواند حقوق بشر را در همه ارکان ملل متحد جاری و ساری نگه دارد. به موجب این فراخوان، حقوق بشر فراتر از نقش سنتی خود، پاسخی دقیق و به موقع به رخدادها و بحران‌های پیچیده بین‌المللی معرفی شده است. این محوریت

حقوق بشر فضای نوینی برای فهم نقش افراد و گروه‌ها در مقابل حکومت‌های ستمگر باز می‌کند.

با توجه به این ابعاد حقوق بشری حیات انسانی، دبیرکل تاکید می‌کند که در سازمان ملل متحد، حقوق بشر باید به طور کامل در تمام تصمیم گیری‌ها، عملیات، و تعهدات نهادین کشورها مورد توجه قرار گیرد. دبیر کل ادامه می‌دهد که «هدف کلی ما تقویت رهبری سازمان ملل در پیشبرد اهداف حقوق بشر، پاسخگویی و ابتکار سیستم حقوق بشر در مقابله با چالش‌های حقوق بشر و تقویت هم‌افزایی بین حقوق بشر و کلیه ارکان سازمان ملل است».[۱۱۴] پیشتر کوفی عنان خاطر نشان ساخته بود که هرنوع عملیات حفظ صلح باید بر مبنای احترام و پیشبرد حقوق بشر معنی پیدا کند. به باور کوفی عنان، نقض فاحش حقوق بشر شرایطی هرا باعث می‌شود که ممکن است صلح و امنیت را تهدید کرده و تعارضاتی نوین میان-کشوری و یا درون-کشوری را دامن زند. بنابراین سازمان ملل متحد حقوق بشر را باید به عنوان روح ذاتی دیپلماسی پیشگیرانه خود مورد توجه قرار دهد. همین ضرورت توجه به دگرگونی‌ها، مرزهای نوینی را به روی کارکرد و ماموریت ملل متحد باز می‌کند به گونه‌ای که از طریق پیوند بخشیدن حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با حقوق بشر، شورای امنیت نیز می‌بایست در مواردی از نقش سنتی خود عدول کرده و به عنوان نگاهبان حقوق بشر در مرزهای نوین مفهومی آن وارد عمل شود. در نتیجه این‌گونه تحولات در بیانیه رئیس شورای امنیت در ۳۱ ژانویه سال ۱۹۹۲ تاکید شده بود که شورا باید روشی متفاوت از رویه‌های پیشین برای حمایت از کرامت و حرمت انسانی داشته باشد.[۱۱۵]

پیشتر نیز شورای امنیت ضوابط ویژه ای برای عبور پرواز از شمال عراق را اعمال کرد. این تصمیمی بود که برخی از کشورها را بر آن داشت تا برای برقراری منطقه پرواز ممنوع در شما عراق برای حفاظت از کرده در برابر ماشین سرکوب صدام حسین اقدام کنند، هرچند که شورای امنیت در قطعنامه شماره ۶۸۸ پنجم آوریل سال ۱۹۹۱ آنرا بطور علنی توضیح نداد. به دنبال این تحولات، و ضرورت پیوند بخشیدن مفاهیم امنیت و صلح بین‌المللی با حقوق بشر، برقراری دیوان‌های کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به جنایات نسل کشی در روآندا و یوگسلاوی سابق را نیز باید از مهم‌ترین این تحولات در مجموعه ملل متحد می باشند.

114 https://www.un.org/en/content/action-for-human-rights/index.shtml
115 UN.DOC: S/23500.

پیشتر به موجب قطعنامه شاره ۱۳۲۵ مصوب یازدهم اکتبر سال ۲۰۰۰ ، شورای امنیت مفاهیم نوینی را در رابطه با موضوعات حقوق بشری به حیطه وظایف خود وارد ساخته، و رابطه‌ای فعال میان نقش زنان، صلح سازی و موضوعات امنیتی برقرار ساخت. قطعنامه مذکور با تأثیرات وخیم درگیری‌های مسلحانه بر روی زنان و دختران، خواستار تصویب دیدگاه جنسیتی برای در نظر گرفتن نیازهای ویژه زنان و دختران در هنگام درگیری، بازگشت و اسکان مجدد، توانبخشی ، تلفیق و بازسازی پس از جنگ گردید. این قطعنامه اولین سند رسمی و قانونی شورای امنیت بود که طرف‌های درگیر در منازعات را ملزم به جلوگیری از نقض حقوق زنان، حمایت از مشارکت زنان در مذاکرات صلح و بازسازی پس از جنگ، و محافظت از زنان و دختران در برابر خشونت جنسی در زمان جنگ می ساخت.[116] همچنین این اولین مصوبه شورای امنیت سازمان ملل متحد بود که به طریق ویژه‌ای تأثیرات درگیری و منازعات بر شرایط زنان را توضیح داده و خواهان اقداماتی موثر رای حمایت از زنان بود. قطعنامه شماره ۱۹۹۸ شورای امنیت در ۱۲ ژوئیه سال ۲۰۰۱، نقض قوانین بین‌المللی شامل استخدام کودکان توسط طرف های درگیری مسلحانه ، همچنین خشونت جنسی ، تجاوز ، ربودن ، قتل ، حمله به مدارس یا بیمارستان‌ها و محرومیت از دسترسی بشردوستانه به کودکان را محکوم کرد.

به دنبال این‌گونه تحولات ساختاری در درون مجموعه ملل متحد برای پیشبرد حقوق بشر، و با در نظر داشتن این واقعیت که کشورها همواره بر منافع ملی خود اصرار ورزیده و به همین دلیل موارد نقض حقوق بشر را به اشکال مختلف توجیه می‌کنند، سازمان ملل متحد دیدگاه نوین هنجاری متفاوتی را به جهان معرفی کرد که از نقطه نظر ماهیت حقوق بشر و ضرورت حفاظت از آن بی‌نظیر بود. رویکرد نوین «مسئولیت حمایت» که به ابتکار کانادا در نشست سران سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ مورد توجه قرار گرفت، این رهیافت را به جهانیان معرفی کرد. براساس این رهیافت که هنوز ماهیتی انتزاعی دارد، کشورها مسئول حفاظت از حقوق بشر همه مردم جهان هستند، اما به شیوه‌های اجرای آن از روش‌های پیشین حقوق بشر متفاوت می باشند. دراین نگرش با پیوند میان حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه بین‌المللی ، این اصل مورد تایید قرار گرفته است که هرگاه کشوری مایل و یا قادر به حفاظت از حقوق بشر نباشد، سایر کشورها می‌بایست وارد عمل شوند و مطابق با منشور ملل متحد و قوانین بین‌المللی مانع از نقض فاحش حقوق بشر در موارد جنایات جنگی، جنایت

---

116 https://www.un.org/womenwatch/osagi/wps/

علیه بشریت، و جنایت نسل کشی بشوند.[۱۱۷] درحقیقت به دنبال ناتوانی جامعه بین‌المللی برای برخورد موثر با جنایات نسل کشی در روآندا و یوگسلاوی سابق، کمیته بین‌المللی موقت برای مداخله و حاکمیت کشور، طرحی را برای حفاظت بیشتر و موثرتر از حقوق بشر بوجود آورد که به موجب آن رهیافت مسئولیت حمایت به عنوان یک اصل نوظهور هنجاری وارد حقوق و روابط بین‌الملل شد.

حال با طرح این مقدمه می‌توان به چگونگی نقش افراد و یا نهادهای جامعه مدنی برای تسلیم شکایاتی علیه کشورهایی که پیوسته حقوق بشر ذاتی مردمان خود را نقض می‌کنند، و به عبارت دیگر کشورهای قانون شکن، پرداخت. در مجموعه نهادهای سازمان ملل متحد راه کارهایی برای طرح شکایات و یا گزارشاتت در باره نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر توسط کشورها بوجود آورده‌اند. شکایات، که به آنها گزارش هم گفته می‌شود، بطور عمده توسط افراد فعال در نهادهای جامعه مدنی به نهادهای نظارت کننده کشورها در قبال حقوق بشرملل متحد تسلیم می‌شود. فعالان جامعه مدنی شامل افرادی است که داوطلبانه و به اشکال مختلف بر محور منافع و مقاصد و ارزش های مشترکی تلاش می کنند که در راستای اهداف سازمان ملل متحد قرار دارند. به همین دلیل، برای روشن شدن این موضوع که بازیگران جامعه مدنی چه گروه‌هایی را شامل می شوند، می‌بایست به تعاریفی که از سوی سازمان ملل متحد ارائه است مراجعه کرد. این گروه‌ها عبارتند از:

- مدافعان حقوق بشر؛
- سازمان‌های نمایندگی کننده افراد دارای معلولیت؛
- گروه‌های مدافع حقوق اقلیت‌ها و حقوق بومیان؛
- گروه‌هایی که از نهادهای دینی سرچشمه می گیرند؛
- اتحادیه‌ها از جمله اتحادیه‌های کارگری و صنفی، انجمن‌های حرفه‌ای مانند انجمن‌های روزنامه نگاران، انجمن‌های وکلای دادگستری، انجمن‌های قضات، اتحادیه‌های دانش آموزی و دانشجویی؛
- جنبش‌های اجتماعی شامل گروه‌های فعال در حوزه صلح، جنبش‌های دانش آموزی و دانشجویی، جنبش‌های طرفدار مردم سالاری؛

[117] https://www.globalr2p.org/resources/2005-world-summit-outcome-a-60-l-1/

- افراد حرفه‌ای که به طور مستقیم به برخورداری از حقوق بشر کمک می‌کنند شامل امدادگران امور بشر دوستانه، وکلای دادگستری، پزشکان و امدادگران پزشکی؛
- موسسات عمومی که فعالیت‌هایی به منظور ترویج حقوق بشر انجام می‌دهند شامل مدارس، دانشگاه ها، و نهادهای پژوهشی.

یک جامعه مدنی نیرومند و مستقل، که بتواند آزادانه فعالیت کند، و در زمینه حقوق بشر مطلع و ماهر باشد، عنصری اساسی در تضمین حمایت پایدار از حقوق بشر درسطح ملی است. بنابراین، فعالان جامعه مدنی شرکای اساسی در نظام حقوق بشر سازمان ملل هستند.[۱۱۸]

بخش دوم: فرآیندهای تسلیم شکایات در مجموعه ارگان‌های ملل متحد

همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، سازمان ملل متحد از آغاز برنامه‌ها و فعالیت‌های خود را بر مبنای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در سراسر جهان متعهد ساخته است. اما از همان آغاز به دلیل سایه سنگین جنگ سرد بر سیاست بین‌الملل، سیاست‌های حقوق بشری به سایه و حاشیه سیاست بین‌الملل کشانده شد. ازطرف دیگر، منشور ملل متحد به روش و ترتیبی تنظیم شده است که در سلسله مراتب قدرت الزام‌آور بودن تصمیمات ملل متحد، و طبیعتا حقوق بین‌الملل ، امور مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی را که در حیطه صلاحیت و اختیارات شورای امنیت قرار می گیرند، در بالاترین درجه اولویت قرار داده است. درحالی‌که امور مربوط به حقوق و آزادی‌های افراد در سطح پایین درجه الزام‌آور بودن قرار دارند. ماهیت حاکمیت کشور–محور نظام بین‌المللی نیز که بر پایه حاکمیت ملی ساختار یافته است، مانع از این می‌شود که حقوق بشر بتواند به‌گونه‌ای موثراجرا و به پیشبرده شود. با این اوصاف، و بویژه با پایان یافتن رقابت‌های میان دو قدرت بزرگ در دوران جنگ سرد، حقوق بشر به تدریج جایگاه بالاتری برای خود در نظام بین‌المللی فراهم آورده است. در این راستا، مجموعه ملل متحد برای ترویج و حمایت از حقوق بشر همه مردم در همه و هرکجای جهان که باشند فعالیت می کند. این‌گونه فعالیت‌ها از طریق نهادها و ساز و کارهای گوناگون حقوق بشری سازمان انجام می‌شود که همگی دارای اهداف مشترکی در ترویج و حمایت از حقوق بشر در زمینه‌های مورد توافق شامل حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌باشند. برای تحقق این‌گونه اهداف متعالی، دفتر کمیسرعالی حقوق بشر ایجاد شده است تا بتواند به

---

[۱۱۸] مطالب این بخش از تارنمای رسمی سازمان ملل استخراج شده است.

دست یابی نوعی تمرکز در تدوین و اجرای موثر حقوق بشر دست یابد. برای توضیح فرآیندهای پیشبرد حقوق بشر و نیز رویه‌ها و ساز و کارهای طرح شکایت درخصوص نقض فاحش و نظام‌مند حقوق بشر، می‌بایست ضرورتا با ساختار و ماموریت کمیسرعالی حقوق بشر ملل متحد آشنا شد.

کمیسرعالی حقوق بشر ملل متحد[۱۱۹]

به عنوان بخشی از دبیرخانه سازمان ملل متحد، کمیساریای عالی حقوق بشر در سال ۱۹۹۰ تاسیس شد. بنابرماموریتی که به عهده دارد، دفتر با کشورها، نهادهای ملی حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی و سایر فعالان جامعه مدنی همکاری های گسترده‌ای دارد تا بتواند تعهدات خود نسبت به حقوق بشر را تا حد امکان تقویت نموده و توسعه بخشد. کمیساریای عالی به عنوان مقام اصلی در تدوین و تنظیم سیاست‌های حقوق بشری در مجموعه سازمان ملل متحد، امروزه عملا به نقطه امید برای شنیده شدن صدای قربانیان نقض حقوق بشر تبدیل شده است. کمیساریای عالی ماموریت و ارزش‌های دفتر را هدایت کرده، اولویت‌های آن را تعریف و تعیین نموده، و فعالیت‌های مربوطه را به پیش می برد. کمیسر عالی درباره موقعیت و بحران‌های حقوق بشر درخواست‌ها و بیانیه‌های عمومی صادر می‌کند؛ با کشورها برای تقویت حمایت از حقوق بشر در سطح ملی گفتگو می‌کند؛ و در سفرهای پی در پی خود تلاش می‌کند تا از انتشار پیام‌های حقوق بشر در همه جای جهان اطمینان حاصل کند، حرف‌های کسانی را که حقوق آنان نقض شده بشنود، و با افراد وسازمان‌های فعال در حوزه حقوق بشر ارتباط بر قرار نماید. این ماموریت شامل تلاش برای پیوستگی هرچه بیشتر حقوق بشر با توسعه یافتگی همه‌جانبه، و امنیت نیز می‌باشد که در واقع در اهداف ملل متحد تعریف شده‌اند. از آنجایی که مباحث حقوق بشر در مراحل اجرایی اغلب با فضاهای سیاست‌زدگی همراه می شوند، اساس کار دفتر بر بی‌طرفی، دقت و همگانی بودن، و فراگیری حقوق بشر استوار شده است. همین امر باعث می‌شود تا کمیسر عالی و دفتر کمیساریا گاهی هدف انتقادها و چالش‌های گروه‌های مختلف قرار گیرند. برای عبور از این چالش‌ها که ممکن است با اغراض سیاسی همراه بوده، و یا از ناآگاهی نسبت به ماهیت حقوق بشر بین‌المللی می‌باشد ، می‌بایست اهداف و طرز کار کمیسرعالی توضیح داده شود.

---

[۱۱۹] کلیه مطالب ابخش از تارنمای رسمی کمیساریای عالی حقوق بشر استخراج شده است. در حقیقت، این مطالب صرفا ترجمه بخش‌هایی از آن تارنماست که با پاره‌ای از دخل و تصرفات در اینجا توضیح داده می شوند.

قطعنامه شماره ۴۸/۱۴۱ مصوب سال ۱۹۹۳ مجمع عمومی ملل متحد که به موجب آن کمیسرعالی تاسیس شد، در ماده ۴ ماموریت این نهاد را این‌گونه توضیح می‌دهد:

- ترویج و حمایت همه جانبه از حقوق بشر برای همه مردم؛
- ترویج و حمایت همه جانبه از حقوق بشر برای همه مردم؛
- ارائه توصیه‌ها به نهادهای ذیصلاح سازمان ملل متحد برای بهبود، رویج بیشتر و موثرتر، و حمایت از حقوق بشر؛
- ترویج و حمایت از حق توسعه به عنوان حقوق بشر؛
- ارائه کمک‌های فنی برای فعالیت‌های حقوق بشر؛
- هماهنگ کردن برنامه‌های سازمان ملل در زمینه آموزش و اطلاع رسانی همگانی مربوط به موضوعات حقوق بشری؛
- ایفای نقشی فعال در حذف موانع موجود بر سر راه تحقق حقوق بشر؛
- به عهده گرفتن نقشی فعال در پیشگیری از نقض حقوق بشر؛
- گفتگو با کشورها به منظور تضمین احترام همه‌جانبه حقوق بشر
- تقویت همکاری های بین‌المللی؛
- هماهنگ کردن فعالیت‌های مربوط به ترویج و حمایت از حقوق بشر در کل نظام ملل متحد؛
- بهینه سازی، مطابقت، و تقویت وافزایش کارآیی تشکیلات حقوق بشر سازمان ملل متحد.

کمیسرعالی می‌کوشد ضوابط حقوق بشر در زندگی روزمره مردم در سراسر جهان به اجرا درآید. برای این منظور، دفتر با کشورها ، مجالس قانون‌گذاری، نهادهای قضایی، پلیس و مقامات زندان، نهادهای ملی حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی و طیفی گسترده‌ای از سایر فعالان حقوق بشر، علاوه بر شرکای خود در سازمان ملل متحد، همکاری می کند تا آگاهی‌های لازم برای احترام به حقوق بشر و اجرا، و پیشبرد آنرا فراهم آورد. سازمان‌های غیردولتی محلی، ملی و بین‌المللی حقوق بشر به عنوان بخش‌هایی حیاتی از جنبش بین‌المللی حقوق بشر، شرکای بنیادی کمیسرعالی هستند. آنها در مورد نقض حقوق بشر به جهانیان هشدار می دهند، از قربانیان دفاع می کنند، و از طریق آگاهی رسانی و آموزش، برای بهبود و اعتلای این حقوق تلاش می می کنند. رابطه میان کمیسرعالی و جامعه مدنی رابطه ای پویا و مبتنی بر همکاری است که در تمام بخش‌های جامعه و در همه سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش یافته است.

کمیسرعالی در طیف گسترده‌ای از موضوعات و مسائل شامل امور حقوقی و سیاست‌گذاری‌ها مشورت می‌دهد، پژوهش و تحقیقات بنیادی را به عهده می‌گیرد، بحث‌ها و مشاوره ها درباره مضوعات و گرایشات درحال ظهور را تسهیل می کند، و با همراهی طیف مسیعی از عوامل ذینفع در حقوق بشر بهترین شیوه‌ها را برای توسعه حقوق بشر ترویج می کند. این حوزه‌های کاری در برگیرنده موارد زیر می باشند:

- حقوق کودکان؛
- مقابله با اشکال مختلف تبعیض؛
- موضوعات مربوط به تغییرات آب و هوایی و محیط زیست؛
- حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از جمله حقوق بهداشت، مسکن، غذا و آب؛
- مقابله با بیماری مقاربتی ایدز؛
- حقوق بشر کسب و کار؛
- مقابله با تروریزم؛
- ارزیابی و برنامه‌ریزی‌های ملی برای پیشبرد حقوق بشر؛
- حقوق بشر و معلولیت؛
- آموزش حقوق بشر؛
- تحقیقات و نظارت بر اجرای حقوق بشر؛
- حقوق بشر در عملیات صلح؛
- حقوق اقلیت‌ها و مردمان بومی؛
- مبارزه با نژاد پرستی؛
- پیشبرد آرمان‌های توسعه ، حق توسعه، از جمله کاهش فقر؛
- حکومت قانون و مردم سالاری، از جمله برقراری عدالت، حکومت مطلوب، پاسخگویی و مسئولیت پذیری؛
- ابتکارهایی برای پیشگیری از مصونیت خاطیان از مجازات و مبارزه با فساد؛
- سیاست‌گذاری‌های امنیتی؛
- تجارت و جهانی شدن؛
- موضوعات مربوط به أنواع مختلف قاچاق؛
- اجرای عدالت؛
- حقوق بشر زنان و برابری جنسیتی؛

مجمع عمومی ملل متحد در سال ۲۰۰۵ قطعنامه‌ای با شماره ۱۴۷/۶۰ انتشار داد. این قطعنامه حاوی اصول و دستورالعمل‌هایی در مورد حق جبران خسارت برای قربانیان نقض فاحش حقوق بشر و نقض جدی حقوق بشردوستانه بین‌المللی بود. قطعنامه اهدافی را برای کمک به قربانیان نقض فاحش حقوق بشر و نمایندگان آنها در رفع مشکلات مربوط به جبران خسارت و راهنمایی و تشویق کشورها در اجرای سیاست‌های عمومی در مورد جبران خسارت، در نظر گرفته است. این قطعنامه همچنین تعریفی جامع از جرم حاصل از نقض فاحش حقوق بشرارائه می‌دهد که ترکیبی از تعاریف موجود در اسناد حقوق بشری و علم حقوقی می‌باشد . ماده ۸ قطعنامه اصطلاح قربانی حقوق بشر را اینچنین تعریف می‌کند: «افرادی که به طور فردی یا جمعی آسیب دیده اند، از جمله آسیب جسمی یا روحی ، رنج‌های عاطفی، خسارت‌های اقتصادی یا نقض فاحش حقوق اساسی آنها... همچنین شامل خانواده نزدیک یا افراد وابسته قربانی مستقیم و افرادی که در مداخله برای کمک به قربانیان در مضیقه یا جلوگیری از آن دچار آسیب دیدگی شده اند». این قطعنامه تمرکز بر موضوعات حقوق بشری را از کسانی که مرتکب نقش حقوق بشر می شوند به سویی تمرکز بر قربانیان حقوق بشر تغییر داده و درنتیجه تغییرات گسترده‌تری در حقوق بین‌المللی کیفری نسبت به پذیرش حقوق، تعهدات و مسئولیت‌هایی که طبق قوانین بین‌المللی به عهده افراد است، به وجود آورده است. این روند کلی موجبات مشارکت فعال‌تر بازیگران غیردولتی را فراهم می آورد. علاوه براین، قطعنامه حقوق قربانیان برای دسترسی عادلانه، برابر، و حق دسترسی به اطلاعات مربوط به تخلفات و سازوکارهای جبران خسارت را مورد شناسایی قرار داده است.[۱۲۰]

در نتیجه این تحولات، کمیسرعالی حقوق بشر حوزه فعالیت‌های خود را بیشتر توسعه داده است. در سال ۲۰۰۵، به دنبال نهایی شدن طرح اولیه مربوط به اصول مبارزه با مصونیت از مجازات خاطیان و اصول و رهنمودهای اساسی مربوط به حق دادخواهی و جبران خسارت، کمیسرعالی جلسات مشورتی برای گفتگو و اظهارنظر ترتیب داد. چند سازمان غیردولتی بین‌المللی شامل کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، عفو بین‌الملل، دیده بان حقوق بشر، و مرکز بین‌المللی تامین عدالت در این جلسات شرکت کردند. پیشتر کمیسیون حقوق بشر درسال ۲۰۰۵ برنامه‌های توضیح دهنده مبارزه با مصونیت ناقضان حقوق بشر را در دستور کار قرار داده و برای بحث و تبادل نظر درباره راهبردهایی برای اجرای آنها در سطح ملی چند کارگاه آموزشی نیزتشکیل داده بود. افزون براین، تعدادی از کارکنان دفاتر منطقه‌ای کمیسرعالی و

---

[120] https://undocs.org/A/RES/60/147

همچنین هیات‌های صلح سازمان ملل، و تعدادی از سازمان‌های غیردولتی فعالانه در این دوره‌های آموزشی شرکت کردند.[121]

کمیسرعالی منابع قابل توجهی را برای پشتیبانی از تلاش‌های ملی برای حمایت از حقوق بشر اختصاص می‌دهد. همچنین با مشارکت کشورها می کوشد کمبودها و نارسایی‌ها موجود در زمینه اجرای حقوق بشر، از جمله نقایص مربوط به دانش و اطلاعات، ظرفیت، تعهد و امنیت را به طریقی پاسخ گوید. علاوه براین، از طریق کارهای اجرایی می کوشد اطمینان حاصل کند که:

- مسئولان کشورها از ضابطه‌های بین‌الملل حقوق بشر و ادغام آنها در قوانین داخلی، مقررات و سیاست‌ها اطلاع داشته باشند؛
- مقامات دولتی و جامعه مدنی برای رسیدگی به موضوعات حقوق بشر بیشترتوانمند شوند؛
- مسئولان دولتی از تعهدات خود در زمینه حقوق بشر آگاه باشند و برای غلبه بر موانع تحقق حقوق بشر تدابیر موثر به عمل آورند؛
- از صاحبان حقوق بشر در برابر سیاست‌هایی که امنیت شخصی آنان را تهدید می کند، بهتر حمایت شود.

حضور و دفاتر میدانی کمیسرعالی پاسخ‌های مناسب و موثر در مقابل چالش‌های حقوق بشر را با همکاری نزدیک کشورها، سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی، و سایر اعضای جامعه مدنی فراهم می سازد. برای مثال تلاش‌هایی برای گنجاندن ضوابط بین‌المللی حقوق بشر در قوانین ملی اقداماتی انجام می‌دهد و درباره انجام وظیفه نهادهای ملی حقوق بشر مستقل به آنها مشاور می‌دهد. همچنین قوه قضائیه، پلیس نظامی و پارلمان‌ها درباره ضوابط بین‌المللی مربوط به کار با آنها همکاری می کند، در زمینه حقوق بشر به آنها آموزش می‌دهد، درباره طرز کار نهادهای معاهده–محور و شیوه‌های گزارش دهی به آنها، و بررسی

---

[121] Resolution 60/147 adopted by the General Assembly on 16 December 2005: Basic Principles and Guidelines on the Right to a Remedy and Reparation for Victims of Gross Violations of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law.

ادواری جهانی توصیه می‌دهد، و برنامه‌هایی برای آموزش حقوق بشر را تدوین می کند. در فعالیت‌های میدانی، جامعه مدنی بازوی اصلی فعالیت‌های کمیسرعالی می‌باشد . آنها می‌تواند نسبت به وخامت وضعیت حقوق بشر، تحولات و سوء استفاده‌های ادعایی در سطح محلی و ملی، دربرگزاری سمینارها و کارگاه‌های آموزشی حقوق بشر، برنامه‌های آموزشی حقوق بشر، در زمینه طرح‌های ملی و منطقه‌ای برای افزایش آگاهی از حقوق بشر؛ و برای حمایت از تصویب معاهدات حقوق بشر و اجرای آنها با کمیسرعالی همکاری داشته باشند. حضور میدانی کمیسرعالی شامل دفاتر کشوری، دفاتر منطقه‌ای، واحدهای حقوق بشر، هیات‌های صلح سازمان ملل، مشاوران حقوق بشر درگروه‌های کشوری سازمان ملل، و واکنش سریع به بحران‌های درحال ظهور حقوق بشر می‌باشد . برای این منظور، کمیسرعالی دفاتر کشوری ایجاد کرده است.

از طریق دفاتر منطقه‌ای کمیساریای عالی می کوشد موضوعات حقوق بشری را که برای کشورهای یک منطقه مهم هستند، شناسایی کند تا بتواند در زمینه انتقال تجربیات و بکار گیری بهترین روش‌ها برای اجرای حقوق بشر به آنها یاری رساند. دفاتر منطقه‌ای همچنین گنجینه‌هایی سرشار ازتجربیات در مورد موضوعات مختلف هستند. به همین دلیل، این دفاتر می‌توانند با نهادهای منطقه‌ای و دولتی، گروه‌های کشوری سازمان ملل، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نهادهای ملی حقوق بشر و جامعه مدنی همکاری نزدیک داشته باشند.

از دیگر ابعاد فعالیت‌های کمیساریای عالی باید به نقشی که در برنامه‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد و نهادینه سازی آنها در واحدهای حقوق بشری، عملیات میدانی، و منطقه‌ای پیچیده ایفا می کند، اشاره کرد. با این فعالیت‌ها که توسط ادارات عملیات حفظ صلح و امور سیاسی سازمان ملل اداره می شوند، کمیساریای عالی مفاهیم حقوق بشری را از معانی کلاسیک آن فراتر برده و شیوه‌های نوین و اجرای موثر حقوق بشر را دنبال می‌کند. شورای امنیت سازمان ملل نیز که مسئول صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد ، از خدمات کمیساریای عالی بهره می جوید. در رابطه با موضوعات صلح، کمیساریا سه نوع الویت را تعریف کرده است:

اول، تضمین عدالت و پاسخگویی به مضوعات در فرآیندهای صلح؛
دوم، پیشگیری و رفع موارد نقض حقوق بشر؛
سوم، گنجاندن حقوق بشر در همه برنامه‌های سازمان ملل متحد.

مشاوران حقوق بشر کارشناسانی هستند که توسط کمیساریا انتخاب می‌شوند تا از گروه‌های کشوری سازمان ملل برای پیشبرد حقوق بشر پشتیبانی به عمل آورند. آنها درباره راهکارهایی برای ایجاد یا تقویت ظرفیت ها و نهادهای یک کشور برای ترویج و حمایت از حقوق بشر مشاوره می‌دهند. مشاوران حقوق بشر درباره چگونگی ترویج و اجرای موثر ضابطه‌های حقوق بشر با فعالان ملی خواه دولتی و خواه جامعه مدنی، نیز همکاری می کنند.

علاوه بر مشارکت با کشورها از طریق حضورهای منطقه‌ای و میدانی، کمیساریا افراد آموزش دیده را برای کمک به پیشگیری یا واکنش به وضعیت‌های بحرانی حقوق بشر در سراسر جهان مستقر می کند. کمیساریا همچنین می‌تواند از هیات‌های حقیقت‌یاب و کمیسیون‌های تحقیق برای تفحص درباره نقض فاحش حقوق بشر در جهت اهداف و برنامه‌های خود حمایت کرده و همچنین به عنوان کانون اصلی برای مشارکت با واحدهای حقوق بشر هیات‌های مشاوره داشته باشد. برای کمک به افزایش نقش و مشارکت جامعه مدنی در ساز و کارهای حقوق بشری برنامه‌هایی ایجاد کرده است که شامل بورسیه تحصیلی برای اقلیت‌ها، بومیان، کارکنان نهادهای ملی حقوق بشری برای کشورهای کمتر توسعه می‌باشد .

کمیساریا همچنین برخی از صندوق‌ها و کمک‌های بلاعوض سازمان ملل شامل صندوق داوطلبانه سازمان ملل برای قربانیان شکنجه؛ صندوق داوطلبانه برای جمعیت‌های بومی؛ صندوق سپرده داوطلبانه سازمان ملل در زمینه اشکال معاصر بردگی را در حوزه مدیریتی خود دارا می‌باشد .[۱۲۲]

دوره‌های آموزشی فشرده شامل کارگاه‌های آموزشی برای فعالان جامعه مدنی امکان می دهند چگونه درباره ساز و کارهای ویژه حقوق بشر اطلاعات به دست آورند و همکاری خود را با آنها تقویت کنند. دوره‌های آموزشی فشرده درباره پیگیری توصیه های نهاد معاهده برای فعالان جامعه مدنی ملی است و هدف آن ایجاد ظرفیت در آنان برای همکاری با نهادهای معاهده–محور است.

کمیساریا برای فعالان ملی در کشورهای خود دوره‌های آموزشی فشرده و سمینارهایی تشکیل می‌دهد تا ظرفیت آنان را برای کمک به فرآیند گزارش دهی موارد نقض حقوق بشر

---

[122] Coordinator, Indigenous & Minorities Fellowship Programmes, Indigenous Peoples and Minorities Section, Office of the High Commissioner for Human Rights

به نهادهای معاهده–محور و پیگیری توصیه‌های آنها نهادها تقویت کند. همچنین با نهادهای ملی حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی و نمایندگان رسانه‌ها در سطح ملی در این دوره‌های آموزشی فشرده همکاری می کند تا ظرفیت لازم برای ایجاد شبکه‌های فعالان ملی را برای حمایت از اجرای توصیه‌های مربوط به نهادهای نظارت کننده رفتار کشورها در قبال حقوق بشر تشویق و ترغیب کند.

با توجه به توضیحات مذکور، شکایات در باره تخلف حقوق بشری کشورها را می‌توان به نهادهای زیر مجموعه مجمع عمومی ملل متحد و یا سازمان‌های منطقه‌ای ارجاع داد. شکایت‌ها گاهی دادخواست و یا گزارش[۱۲۳] هم نامیده می‌شوند. گزینه‌های اصلی برای طرح شکایت نزد ارگان‌های سازمان ملل متحد با این شرح می باشند: ۱) نهاد منشور–محور موسوم به شورای حقوق بشر. ۲) نهادهای معاهده–محور شامل کمیته حقوق بشر، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، و یا فرآیندهای ویژه حقوق بشری سازمان ملل متحد. نهادهای منطقه‌ای هم برای کشورهای زیر مجموعه خود ساز و کارهای رسیدگی به شکایات را بوجود آورده اند. مهم‌ترین این نهادها عبارتند از:

- کمیسیون افریقایی حقوق بشر و مردم؛
- کمیسیون بین‌دولتی حقوق بشر کشورهای آسیای جنوب شرقی؛
- دادگاه حقوق بشر اروپا؛
- کمیته حقوق اجتماعی اروپا؛
- دادگاه حقوق بشر بین‌امریکایی؛
- کمیسیون حقوق بشر بین‌امریکایی؛

ساز و کارهای همه این نهادها با اختیارات معین و محدودی همراه است و اغلب هر کدام قوانین خاص خود را دنبال می‌کنند. در مجموعه ملل متحد مهم‌ترین نکاتی که باید در نظر داشت این است که چگونه می‌توان شکایت را به ابزار مناسبی برای ایجاد فشار به کشورهای خاطی و قانون شکن تبدیل نمود . علاوه بر این، باید در نظر گرفت که مناسب‌ترین روش برای طرح موفقیت آمیز شکایت چگونه می‌باشد . به عنوان مثال، در ابتدا باید دید آیا شکایت در خصوص نقض حقوق بشر در نهادهای داخلی مطرح شده است یا خیر، و نتیجه چه بوده است. اگر نتیجه مثبتی حاصل نشده است، می‌توان آنرا نزد ارگان ذیصلاح ملل متحدمطرح ساخت. یا اینکه باید دقت داشت که اگر شکایتی به یک نهاد تسلیم شده

---

[123] Complaints, Petitions, Communications.

است، همان شکایت را نمی‌توان در نهاد دیگری نیز مطرح ساخت. باید به تفاوت‌های ساختاری نهادهای رسیدگی کننده به شکایات حقوق بشری نیز توجه داشت. افزون بر همه این ملاحظات، باید خاطر نشان ساخت که نهادهای منشور–محور تحت نفوذ بالای کشورها هستند، بنابراین اغلب سیاسی عمل می‌کنند. اینها عمدتا از طریق کنفرانس‌ها و جلساتی فعالیت می‌کنند که در آن نمایندگان کشورها و سازمان‌های غیردولتی از مواضع خود دفاع می‌کنند. در حالی که نهادهای معاهده–محور متشکل از متخصصان مستقل هستند. این تفاوت‌ها می‌تواند مورد توجه مدافعان حقوق بشر قرار گیرد.

اساسا برنامه حقوق بشر سازمان ملل برای ترویج و حمایت از حقوق بشر همه مردم جهان فعالیت می کند. این فعالیت‌ها توسط موسسات و کارگزاری‌های گوناگون حقوق بشری سازمان انجام می‌شود، که همگی یک هدف مشترک را دنبال می‌کنند: ترویج و حمایت از حقوق بشر براساس میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و پروتکل‌های الحاقی به آن، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و پرتکل الحاقی به آن. اینها حقوقی هستند که درسال ۱۹۴۸ در اعلامیه جهانی حقوق بشر به جهانیان اعلام شدند.

شورای حقوق بشر ملل متحد

در اثر سعی و مساعی کوفی عنان برای ایجاد اصلاحاتی در ساز و کارهای حقوق بشری ملل متحد، شورای حقوق بشر در تاریخ ۱۵ مارس سال ۲۰۰۶ و طی قطعنامه شماره ۶۰/۵۲۱ توسط مجمع عمومی ملل متحد، جایگزین کمیته حقوق بشر سابق گردید.[۱۲۴] عنان در گزارشی با عنوان «آزادی بیشتر: پیش به سوی توسعه، امنیت، و حقوق بشر برای همه» ظهور شورای حقوق بشر را تغییری نهادین در مجموعه ملل متحد برای پیشبرد حقوق بشر در متن عینی واقعیات و نیازهای اجتماعی دانست که به عنوان یک زیرمجموعه مجمع عمومی فعالیت نماید.[۱۲۵] این ماموریت نهادین برای پیشبرد حقوق بشر با ماده ۲۲ منشور ملل متحد مطابقت داشت که به مجمع عمومی اجازه می داد «برای اجرای وظایف خود آن گونه ارکان فرعی را که ضروری تشخیص دهد تأسیس نماید». بنابراین، برخلاف کمیسیون

---

[124] A/RES/60/251 adopted with 170 votes to 4 (USA, Israel, Marshal Islands, and Paulo) and three abstentions (Iran, Belarus, Venezuela). به این مواضع ضد حقوق بشری هم از سوی لیبرال دمکراسی ها و هم نظام های دیکتاتوری دقت نمایید

[125] Doc. A/59/2005, March 21, 2005.

حقوق بشر پیشین، شورا با قرار گرفتن زیر نظر مجمع عمومی می‌تواند از توان بالاتری برای رسیدگی به موضوعات حقوق بشری داشته باشد.

شورای حقوق بشر یک نهاد بین‌دولتی در سیستم سازمان ملل متحد است که متشکل از نمایندگانی از ۴۷ کشور عضو می‌باشد که با رای مخفی توسط مجمع عمومی ملل متحد برای یک دوره سه ساله انتخاب،[۱۲۶] و مسئولیت تقویت، حمایت، و پیشبرد از حقوق بشر را به عهده می گیرند. شورا با اختیارات وسیعی که دارد «مسئولیت احترام جهانی برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه ، بدون هیچ گونه تمایز و به روشی عادلانه و برابر را بر عهده» گرفت. شورا باید «به موارد نقض حقوق بشر، از جمله نقض فاحش و سیستماتیک رسیدگی کرده و در مورد آن توصیه‌های لازم را ارائه دهد». علاوه براین، شورا «باید هماهنگی موثر و جریان اصلی حقوق بشر را در سیستم سازمان ملل متحد به عهده گرفته و آنرا تقویت نماید». قطعنامه‌های شورا به لحاظ حقوقی الزام‌آور نیستند. اما حاوی تعهدات عمیق سیاسی برای کشورها می باشند.

به بیان روشن‌تر، شورا چهار وظیفه خاص را به عهده گرفته است. اول اینکه شورا بطور عمده به موارد نقض حقوق بشر در سراسر جهان، در رابطه با کشورهای خاص، و یا موضوعی خاص مانند تبعیض علیه زنان، رسیدگی کرده، مواضعی را اتخاذ، و توصیه‌هایی را ارائه می‌دهد. دومین وظیفه این است که شورا استانداردهای بین‌المللی لازم در زمینه حقوق بشر تعریف و تعیین می‌کند. به عنوان مثال دستورالعمل‌هایی دررابطه با حقوق بشر و عملکرد شرکت‌های خصوصی فراهم می آورد. سومین وظیفه شورا این است که ابزارهایی را برای پیشبرد حقوق بشر فراهم می‌آورد که الزام‌آور می‌باشند. به عنوان مثال پروتکلی برای پیش‌بینی فرآیند شکایت در رابطه با مفاد مقاوله‌نامه حقوق کودک را تهیه کرده است. چهارم اینکه از طریق پیشبرد هم‌پرسگی میان کشورها و شورای حقوق بشر، و به نمایندگی از سوی جامعه جهانی، در راستای ظرفیت سازی برای پیشبرد حقوق بشر کمک می‌کند.

شورا همچنین زیر مجموعه‌های متناسب با ماموریت خود مانند ساز و کار «بررسی‌های دوره ای عام»، «فرآیندهای ویژه»، «کمیته مشورتی»[۱۲۷] و «فرآیند رسیدگی به شکایات»[۱۲۸]

---

[۱۲۶] ۱۳ از کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوس آرام، ۸نفر از امریکای لاتین و حوزه کارائیب، ۷ نفر از اروپای غربی و دیگر کشورها، و ۶ نفر از بخشهای شرقی اروپا. ۱۳ نفر از افریقا،

[127] The Council’s think Tank or Advisory committee

[128] Complaint Procedure

را بوجود آورده است.[129] شورا همچنین این اختیار را دارد تا کمیسیون‌های بین‌المللی تحقیق، و نیز هیئت‌های حقیقت یاب را برای تحقیق پیرامون نقض حقوق بشر، و با هدف آشکار ساختن متخلفان و استقرار عدالت، ایجاد کند. در جلسات شورا علاوه بر اعضای رسمی، ناظرانی از سوی کشورها، سازمان‌های بین‌دولتی، و سازمان‌های غیردولتی هم بطور فعال مشارکت می‌نمایند.

شورا بلافاصله استراتژی «نهادین سازی» شکایات را در نظام دادرسی و نیز ساز و کارهای متناسب با بررسی آنها به وجود آورد. هدف نهایی این سازوکار بهبود وضعیت حقوق بشر در همه کشورها و رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر در هر مکانی است. در حال حاضر، هیچ ساز و کار دیگری از این نوع و با این عمق و وسعت در جهان وجود ندارد. شورای حقوق بشر همچنین با فرآیندهای ویژه سازمان ملل متحد که توسط کمیسیون حقوق بشر سابق تأسیس شده بود و سپس توسط شورا مورد شناسایی قرار گرفتند، کار می‌کند. این‌ها از گزارشگران ویژه ، نمایندگان ویژه ، کارشناسان مستقل و گروه‌های کاری تشکیل شده اند که در مورد موضوعات یا شرایط حقوق بشری در کشورهای خاص نظارت، بررسی، مشاوره و گزارش ارائه می دهند. شورا این توانایی را دارد که در مورد همه موضوعات حقوق بشری و ضرورت عطف توجه به آنها بحث و گفتگو کرده و مداخلات سازنده داشته باشد.

افراد و گروه‌ها می‌توانند بدون توجه به اینکه کشور مورد نظر آنها معاهده خاصی را تصویب نموده یا حق شرط خاصی را برای آن معاهده اعلام کرده است، شکایت خود را به شورا تسلیم نمایند. این نکته مهم نشان از این حقیقت دارد که جامعه جهانی خود را آماده ساخته تا حقوق حاکمیت آزاد انسانی را نسبت به حق حاکمیت کشورها قانون شکن در مقام بالاتری قرار دهد. بنابراین عدم الحاق به، و یا عدم پذیرش یک معاهده حقوق بشری، به آن معنی نیست که آن کشور برای خود حصار امنی را فراهم آورده و می‌تواند حقوق بنیادین شهروندان خود را نادیده انگارد. مهم‌تر از همه اینکه امکان طرح شکایت علیه دولتی که معاهده خاصی را امضا و تصویب نکرده است، به این معنی است که مفهوم مرکزی حاکمیت کشورها اهمیت سیاسی خود را از دست داده و جهان به سوی نوعی همبستگی جهان‌شمول در جهت حمایت از حقوق بشر ستم دیدگان پیش رفته است. همین امر نشان از جهانی‌شدن گفتمان حقوق بشر دارد به گونه‌ای که حتی مبانی نظام بین‌المللی سنتی و حاکمیت–محور را به چالش کشیده است. درنتیجه این اقبال جهانی نسبت به دفاع از حقوق بشر و آزادی‌های

[129] Universal Periodic Review Mechanism (UPR), the Special Procedures, the Advisory Committee, and the Complaint Procedure.

اساسی، افراد این فرصت را پیدا کرده‌اند تا شکایت خود را در بالاترین سطح سازو کارهای حقوق بشر سازمان ملل متحد، یعنی شورای حقوق بشر، مطرح ساخته و برای محکومیت کشور ناقض حقوق بشر بکوشند. علاوه براین، هرچند که شورا متشکل از نمایندگان کشورهاست، محرمانه بودن شکایات، شاکیان را از خطر سرکوب بیشتر در امان نگه داشته، و در عین‌حال همکاری کشور خاطی برای احترام به حقوق بشر را افزایش می‌دهد.

شورا در هفتم ژوئن ۲۰۰۷، طی قطعنامه شماره ۵/۱ با عنوان «ایجاد نهاد شورای حقوق بشر سازمان ملل»[۱۳۰] آیین دارسی خاصی را به وجود آورد که شکایات مربوط به الگوهای ثابت نقض فاحش و قابل اعتماد تمام حقوق بشر و کلیه آزادی‌های اساسی در هرکجای جهان و تحت هر شرایطی را بررسی کند.[۱۳۱] هدف از این نهادسازی فراهم آوردن چارچوبه ای برای عملکرد شورا و نهادهای وابسته آن و همچنین طرز کار و آیین دادرسی مربوط به آنها می‌باشد . شورا سه جلسه درماه‌های مارس، ژوئن، و سپتامبر در سال برگزار می‌کند، و تعداد کل جلسات ده هفته می‌باشد . دستور کار جلسات شامل موضوعاتی می‌باشد که توجه به آنها تواند برای چگونگی طرح شکایات نزد این شورا مفید باشد:

- موضوعات سازمانی و فرآیندهای رسیدگی؛
- گزارش سالانه کمسیاریای عالی ملل متحد در حقوق بشر و گزارش دبیر کل ملل متحد؛
- ارتقا و حمایت از کلیه حقوق بشر، مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جمله حق توسعه؛
- گزارش وضعیت‌های حقوق بشری که باید مورد توجه شورا قرار گیرد؛
- گزارش و فعالیت‌های ارگان‌های ذیربط و ساز و کارها؛
- کار بررسی دوره‌ای جهانی؛
- وضعیت حقوق بشر در فلسطین و سایر سرزمین‌های اشغالی عرب
- پیگیری و اجرای اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام مصوب سال ۱۹۹۳ وین؛[۱۳۲]

---

[130] Institution-Building of the United Nations Human Rights Council
[131] Human Rights Council Resolution 5/1. Institution-building of the United Nations Human Rights Council
[132] Vienna Declaration of Human Rights and Action Plan adopted, 25 June, 1993, the World Conference on Human Rights

- موضوعات نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه ستیزی، و اشکال مختلف مربوط به عدم تحمل، و پیگیری و اجرای اعلامیه و برنامه اقدام دوربان مصوب سال ۲۰۰۱ در آفریقای جنوبی؛[۱۳۳]
- برقراری همکاری‌های تکنیکی و توسعه ظرفیت‌سازی برای پیشبرد حقوق بشر.

قطعنامه شماره ۵/۱ به افراد، گروه‌ها، و سازمان‌های غیردولتی این فرصت را می‌دهد تا شکایات خود را در خصوص نقض فاحش حقوق بشر به شورای حقوق بشر ملل متحد تسلیم نمایند. رسیدگی محرمانه است و هدف آن پیشبرد همکاری میان کشورها می‌باشد . شورا می‌بایست اطمینان یابد که فرآیند رسیدگی با بی طرفی کامل، شیوه‌های عینی و نه فرضی و انگاشتی،[۱۳۴] موثر و کارآمد، قربانی–محور، و همچنین به موقع انجام می‌شود. ازطریق فرآیندهای رسیدگی به شکایات، شورا می کوشد شانس دستیابی به نتیجه بهتر با کشورها را بهبود بخشد.

شکایات برای اینکه بتوانند در شورای حقوق بشر قابل قبول باشند، باید در برگیرنده معیارهای زیر باشند:

- شکایات باید کتبی بوده و به یکی از شش زبان رسمی سازمان ملل متحد (عربی، چینی، انگلیسی، فرانسوی، روسی، و اسپانیایی) به شورا ارسال شوند. شورا فرم خاصی را برای یکنواخت سازی شکایات از نقطه نظر شکلی فراهم آورده است.[۱۳۵] فرم باید ترجیحا تایپ و امضا شده باشد.
- شکایات باید شامل شرح واقعه مربوطه (اسامی قربانیان ادعا شده، تاریخ، مکان، و سایر شواهد) و با جزئیات ممکن بوده و از ۱۵ صفحه تجاوز نکند. شرح واقعه باید همچنین به گونه‌ای باشد که نقض حقوق بشر را با قید فاحش بودن آن گزارش کند.
- شکایت باید شامل اطلاعات شخصی یعنی نام کامل، ملیت، تاریخ تولد، آدرس پستی، و آدرس پست الکترونیکی شاکی بوده و کشوری که علیه آن شکایت می‌شود نیز مشخص

[133] Declaration and Program of Action, World Conference Against Racism, Racial Discrimination, Xenophobia and Related Intolerance. See: United Nations Department of Public Information New York, 2002 www.un.org

[134] Objective and not subjectives

[۱۳۵] به تارنمای شورای حقوق بشر مراجعه نمایید.

باشد. شاکی باید هرگونه تغییر در آدرس یا سایر اطلاعات تماس را در اسرع وقت به دبیرخانه شورا اطلاع دهد.

- شکایت نباید آشکارا از انگیزه‌های سیاسی سرچشمه گرفته باشد.
- شکایات و یا گزارشات نباید منحصراً براساس محتویات رسانه‌های گروهی تنظیم شده باشد.
- شکایت نباید توسط یکی از ارگان‌های ملل متحد در حال رسیدگی باشد.
- شکایات فقط بعد از آنکه در محافل قضایی داخلی به نتیجه نرسند قابل طرح در شورای حقوق بشر می باشند. شاکی ممکن است توضیح دهد که راهکارهای داخلی بی اثر بوده یا طولانی مدت باشند به گونه‌ای که معطل ماندن موجب نقض بیشتر و فاحش‌تر حقوق بشر می‌شود.
- شاکیان باید کپی (و نه اصل) کلیه اسناد مربوط به شکایات و استدلال های خود ، به ویژه تصمیمات اداری یا قضایی راجع به شکایات صادر شده توسط مقامات ملی کشور خود ارائه دهند. اگر این اسناد به زبان رسمی سازمان ملل نباشد ، ترجمه کامل یا خلاصه آن‌ها باید ارائه شود.
- شکایات باید از واژهای توهین آمیز مبرا باشد.
- هرگاه شکایتی توسط یکی دیگر از نهادها و رویه‌های ملل متحد مورد بررسی قرار گرفته باشد نمی‌تواند توسط شورا پذیرفته شود.
- نهادها و فرآیندهای رسیدگی به شکایت عهده دار وظیفه جبران خسارت به قربانیان نقض فاحش حقوق بشر نیستند.[۱۳۶]

علاوه براین شکایات در مواردی قابل طرح و پذیرش می‌باشند که براساس نقض فاحش حقوق بشر تنظیم شده باشند. مفهوم «فاحش بودن»[۱۳۷] بودن به شرایطی اطلاق می‌شود که دیگر نمی‌توانند زیر عنوان صلاحیت حاکمیتی ملی توجیه شوند. به خوبی آشکار است که تسلیم کنندگان گزارش به شورا باید توضیح و تفسیر دقیقی از ویژگی فاحش بودن نقض حقوق بشر ارائه دهند. بنابراین وجود یک شکایت برای فعال کردن ساز وکار شورا کافی نیست. مهم‌ترین ویژگی موضوعیت نقض فاحش این است که در برگیرنده حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بوده و در هر کجای جهان و تحت هرشرایطی که

---

136 نگاه کنید به تارنمای شورای حقوق بشر: https://www.ohchr.org/EN/HRBodies/HRC/ComplaintProcedure/Pages/FAQ.aspx#:~:text=You%20can%20also%20send%20your,High%20Commissioner%20for%20Human%20Rights.

137 Gross - Grave

رخ داده باشند، قابل طرح در شورا می‌باشد . بنابراین شرایط یادشده می‌تواند شامل درگیری مسلحانه، نقض قوانین بشردوستانه بین‌المللی یا تهدید به صلح بین‌المللی باشند. کسانی که شکایاتی را برای نقض حقوق بشر بر علیه دولتی به شورای حقوق بشر تسلیم می‌کنند، باید در نظر داشته باشند که گزارش مربوطه شامل چندین قربانی، و تعداد معینی از نقض حقوق بشر در مدت مدت زمان مشخصی بوده وعمل نقض باید بویژه در برگیرنده اقدامات تحقیرآمیز و غیرانسانی باشد. این ویژگی‌ها در جلسات بررسی برای قابل قبول بودن شکایت مورد توجه قرار می گیرند. همه شکایات و گزارشات باید مبتنی بر حقوق بشر شناخته شده مانند حقوق بشر بهائیان، دراویش، زندانیان سیاسی، روزنامه نگاران، فعالان حقوق بشر، نهضت رهایی بخشی زنان، و امثالهم که در ایران امروز همواره اتفاق می افتند، باشند. برای اطمینان خاطر یافتن از قرار گرفتن شکایات در مسیری قابل پیگیری و سازنده، شورا دو گروه کاری به وجود آورده است. گروه کاری گزارشات وظیفه بررسی شکایات از حیث قابل پذیرش بودن توسط شورا می‌باشد . گروه کاری بررسی وضعیت‌ها به ماهیت شکایت و ادله مرتبط با آن می پردازد.

بعد از پذیرش شکایت توسط دبیرخانه شورا، چهار مرحله دنبال می‌شود:

در مرحله اول گزارش یا شکایت توسط رئیس گروه کاری در خصوص گزارشات، با تشریک مساعی دبیرخانه مورد بررسی اولیه قرار می گیرد تا مشخص شود که آیا مطابق با معیارهای تعیین شده می‌باشد یا خیر. اگر این معیارها صحیح باشند، گزارش به کشور مربوطه انتقال داده می‌شود تا نظرات خود را در مورد ادعاهای مربوط به نقض حقوق بشر اعلام نمایند.

در مرحله دوم گروه کاری گزارشات که در سال دو بار تشکیل جلسه می‌دهد، ادعاهای نقض حقوق بشر را ارزیابی کرده و در خصوص قابل قبول بودن آنها تصمیم گیری می‌کند. هدف اصلی این بررسی این است که معلوم شود که آیا شکایت الگوی ثابت نقض فاحش حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را می‌تواند ثابت کند یا خیر. دراین بررسی‌ها گروه کاری گزارشات ممکن است تصمیم بگیرد که آیا باید شکایت را، اگر مطابق با مفاد قطعنامه ۱/۵ شورا نباشد، رد کند، یا اینکه آنرا مورد بررسی قرار داده و از کشور مربوطه و یا شاکی بخواهد که اطلاعات بیشتری را در یک زمان معقول برای بررسی بیشتر ارائه نمایند. سپس پرونده را که شامل همه گزارشات قابل قبول و نیز توصیه‌هایی برای بررسی بیشتر به گروه کاری وضعیت‌ها ارسال نماید.

گروه کاری وضعیت‌ها مرحله سوم رسیدگی به شکایت را آغاز می‌کند. این گروه متشکل از پنج نماینده از کشورهای عضو شورای حقوق بشر است که از طرف گروه‌های منطقه‌ای انتخاب شده اند. آنها دوبار در سال تشکیل جلسه داده و گزارشات و توصیه‌های ارائه شده توسط گروه کاری گزارشات را مورد بررسی قرار می‌دهد. این گروه تصمیم می گیرد که بررسی وضعیت را متوقف ساخته یا اینکه آنرا برای کسب اطلاعات بیشتر همچنان مورد پیگرد قرار دهد، و در نهایت اگر نقض فاحش حقوق بشر اثبات شود، آنرا به شورا ارسال نماید.

در مرحله چهارم موضوع به شورای حقوق بشر ارجاع می‌شود. دراین مرحله، شورا گزارش‌های گروه کاری وضعیت‌ها را به روشی محرمانه بررسی، و سپس تصمیم می گیرد که در صورت عدم تأیید تضمین دریافت اطلاعات لازم، کار را متوقف کند، یا اینکه وضعیت را تحت بررسی بیشتری قرار داده و از کشور مربوطه بخواهد که اطلاعات بیشتری را در یک دوره زمانی معقول ارائه نماید. شورا همچنین ممکن است یک متخصص مستقل و با صلاحیت عالی برای نظارت بر وضعیت و گزارش مجدد آن به شورا تعیین نماید. در نهایت، شورا به کشور خاطی کمک‌های فنی، توصیه‌ها، و شیوه های ظرفیت سازی، برای پیشبرد حقوق بشر فراهم می آورد.

اتخاذ رسمی قطعنامه توسط شورا در اختیار اعضای آن است. قطعنامه‌های مرتبط با کشوری خاص، در ابتدا توسط کشورهای عضو، نهادهای جامعه مدنی، و سازمان‌های بین‌دولتی مورد بحث قرار می گیرد. در نتیجه قطعنامه‌ها ابزاری برای سنجش میزان تعهد سیاسی جامعه بین‌المللی و میزان تمایل به بحث درباره یک موضوع خاص در مورد حقوق بشر یا زمینه‌های مرتبط با آن است. معمولا دو نوع قطعنامه اتخاذ می شوند. قطعنامه‌های موضوعی که طیف گسترده ای از موضوعات حقوق بشر جریان اصلی مانند آزادی بیان، منع شکنجه، حق غذا و غیره، تا موضوعات پیچیده‌تر مربوط به حقوق بشر مقابله با تروریسم را در بر می گیرد. نوع دوم قطعنامه هایی هستند که در رابطه با کشورهایی خاص اتخاذ می‌گردند. قطعنامه‌هایی از این دست می‌توانند منجر به انتخاب یک گزارشگر ویژه گزارشگر، ایجاد کمیته تحقیق، یا مأموریت حقیقت‌یاب در مورد وضعیت حقوق بشر در یک کشور خاص شوند. این‌گونه قطعنامه‌ها اغلب توسط کشور مورد نظر خصمانه تلقی شوند. در نتیجه راه مذاکره برای پیشبرد حقوق بشر را دشوار می سازند.

قطعنامه‌های اتخاذ شده خواه موضوعی و یا مربوط به کشورها، از نظر محتوا و نوع تعهدات تعیین شده اشکال مختلفی می‌توانند داشته باشند. قطعنامه‌هایی که به موضوعات

اساسی می پردازند، قطعنامه‌های اساسی هستند، درحالیکه قطعنامه‌هایی که دستورالعمل و یا روش‌های ویژه را موجب می شوند، قطعنامه‌های رویه‌ای نام دارند. قطعنامه‌های موضوعی در برگیرنده محتوی و هم ابعاد فرآیندی می باشند. درسال‌های اخیر تمایلی به اتخاذ یک رویکرد تدریجی توسط کشورها به وجود آمده است. برای این کار در ابتدا یک رخداد جانبی برای اندازه گیری واکنش کشور مورد نظر قرار می گیرد. سپس برای جلب توجه شورا به موضوع، بیانیه مشترکی در جلسه بعدی شورا قرائت شده و فراخوانی برای یک جلسه به اجرا گذاشته می‌شود. و در نهایت طی یک قطعنامه فرآیندی خواهان گزارشی از سوی گزارشگران ویژه می شوند. این رویکردی است که برای قطعنامه‌های مربوط به ایمنی روزنامه نگاران و تظاهرات مسالمت آمیز به اجرا گذاشته شده است.

قطعنامه‌ها عموما عواقب غیرمستقیم و بلندمدت دارند زیرا هدف اصلی آنها تشویق به تغییرات قانونی با بهترین روش‌های ممکن و عملی در سطح ملی است. قطعنامه‌ها همچنین توجه جامعه جهانی را به موضوعات خاص یا شرایط خاص کشور هدف جلب می‌کنند. قطعنامه‌هایی از این دست گاهی اوقات انگیزش‌هایی برای اقدام سایر نهادها مانند شورای امنیت را فراهم می‌آورند. دبیرکل ملل متحد و یا کمیساریای عالی حقوق بشر به شیوه‌ای منظم پرسش‌نامه‌هایی را به کشورها ارسال کرده و در مورد نحوه اجرای قطعنامه‌های موضوعی تحقیق می‌کنند. البته آن کشورها دارای این اختیار حاصل از حق حاکمیت خود هستند تا آن پرسشنامه‌های مذکور را بی پاسخ بگذارند. البته این موارد مانع از بدست آوردن اطلاعات از طریق جامعه مدنی در سطح ملی یا بین‌المللی در مورد وضعیت کشور مورد نظر نخواهد بود. شورا همچنین می‌تواند در خواست بازدید از کشور موردنظر را داشته باشد.[۱۳۸]

بررسی ادواری جهانی

از جمله ابداعات بی‌نظیر برای پیشبرد حقوق بشر در سراسر جهان تاسیس ساز و کار «بررسی دوره ای عام» است که در سال ۲۰۰۶ برای ارزیابی وضعیت حقوق بشر در تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد بوجود آمد، و یک ساز و کار منحصر به فرد همکارانه و کشور با کشور است. بند پنجم از ماده ۵ قطعنامه شماره ۶۰/۵۲۱ شکل گیری این بررسی توضیح می‌دهد که هدف از ایجاد این بررسی انجام و پیشبرد همکاری، مبتنی بر گفتگوی تعاملی، با مشارکت کامل کشور مورد نظر و با توجه به نیازهای ظرفیت سازی آن می‌باشد. چنین سازوکاری باید کار نهاد های معاهده–محور را تکمیل نماید. بند ۹ همان قطعنامه

[138] The Human Rights Council: A Practical Guide.

توضیح می‌دهد که همه کشورهای عضو می‌بایست بالاترین استانداردها را در همکاری با شورا برای بررسی دوره‌ای فراهم آورند. در طی بررسی وضعیت حقوق بشر در کشور مربوطه مورد ارزیابی قرار گرفته و توصیه‌های داده می‌شود. آن کشور می‌تواند بطور داوطلبانه توسط تعهداتی را در قبال توصیه‌های انجام شده بپذیرد.

همه کشورها، بدون استثنا، در این بررسی فعال هستند. در عین‌حال در این ساز و کار، یک کمیته مشورتی که به عنوان «اتاق فکر» شورا فعالیت می‌کند، برای ارائه نظرات تخصصی و مشاوره در مورد موضوعات حقوق بشر به وجود آمده است. بررسی توسط یک گروه کاری متشکل از ۴۷ کشور عضو شورای حقوق بشر انجام شده است و شامل یک گفتگوی تعاملی است. در این گفتگو کشورهای عضو و ناظر شورا نیز این فرصت را دارند تا از کشور تحت بررسی پرسش‌هایی مطرح ساخته و پیشنهاداتی ارائه دهند. از سوی دیگر، کشور تحت بررسی نیز فرصت دارد اطلاعاتی را که درباره بررسی خود تهیه کرده به گروه کاری ارائه دهد، به پرسش‌ها و توصیه‌هایی که کشورها در طول و پیش از گفتگوی تعاملی مطرح کرده اند جواب دهد، و در پایان بررسی اظهار نظرهای نهایی خود را نیز ارائه دهد. سازمان‌های غیردولتی دارای مقام مشورتی با شورای اقتصادی و اجتماعی م توانند در جلسات گروه کاری بررسی ادواری جهانی شرکت کنند، اما در گفتگوی تعاملی نقشی ایفا نمی‌کنند.

برای تسهیل روند رسیدگی، گروه کاری متشکل از سه گزارشگر (گروه سه نفره) به فرآیند بررسی کمک می‌کنند. برای بررسی هر کشور، گروه سه نفره متفاوتی تشکیل می شود که اعضای آن (از گروه‌های منطقه‌ای مختلف سازمان ملل) با قرعه از کشورهای عضو شورای حقوق بشر انتخاب می شوند. دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر به این گروه سه نفره در انجام وظیفه خود کمک می‌کند. پس از گفتگوی تعاملی درباره هر کشور گزارشی تهیه می‌شود. این گزارش‌ها پس از کسب تکلیف نماینده کشور مورد بررسی از کشور متبوع خود، تصویب می شوند. کشورها دو هفته فرصت، دارند تغییراتی در بیانیه‌های خود به وجود آورند. بنابراین، اسناد در برگیرنده خلاصه‌ای از مذاکرات در جریان بررسی بوده، و از کشور مورد بررسی خواسته می‌شود نشان دهد که از توصیه‌های ذکر شده در سند حمایت می کند یا خیر.

گزارش مربوط به هر کشور بررسی شده، پس از تصویب در گروه کاری بررسی ادواری جهانی به شورای حقوق بشر منتقل می‌شود. شورا معمولا در جلسه عادی بعدی خود این نتیجه‌گیری‌ها را با اختصاص حدود یک ساعت زمان به هرکدام بررسی و تصویب می کند. به موجب قطعنامه شماره ۵/۱، بعد از تصویب سند به کشور مربوطه فرصت داده می‌شود تا

دیدگاه‌های خود را درباره نتیجه گیری، توصیه‌ها، وعده‌ها و تعهدات داوطلبانه مطرح کند. این فرصت همچنین شامل پرسش‌ها و یا موضوعاتی است که در طول گفتگوی تعاملی گروه کاری مطرح شده اند. کشورهای عضو و ناظر شورا نیز فرصت دارند نظر خود را درباره نتیجه ابراز نمایند. به دیگر عوامل ذینفع مربوطه، از جمله نهادهای ملی حقوق بشر، و سازمان‌های غیردولتی دارای مقام مشورتی نزد شورای اقتصادی و اجتماعی فرصت طرح موضوعات داده می‌شود. هنگام تصویب اسناد، شورا درباره ضرورت و زمان هر پیگیری خاص نیز تصمیم می گیرد.

بررسی ادواری جهانی براساس اصول زیر فعالیت می‌کند:

- حمایت از همگانی بودن، وابستگی متقابل، تقسیم ناپذیری و به هم پیوستگی تمامی حقوق بشر براساس بند پنجم اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام وین؛
- مکاری بر مبنای اطلاعات بی‌طرفانه و موثق و نیز گفتگوهای تعاملی و سازنده برای دستیابی به بهبودی در شرایط حقوق بشری در کشورهای مربوطه؛
- رفتار یکسان به همه کشورها برای پیشبرد اصل برابری حاکمیتی طبق منشور ملل متحد؛
- ساز و کارهای بین دولتی، متکی به همه اعضا، و عمل‌گرا؛
- نقشی تکوینی و نه تکراری نسبت به مجموعه‌های حقوق بشری داشته باشد. یعنی اینکه برای بازدهی موثر کارهای دیگر نهادها را تکرار نکند؛
- به گونه‌ای بی طرفانه، شفاف، غیرگزینشی، سازنده،بدون حالت مقابله، وعدم سیاست‌زدگی عمل کند؛
- توانایی شورای حقوق بشر را برای نشان دادن واکنش به وضعیت‌های اضطراری حقوق بشر کاهش ندهد؛
- دیدگاه جنسیتی را به طور کامل در فعالیت‌هایش تلفیق کند.

برای کارکرد موثر و نیز تشویق کشورهای درحال توسعه در این ساز و کار، دو واحد مالی شامل صندوق سپرده داوطلبانه بررسی ادواری جهانی و صندوق داوطلبانه برای کمک مالی و فنی، به ترتیب جهت تسهیل مشارکت کشورهای در حال توسعه (به ویژه کشورهای کمتر توسعه یافته) ایجاد شده است.

همان‌گونه که توضیح داده شد، بررسی عام اصل رفتار برابر با همه کشورها را در سرلوحه ماموریت خود قرار داده است. ضوابط بررسی براساس منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، اسناد حقوق بشری که کشور به آنها پیوسته است، تعهدات داوطلبانه شامل

تعهداتی که هنگام نامزدی برای انتخاب در شورا داده است، و درنهایت قانون بشر دوستانه بین‌المللی حاکم، می‌باشد .

فرآیند بررسی مقدماتی براساس سه دسته از اطاعاتی که جمع آوری شده است انجام می پذیرد.

دسته اول شامل اطلاعات ارائه شده از سوی کشور تحت بررسی (یعنی گزارش ملی آن کشور درخصوص پیشرفت حقوق بشر) است. این گزارش می‌تواند به صورت شفاهی یا کتبی، ارائه شود. اطلاعات کتبی نباید از ۲۰ صفحه بیشتر باشد. به کشورها توصیه می‌شود گزارشات خود را از طریق فرآیند گسترده مشورت ملی با همه نهاد های اجتماعی مربوطه، از جمله جامعه مدنی تهیه و تسلیم نمایند.

دسته دوم براساس اطلاعات موجود در سازمان ملل متحد و توسط کمیساریای عالی اماده می‌شود. این مجموعه از اطلاعات موجود در گزارش های نهادهای معاهده حقوق بشر، رویه‌های ویژه، و سایر اسناد رسمی مربوطه سازمان ملل را که از ۱۰ صفحه بیشتر باشد.

دسته سوم شامل خلاصه‌ای از اطلاعات ارائه شده از سوی دیگر عوامل ذینفع بررسی ادواری جهانی، از جمله نهادهای ملی حقوق بشر، سازمان‌های غیر دولتی، و دیگر فعالان جامعه مدنی بوده، و نباید از ۱۰ صفحه بیشتر باشد.

برای تهیه گزارشات موثر، معیارهایی به شرح زیر تعریف شده اند:

- رفتار یکسان به همه کشورها برای پیشبرد اصل برابری حاکمیتی طبق منشور ملل متحد؛
- پیشینه و مبنانی قانونی و نهادین برای ترویج و حمایت از حقوق بشر در کشورها، از جمله قانون اساسی، قوانین ملی، تدابیر سیاست‌گذاری، حقوق ملی، زیر ساختارهای حقوق بشر مانند نهادهای ملی حقوق بشر، و نیز اجرای تعهدات بین‌المللی کشور؛
- ترویج و حمایت از حقوق بشر در همه جای جهان، از جمله اجرای تعهدات تعیین شده در زمینه حقوق بشر بین‌المللی، قوانین ملی و تعهدات داوطلبانه، فعالیت‌های نهادهای ملی حقوق بشر، آگاهی عمومی از حقوق بشر، و همکاری با ساز و کارهای حقوق بشر؛
- شناسایی دستاوردها، بهترین روش‌ها، چالش‌ها، و محدودیت‌ها؛

- علاوه براین، هر کشور باید اولویت ها، ابتکارات و تعهدات ملی اصلی که برای غلبه بر چالش‌ها و محدودیت‌ها وضع شده و به اجرا گذاشته شده و وضعیت حقوق بشر را در کشور را بهبود بخشیده‌اند، را کاملا روشن نماید.

حال این پرسش را می‌توان به اشتراک گذاشت. چگونه اعضای ملل متحد می‌توانند از حمایت ساز و کار «بررسی دوره ای عام» برخوردار شوند؟

- واقعیات زندگی مردم را به طور منظم ارزیابی کنند، علل اصلی نابرابری‌ها، درگیری‌ها و خشونت‌ها، و گروه‌هایی را که در معرض خطر هستند را با دقت مطالعه کنند.
- در مورد موضوعات مورد علاقه مشترک بیشتر و به طور استراتژیک برنامه‌ریزی کنند، توصیه‌ها را با جدیت بیشتری بپذیرند و اراده سیاسی برای اجرای آن به وجود آورند.
- با جدیت در یک هم‌پرسگی (دیالوگ) خود را قرار دهند.
- چارچوبه‌ای عملی برای گفتگوها میان کشور و نهادهای جامعه مدنی را بوجود آورند.
- شبکه‌ها و اتحادیه‌های درون کشوری در زمینه حقوق بشر ، توسعه پایدار و مسائل صلح و امنیت بین نهادهای دولتی ، نهادهای سازمان ملل ، جامعه مدنی و سایر ذینفعان مربوطه مانند نهادهای ملی حقوق بشر ، اتحادیه‌های کارگری یا رسانه، به وجود آورند.
- آگاهی را در مورد حقوق بشر و نابرابری‌ها در جامعه افزایش داده و از برنامه‌های استراتژیک و موقت برای پیشبرد حقوق بشر حمایت کنید، از جمله تعهدات داوطلبانه احتمالی یا برنامه‌های ملی برای اجرای توصیه‌های مکانیسم‌های حقوق بشر.
- پیوندهایی را میان توصیه‌های حقوق بشری و برنامه توسعه پایدار به وجود آورند.
- تعهد به چند جانبه‌گرایی، از جمله کمک به اجرا، تقویت و حمایت از توصیه‌های بررسی دوره‌ای عام انجام دهند.
- فرصت‌های همکاری دو و چند جانبه در زمینه حقوق بشر، برای تعامل با کشورهایی که توصیه‌ها یا اهدا کنندگان را در اجرای توصیه‌ها ارائه می‌دهند (از طریق بهترین روش‌ها ، همکاری فنی ، بودجه).
- باید همچنین همکاری با گروه بررسی فقط ابزاری است برای پیشبرد شرایط حقوق بشر.

توجه به این توضیحات، به خوبی روشن است که فرآیند کشور–محور بررسی شکایات به سختی می‌تواند بطور مستقیم کشور ناقض حقوق بشر را مسئول نگه دارد و یا ابعاد کیفری برای آن در نظر گیرد. به همین دلیل شورا با انتقادات فراوانی مواجه می‌باشد . با این وصف این واقعیت را نباید انکار کرد که شکایات علیه یک کشور ناقض حقوق بشر اعتبار حاکمیتی آن کشور لطمه می زند، و از این طریق تعاملات او را خدشه دار و سخت می‌سازد. از اینروی

هنوز می‌توان این مرجع رسیدگی را به عنوان نهادی که می‌تواند فشارهایی بر کشور ناقض حقوق بشر وارد کند، مورد توجه قرار داد.

نهادهای معاهده- محور حقوق بشر[۱۳۹]

نهادهای معاهده–محور حقوق بشر کمیته‌هایی از کارشناسان مستقل هستند که بر اجرای معاهدات حقوق بشر سازمان ملل از سوی کشورهای طرف معاهده نظارت می کنند. درحال حاضر ۹ معاهده بین‌المللی می‌توانند مبنای شکایت افراد و یا نهادهای جامعه مدنی باشند و براین اساس ۹ کمیته نظارتی بر رفتار کشورها نیز تاسیس شده است. این‌گونه نهادها با رسیدگی به گزارش‌های دریافت اقدامات لازم را به عمل آمده و برای اجرای مفاد معاهده انجام می دهند. بیشتر نهادهای معاهده–محور حقوق بشر برای دریافت و بررسی شکایت های فردی، صلاحیت دارند. مبنای اصلی ساز و کارهای حقوق بشری این نهادها این است که معاهده بین‌المللی مشخص حقوق بشری که نهادهای معاهده–محور بر آنها نظارت می کنند برای کشورها تعهدات حقوقی به وجود می آورند تا حقوق بشر را ترویج و حمایت کنند. وقتی کشوری یک معاهده حقوق بشر را از طریق تصویب یا پیوستن به آن می پذیرد، کشور طرف آن معاهده می‌شود و تعهدات حقوقی مربوط به اجرای حقوق تعیین شده در آن را برعهده می گیرد. این معاهدات ایجاد کمیته‌های بین‌المللی از کارشناسان مستقل (نهادهای معاهده–محور حقوق بشر) را برای نظارت بر اجرای مفاد آنها در آن کشورها که آنها را تصویب کرده یا به آنها پیوسته اند، پیش بینی کرده‌اند. نظام نهاد معاهده–محور حقوق بشر سازمان ملل نقشی محوری در تقویت حمایت از حقوق بشر ونظارت بر اجرای آن ایفا می‌کند. این نظام شامل کمیته‌های زیر می‌باشد :

- کمیته حقوق بشر که بر اجرای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ و پروتکل‌های اختیاری آن نظارت می‌کند؛
- کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، که براجرای میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سال ۱۹۶۶ نظارت می کند؛
- کمیته حذف تبعیض نژادی، که بر اجرای مقاوله‌نامه بین‌المللی حذف همه اشکال تبعیض نژادی مصوب مجمع عمومی در سال ۱۹۶۵ نظارت می‌کند؛
- کمیته حذف تبعیض علیه زنان، که بر اجرای مقاوله‌نامه مصوب سال ۱۹۷۹ حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان نظارت می کند؛

---

[139] کلیه مطالب این بخش نیز از روی تارنمای کمیساریای عالی حقوق بشر اخذ شده است.

- کمیته ضد شکنجه که بر اجرای مقاوله‌نامه ضد شکنجه و سایر رفتار یا مجازات بی‌رحمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز مصوب سال ۱۹۸۴ نظارت می کند؛
- کمیته حقوق کودکان که بر اجرای مقاوله‌نامه حقوق کودکان مصوب سال ۱۹۸۹ و پروتکل های اختیاری آن نظارت می‌کند؛
- کمیته کارگران مهاجر که بر اجرای مقاوله‌نامه بین‌المللی حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده های آنان مصوب سال ۱۹۹۰ نظارت می کند؛
- کمیته حقوق اشخاص دارای معلولیت، که براجرای مقاوله‌نامه حقوق اشخاص دارای معلولیت مصوب سال ۲۰۰۶ نظارت می‌کند؛
- کمیته ناپدید شدن های اجباری برای حمایت از همه اشخاص از ناپدید شده‌گان اجباری مصوب سال ۲۰۰۶

درراستای انجام کار این کمیته‌ها، هر کشور طرف معاهده علاوه بر تعهد به اجرای مفاد اساسی معاهداتی که طرف آن است، موظف است درباره این‌که چگونه مفاد معاهده را اجرا کرده ،گزارش‌های منظم ارائه دهد. نهاد مربوطه این گزارش‌ها را در حضور هیاتی از آن کشور و با در نظر گرفتن همه اطلاعات، از جمله اطلاعات کتبی بیشتر عرضه شده از سوی کشور طرف معاهده، و اطلاعات شفاهی ارائه شده در جریان رسیدگی به گزارش، بررسی می کند. کمیته ها از کارگزاری های سازمان ملل، نهادهای ملی حقوق بشر و فعالان جامعه مدنی، به ویژه سازمان‌های غیردولتی، اتحادیه های حرفه‌ای و موسسات دانشگاهی نهادهای معاهده حقوق بشر بر مبنای این فرآیند چیزی را می پذیرند که معمولا به عنوان «اظهار نظرهای نهایی» معروف است، که به جنبه‌های مثبت اجرای معاهده به وسیله یک کشور اشاره دارد.

کمیته حقوق بشر، کمیته حذف تبعیض نژادی، کمیته ضد شکنجه، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، کمیته حمایت از حقوق همه کارکنان مهاجر و اعضای خانواده‌های آنان، کمیته حقوق معلولان، و کمیته ناپدید شدن های اجباری ، می‌توانند به شکایت‌ها یا گزارشات و مکاتبات افرادی (یا گروه های افراد در مورد کمیته حذف تبعیض نژادی، کمیته حذف تبعیض علیه زنان و کمیته حقوق معلولان) که ادعا می کنند حقوق آنان توسط کشوری نقض شده است، رسیدگی کنند. نهادهای معاهده-محور در چارچوب این ساز و کارها می‌توانند در موارد اضطراری تدابیری اتخاذ نمایند تا با دقت بیشتری به تصمیمی نهایی درباره آن موضوع دست یابند.

کمیته مقابله با شکنجه، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، کمیته حقوق معلولان، و کمیته ناپدید شدن های اجباری با دریافت اطلاعات موثق درباره نشانه‌های مستند موارد نقض جدی، شدید یا نظام‌مند اینگونه حقوق توسط کشور طرف معاهده، اقدام به تحقیق می کنند.

کمیته حذف همه اشکال تبعیض نژادی، کمیته حقوق بشر، کمیته مقابله با شکنجه، کمیته حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان و کمیته کارگران مهاجر روش‌هایی برای رسیدگی به شکایت‌ها یا اختلافات ایجاد کرده‌اند؛

کار با نهادهای معاهده حقوق بشر روشی موثر برای جامعه مدنی بوده تا بتواند به تحقق حقوق بشر و تدوین تدابیر و مقررات حقوق بشری یاری رساند. برای چند راه وجود دارد که جامعه مدنی می‌تواند با استفاده از آنها با مجموعه نظام نهادهای معاهده-محور حقوق بشر مشارکت و همکاری کند، برای مثال:

- نظارت بر متابعت کشورهای طرف معاهده برای ارائه گزارش منظم در خصوص تعهدات خود؛
- تسلیم اطلاعات و مطالب مکتوب به نهادهای حقوق بشری شامل گزارش‌های کتبی؛
- مشارکت در جلسات کمیته مربوطه به عنوان ناظر یا از طریق ارائه نظرات شفاهی، با توجه به مقررات هر نهاد معاهده حقوق بشر؛
- پیگیری اظهار نظرهای نهایی نهادهای معاهده-محور حقوق بشر؛
- تسلیم شکایت فردی به نهادهای حقوق بشری (کمیته حقوق بشر، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، کمیته ضد شکنجه، کمیته حذف تبعیض نژادی، و کمیته کارگران مهاجر)؛
- ارائه اطلاعات برای طرح پرسش‌های های محرمانه (کمیته علیه شکنجه و کمیته حذف تبعیض علیه زنان)؛
- ارائه اطلاعات برای هشدار زود هنگام و رویه های فوری (کمیته حذف تبعیض نژادی)؛

این نهادهای حقوق بشری اقداماتی را برای نظارت بر رفتار کشورهای طرف معاهده و اینکه آنها چگونه معاهدات را به اجرا در می آورند، انجام می‌دهند.

تعهدات کشور طرف در زمینه گزارش‌دهی هنگامی که کشوری معاهده‌ای را تصویب کرده یا به آن پیوسته است، علاوه بر تعهد به اجرای مفاد اصلی آن معاهده، آن کشور را تعهد میسازد تا درباره اقدامات انجام شده برای اجرای آن گزارش‌های ادواری به کمیته مربوطه ارائه دهد. این گزارش‌ها باید تدابیر قانونی، اداری، قضایی، و سایر تدابیری را که آن کشور برای

اجرای مفاد معاهده انجام داده و تصویب کرده و دشواری‌هایی را که با آنها مواجه شده شرح دهد. کمیته مربوطه این گزارش‌ها بررسی کرده و سپس آنرا در گزارشات نهایی خود ملحوظ می دارد. فاصله گزارش‌ها نسبت به مفاد معاهده و تصمیم‌های اتخاذ شده ازسوی کمیته‌ها، از دو تا پنج سال متفاوت است. بعضی از کمیته‌ها گزارش‌های ترکیبی را می پذیرند یعنی این که کشور طرف می‌تواند دو یا چند گزارش ادواری خود به یک کمیته مفروض را دریک گزارش ترکیبی تسلیم کند.

رسیدگی به گزارش‌های کشورهای طرف از سوی نهادهای معاهده پیش از تشکیل جلسه کمیته‌ای که به گزارش‌های یک کشور طرف معاهده رسیدگی خواهد کرد، کمیته فهرستی از موضوعات و پرسش‌ها تهیه می کند که برای کشور طرف مربوطه ارسال می‌شود. کشور طرف موضوع معمولا به این فهرست پاسخ کتبی می‌دهد. این پاسخ‌ها در تارنمای کمیسرعالی درج می‌شوند.

کمیته حذف تبعیض علیه زنان، کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کمیته حقوق کودکان هر کدام پیش از جلسات یک گروه کاری یک هفته‌ای تشکیل می‌دهند تا فهرست‌های موضوعات و پرسش‌ها را با توجه به گزارش‌های کشورهای طرفی که قرار است به آنها رسیدگی کنند، آماده سازند. کمیته حقوق بشر انجام این کار را به نیروهای کاری گزارش کشوری خود محول می‌کند که در جریان جلسه پیش از اجلاسی که قرار است در آن به گزارش کشور مفروض رسیدگی شود، دیدار می کنند.

بیشتر کمیته‌ها یکی از اعضای خود را به عنوان گزارشگر کشوری منصوب می کنند تا در تنظیم فهرست موضوعات برای کشوری خاص رهبری را به عهده گیرد.

نهادهای معاهده–محور حقوق بشر علاوه بر گزارش کشور طرف معاهده می‌توانند درباره اجرای مفاد معاهده از کارگزاری‌ها، صندوق‌ها، و برنامه‌های سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین دولتی، نهادهای ملی حقوق بشر، و جامعه مدنی، به ویژه سازمان‌های غیردولتی (ملی و بین‌المللی)، اتحادیه‌های حرفه‌ای و موسسات دانشگاهی اطلاعات دریافت کنند. همچنین از کشورهای طرف برای حضور در جلسه کمیته دعوت می‌شود تا گزارش‌های خود را عرضه کنند، به پرسش‌های اعضای کمیته پاسخ دهند، و اطلاعات تکمیلی به کمیته ارائه نمایند. کمیته، با توجه به همه اطلاعات موجود، گزارش را به اتفاق نمایندگان کشور فوق بررسی می‌کند. هدف شرکت در گفتگویی سازنده به منظور کمک به کشورها در تلاش‌های آنها برای اجرای هرچه کامل‌تر و موثرتر معاهدات است. باید در نظر داشت که نهادهای معاهده–

محور به منزله نهادهای قضایی نیستند، بلکه آنها براجرای معاهدات نظارت و به کشورها مشاوره داده و آنها را به احترام، اجرا، و پیشبرد حقوق بشر ترغیب می‌کنند.

نهادهای معاهده حقوق بشر براساس گفتگوی خود با یک کشور، و هر اطلاعات دیگری که دریافت کرده‌اند، و به جنبه‌های مثبت اجرای یک معاهده و زمینه‌هایی که نهاد معاهده به آن کشور توصیه می کند اقدامات بیشتری انجام دهد، اشاره می‌کند، تصویب می‌کنند. برای کشور طرف معاهده بسیار مهم است در گزارش‌های ادواری بعدی درباره اقدامات انجام شده برای اجرای این توصیه‌ها، و مفاد معاهده، دوباره به کمیته گزارش دهد.

نهادهای معاهده–محور حقوق بشر به منظور کمک به کشورها در اجرای توصیه‌های خود رویه‌هایی را برای تضمین پیگیری موثر اظهار نظرهای نهایی خود معرفی کرده اند. بعضی از کمیته‌ها در اظهار نظرهای نهایی خود تقاضا می کنند کشورها در یک چارچوب زمانی توافق شده، درباره اقدامات انجام شده در پاسخ به توصیه های مشخص یا موضوعات دارای اولویت دوباره به گزارشگر کشوری یا پیگیری گزارش دهند.

شکایت‌ها و اختلاف‌های بین کشوری چند معاهده حقوق بشر شامل مفادی است که به کشورهای طرف امکان می‌دهد درباره نقض‌های ادعا شده معاهده‌ای به وسیله کشور طرف دیگر به نهاد معاهده مربوطه شکایت کنند.

چهار نهاد معاهده–ـمحور شامل کمیته مقابله با شکنجه، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، کمیته حقوق معلولان و کمیته ناپدید شدن‌های اجباری می‌توانند اگر اطلاعات موثقی دال بروجود نشانه‌های موجه از نقض جدی، شدید یا نظام‌مند مقاوله‌نامه‌های مربوطه خود دریک کشور طرف دریافت کنند به تحقیقات محرمانه دست بزنند. تحقیقات درباره کشورهای طرفی که ازاین رویه‌ها سرپیچی کرده‌اند، و براین اساس با صراحت صلاحیت کمیته مربوطه را برای انجام تحقیقات رد کرده‌اند، نمی‌تواند انجام شود. تحقیقات هرجا که با اجازه و موافقت کشور طرفی انجام می‌شود، می‌تواند شامل دیداری از آن کشور نیز باشد. کمیته پس از بررسی یافته‌های چنین تحقیقاتی، آنها را همراه با اظهار نظرها و توصیه‌هایی برای کشور مربوطه می فرستد.

کمیته حذف تبعیض نژادی از سال ۱۹۹۳ رویه‌هایی مربوط به هشدار زود هنگام و اقدام فوری به وجود آورده است. هدف رویه‌های هشدار زود هنگام پیشگیری از تبدیل مشکلات موجود در کشورهای طرف به مناقشات جدید یا پیشگیری از تکرار مناقشات است. هدف

رویه‌های اقدام فوری این است که نسبت به موضوعاتی واکنش نشان داده شود که نیازمند توجه فوری برای پیشگیری یا محدود کردن مقیاس یا تعداد موارد نقض جدی مقاوله‌نامه بین‌المللی حذف همه شکل های تبعیض نژادی است. از این رویه‌ها در عمل به صورت همزمان استفاده می‌شود. خود کمیته یا طرف‌های ذینفع و علاقه‌مند، از جمله فعالان جامعه مدنی، مانند گروه‌های بومی می‌توانند به آنها متوسل شوند و کمک بخواهند.

هر یک از نهادهای معاهده–محور حقوق بشر تفسیر خود را از مفاد معاهده حقوق بشری که بر آن نظارت می کند به صورت اظهارنظر های کلی (کمیته حذف تبعیض نژادی و کمیته حذف تبعیض علیه زنان از عبارت توصیه های کلی استفاده می کنند) منتشر می سازد. اظهار نظرهای کلی درباره اجرای یک مقاوله‌نامه رهنمود ارائه می دهند. آنها موضوعات گوناگون از تفسیر جامع مفاد اساسی تا رهنمودهای کلی درباره اطلاعات در زمینه مفاد مشخص معاهده‌ای را پوشش می دهند که کشورها باید در گزارش‌های خود تسلیم کنند.

تعدادی از نهادهای حقوق بشری برای بحث‌های کلی درباره یک موضوع یا مساله ویژه مورد علاقه، نشست‌هایی را برگزار می کنند. این بحث‌های موضوعی معمولا به روی شرکت کنندگان از بیرون، هیات‌هایی از کشورهای طرف و فعالان جامعه مدنی، به ویژه سازمان‌های غیردولتی، موسسات و نهادهای دانشگاهی، انجمن ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و صنفی و افراد کارشناس باز است حاصل این بحث‌ها و گفتگوها می‌تواند به نهاد معاهده حقوق بشر در تدوین متن اظهارنظر کلی جدید کمک کند. همچنین می‌تواند به کشورها و سایر عوامل ذینفع به درک مقتضیات معاهده یاری دهد.

دیدار سالانه روسای نهادهای معاهده حقوق بشر در ژنو صورت می گیرد و مجمعی برای اعضای نهادهای معاهده–محور حقوق بشر است تا درباره کار خود بحث و روش های موثرتر کردن کل نظام نهاد معاهده را بررسی کنند. مضوعات بررسی شده دراین جلسات شامل کارآمدتر کردن و بهبود کلی رویه‌های گزارش‌دهی حقوق بشر، هماهنگ کردن روش‌های کار کمیته‌ها، پیگیری کنفرانس‌های جهانی و موضوعات مالی بوده است. مشورت‌های غیررسمی با کشورهای طرف وشرکای سازمان ملل وسازمان‌های غیردولتی نیز از ویژگی‌های دیدارهای روسا بوده است.

روش‌های کاری نهادهای معاهده–محور حقوق بشر به عنوان بخشی از اصلاحات در سطح کل نظام ملل متحد که سازمان در سال‌های اخیر انجام داده است، مورد بحث بوده است. نهادهای معاهده–محور حقوق بشر تاکنون بر هماهنگی و سازگاری روش‌های کار، از

جمله در پیش گرفتن بهترین روش ممکن و کارآمدتر ساختن ساز و کارهای گزارش‌دهی کشور طرف معاهده متمرکز بوده است.

کار با نهادهای معاهده–محور حقوق بشر روشی بسیار موثر برای جامعه مدنی به منظور مساعدت به تحقق حقوق بشر و ایجاد رهنمودهای عینی و ملموس بوده است. جامعه مدنی در سطح ملی نقشی حیاتی از طریق فعالیت‌های نظارتی، حمایتی و پیگیری مربوط به کار نهادهای معاهده ایفا می‌کند. فعالیت نهادهای معاهده حقوق بشر از مشارکت فعالانه عوامل و فعالان جامعه مدنی در مراحل گوناگون چرخه گزارش‌دهی و در فرآیندهایی مانند دادخواهی، تحقیقات و هشدار زود هنگام سود برده است.

سازمان‌های غیردولتی همواره فعالان اصلی جامعه مدنی بوده‌اند که با نهادهای معاهده حقوق بشر، به ویژه در جلسات نهاد معاهده، همکاری کرده‌اند. دیگر عوامل و فعالان جامعه مدنی، مانند کارشناسان و مدافعان حقوق بشر، نمایندگان موسسات دانشگاهی و پژوهشی، و اعضای گروه‌های حرفه‌ای، نیز غالبا به فرآیند گزارش‌دهی مساعدت می‌کنند. همکاری آنها، به ویژه در زمینه ارائه اطلاعات به کمیته‌ها یا شرکت در جلسات، اغلب از سوی سازمان‌های غیردولتی آشنا و فعال در ساز و کار گزارش دهی نهادهای معاهده حقوق بشر، تسهیل می‌شود.

مقاوله‌نامه حقوق کودکان، مقاوله‌نامه بین‌المللی حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده‌های آنان و مقاوله‌نامه حقوق معلولان با صراحت نقشی را برای دیگر نهادهای صلاحیت‌دار در کار نهادهای معاهده مربوطه خود پیش بینی کرده اند که در مورد دو مقاوله‌نامه نخست منظور آنها سازمان‌های غیردولتی تعبیر و تفسیر شده است. افزون براین، کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کمیته حقوق کودکان رهنمودهایی را در زمینه مشارکت جامعه مدنی در کارخود (در این موارد با تمرکز ویژه بر سازمان‌های غیردولتی) تصویب کرده‌اند.

روش‌ها برای تعامل فعالان جامعه مدنی از یک نهاد معاهده حقوق بشر با نهاد دیگر فرق دارد. در آنچه در زیر می‌آید پاره‌ای از این تعاملات توضیح داده می‌شوند.

۱. حمایت از تدوین اسناد بین‌المللی جدید و ترغیب کشورها به تصویب یا پیوستن به معاهدات موجود.

۲. کشورهای طرف غالبا به دلایل متفاوت قادر نیستند به تعهدات خود در زمینه گزارش دادن عمل کنند. جامعه مدنی می‌تواند کشورها را به رعایت ضرب‌الاجل های گزارش دهی تشویق کرده و آگاهی عمومی را درباره تعهد یک کشور برای تسلیم گزارش در زمانی مفروض تشویق کند. فعالان جامعه مدنی همچنین می‌توانند اطلاعات تکمیلی درباره اجرای معاهده که در جریان فعالیت‌های خود گرد آورده اند در اختیار کشورها قرار دهند و با همکاری کشورها در جهت اجرای معاهده کار کنند.

فعالان جامعه مدنی، همراه با دیگر سازمان‌های همکار با سازمان ملل، می‌توانند با دادن اطلاعات به فرآیندهای بررسی تخلفات حقوق بشری کمک کنند. کمیته برمبنای این اطلاعات و گفتگو با کشور طرف مورد بحث، کمیته مورد نظر اظهار نظر نهایی خود، شامل توصیه‌ها، را صادر خواهد کرد.

۳. کمیته‌ها در طول دوره گزارش‌دهی از دریافت اطلاعات بیشتر درباره همه حوزه‌های تحت پوشش معاهدات مربوط به خود استقبال می کنند تا بتوانند به نحوی موثر براجرای آنها در کشورهای مورد نظری که گزارشات را ارائه می دهند، نظارت نمایند. موثرترین روش تسلیم اطلاعات بیشتر برای فعالان جامعه مدنی ، گزارش کتبی است، وغالبا مفیدترین گزارش‌ها آنهایی است که با همکاری و هماهنگی تعداد بیشتری از فعالان جامعه مدنی تهیه شده باشند. به همین دلیل، فعالان جامعه مدنی تشویق می شوند اطلاعات کتبی درباره یک کشور مفروض به کمینه مورد نظر ارائه دهند.

۴. شیوه‌های ارائه اطلاعات به نهادهای معاهده–محور حقوق بشر با نهادهایی که خارج ار مجموعه سازمان ملل متحد می باشند، متفاوت می‌باشد . معمولا فعالان جامعه مدنی باید پس از تسلیم گزارش کشور طرف به نهاد معاهده–محور و پیش از رسیدگی به آن اطلاعات و مطالب را تسلیم کنند. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کمیته حذف تبعیض علیه زنان، و کمیته حقوق کودکان از اطلاعات مکتوب از سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی، و از دیگر فعالان جامعه مدنی (به ویژه افراد کارشناس، موسسات دانشگاهی، انجمن‌های حرفه‌ای و صنفی و نمایندگان مجالس قانون‌گذاری) در گروه‌های کاری پیش از تشکیل جلسات خود برای تهیه کردن فهرست های موضوعات، استقبال می‌کنند. کمیته حقوق کودکان انتظار دارد اطلاعات کتبی دو ماه پیش از گروه کاری تسلیم شود. فعالان جامعه مدنی، از جمله موسسات دانشگاهی و انجمن‌های حرفه‌ای و صنفی، می‌توانند اطلاعات کتبی را کمیته مقابله با شکنجه و کمیته حقوق بشر نیز تسلیم کنند.

اطلاعات مکتوب تسلیم شده به نهادهای معاهده حقوق بشر معمولا به عنوان اطلاعات عمومی به شمار آورده می شود. با این حال کمیته‌ها اگر مشخصا درخواست شود، اطلاعات را محرمانه تلقی خواهند کرد. گزارش‌های کتبی تسلیم شده توسط فعالان جامعه مدنی، به عنوان اسناد رسمی سازمان ملل محسوب نمی شوند. این گزارشات ویرایش یا ترجمه نیز نمی شوند. بنابراین، برای فعالان جامعه بسیار مدنی مهم است بررسی و دقت کافی به عمل آورند که گزارشات را به چه زبان(ها)یی تهیه کرده و اطمینان حاصل نمایند که مطالب تسلیم شده آنها به یکی از زبان‌های کاری کمیته‌های مربوطه باشد.

۵. پیش از تسلیم گزارش‌ها و اطلاعات مکتوب، کنترل موضوعات زیر حائز اهمیت می‌باشد :

– آیا کشوری که راجع به آن گزارش داده می‌شود، به معاهده مورد بحث پیوسته یا آن را تصویب کرده است یا نه، و در صورت مثبت بودن پاسخ، حق شرطی برای آن معاهده در نظر گرفته است.(البته شرط مانع از رسیدگی فعالان جامعه مدنی به موضوعات و طرح آنها در کمیته نمی‌شود). علاوه براین، کشور طرف شکایت باید صلاحیت کمیته نظارت بر پیمان مربوطه را برای دریافت و رسیدگی به شکایات از افراد به رسمیت شناخته باشد.

– قرار است گزارش چه زمانی ارائه شود، و جلسه بعدی کمیته مربوطه چه زمانی تشکیل شود. این زمان‌ها در فاصله کمی تا موعد آنها قابل تغییر هستند. به این دلیل داشتن تماس منظم با دبیرخانه کمیته‌های مربوطه در دوره منتهی به تشکیل هر یک از آنها، مهم است.

– موضوعات اصلی تحت بررسی کنونی یا در گذشته. برای فعالان جامعه مدنی مهم است با محتوای گزارش‌هایی پیشین کشورهای طرف مربوطه و اظهارنظرهای پایانی قبلی و فهرست‌های موضوعات رهنمودهای گزارش‌دهی هر نهاد معاهده–محور حقوق بشر متفاوت است.

۴. به گزارش‌های کشورهای طرف در جلسات علنی رسیدگی می‌شود و فعالان جامعه مدنی می‌توانند به عنوان ناظر در آنها شرکت کنند. شرکت در جلسات نهاد معاهده حقوق بشر فعالان جامعه مدنی را به انجام امور زیر قادر می سازد تا بتوانند کل اعضای کمیته یا تک تک اعضای آن را در جریان مسائل قرار دهند، شاهد گفتگو بین کمیته و کشور مربوطه

باشند، و به اطلاعات دست اول درباره موضوعات مطرح شده و توصیه های کمیته دست یابند.

۵. هنگامی که جلسه کمیته تشکیل و اظهارنظرهای پایانی تدوین شده، جامعه مدنی می‌تواند انجام فعالیت‌های پیگیری را در سطح ملی برای افزایش آگاهی درباره توصیه‌ها و تشویق کشور طرف برای اجرای اظهارنظرهای پایانی به عهده بگیرد.

۶. هر فردی که ادعا می‌کند حقوق وی براساس مفاد معاهده‌ای توسط کشور طرف آن معاهده نقض شده است، می‌تواند به کمیته مربوطه شکایت کند، مشروط براین که آن کشور صلاحیت کمیته را برای دریافت چنین شکایت‌هایی به رسمیت شناخته باشد. این‌گونه شکایت‌ها را طرف‌های ثالث مانند فعالان جامعه مدنی، و یا بطور انفرادی از جانب یک فرد، بشرط اینکه آن فرد رضایت کتبی به این منظور داده باشد («و کالتنامه»، اجازه اقدام) یا قادر به دادن چنین رضایتی نباشد، می‌توانند به کمیته مربوطه تسلیم کنند. شایان ذکر است که شکایت‌های فردی را تنها درصورتی می‌توان تسلیم کرد که دادخواهی‌های داخلی به جایی نرسیده و همه راه‌های قانونی دیگر طی شده اما به هیچ نتیجه‌ای نرسیده باشد. شاکیان باید اطمینان حاصل کنند که کشور طرف معاهده صلاحیت کمیته را برای دریافت گزارش‌های فردی به رسمیت شناخته‌اند. به عنوان مثال، مشاهده می‌شود که جمهوری اسلامی ایران صلاحیت کمیته‌های رسیدگی کننده به موارد نقض حقوق بشر در برخی از موضوعات مانند حذف اشکال تبعیض علیه زنان مقاوله‌نامه علیه شکنجه را تصویب نکرده و به رسمیت نشناخته است.[۱۴۰]

۷. هنگامی که شاکی یک فرد است که ادعای نقض حقوق خود را به کمیته ارسال می‌نماید، در چنین حالتی شاکی همزمان قربانی نقض حقوق بشر نیز می‌باشد. کمیته‌ها در تصمیمات نهایی خود از این‌گونه شاکیان به عنوان نویسنده یاد می‌کنند. اما یک شاکی ممکن است به نمایندگی از شخص دیگری که به دلایلی موجه نمی‌تواند خود شکایتی را به یکی از کمیته‌ها ارائه دهد (به عنوان مثال از جانب فردی که کشته و یا ناپدید شده، و یا در حبس غیرمجاز نگه‌داری می‌شود)، به کمیته تسلیم می نماید. در اینجا تازمانی‌که شاکی از اعضای خانواده قربانی بوده یا بتواند توضیح دهد که شکایت او مبنای قانونی دارد، عمل شکایت مورد توجه کمیته مربوطه قرار می گیرد. شایان ذکر است که شاکی ممکن است به صورت

[۱۴۰] این لینک وضعیت تعهدات در قبال معاهدات حقوق بشری را نشان می‌دهد:
https://treaties.un.org/Pages/Treaties.aspx?id=4&subid=A&lang=en

رسمی (مانند مشاور) یا غیررسمی (مانند یک سازمان حقوق بشری) قربانی را نمایندگی کند. برای اینگونه شکایات ضرورتا به وجود وکیل دادگستری نیازی نیست، هرچند که مشاوره حقوقی می‌تواند کیفیت موارد ارسالی را بهبود بخشیده و موارد استناد به نقض حقوق بشر را با دقت توضیح دهد. باید توجه داشت که سازمان ملل نمی‌تواند کمک‌های حقوقی برای اینگونه شکایات تامین نماید.[۱۴۱]

۸. گزارشات یا شکایات باید با ذکر هویت شاکی و مقتول و اطلاعات تماس آنها باید در اختیار کمیته‌ها قرار گیرد تا کشور عضو بتواند به ادعاهای مطروحه پاسخ دهد. با این حال، قربانیان و یا نویسنده گزارش‌ها ممکن است درخواست کنند که هویت آنها در تصمیم نهایی کمیته اعلام نشود. تصمیمات نهایی مصوب کمیته‌ها به اطلاع عموم می رسد. بنابراین، اگر شاکیان نمی‌خواهند هویت آنها در تصمیمات نهایی فاش شود، باید آنرا به کمیته مربوطه اطلاع دهند.

در مواردی ممکن است که از کشور مربوطه اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از صدمات جبران‌ناپذیر به قربانیانی که پرونده آنها هنوز در کمیته بررسی است، توصیه شود. منظور از صدمات جبران‌ناپذیر آن صدماتی است که به دلیل ماهیت خود، هرگز به سختی می‌توانند جبران شود. نویسنده گزارش و درخواست اقدامات موقت باید نشان دهد که جان او درخطر واقعی است و در صورت تحقق آن، خسارت احتمالی قابل جبران نیست. علاوه براین شاکی باید نشان دهد که خطر شخصی بوده و واقعاً وجود دارد. به عنوان مثال، خطر اجرای حکم اعدام یا تبعید به کشوری دیگر و یا شکنجه و بدرفتاری‌های غیرانسانی و غیرقانونی را می‌توان در ردیف این‌گونه گزارشات قرار داد. شاکی می‌تواند در هر زمان قبل از تصویب تصمیم نهایی یا صدور نظر کمیته مربوطه، تقاضای اقدامات موقت داشته باشد. شاکی همچنین می‌تواند درهر مرحله از روند رسیدگی به شکایت، درخواست اتخاذ تدابیر حفاظتی برای محافظت از افراد درگیر که ممکن است مورد فشار و یا انتقام جویی کشور قرار گیرند، از جمله وکلا، شاهدان و اعضای خانواده قربانی، را داشته باشد.

۹. شاکیان باید واقعیت‌های اصلی و رخدادهای توضیح داده شده در پرونده را به ترتیب زمانی، شامل طی روش‌های قانونی داخلی که به نتیجه نرسیده اند، و نیز تصمیمات اتخاذ

---

141 برای اطلاعات دقیق و به روز شده نگاه کنید به https://www.ohchr.org/EN/HRBodies/TBPetitions/Pages/IndividualCommunications.aspx

شده توسط مقامات داخلی را به روشنی ارائه دهند. درحقیقت، شاکیان باید قبل از ارائه شکایت خود به کمیته، کلیه ساز و کارهای ملی برای شکایات خود را دنبال کرده و به این نتیجه رسیده باشند که هیچ نتیجه‌ای حاصل نشده است، تا بتوانند شکایت را نزد کمیته بین‌المللی بیاورند. استثنا فقط در هنگامی وجود دارد که شاکیان بتوانند به روشنی توضیح دهند که ساز و کارهای داخلی بدون دلیل روشنی طولانی شده‌اند، بی‌اثر هستند، یا اساسا در دسترس نیستند. البته در این مورد، شاکی باید توضیح دهد که چرا باید این استثنا برای پذیرش شکایت پذیرفته شود. به هرحال گزارش باید در اسرع وقت پس از ناکامی از پیگیری در محاکم داخلی تسلیم شود تا کشور مربوطه بتواند به موضوع پاسخ صحیح داده، و کمیته نیز قادر بشود تا ارزیابی دقیقی از واقعیت‌ها داشته باشد.

فعالان جامعه مدنی با دادن اطلاعات به کمیته‌ها می‌توانند بر تصمیم کمیته برای انجام تحقیقات محرمانه تاثیر بگذارند. تحقیقات محرمانه ساز و کارهایی مهم هستند که به فعالان جامعه مدنی امکان می دهند موارد نقض و وضعیت‌های نگران کننده را به کمیته‌ها اطلاع دهند. فعالان حقوق بشر در جریان تحقق محرمانه نیز می‌توانند اطلاعات بیشتری ارائه دهند.

۱۰. شرکت و کمک به جلسات سالانه روسای کمیته‌ها و جلسات بین‌کمیته‌ای برای فعالان حقوق بشر به عنوان ناظر در این جلسات آزاد است. دستور کار جلسات بین کمیته‌ای ماده‌ای دارد که به سازمان‌های غیردولتی اجازه می‌دهد درباره موضوعات کلی مربوط به انجام وظیفه، رویه‌ها و روش‌های کار نهادهای معاهده مستقیما با اعضای کمیته همکاری کنند.

شکایت‌های فردی به کمیته حقوق بشر، کمیته مبارزه با شکنجه، کمیته رفع تبعیض نژادی، کمیته رفع تبعیض علیه زنان، کمیته حقوق افراد دارای معلولیت، و کمیته ناپدید شدن اجباری ارسال شود.[۱۴۲]

---

[۱۴۲] فرم واحدی برای نوشتن شکایات در نظر گرفته شده است که می‌توان آنرا در لینک زیر یافت:
https://www.ohchr.org/_layouts/15/WopiFrame.aspx?sourcedoc=/Documents/HRBodies/TB/ComplaintForm.doc&action=default&DefaultItemOpen=1

بخش دوم

موضوعات و موارد

فصل پنجم

جایگاه حقوق زنان در اندیشه سیاسی و حقوق بشر بین‌المللی

به افتخار بانوان ایران زمین که زندگی گرانمایه خود را برای آزادی و عزت مردم سرزمین خویش اهدا کردند و هرگز تسلیم تحجّر تمامیت خواهان نشدند.[۱۴۳] و به احترام بانوان افغان که سالهاست در زیر سایه غیرانسانی نظام مردسالارانه و همراهی و سلطه مذهب جزم گرا سرکوب شده و از همه مواهب انسانی محروم شده اند، اما هنوز به تلاش‌های خود برای رهایی ادامه می دهند.

پرسش‌ها: چرا زنان باید از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند؟ مبانی روشنفکرانه این برابری چیست؟ برابری حقوق زنان در حقوق بشر بین‌المللی چگونه جایگاهی دارد؟

طرح موضوع

اغلب در افکار عمومی و نیز مبارزات مدنی با نظامهای مستبد و تمامیت خواه، حقوق برابر زنان با مردان از مهمترین موضوعات بوده و جایگاه رفیعی را هم در حوزه فلسفه سیاسی و هم حقوق بین‌المللی، و بویژه حقوق بشر بین‌المللی، به خود اختصاص داده است. داعیه اصلی بحث این است که زنان نیز همانند مردان از همان برابری ارزش ذاتی و حیثیتی برخوردارند و این برخورداری می‌بایست در همه عرصه های اجتماعی و سیاسی تبلور یابد زیرا که برابری استحقاقی غیر قابل انکار در حقوق مدنی و سیاسی است. موضوع برابری

---

[۱۴۳] عقیده اصلی این نوشتار در آستانه نوروز ۱۴۰۰ شکل گرفت و آن هنگامی بود که در خبری دردآور خواندم که آتنا دائمی را با پابند و دستبند به زندان لاکان رشت منتقل کرده و حتی اجازه تماس با خانواده را نیز به او ندادند. این در حالی بود که آتنا بیش از چهار سال بدون یک روز مرخصی در زندان به سر می‌برده است.

میان زن و مرد، در منشور حقوق بشر، بویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر، و اسناد معاهداتی بعدی تصدیق و از سوی جهانیان مورد شناسایی قرار گرفته است. این شناسایی در مقاوله نامه های دیگری هم به شکل قانون‌گذاری بین‌المللی در آمده است. این برابری، به عنوان مثال، شامل حق مشارکت برابر در امور خانواده و هدایت آن، حضور فعال و نقش آفرین در مناسب قضایی، حوزه‌های اداری و لشکری، انتخاب پوشش، ورزش، و تفریحات سالم می‌باشد . امروزه در جوامع غیر دمکراتیک به دلیل حضور رسوم مرد سالارانه و اغلب قبیله گرا، این برابری‌ها مورد تردید قرار گرفته و یا انکار می شوند. افزون براین، در برخی از همین جوامع (پیش مدرن) به دلیل حضور مسلط قوانین شریعت، و بویژه در جاهایی که این قوانین به مردم تحمیل می‌شود، زنان هرچه بیشتر سرکوب می شوند. از نقطه نظر مصیبت‌های ناشی از فقر و نابرابری نیز زنان اکثریت ۱,۲ میلیارد افرادی را تشکیل می دهند که در سراسر جهان در فقر زندگی می‌کنند. بنابراین برای عبور از این شرایط غیرانسانی و ظالمانه، می‌بایست به ریشه‌های قواعد دمکراتیک و نیز قوانین حقوق بشری بازگشت تا دریافت چه اندیشه‌هایی در شکل گیری نهضت برابری حقوق زنان موثر بوده اند و چگونه این اندیشه‌های رهایی‌بخش می‌توانند راه را برای حقوق زنان هموار نمایند. واکاوی این ریشه‌های روشنگری بویژه برای جوامعی مهم است که در آنها، جزم گرایی های خود–تحمیلی، یا عدم بلوغ خود–تحمیلی تاریخی، همواره مانع ادراک صحیح آزادی و انتخاب توسط خود زنان، حائز اهمیت فراوانی می‌باشد .

هدف این فصل این است که توضیح دهد به موازات مبارزات مدنی و سیاسی برای دستیابی به حقوق زنان، توجه عمیقی نیز باید به ریشه های فکری شکل گیری مفهوم برابری و موانعی فکری که بر سر راه آن قرار دارند، نیز مبذول داشت. برای این منظور، نوشته حاضر به دو بخش تقسیم می‌شود. بخش اول به معرفی افکار یکی از تاثیر گذارترین چهره‌های حقوق زنان، یعنی مری ولستون کرافت[۱۴۴] می پردازد. درعین حال، مشابهت‌های قرن هیجدهم با شرایط زنان در جامعه امروز ایران را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. علت توجه به اندیشه‌های این فیلسوف سیاسی اجتماعی قرن ۱۸ این است که وی نه تنهای قلمی پربار داشت که به خلق آثاری جاودانه انجامید، نقش او بویژه در تلاشی پویا برای آزادی زنان به عنوان حقوق بشر، نیز پیشگام مباحث امروزین حقوق زنان می‌باشد.[۱۴۵] بخش دوم در برگیرنده تلاش برای حقوق برابر زنان در درون گفتمان حقوق بشر می‌باشد .

---

[144] Mary Wollstonecraft (1759-97).

[۱۴۵] منابع اصلی نوشتار از درس‌های فلسفه سیاسی که طی در دانشگاه‌های آتاوا و سنت پل ارائه می کردم گرفته شده است.

کلید واژه ها

حقوق زنان به عنوان حقوق بشر، نابرابری جنسیتی، مردسالاری، تعصب و جزم گرایی، رهایی بخشی، عدالت اجتماعی

مبانی فلسفی حقوق برابر زنان

ریشه‌های شکل گیری اندیشه‌های برابری حقوق زنان با مردان را باید در اواخر قرون وسطی و در اثری که از شاعر درباری گیوم دو لویس با نام «عاشقانه گل رز»[۱۴۶] انتشار یافت جستجو کرد. «این عاشقانه گل رز است و مرکز همه عشق در آن نهفته است». این مجموعه اشعار تمثیل رویایی و جذاب از خواستگاری یک دوشیزه، که نماد آن یک غنچه گل رز، در محدوده یک باغ می‌باشد را نشان می‌دهد و فضای ترسیم آن بیشتر توصیف کننده طبقه اشراف جامعه آن زمان است. عاشق در تصور رویایی و آرمانی خود مورد استقبال حسن نیت دوشیزه قرار می گیرد. مفاهیم عشق و زیبایی مورد استفاده در استعاره‌ها و توصیفات این مجموعه نیز بطور عمده برهمان فضای اشرافی تکیه دارد که آداب و سننی که شرایط بانوان و عاشقان آنها را که بیشتر افرادی آراسته به نظامی‌گری بودند رعایت می کردند، را بازگو می‌کند. اشعار توسط ژان دو مون که می کوشید فضای شوالیه گری آن زمان را به تدریج با نوعی سرمایه داری در حال ظهور جانشین سازد، تکمیل شد. بنابراین رمان عاشقانه گل رز با نام دو نویسنده همراه است. همین فضای اشرافی گری و مرزهای آن با جامعه واقعی مورد نقد می‌تواند قرار گیرد. اما نگاهی که در این اشعار نسبت به مفهوم عشق ورزیدن به میان آمده است، می‌تواند راه را برای پیدایی عصر نوزایی انسانی هموار نماید. اشعار اغلب با طنز، و گاهی با مضامین غیراخلاقی، اما صریح به سوء استفاده های آن انتقاداتی را وارد می‌آورد. در عین‌حال، زن ستیزی در اشعار برجسته است. بیش از یکصد سال بعد، کریستین دو پیزان[۱۴۷] در اثر مشهور خود به نام گنجینه شهر بانوان[۱۴۸] این مضامین را به نقد کشیده و سعی کرد نقش برجسته زنان را در امر جامعه، فرهیختگی، و فضایل اخلاقی برجسته سازد.

مجموعه اشعار «عاشقانه گل رز» سرآغازی در شرایط تاریک قرون وسطی است. در این تصویر خدای عشق و شادی حاضر هستند. در اینجا زیبایی، سادگی، و استقلال همراهی منصفانه نام دارند. در حالیکه غرور، شرم، ناامیدی، و بی ایمانی نیز به آنجا راه یافته است.

---

[146] de Lorris, G. and de Meun, J. (1230/1999). *Romance of the Rose.*
[147] Christine de Pizan (1346- 1430). Oxford University press.
[148] De Pizan, C. (1405/2003). *Treasure of the City of Ladies*.London: Penguin Group.

خدای عشق با بانوی نجیبی که او هم زیبایی نام دارد و همراه با ثروت است می‌رقصد. دراین توصیفات، شاعر در مورد چاپلوسان و تهمت‌های دروغین دچار انحراف می‌شود، و در نتیجه نشان می‌دهد که رذالت ها باغ نیز راه یافته است. انعکاس صدای عاشق نیز تصویری از عشق را به نمایش می گذارد که در آن گل رز اساسا نماینده تمایلات زنانه در شرایطی بود که در اواخر قرون وسطی، معنی مسیحیایی عشق وجه غالب اندیشه ها را شکل می بخشید. در این اندیشه‌ها، با تاثیر از میراث آگوستینی کلیسا وجه غالب مضمون عشق با عاطفه طبیعی همراه بود که عقل آنرا به عاشق دیکته می کرد. اما این عشق با ابعاد فردگرایانه ای آمیخته بود که به ابعاد احساسی توجه می کرد تا اینکه با مضامین الهی همراه باشد. اما خداوند خالق همه هستی است. عقل تصویر خداوند است که بر احساس نظارت دارد، و خدای عشق آنرا هدایت می‌کند. نگاه مسیحیایی عشق نوعی نگرش طبیعت گرایانه‌ای را الهام می بخشد که در آن زیبایی گل رز الهام بخش عاشق می‌باشد . «اگر کسی از من بپرسد که من آرزو می کنم عشق چه نامیده شود، من خواهم گفت عشق گل رز که در آن همه هنر عشق نهفته است». (دومون، ۱۹۹۵، ص ۳۲)

اما عشق با غرور و خودپرستی همراه است. عشق از چشم وارد می‌شود و به زودی در قلب ضربه‌ای می نوازد و در آن جای می گیرد. عاشق هم انتخاب می‌کند و هم تسخیر عشق می‌شود. و انگیزه اولیه تصرف است! چیدن! گرفتن! پس گل رز یک شیئ است، یک دارایی. واقعاً برای گل رز احترامی وجود دارد؟ گویا فقط ترس از شخصیت پدری است که حضور دارد. عشق درباری از ابتدا در اصرار بر اینکه زن قدرت و کنترل دارد و مرد مطیع است فریبنده جلوه می‌شود. اما، هنگامی که گل رز پراکنده می‌شود، بازی نیز تمام خواهد شد. خدای عشق، شیطانی و مسلح است و درد بخش مهمی از عشق است که به بی خوابی، بی اشتهایی، رویاهای شهوانی، اضطراب، و لاغری می انجامد. چنین رنجی تجربه ای خصوصی و شخصی باقی می ماند. این میل افزایش می یابد و بنابراین ارزش تجربه و معشوق را افزایش می‌دهد. مانند معاشقه رقص باغ، این تجربه باید تداوم یابد. اما پس از إتمام آن همه چیز تمام می‌شود. این عشق براساس انحصار گرایی، نخبه گرایی، و خلاقیت مفهوم می‌یابد و دربرگیرنده تشریفات عمومی با قوانین خاص خود است. بنابراین عشق در اینجا یک سبک است، یک روش است، نه یک احساس.[۱۴۹] عشق به عنوان یک ژست باقی می ماند. کریستین دو پیزان این نوع اشعار تحقیر کرده و به نقد می کشد.

[۱۴۹۱۴۹] این دو پاراگراف از منبع زیر استخراج شده است:

کریستین سعی کرد با همان ویژگی‌ها تصوری نقش زنان را مثبت و متفاوت نشان دهد؛ یعنی اندیشه‌ای که با عصر نوزایی خرد انسانی ملازمه‌ای عمیق داشت. کتاب گنجینه شهر بانوان حکایت روایت‌گری را به تصویر می کشد که در اتاق کارش نشسته بود و به خواندن شرایط زندگی زنان در قرن ۱۳مشغول بود. «ان کلش» بخش‌هایی از این کتاب را خلاصه کرده است که در اینجا از این خلاصه برای توصیفی که کریستین از وضعیت زنان آن عصر ترسیم کرده است را توضیح می دهیم: «اما همین نگاه به این کتاب، با وجود اینکه فاقد اعتبار بود، مرا متحیّر ساخت که چگونه شد که این همه مردان مختلف – و در میان آنها مردان دانشمند – این همه تمایل داشته و دارند که هم در گفتار و هم در رساله‌های خود توهین‌های شیطانی زیادی در مورد زنان و رفتار آنها می‌نویسد».[۱۵۰] کریستین ادامه می‌دهد که خیلی در مورد این موضوعات فکر کردم. در مورد شخصیت طبیعی خود به عنوان یک زن، و نیز زنان دیگر از همه طبقات اجتماعی تامل نمودم. امید این بود که بتوانم بیطرفانه در مورد زن و مقام اجتماعی او قضات کنم. با این تأملات و توضیحات این پرسش هنوز در ذهن جستجوگر او زنده و پرسان باقی می ماند که چرا «بسیاری از مردان مشهور – چنین علمای برجسته، دارای چنین درک عمیق و بزرگ، چنان روشن بینی در همه امور، می‌توانند اینگونه دروغ بگویند». او با ژرف‌نگری خاصی به این نتیجه رسید آیا خداوندی که زن را آفریده است، چگونه یک چنین صنعتگر شایسته‌ای می‌توانست چنین کار زشتی طراحی کند که در آن همه بدی‌ها و گناهان خلاصه شده اند؟ «داشتم به این فکر می کردم، ناراحتی و اندوه بزرگی در دلم موج می زد، چون از خودم و تمام جنسیت زنانه متنفر بودم، انگار که ما در طبیعت هیولا هستیم و در زاری‌هایم این کلمات را به زبان می آوردم».

خدایا این چگونه امکان دارد؟ زیرا تا زمانی که از ایمان خود دور نشوم، هرگز نمی‌توانم شک کنم که حکمت بی‌پایان و کامل تو چیزی را خلق کرده که خوب نبوده است. آیا خودت زن را به گونه‌ای بسیار خاص خلق نکردی و از آن زمان به بعد آن همه تمایلاتی را که برای او خشنود کننده است به او ندادی؟ و چگونه ممکن است که تو در کاری اشتباه کنی؟ با این حال به تمام این اتهامات و قضاوت‌ها علیه زنان، تصمیم گیری‌ها و نتیجه گیری‌ها در باره آنها فقط نگاه کنی. من نمی‌دانم چگونه این تناقض را درک کنم. اگر چنین است، خداوند منصف، که (گفته می‌شود)

Michael Delahoyde, *The Romance of the Rose*. Washington State University: https://public.wsu.edu/~delahoyd/medieval/rose.html

[150]https://www.pgliterarytranslation.com/resources/Christine-de-Pisan_The-Book-of-the-City-of-the-Ladies.pdf

این همه زشتی در جنس مؤنث قرار دارد، زیرا خود تو می‌گویی که شهادت دو یا سه شاهد اعتبار می‌دهد، چرا من در صحت این موضوع شک نکنم؟ وای خدایا چرا نگذاشتی در دنیا مرد به دنیا بیایم تا تمام تمایلم برای خدمت بهتر به تو باشد و در هیچ کاری گمراه نشوم و مانند مرد کامل باشم؟ ولی چون لطفت به من نرسیده است، از غفلت من در بندگی خودت بگذر. ای خدایی که منصف هستی، غفلت من نباید تو را خشمگین سازد، زیرا بنده‌ای که از پروردگارش کمتر نعمتی را دریافت می‌کند، کمتر می‌تواند در خدمت او باشد.[۱۵۱]

در این انده و گلایه از خدای خود، درآن عصر به لحاظ نهادین عمیقا مذهبی که فرد اساسا نمی‌توانست فارغ از آموخته‌های مذهبی هویت خود را تعریف کند، بیان احساسات زنانه می‌بایستی با شهامتی خاص همراه باشد. این احساسات تردیدهایی را در مورد خلاقیت خداوند کاملا آشکار می‌گرداند و ذهن زنانه او را به سمت این پرسش می کشاند که چرا با طبیعتی زنانه که دارای این نواقص است خلق شده است. عمیقاً در مورد این مسائل فکر کردم، شروع به بررسی شخصیت و رفتار خود به عنوان یک طبیعت زنانه کردم و به همین ترتیب، زنان دیگری را که اغلب با آنها همراهی می‌کردم، مانند شاهزاده خانم‌ها، خانم‌های طبقات بالاتر، زنان طبقات متوسط و پایین که با مهربانی به من گفته بودند، در نظر گرفتم. از خصوصی‌ترین و صمیمی‌ترین افکارشان، به این امید که بتوانم بی‌طرفانه و با وجدان راحت قضاوت کنم که آیا شهادت این همه مردان برجسته می‌تواند درست باشد یا خیر. تا جایی که می‌دانم، مهم نیست که چقدر با این مشکل روبرو بودم یا آن را کالبدشکافی می‌کردم، نمی‌توانستم ببینم یا بفهمم که چگونه ادعاهای آنها در مقایسه با رفتار و منش طبیعی زنان می‌تواند درست باشد. با این حال، من هنوز به شدت بحث می کردم و می گفتم که غیرممکن است که بسیاری از مردان مشهور – چنین علمای برجسته، دارای چنین درک عمیق و بزرگ، چنان روشن بین در همه چیز، بتوانند اینگونه در مورد زنان دروغ گویند. در حالت‌های رویایی تامل در خصوص زنان است که به حالت بی قراری فرو می رود. سپس سه فضیلت عقل، درستی، و عدالت، بر عنصر خیال او راه یافته و می‌گویند که او از سوی خدا انتخاب شده است تا این شرایط به لحاظ اجتماعی تحمیل شده به زنان را اصلاح کند. کریستین شهری استعاری را درذهن تجسم می‌کند که درآن گروهی از قهرمانان شایسته از زنان در برابر حملات محافظت می‌کنند. دراین شهر، عنصر عقلانیت به توصیف زنانی می پردازد که به دلیل شجاعت، هنرمندی، و یا خلاقیت خود مشهور بودند. درعین حال چهره‌ای از زنان عبری و

[۱۵۱] همان زیرنویس شماره ۱۵۰

مسیحی به تصویر کشیده می‌شود که به خاطر هدایای نبوی، عفت یا عشق به خانواده یا هموطنان خود مشهور بودند. در نهایت زنانی که به دلیل استواری خود تاج جلال و بزرگی بر سرنهادند. دراینجاست که مردان به ارزش بالای زنان توجه دارند.

با همه این توانایی‌های زنان، هنوز کسانی هستند که با تحصیل زنان مخالف می‌کنند. کریستین ادامه می‌دهد که زنان کارهای خوب زیادی انجام داده اند و حتی اگر زنانی کار شیطانی انجام داده باشند، هنوز هم مزایای زیادی وجود دارد که به خاطر زنان خوب به خصوص اهل ادب و تحصیل کرده‌ها به دست آمده است و هنوز هم ادامه دارد. بنابراین، او با شگفتی به دیدگاه برخی از مردان اشاره می‌کند که ادعا می‌کنند نمی‌خواهند دختر، همسر یا خویشاوندان آنها تحصیل کنند زیرا نگران هستند که آداب و رسوم آنان آسیب ببیند. بنابراین، همه نظرات مردان مبتنی بر عقل نیست و آنها در اشتباه هستند. نباید تصور کرد که آداب و رسوم لزوماً در اثر توسعه علوم اخلاقی و فضایل آسیب می‌بیند. در حقیقت، کوچک‌ترین تردیدی وجود ندارد که تربیت اخلاقی انسان را اصلاح و شرافتمند می سازد. چگونه کسی می‌تواند فکر کند یا باور کند که هر کس از تعالیم یا آموزه‌های خوب پیروی کند برای او بد خواهد بود؟ چنین عقیده‌ای را نمی‌توان پذیرفت.

این‌گونه افق اندیشه و باور در عصر عقل گرایی موسوم به روشنگری[۱۵۲] موج نوینی از نظریه‌های معطوف به برابری حقوق زنان و مردان را بشارت داد. مری آستل،[۱۵۳] کاترین مکولای،[۱۵۴] و مری ولستون کرافت،[۱۵۵] از جمله نام آورترین این پیشگامان نهضت زنان برای حقوق برابر بودند. ولی در ادبیات مطالعات زنان و جنبش‌های اجتماعی ولستون کرافت جایگاه ویژه‌ای دارد زیرا که وی نگرش متفاوتی را در باره حقوق زنان بوجود آورد که پیشینیان او معرفی نکرده بودند. این نوآوری بویژه متاثر از شرایط سیاسی–اجتماعی مقارن انقلاب کبیر فرانسه بود که متفکران مختلف را برانگیخته بود تا موضوعات آزادی و برابری را در جامعه خود به بحث بگذارند. بویژه در انگلستان نوعی جدال فکری عمیق میان نظریه‌های محافظه‌کارانه مدافع پادشاهی مشروطه و نیروهای پیشرو هوادار نظام مردم سالاری در افق تحولات سیاسی این کشور پدیدار شده بود که به نوبه خود اینگونه تحولات فکری نوین و برابری خواه را هرچه بیشتر تقویت می کرد. این جدال بویژه از این جهت مهم بود که ادموند

152 Enlightenment or the age of reason.
153 Mary Astell (1666-1731).
154 Catharine Macaulay (1731-1791).
155 Mary Wollstonecraft (1759-1797).

بورک، مهمترین فیلسوف سیاسی محافظه کار قرن ۱۸، در کتاب مشهور خود با عنوان تاملاتی در خصوص انقلاب فرانسه،[156] با نقد انقلاب کبیر فرانسه، به دفاع از سنت سیاسی پادشاهی مشروطه و نیز نقش محوری کلیسای انگلیس در آن، برخاسته بود. بنابراین در افق سیاسی قرن هیجدهم، نظریه پادشاهی مشروطه و مردم سالاری مبشر برابری در مقابل هم قرار گرفته بودند. درحقیقت، دو جریان فلسفی سیاسی به نمایندگی بورک مدافع پادشاهی، و ولستون کرافت هوادار مردم سالاری در جریان بود. این تقابل در عین حال دو جدال دیگر را نیز نمایندگی می کرد. بورک و هواداران پادشاهی از سنت‌های اشرافی و مردسالارانه دفاع می‌کردند، در حالی که ولستون کرافت یکه و تنها با تکیه بر مردم سالاری لیبرال، برای شناسایی و استقرار برابری حقوق زنان مبارزه می کرد.

دامنه تقابل و مبارزه میان این دو جریان فکری علاوه براینکه بر اندیشه‌های سیاسی استوار بود، به بحث های زیبایی شناسی نیز کشیده شده بود. پیشتر، بورک در اثری دیگری به نام تحقیقی فلسفی درباره منشأ آرمانهای متعالی و زیبا[157] که در سال ۱۷۵۶ انتشار یافت، اساسا زیبایی و لطافت را امری زنانه و والایی را موضوعی مردانه می دانست. این توصیفات از مفاهیم زن و مرد بودن که لازمه حفظ سنت پادشاهی انگلستان بود شرایط نابرابر میان مردان و زنان را تایید می‌کرد. بطور طبیعی در باورهای عموم نیز تفاوت‌ها ریشه‌های عمیقی دوانده بود. ولستون کرافت در ادامه تلاش‌های خود برای برابری میان حقوق مردان و زنان، این نگرش‌ها و سنت‌های اشرافی نادرست را نیز با اندیشه‌های عمیق زیبایی شناسانه خود به چالش کشید.

ولستون کرافت آثار زیادی از خود به جای گذاشته که عمدتا چالش‌هایی در مقابل سنت محافظه‌کاری انگلستان که بورک از آن دفاع می کرد، قرار می‌داد. این چالش‌ها هم ابعاد سیاسی و هم جنبه‌های زیبایی شناسی سنت محافظه کاری را به نقد می‌کشید. به‌نظر ولستون کرافت، قدرت نهادهای مذهبی، اشرافی‌گری، فساد ریشه دار در حاکمیت، جنگ طلبی، و تمامیت خواهی، همه عوارضی بودند که از همان سنت موروثی پادشاهی سرچشمه گرفته و کشور را با نابرابری و مشکلات حاصل از آن مواجه ساخته بودند. در مواجه با سنت محافظه کاری، متفکران لیبرال، که ولستون کرافت خواهان اصلاحات عمده ساختاری در کشور،

---

[156] Burke, E. (1790/2011). *Reflections on the Revolution in France.* Stanford, California: Stanford University Press.
[157] Burke, E. (1757/2012). *A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful*. Newburyport: Dover Publications.

برقراری نظام مردم سالاری، پیشبرد بردباری و تساهل مذهبی بودند. برای توضیح این نظریه‌های آزادی خواهانه، ولستون کرافت در جزوه کوچکی به نام حقوق انسان درابتدا به نقد نظریه‌های زیبایی شناسانه سنت تمامیت خواهی محافظه‌کارانه برخاست. این جزوه کوچک نمونه‌ای قدرتمند از تقابل با فضای مردسالاری سنت محافظه کاری آن زمان نیز بود. هرچند که مباحث نه چندان منظم جزوه نمادی از عقل‌گرایی در برابر سنت محافظه کاری بود که بر جامعه سایه سنگینی افکنده بود، درعین حال آنرا باید به عنوان اثری در فلسفه سیاسی در نظر گرفت که می کوشید مزایای طبقات خاص و مناصبی را که محافظه کاران به ناحق و برای خود کسب کرده بودند، به چالش بکشد. یکی از موضوعات خاص این جزوه که بازتاب دهنده شرایط امروز ایران نیز می‌باشد ، این داعیه محافظه کاری بود که گوهر زیبایی را به ضعیف بودن و کوچک بودن طبیعت زنان ارتباط می داد که خداوند به آنان داده بود، درحالیکه والایی را خصیصه‌ای مردانه تلقی می کرد.[۱۵۸] درحقیقت زیبایی شناسی بورک ویژگی مردسالارانه مسلط بر افکار عمومی و روابط اجتماعی که به انکار برابری زنان منجر می شد را، نمایندگی می کرد. این دیدگاه بورک به شدت مورد حمله ولستون کرافت قرار گرفت. ولستون کرافت، در مقابله با نظریه‌های بورک، استدلال می کرد که درنتیجه اینگونه افکار زنان هرگز نمی‌توانند توانایی‌های خود را به نمایش گذاشته و در فرآیندهای تصمیم گیری مشارکت داشته باشند.

به هرحال اصلی ترین ابعاد فکری ولستون کرافت را باید در کتاب دیگر او که با عنوان در حمایت حقوق زنان که در سال ۱۷۹۲ منتشر شد، جستجو و تحلیل کرد. این کتاب موضوع حقوق زنان را از حیطه‌های محدود جامعه انگلستان فراتر برده و آنرا به مباحث حقوق طبیعی که در برگیرنده همه انسان‌ها می‌باشد ، کشاند. در این کتاب، ولستون کرافت استدلال می‌کند که وقتی مردان به دنبال آزادی‌های خود هستند، آیا این غیرعقلایی نیست که زنان از این حق محروم سازند و آنها را فقط به عنوان موجوداتی مطیع مردان بدانند؟ سپس با قاطعیتی ستودنی می‌پرسد چه کسی مرد را به حاکمی تبدیل ساخته است که می‌خواهد همه أمور را در کنترل خود داشته باشد؟ اگر عقلانیت موهبتی است که خداوند در وجود همه آدمیان به ودیعت نهاده است، زنان نیز به موجب همین ظرفیت عقلایی می‌بایست در موضعی برابر با مردان باشند. ولی هرگاه به جامعه نگاه می کنیم می بینیم که همه مردان از پادشاه تا پدر خانواده می کوشند این عقلانیت را انکار کرده و حقوق برابر زنان را سرکوب نمایند.

---

[۱۵۸] چیزی شبیه به نظریه متحجرانی که هنوز در شرایط مدرن امروزی، گویی در فضای ماقبل مدرن زندگی کرده و زنان را ضعیفه می دانند.

آیا وقتی برابری حقوق مدنی و سیاسی را انکار کرده و زنان مجبور می سازید در سنت تاریک خانواده باقی مانده و فقط نقش مادری را ایفا کنند، و ادعا می کنید که به این طریق آنها در مصونیت هستند، این سنت نادرست می‌تواند معنا و مفهومی عقلایی داشته باشد؟ واقعاً چگونه وظیفه‌ای می‌تواند الزام‌آور باشد بدون اینکه زیربنایی عقلایی داشته باشد؟ (ص ۴) در اینجا بهتر می‌توان اهمیت افکار او را برای رهایی سازی بانوان از موانعی که بر سر راه رشد و شکوفایی آنان تحمیل شده بود، (همانند ایران امروز) را درک کرد. ولستون کرافت عمیقا باور داشت که حقوق برابر زنان نه تنها پایه‌ای عقلایی دارد، بلکه به همان دلیل که این عقلانیت از سوی خداوند در وجود همه مخلوقات بطور مساوی قرار داده شده است، باید محترم شمرده شده و انکار آن گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید. این گناه به این دلیل است که جامعه مردسالار طبیعت و ماهیت انسانی زنان را انکار و آنان را به مطیع بودن به خواست و اراده مردان تقلیل می‌دهد. (ص ۱۵) وقتی که به اینگونه افکار دقت می کنیم در می‌یابیم که ولستون کرافت در اندیشه‌های خود با مهارت زوایای عقلی را با باورهای الهی آمیخته، و سپس آنها را در پهنه‌ای زیبایی شناسانه و ویژگی زنانه، به عنوان صدایی بلند علیه آنانی که برابری حقوق زنان را انکار می‌کنند، قرار می‌دهد.

زمانه‌ای که روحیات سلحشور ولستون کرافت را بیشتر برای احیای برابری حقوق زنان بر می‌افروخت، عصری بود که باورهای مبتنی بر احساسی بودن زنان، مانعی پنهان در برابر هویت برابر زنان ایجاد کرده بود. اساسا فلسفه قرن هیجدهم و نوزدهم انگلستان عمیقا متاثر از مکاتب تجربه‌گرایی بود، و همین تاثیر نظام اخلاقی خاصی را به وجود بود که طی آن برابری زنان انکار می شد. در رابطه با زنان، نگرش تجربه گرایانه این ویژگی را به زنان نسبت می داد که آنان نسبت به مردان عاطفی تر هستند، و به همین دلیل شکننده‌تر نیز می باشند. زنان به دلیل همین ویژگی، بهتر می‌توانند ناملایمات را تحمل کرده و یا با دیگران همدردی کنند. هرچند که در نگاه اول اینگونه ویژگی‌ها امر مثبتی تلقی می‌شود. اما ولستون کرافت آنرا به با نگرش دیگری مورد توجه قرار می‌داد. او می کوشد در تحلیل‌های خود در ابتدا زنان عصر خود را قانع کند که «عبارات نرم ، حساسیت قلب ، ظرافت احساسات ، و اصلاح سلیقه ، اینها همه مفاهیمی مترادف با مصادیق ضعیف بودن می باشند». لذا زنان باید در برابر این نگرش‌های نادرست و غیرانسانی ایستادگی کنند. درعین حال، وی مردان را نیز خطاب قرار داده و آنان را به چالش می کشد. «آن آفریدگانی که به آنها عشق می ورزید، فقط به این دلیل است همسر شما هستند، و نه اینکه آنها را انسان‌هایی مستقل و قائم به ذات بدانید». (ص ۸) این امر چیزی مگر انکار هویت برابر زنان نیست. بنابراین، باید به معانی نهفته‌ای که در پشت این عبارات به ظاهر زیبایی‌شناسانه قرار دارد، و با احساسات لطیف هم

آمیخته است، دقت کرد و در نظر داشت که این ظرافت‌ها به معنی شناسایی کرامت ذاتی و ارزش زنان به عنوان انسان نمی‌باشد. بنابراین بجای تاکید روزافزون بر احساسات و عواطف به عنوان ویژگی‌های زنانه، می‌بایست در برابر عشق متواضعانه سر تسلیم فرو آورد نه آنکه فقط از ابعاد عاطفی به آن نگاه کرد. این حساسیت روشنفکرانه فلسفی ولستون کرافت نسبت به مفهوم زیبایی به عنوان شاخصه‌ای که شایسته بالاترین احترام و ستایش است، وی را به سوی نقد آنانی کشاند که همواره با نگاهی اشرافی گرایانه به ظرافت و ویژگی‌های زنانه خود از همان زاویه دید عاطفی خود افتخار کرده و از مفاهیم انسانی غافل می شوند. لذا خطاب به اینگونه زنان می گوید شما که بنا بر سنت اشرافی جاهلانه خود، با بانوی سالخورده ای که به خدمتکاری در منزل شما مشغول است، رفتار مناسبی ندارید، آیا درک می کنید که سنت‌های شما به سختی قابل درک بوده و حتی کاملا بی معناست؟ مگر می‌شود که یک انسان تا این اندازه فرومایه باشد که ویژگی‌های برتری طلبانه اشرافی خود را به رخ دیگران کشانده و آنها را تحقیر کند؟ (ص ۴۶)

از همه مهمتر ولستون کرافت فضای دوگانه گرایی میان عقل و احساس که بویژه با فلسفه جان لاک و سپس دیوید هیوم که در قرن هیجدهم شکل گرفته بود، را به چالش کشید. به باور وی، عقل و احساس نهفته ذاتی وجود انسان و با یکدیگر همراه هستند. این دو یکدیگر را تکمیل می‌کنند. از همه مهمتر اینکه عواطف و احساسات بنیاد تعقل و خردمندی می‌باشند. بدون عواطف انسانی، عقلانیت ابزار محاسباتی منافع و ظرفیتی خشک و عاری از روح انسانی خواهد بود.

یکی از جنبه‌های انتقادی فلسفه ولستون کرافت که نقشی مرکزی به دیدگاه‌های او درباره حقوق زنان می‌دهد، اهمیت آموزش است. به نظر او آموزش به شیوه‌ای منطقی زنان را توانمند می سازد تا در امور اجتماعی بتوانند مشارکت داشته باشند. اهمیت این نکته را باید از این زاویه دید مورد توجه قرار داد که در فضای قرن هیجدهم انگلستان (و سراسر اروپای وقت)، زنان را قادر به توانایی تفکر عقلی نمی دیدند، و بلکه بر همان ظرافت‌ها و زیبایی‌ها نیز شکنندگی عاطفی آنها توجه می شد. ولستون کرافت این نگرش را نیز به چالش کشید و زنان را همانند مردان آفریدگانی قادر به تفکر منطقی و شایسته دریافت آموزش می دانست. این چالش بویژه در مقابل باور نادرستی قرار داشت که از زنان فقط انتظار پرهیزگاری و متانت داشت. ولی جامعه وقت قادر به درک این حقیقت نبود که آموزش لازمه شکل‌گیری شخصیت و متانت می‌باشد. در حقیقت آموزش چیزی بود که فقط برای زنان طبقات بالای جامعه مجاز شمرده می‌شد. در نتیجه بخش عظیمی از جامعه از فرصت لازم برای آگاه شدن به حقوق

خود به عنوان یک انسان صاحب حق و درک تواناییها برای مشارکت در امور اجتماعی، محروم بودند. شایان ذکر است که از آنجایی‌که به دلیل سنت اشرافی گری نظام سلسله مراتبی، همگان نمی‌توانستند از حق آموزش برخوردار باشند، این باور کاذب دیگر نیز به وجود آمده بود که اساسا آموزش نمی‌تواند مفهومی همگانی باشد. تنها موضوع همگانی که باید بر آن تاکید نمود، تلاش برای پرهیزگاری بود. ولستون کرافت در اعتراض به این نگرش‌ها و سنت‌های غیرانسانی که به باورهای جزمی منجر شده بودند، استدلال می کرد که تنها از طریق آموزش‌های منطقی، مفهوم درستکاری و فضایل اجتماعی می‌تواند معنی پیدا کند. (ص ۲۱) علاوه براین، آموزش با کیفیت، بهترین فرصت برای تمرین فکر کردن صحیح و از طریق آن فهمیدن و استدلال کردن است. هرگاه این فرصت برای زنان فراهم نشود مانند آن است که هویت انسانی آنان انکار شده است. این موضوع در دیدگاه خداوندی که همه را به عنوان انسان آفریده است، گناه بزرگی تلقی می‌شود. در سراسر آثار ولستون کرافت ارجاع به خداوند کامل مطلق دیده می‌شود که همه چیز را درست خلق کرده است. بنابراین نمی‌بایست زنان را فرومایه تلقی و آنان را شایسته آموزش برای مشارکت در جامعه ندانست.

در نظر داشته باشیم که علی رغم این نگرش‌های بنیادشکن در مقابل تحجّر مخالفان برابری حقوق زنان، ولستون کرافت را نباید با سادگی فعالی فمینیست دانست زیرا اهمیت اندیشه‌های او فراتر از این برداشت می‌باشد . آنچه که وی را در نهضت فمینیستی قرار می‌دهد، همانا نقش نظریه‌پردازی است که نه تنها برای احقاق حقوق زنان تلاش می کرد، از همه مهمتر برای تغییر ساختارهای جزمی و سرکوبگری مبارزه می کرد که بلایایی مانند فقر، فساد، نابرابری را باعث شده بودند. به همین جهت او را باید به عنوان یک بنیادشکنی دانست که برای رهایی بخشی و آزادی تلاش می کرد. برای تثبیت این اهمیت که زنان و مردان یکسان خلق شده اند، و بنابراین باید در همه ابعاد جامعه از برابری برخوردار باشند، ضرورت تغییر ساختارها غیرقابل انکار بود. به همین دلیل هم باید نقش او را به مراتب فراتر از یک فعال فمینیستی به معنی امروزین آن دانست.

آخرین نکته‌ای که باید خاطر نشان ساخت این است که ولستون کرافت را باید در قامت اندیش‌گری دانست که با تلاش برای فراهم ساختن زمینه‌های آگاه سازی برای واژگون ساختن ساختارهای فاسد اشرافی آن زمان، از مهمترین منادیان مردم سالاری عصر مدرن به حساب می‌آید. این برخورداری از آزادی‌های مدنی و سیاسی است که می‌تواند روح مردم سالاری در جامعه بدمد زیرا آزادی مادر همه فضایل است. (ص ۳۷) «هرگاه سیاست آزادی‌ها را توسعه بخشد، نوع بنی آدم، شامل زنان، فرهیخته‌تر و پرهیزگارتر خواهند بود». (ص ۳۸)

این درحالی است که نظام‌های استبدادی آزادی و انسانیت را قربانی خودسری و تحجّر خود می سازند. باید در نظر داشت که رهایی بخشی در آغاز باید در باورهای جامعه شکل گیرد تا بتواند پیش فرض‌های غلط در باره زنان را تغییر دهد. در این ارتباط نه تنها مردان باید در خط مقدم مبارزه برای رهایی بخشی، بلکه زنان نیز باید به ارزش‌های متعالی خویش به عنوان یک عامل انسانی عقلایی و دارای حیثیت ذاتی باور داشته باشند. سیاست‌های حذفی و سرکوب زنان که بی اعتبار ترین و جاهلانه‌ترین باور های کاذب در میان مردمان است، باید هم از جانب مردان و هم از سوی زنان به چالش کشیده شوند؛ و این مبارزه در گرو تغییراتی بنیادین در نگرش جامعه به مفهوم زن می‌باشد . باید در درون اندیشه آنچنان آگاهی هایی را به وجود آورد که هرگاه بانویی مورد ظلم قرار می گیرد، سراسر جامعه به فریاد آید. این تنها راهی است که جامعه امروز باید در پیش گیرد تا از این پس بانوان میهنمان، و نیز همه زنان جهان، توسط متحجران خشک مغز به بردگی کشیده نشوند.

مقدمه‌ای بر برابری زنان در گفتمان حقوق بشر بین‌المللی

درحالیکه زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می دهند، تعداد قابل توجهی از آنان بویژه در کشورهای غیردمکراتیک به دلیل جنسیت مونث داشتن همواره مورد اذیت و آزار، تحقیر، بردگی ناپیدا، گرسنگی و حتی کشته شدن قرار دارند. از نقطه نظر حقوق اجتماعی و سیاسی نیز زنان با محرومیت و نابرابری مواجه هستند. این در حالی است که آنان اغلب بار سنگین مسئولیت خانواده و نگهداری ار کودکان را به عهده دارند. نظام‌های مردسالارانه و سپس عامل مذهب که با تعصبات قومی و قبیله‌ای هم‌آمیخته شده‌اند، مهمترین عوامل بازدارنده حق زنان برای برخورداری از حقوق برابر، و در نتیجه، حقارت و سرکوب اجتماعی آنان می‌باشد. براساس شاخص «هنجارهای اجتماعی جنسیتی» برنامه عمران ملل متحد، در ۷۵ کشور جهان در حوزه‌هایی مانند سیاست و آموزش تعصب‌های خاصی در مورد زنان وجود دارد. در سطح جهانی، نزدیک به ۵۰ درصد مردان اذعان دارند که حقوق شغلی بیشتری نسبت به زنان دارند. براساس همان شاخص، حدود نیمی از مردان و همچنین زنان جهان احساس می‌کنند که مردان رهبران سیاسی بهتری هستند و بیش از ۴۰ درصد احساس می‌کنند که مردان در مدیریت کسب‌وکار از زنان موفق تر هستند و در زمانی که مشاغل کمیاب می باشند، مردان باید حق بیشتری برای یافتند شغل داشته باشند.[۱۵۹] ۲۸ درصد کتک زدن همسرش توسط مرد را موجه می دانند. در آماری توسط بی بی سی انگلیسی، تقریبا

[159] Almost 90% of Men/Women Globally Are Biased Against Women . New Analysis Provides Clues to "Glass Ceiling": Tools to Shatter It.

یک سوم از مردان اذیت و آزار دادن شریک زندگی خود را قابل قبول می دانند. از نقطه نظر نمایندگی در مجالس قانونگذاری، آسیای جنوبی (۱۷,۱ درصد) و کشورهای عرب (۱۸,۳ درصد) نرخ مشارکت زنان را دارند.[۱۶۰] این شواهد و آمارها نشان می‌دهد که زنان قربانیان اصلی نقض فاحش بی‌احترامی به اصل انسانیت هستند. در حقیقت، در عمده کشورهای غیر دمکراتیک حقوق زنان اساسا به عنوان حقوق بشر شناخته نشده و آنان همواره به حاشیه رانده می شوند. و این موضوعی است که پیامدهای سنگینی بر نحوه نگرش و برخورد جامعه با مسائل اساسی و شرایط زندگی زنان دارد. بنابراین، نیاز است تا سازوکارهای حقوق بشری متناسب با رهایی بخشی زنان از موانع رشد و شکوفایی مورد مطالعه قرار گیرد تا با آگاهی از حقوقی که جامعه جهانی برای زنان در نظر گرفته است، زنان بتوانند از حقوق برابر خود نسبت به مردان برخوردار شوند.

شایان ذکر است که حقوق بشر زنان به دلایل و اشکال مختلف نقض می‌شود. در اغلب موارد، زنان قربانیان فضای مسلط مردسالارانه هستند و همین امر موجبات حذف آنان از صحنه اجتماعی و سیاسی می‌شود. هنگامی که زنان از آزارهایی مانند سرکوب سیاسی رنج می برند شرایط آنان مشابه همه افراد جامعه می‌باشد ، هرچند که به دلیل زن بودن درد ناشی از سرکوب با رنج بیشتر و عمیقتری همراه است. در این شرایط، اشکال قربانی شدن اغلب نامرئی هستند، زیرا تصویر غالب قربانی سیاسی در سیمای مردان خلاصه می‌شود. در واقع تصویر غالب مردانه در جامعه حتی قربانیان خاموش را نیز به حاشیه رانده و زنان را با درد مضاعف مواجه می‌سازد. عامل باورهای رفتاری، که به نادرستی فرهنگ نامیده می‌شود، نیز باید با دقت مورد توجه و تحلیل قرار گیرد. در جوامع مردسالار سنت، نه تنها به دلیل سلطه تصویر مردانه، بلکه به خاطر عدم بلوغ خود–تحمیلی، صدای قربانبان نقض حقوق بشر توسط خود آنها خاموش شده و به شکل یک باور و یقین در می‌آید در جامه ارزش و فضیلت آراسته می‌شود. در اغلب جوامع مسلمان این خود–خاموشی وجه بارز و مشهود سرکوب حقوق برابر زنان است که در زیر لوای متابعت از اعتقاد و باور، نه فقط توسط مردان، بلکه خود زنان توضیح داده شده و رفتارهای اجتماعی و سیاسی را پسندیده می سازد. سوء استفاده‌های مبتنی بر عامل جنسیت از دیگر وارد دیگر ظلم و ستمی است که نسبت به زنان انجام می‌شود. در برابر این امواج خردکننده هویت و ارزش زنان، حقوق بشر بین‌المللی باید قواعد حقوقی و ساز و کارهای مناسب و سازنده‌ای را تعریف کند. علاوه براین، گفتمان حقوق بشر باید توضیح

[160] BBC, March 05, 2020. https://www.bbc.com/news/world-51751915

دهد که چگونه می‌توان از طریق توانمندسازی زنان می‌توان بر بسیاری از معضلات جهان بویژه موانع بر سر راه توسعه همه جانبه کشورهای در حال توسعه غلبه کرد.

حقوق زنان به عنوان حقوق بشر

سالها پیش از شکل گیری نظم نوین هنجاری بین‌المللی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، شورای بین‌المللی زنان تلاش کرد تا موضوع برابری زن و مرد را در دستور کار تهیه پیش نویس میثاق ملل متحد قرار دهد.[۱۶۱] این تلاشی نافرجام بود. تلاش‌ها ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۳۵ موضوع شرایط زنان در دستور کار جامعه ملل قرار گرفت و دو سال بعد اولین کمیته متخصصان برای مطالعه شرایط زنان شکل گرفت. اما با وقوع جنگ جهانی دوم این تلاش‌ها بدون نتیجه پایان یافت. همراه با همین تلاش‌ها، و در شرایط فقدان هر نوع نهاد بین‌المللی متعهد به بهبودی شرایط زنان، سازمان بین‌المللی کار مقاوله‌نامه مربوط به شرایط کاری زنان در قبل و بعد از تولد فرزند،[۱۶۲] و سپس مقاوله‌نامه مربوط به شرایط شب کاری زنان[۱۶۳] را تصویب کرده بود. این دو معاهده زمینه‌ها را برای تلاش‌های مداوم در جهت حقوق زنان هموار ساخت. همچنین میثاق جامعه ملل درسال ۱۹۲۱ مقاوله‌نامه‌ای را برای سرکوب ترافیک زنان و کودکان[۱۶۴] تهیه کرده و در سال ۱۹۳۳ مقاوله‌نامه دیگری در رابطه با سرکوب ترافیک زنان[۱۶۵] در تهیه کرد. تلاش‌های منطقه‌ای نیز در جهت پیشبرد حقوق زنان در جریان بود. به عنوان مثال کنفرانس ششم کشورهای امریکایی که در سال ۱۹۲۸ در هاوانا تشکیل شد، کمیسیون زنان را به وجود آورد، و این کمیسیون پیشگام تهیه و تدوین مقاوله‌نامه مربوط به تابعیت زنان در سال ۱۹۳۳ بود. به دنبال این تحولات، و با تاسیس سازمان ملل متحد گام های موثرتری در جهت بهبود شرایط زنان برداشته شد.

منشور ملل متحد در مقدمه تساوی حقوق زن و مرد را به عنوان حقوق بشر و احترام به ارزش ذاتی همه انسان‌ها معرفی کرده و آنرا لازمه غیرقابل اجتناب صلح و عدالت بین‌المللی

---

[161] International Council of Women (ICW). http://www.icw-cif.com/

[162] Convention Concerning the Emplyment of Women before and after Childbirth. ILO, C003 - Maternity Protection Convention, 1919 (No. 3).

[163] Conventions Concerning Employment of Women During the Night. ILO, C089 - Night Work (Women) Convention (Revised), 1948 (No. 89).

[164] International Convention for the Suppression of the Traffic in Women and Children. The UN Treaty Series.

[165] *Suppression* of the *Traffic* in *Women* of the Full *Age. The UN Treaty Series.*

معرفی میکند. از دید منشور، که اولین سند حقوقی بین‌المللی تایید کننده حقوق برابر همه اعضای جامعه بشری است، این تساوی حقوق می‌تواند شرایط زندگی بهتر و با آزادی بیشتر رای همه اعضای ملل متحد را فراهم آورد. «با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن و بین ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ و ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت....و کمک به پیشرفت اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر». براساس منشور این برابری نه تنها برای صلح بین‌المللی عادلانه، بلکه لازمه توسعه روابط دوستانه میان ملت‌ها برای حل موضوعاتی است که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی هستند. این همکارهای بین‌المللی لازمه پیشبرد موثر حقوق بشر، بشر دوستی، و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث زبان ، جنسیت، زبان، و یا مذهب می‌باشد . این تصریحات روشن در منشور ملل متحد برای برقراری برابری حقوقی میان همه اعضای خانواده بشری، این سازمان را در مرکز قانونگذاری بین‌المللی برای پیشبرد حقوق زنان قرار داده است. درحقیقت، سازمان ملل متحد دریافته است که نابرابری جنسیتی موجود در جهان بزرگترین چالش پیش‌رو برای همه اعضای خانواده ملل متحد می‌باشد . بنابراین این سازمان به عنوان نگهبان صلح عادلانه در جهان باید این ماموریت ناتمام برقراری حقوق بشر را به سرانجام روشنی برساند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر مبانی اخلاقی و فلسفی این ماموریت را توضیح می‌دهد. «بازشناسی حرمت ذاتی آدمیان و حقوق سلب ناپذیر و برابر تمامی اعضای خانواده بشری، بنیان آزادی، عدالت، و صلح در جهان است». برای این منظور اعضای ملل متحد به موجب منشور «ایمان خود را به اساسی ترین حقوق انسان‌ها، و در حرمت و ارزش نهادن به شخصیت انسان اعلام نموده، و برای برقراری حقوق برابر زن و مرد هم قسم شده اند، و مصمم هستند برای ارتقای توسعه اجتماعی و بهبود وضعیت زندگی در فضای آزاد تر همکاری نمایند». همین مضامین الهام بخش در ماده یک اعلامیه با صراحت بیشتری توضیح داده شده اند: «همه ابنای بشر آزاد آفریده شده و در حرمت و حقوق با یکدیگر برابر هستند. عقلانیت و وجدان به آنها ارزانی شده و لازم است که با یکدیگر برادرانه رفتار کنند». اعلامیه در بیان آرزوهای بشری در سراسر نوع قانونگذاری خاص خود و تعهداتی که بر عهده مردم و کشورها می گذارد، همواره برابری میان همه ابنای بشری، صرفنظر از هر نوع تمایز جنسی، نژادی، مذهبی، و یا فرهنگی، را مورد تاکید قرار می‌دهد. «همه انسان‌ها بدون هیچگونه تمایزی از هرشکلی که باشند اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی، و یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، و یا وضعیت دارایی، محل تولد، یا در هر جایگاهی که باشند، سزاوار برخورداری از تمامی حقوق و آزادی‌های تصریح شده در این اعلامیه هستند».

علی رغم همه این تاکیدات روشن بر اهمیت برابری در اعلامیه جهانی و دیگر اسناد منشور حقوق بشر بین‌المللی، این نقد را نمی‌توان از نظر دور داشت که فضای دوران اعلامیه بیشتر مرد–گرا بوده و بربنای اندیشه‌هایی شکل گرفته است که عمدتا خاستگاهی در غرب دارند و لذا به سختی می‌توانند نیازهای زنان در جوامع سنتی جوامع غیرغربی را انعکاس دهند. علاوه براین، آزادی، امنیت، و برابری زنان به دلیل حضور سنت‌های مردسالارانه در نظام‌های حقوقی، همواره نادیده انگاشته شده و یا تئوری‌های برابری زن و مرد از نظریه‌های انتزاعی فراتر نرفته‌اند. درحقیقت، اعلامیه به لحاظ فلسفی با اعلامیه استقلال امریکا و نیز اعلامیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه ارتباط داشته و از اینروی بازتاب اندیشه‌هایی است که از آن رخدادها و سرچشمه‌های فلسفی غربی آنها سرچشمه می گیرند. چهره‌های برجسته و مشهوری که در تهیه پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر مشارکت داشتند، مانند مسئول نمایندگی فرانسه در کمیسیون حقوق بشر یعنی آقای رنه کاسین، و یا حقوق کانادایی آقای جان همفری، و همچنین خانم النور روزولت به همراه چارلز مالک از لبنان و نیز پنگ چانگ از چین، این اندیشه‌های رهایی بخش برای برابری، اما مرد–گرا، را در تهیه اعلامیه جهانی ملحوظ کرده‌اند. در میان تهیه کنندگان اعلامیه تنها زن حاضر خانم روزولت بود که او بطور طبیعی دیدگاه زنان جوامع غرب را نمایندگی می‌کرد. درحقیقت، از آنجایی‌که که نهادهای قانون‌گذاری بین‌المللی بیشتر توسط مردان اداره می شوند، بطور طبیعی نمی‌توانند تجربه زنان از مفهوم زندگی و مشکلات همراه با آنرا نمایندگی کنند.

در *زنان و اعلامیه جهانی حقوق بشر* (۲۰۱۸)، ربه کا ادمی[۱۶۶] توضیحات قابل توجهی در باره این ویژگی‌های اعلامیه جهانی ارائه می‌دهد. در دوران جنگ جهانی دوم نقش برجسته‌ای که زنان در مبارزه با رژیم آلمان نازی ایفا کردند، به درستی مورد شناسایی قرار نگرفته، و به عنوان مثال زنان فرانسوی پارتیزان در نهضت مقاومت علیه آلمان نازی، آن‌گونه که شایسته است فداکاری‌های آنها مورد تقدیر قرار نگرفته است. این نقش توسط زنان در همه جای دنیا در مبارزه با نظام‌های ستمگر و یا در دوران اشغال خارجی سرزمینشان، حضوری برجسته دارد. به عنوان مثال نقش فعال زنان در نهضت استقلال هند، و یا در استقلال پاکستان، و سپس حضور فعال زنانی از این دو کشور مانند هنسا مهتا[۱۶۷] از هند و بیگم

[166] Adami, R. (2018). *Women and Universal Declaration of Human Rights*. برای سهولت در توضیح این ویژگی های مرد-گرای اعلامیه جهانی، بخش هایی از این کتاب انتخاب و ارائه می شوند.

[167] Hansa Mehta

شایسته[168] از پاکستان در تدوین اعلامیه جهانی بخوبی برای فعالان و علاقه‌مندان به حقوق بشر شناخته شده نیست. علاوه براین، این نقش‌ها در هنگام تدوین قواعد حقوق بین‌المللی به درستی نمایندگی نشده است. خانم مهتا با توانایی خاص خود توانست بنیان‌گذاران اعلامیه جهانی حقوق بشر را قانع سازد و برانگیزد تا عبارت «همه مردان آزاد و برابر به دنیا می‌آیند» را با عبارت «همه انسان‌ها آزاد و برابر به دنیا می‌آیند»، جانشین سازد. خانم بیگم شایسته، اولین زنی که ار میان مسلمانان هند به اخذ درجه دکتری از دانشگاه لندن نایل شد، نیز از چهره‌های تاثیر گذار بر شکل گیری اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. عدم تصدیق نقش اینگونه چهره‌های تاثیر گذار بر گفتمان حقوق بشر، موضوعی است که در نهضت‌های فمینیستی به عنوان نقد اصلی در برابر گفتمان جهانی حقوق بشر قرار گرفته است. به عنوان مثال باتلر پیشنهاد می‌کند که حقوق بشر نماینده مفهومی است که مرد چهره مردان را در زیربنای حقوق بشر قرار می‌دهد. (۲۰۱۸) بنابراین، اساس و پایه حقوق بشر بر نوعی از کرامت انسانی تعریف می‌شود که نمی‌تواند دربرگیرنده هویت زنان، کودکان، اقلیت‌ها، و همه آنهایی باشد که جزو مردان سفیدپوست نیستند. بنابراین نوعی دوگانگی میان مشروعیت بین‌المللی حقوق بشر و مفهوم غربی حقوق بشر وجود دارد که قصور و ناتوانی اجرای موثر حقوق بشر را فراهم آورده است. این دوگانگی ناشی از همان حکایت مسلط مفهوم انسان و رنج‌های اوست که در آن نیمی از مردم، یعنی زنان، فراموش شده و یا به حاشیه رانده شده اند. بنابراین، مهمترین پرسشی که در برابر اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان این اعلامیه را در جهان به سرعت در حال تحول، و در جهت احقاق حقوق برابر زنان زنده و پا برجا نگه داشت.

اندک زمانی پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، گام دیگری در جهت تغییر شرایط زنان برای برخورداری از آزادی و برابری برداشته شد. در دوران پس از جنگ جهانی دوم علی رغم همه امیدهایی که برای پیشبرد آزادی‌های اساسی و برابری برداشته شد، هنوز در بسیاری از کشورها زنان از آزادی سیاسی برخوردار نبودند بگونه‌ای که حق رای برای زنان در کمتر از ۱۰۰ کشور جهان تامین شده بود. برای غلبه براین مانع بزرگ در مقابل حق برابر زنان، کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد یک نظر سنجی برای برقراری ضابطه‌های قانونی برای حمایت از حقوق زنان به کشورهای عضو ارسال کرد که ماحصل آن به تصویب مقاوله نامه حقوق سیاسی زنان ۱۹۵۳ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود.[169] هدف

---

[168] Begum Shaista Ikramullah

[169] Convention on Political Right of Women, 193 UNTS. 135, *entered into force* July 7, 1954.

اصلی این مقاوله‌نامه تدوین یک استاندارد بین‌المللی اساسی برای حقوق سیاسی زنان بود تا بتواند راه را برای آنان در جهت مشارکت در امور سیاسی جوامع خود هموار سازد. به همین دلیل مقدمه مقاوله‌نامه بعد از تاکید بر اهمیت برابری میان همه مردم در منشور ملل متحد و سپس اعلامیه جهانی حقوق بشر، در ماده ۱ اعلام داشت که: زنان حق دارند در تمامی انتخابات در شرایطی برابر با مردان و بدون هیچ تبعیضی حق رای داشته باشند. ماده ۲ نیز علاوه بر به رسمیت شناختن حق رای، زنان را واجد شرایط عمومی برای ورود به جریان اصلی سیاسی کشورشان بر می‌شمرد زنان واجد شرایط انتخاب شدن در تمامی نهادهای منتخب عمومی، که به موجب قوانین ملی، و در شرایط برابر با مردان، و بدون هیچ‌گونه تبعیض باشند، خواهند بود. تعداد ۹ ماده دیگر این مقاوله‌نامه نیز جزئیات این حق سیاسی برای زنان را توضیح می دهند.

غیر قابل الزام بودن حقوقی اعلامیه جهانی و نیز عدم ارجاعات مشخصی به حقوق و برابری زنان، به همراه پاره‌ای از نارسایی‌های دیگر در زمینه حمایت از حقوق برابر زنان، دیپلماسی ملل متحد و جامعه جهانی را واداشت تا برای اجرای موثرتر حقوق بشر و متعهد ساختن کشورها میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) را به وجود آورد. مفاد دو میثاق، و همچنین سایر معاهدات حقوق بشر برای کشورهایی که آنها را تصویب کرده یا به آن ملحق می شوند، الزام‌آور قانونی است. ماده ۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی همان تقریرات مرتبط با برابری میان همه اعضای خانواده بشری صرف‌نظر از هر نوع تفاوتی را مقرر می دارد: «کشورهای طرف این میثاق متعهد می شوند که حق برابر زن و مرد را در برخورداری از کلیه حقوق مدنی و سیاسی مندرج در این میثاق تضمین کنند». افزون براین، در مواد دیگری از این مقاوله‌نامه نیز بطور غیرمستقیم حقوق برابری زنان مورد حمایت قرار گرفته است که برخی از آنان به این شرح می‌باشد: ماده ۶ مربوط به حق حیات؛ ماده ۷ مرتبط با ممنوعیت شکنجه و دیگر اقدامات غیرانسانی؛ ماده ۸ در باره ممنوعیت برده داری و کار اجباری؛ ماده ۹ حق برخورداری از آزادی‌های مدنی و سیاسی و امنیت شخصی؛ ماده ۱۶ در باره برابری حق در برابر قانون؛ و چند ماده دیگر. کشورها نیز به موجب ماده ۳ این میثاق متعهد شده‌اند تا برنامه‌های حمایتی و اجرایی لازم و متناسب با مفاد این میثاق را فراهم آورند: «کشورهای طرف این میثاق متعهد می شوند که حقوق برابر زن و مرد را در برخورداری از کلیه حقوق مدنی و سیاسی مندرج در این میثاق تضمین کنند». بنابراین، کشورهایی که این میثاق را تصویب کرده‌اند موظف می باشند تا اقدامات لازم مانند اتخاذ قوانین یا سایر اقداماتی که ممکن است برای اجرای حقوق شناخته شده در این میثاق ضروری باشد، را در نظر گرفته و

در قانونگذاری داخلی خود ملحوظ نمایند. و در نهایت باید به اختصار یادآوری شود که به موجب پروتکل اول الحاقی به این میثاق، قربانیان نقض حقوق بشر می‌توانند به کمیته حقوق بشر شکایاتی را علیه کشورهای خود تسلیم نمایند. کمیته حقوق بشر، که توسط میثاق ایجاد شده است، صلاحیت دریافت، بررسی و شنیدن گزارشات قربانیان را دارد.

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نیز در ماده ۳ همانند میثاق اول تعهداتی که بر عهده کشورها می گذارد از آنان می‌خواهد تا اقدامات لازم با برای حقوق و آزادی‌های اساسی مردم بدون هرنوع تبعیضی برقرار سازد. این میثاق حاوی تقریرات صریحی در خصوص حقوق بشر می‌باشد که مستقیما با شرایط زنان ارتباط دارد. در حیطه اقتصادی میثاق تصریح می دارد که همه حق دارند کار کنند و هیچ مانعی نباید در مقابل آنان قرار گیرد. این حق کار شامل دستمزد منصفانه، حق انتخاب کار، حق تشکیل اتحادیه های کارگری، حق کار عادلانه و ساعات معقول و حق داشتن روزهای مرخصی از کار، از جمله تعطیلات است. همچنین اعلام می‌کند که با زنان باید در محیط کار به طور مساوی رفتار شود و از فرصت‌های مشابه مردان برخوردار باشند و زنان نیز باید در ازای کار مساوی دستمزد برابر دریافت کنند. حق غذا، شرایط عادلانه و مساعد، حق اعتصاب، حمایت از دارایی اجتماعی، و حق مسکن، با این حقوق اقتصادی ارتباط دارند. میثاق هرچند به صراحت کودکان را از مشارکت در نیروی کار منع نمی‌کند، درخواست می‌کند که کشورها شرایط سنی برای کار تعریف کرده و مانع از این شوند که کودکان در مشاغلی قرار گیرند که خطرناک است یا بر رشد جسمی یا اخلاقی آنها تأثیر می‌گذارد. در زمینه اجتماعی میثاق حقوق خانواده را مورد توجه قرار داده است زیرا خانواده کوچکترین واحدی است که پایه و اساس زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. میثاق بیان می‌دارد که خانواده باید در کانون مرکزی همه سیاست‌گذاری‌ها به منظور حمایت از آنها، رفع نیازهای آنها، و نیز کمک به تضمین آموزش کودکان باشند. میثاق توصیه می‌کند که مادران شاغل از حمایت‌های ویژه ای مانند تامین اجتماعی و مرخصی استحقاقی در دوران بارداری و برای مدتی پس از تولد برخوردار شوند. همچنین انتظار می‌رود که از کودکان در مقابل استثمار از جمله کار اجباری در مشاغل خطرناک و بدون هیچ پاداشی برای کارشان محافظت به عمل آید. آنها همچنین باید از سوء استفاده‌هایی مانند قاچاق انسان و یا جنسی محافظت شوند. حق برخورداری از امنیت اجتماعی، حق برخورداری از استانداردهای مناسب زندگی، و حق برخورداری از سلامت؛ ودر حوزه حقوق فرهنگی حق تحصیل، حق مشارکت در زندگی فرهنگی، و حق برخورداری از آزادی در انتخاب اعتقاد، همه با حقوق زنان ارتباط دارند. میثاق همچنین حق برابر زن و مرد در برخورداری از همه

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به رسمیت شناخته تبعیض جنسیتی را ممنوع اعلام کرده است.

این تصریحات نشان می‌دهد که همه ابعاد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میثاق با زندگی زنان ارتباط دارد. علاوه براین، شرایط زنان نشان می‌دهد که این حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد همواره به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر تبعیض جنسیتی علیه زنان قرار گرفته اند. همه این موضوعات درحالی اتفاق می افتند که زنان در گوشه و کنار جهان در دفاع از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیشگام بوده و بهای سنگین مبارزه برای احیای این حقوق را نیز می پردازند. در ایران امروز، مبارزه برای احیای این حقوق اقتصادی و اجتماعی توسط زنان معلم، پرستاران، زنان مدافع حقوق کارگران، زنان مدافع حقوق کشاورزان در مقابل بی‌آبی، و گروه‌های دیگر، در روشن‌ترین شکل خود قابل مشاهده و ستایش قرار دارد. در کشورهای دیگر نیز زنان برای این حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مبارزه بی امانی را به عنوان مثال در زمینه مقاومت در برابر تصرف اراضی کشاورزی توسط شرکتهای صنعتی، پروژه‌های توسعه در مقیاس بزرگ، و یا موضوعات محیط زیستی را به نمایش گذاشته‌اند. همین مبارزات است که موضوعات مربوط به نقش زنان در توسعه را در مرکز اهداف توسعه پایدار شامل برابری جنسیتی قرار داده‌است.

به همه این اوصاف، و درحالی که پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه‌های مختلف مانند تحصیل دختران حاصل شده است، نابرابری در برخورداری از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک واقعیت اصلی زندگی زنان و یک واقعیت زندگی روزمره برای زنان در هر منطقه از جهان است. این معضلات که اغلب ساختاری بوده و در ریشه‌های عمیقی در باورهای نادرست جوامع دوانده است، نمی‌توانند بدون برقراری حقوق برابر مبتنی بر جنسیت امکان پذیر باشند. در شرایط حاضر، تلاش‌ها توسط نهادهای بین‌المللی، منطقه‌ای، ملی، و محلی برای رفع موانع برقراری برابری ادامه دارد، هرچند که ساختار سیاسی و اقتصاد جهانی هنوز محدودیت‌هایی را تحمیل می‌کند. در نتیجه هنوز هم بار سنگین خانواده در اغلب کشورهای در حال توسعه بر دوش زنان است در حالیکه آنها از حقوق اولیه خود همچنان محروم هستند. نابرابری مستمر در برخورداری از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجبات تسلیم زنان در برابر ساختارهای مسلط را ایجاد کرده و آنها را به ویژه در برابر خشونت، استثمار و سایر اشکال سوء استفاده آسیب ساخته است. در سطح جهان، درآمد زنان بابت کار مشابه همواره کمتر از مردان است. در بسیاری از جوامع، قوانین و سنت‌ها زنان را از دسترسی، کنترل، و به ارث بردن منابع مهمی مانند زمین منع می‌کند. زنان در سراسر جهان دسترسی کمتری به

قدرت سیاسی دارند، و زنان همچنان بار ناعادلانه ای را در مورد کار مراقبتی بدون دریافت دستمزد به دوش می‌کشند.

در مواجه با این معضلات بود که مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹ به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسید.[۱۷۰] این مقاوله‌نامه نقطه اوج بیش از سی سال کار کمیسیون سازمان ملل متحد در مورد وضعیت زنان بود، نهادی که در سال ۱۹۴۶ برای نظارت بر وضعیت زنان و ارتقای حقوق زنان تأسیس شد. کار کمیسیون در آشکار کردن تمام زمینه‌هایی که زنان در آن از برابری با مردان محروم هستند، مؤثر بوده است. این تلاش‌ها برای پیشرفت زنان منجر به صدور بیانیه‌ها و مقاوله‌نامه‌های متعددی شده است که مقاوله‌نامه حاضر اصلی‌ترین و و جامع‌ترین همه آنهاست. در میان معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، این مقاوله‌نامه جایگاه مهمی را در قرار دادن نیمی از زنان بشریت در کانون توجهات حقوق بشر نشان می‌دهد. روح مقاوله‌نامه ریشه در اهداف سازمان ملل دارد، یعنی «تأکید مجدد بر ایمان به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد». این مقاوله‌نامه معنای برابری و چگونگی دستیابی به آن را با روشنی کامل بیان کرده و یک منشور بین‌المللی برای دفاع از حقوق زنان را در جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد. برای دریافت اهمیت این مقاوله‌نامه بخش‌هایی از آن با توضیحاتی کوتاه بازتاب داده می‌شود.

مقاوله‌نامه در مقدمه خود صریحاً اذعان می‌کند که «تبعیض گسترده علیه زنان همچنان (در همه جای جهان) وجود دارد». این در حالی است که منشور ملل متحد «ایمان به حقوق اساسی بشر، حیثیت و ارزش انسان و حقوق برابر زن و مرد را مورد تاکید قرار می‌دهد». اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز اصل ناروا بودن تبعیض را مورد تاکید قرار داده و اعلام می‌کند که همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و از نظر حیثیت و حقوق برابر هستند. همه بدون هیچ‌گونه تمایزی، از جمله تمایز براساس جنسیت شایسته برخورداری از همه حقوق و آزادی‌های مندرج در اعلامیه می باشند. بنابراین، تبعیضی علیه زنان «نقض اصول برابری حقوق و احترام به کرامت انسانی است». از اینروی، به موجب منشور بین‌المللی حقوق بشر کشورها موظف هستند تا حقوق برابر زن و مرد را برای برخورداری از کلیه حقوق اقتصادی، اجتماعی،

[170] Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women. Adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly rRes. 34/180 of 18 December 1979. Entered into force as an international treaty on 3 September 1981.

فرهنگی، مدنی و سیاسی آنان تضمین نمایند. باید همچنان در نظر داشت که مقاوله‌نامه های بین‌المللی که تحت نظارت سازمان ملل متحد و آژانس‌های تخصصی آن برای ترویج برابری حقوق زن و مرد تصویب شده اند، و همچنین قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها، و توصیه‌های سازمان ملل متحد که برای ترویج برابری حقوق زن و مرد صادر شده اند، کشورهای عضو مقاوله‌نامه را به تعهد نسبت به برقراری حقوق زنان وا می دارند. در این مقدمه طولانی، و غیرمعمول، که نشانه اهمیت مقاوله‌نامه می‌باشد، یادآوری شده است که «تبعیض علیه زنان ناقض اصول برابری حقوق و احترام به کرامت انسانی است. در عین حال مانعی بر سر راه مشارکت زنان در شرایط برابر با مردان در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشورشان است و مانع رشد و شکوفایی آنان می‌باشد . این امر شکوفایی جامعه و خانواده و توسعه کامل ظرفیت های زنان در خدمت به کشور خود و بشریت را دشوارتر می سازد».

با درنظر داشتن تلاش‌های کشورهای در حال توسعه برای برون رفت از تنگناهای نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی و رنج‌های عمیقی که بر پیکر کشورهای در حال توسعه وجود داشته و راه توسعه یافتگی آنان را مسدود کرده است، مقدمه مقاوله‌نامه نگرانی عمیق خود را از اینکه زنان در شرایط فقر کمترین دسترسی به غذا، بهداشت، آموزش، آموزش و فرصت‌های شغلی و سایر نیازها را دارند، را یادآوری نموده و تصدیق می‌کند که تلاش برای استقرار نظم جدید اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر برابری و عدالت کمک قابل توجهی به ارتقای برابری میان زن و مرد خواهد کرد. علاوه براین، مقاوله‌نامه سیاست‌های جدایی سازی و همه اشکال نژادپرستی، تبعیض نژادی، استعمار، استعمار نو، تجاوز، اشغال و سلطه خارجی و مداخله در امور داخلی کشورها را موانع بزرگی بر سر راه برخورداری کامل از حقوق مردان و زنان دانسته و ریشه‌کنی آنها تاکید می‌کند. با درنظر داشتن همان موانع ساختاری که بر سر راه برابری، و بویژه در شرایط کشورهای درحال توسعه وجود دارد، مقاوله‌نامه تاکید می‌کند که تقویت صلح و امنیت بین‌المللی، کاهش تنش بین‌المللی، همکاری متقابل بین همه کشورها صرف نظر از نظام اجتماعی و اقتصادی آنها، خلع سلاح عمومی و کامل، به ویژه خلع سلاح هسته‌ای تحت کنترل موثر بین‌المللی، تایید رعایت اصول عدالت، برابری و منفعت متقابل در روابط بین کشورها و احقاق حق مردمان تحت سلطه بیگانگان و استعمار و اشغال بیگانگان برای تعیین سرنوشت و استقلال و احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی موجب ارتقای اجتماعی خواهد شد. در نتیجه در اثر پیشرفت و توسعه دستیابی به برابری کامل بین زن و مرد امکان پذیر خواهد شد.

نقش زنان در توسعه ملی کشورها و تاثیرات آن بر صلح جهانی، بخصوص با تایید نقش زنان کشورهای در حال توسعه، مورد تاکید مقاوله‌نامه می‌باشد . در این ارتباط، و «با اعتقاد به اینکه توسعه کامل و کامل یک کشور، رفاه جهان و هدف صلح مستلزم مشارکت حداکثری زنان در شرایط برابر با مردان در همه زمینه‌ها می‌باشد»، مقاوله‌نامه ، سهم بزرگ زنان در رفاه خانواده و توسعه جامعه را یادآوری می‌نماید. «اهمیت اجتماعی مادر و نقش هر دو والدین در خانواده و تربیت فرزندان و آگاهی از این موضوع که نقش زنان در تولید مثل نباید مبنایی برای تبعیض باشد»، توسط مقاوله‌نامه مورد باز تاکید قرار می گیرد. همچنین یادآوری می‌شود که تربیت فرزندان مستلزم تقسیم مسئولیت است در خانواده و بطور کلی جامعه می‌باشد. افزون براین، از آنجایی‌که افزایش سطح آگاهی برای دستیابی به برابری کامل زن و مرد، مستلزم تغییر در نقش سنتی مردان و نیز نقش زنان در جامعه و خانواده می‌باشد ، مقاوله‌نامه کشورهای عضو را به اجرای اصول تعیین شده در جهت رفع همه اشکال تبعیض و مظاهر آن علیه زنان فرا می‌خواند.

مقاوله‌نامه به ۶ بخش و ۳۰ ماده تقسیم شده است. ماده ۱ در ابتدا تعریفی روشن در باره تبعیض علیه زنان را ارائه می‌دهد: «از نظر این مقاوله نامه، اصطلاح تبعیض علیه زنان به هرگونه تمایز، محرومیت یا محدودیت ایجاد شده براساس جنسیت اطلاق می‌شود که یا هدف آسیب رساندن یا لغو به رسمیت شناختن، لذت بردن یا ورزش توسط زنان، صرف نظر از وضعیت تأهل آنها براساس برابری زن و مرد، حقوق بشر و آزادی های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی یا هر زمینه دیگری» می‌باشد. ماده ۲ مهم‌ترین تعهد بین‌المللی در مبارزه با تبعیض علیه زنان را به عهده کشورها گذاشته و از آنها می‌خواهد که «تمام اقدامات مناسب، از جمله قوانین لازم برای تضمین رشد و پیشرفت کامل زنان، و نیز به منظور تضمین اعمال و برخورداری از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، و همچین اصل برابری با مردان» را بکار گیرند. این اقدامات شامل موارد زیر می‌باشد:

- گنجاندن اصل برابری زن و مرد در قانون اساسی ملی یا سایر قوانین مناسب در صورتی که هنوز در آن گنجانده نشده باشد...؛
- اتخاذ تدابیر قانونی مناسب و سایر اقدامات شامل برقراری تحریم‌ها در صورت اقتضا، برای منع هرگونه تبعیض علیه زنان؛
- ایجاد حمایت قانونی از حقوق زنان بر مبنای برابر با مردان و تضمین حمایت مؤثر از زنان در برابر هرگونه اقدام تبعیض آمیز از طریق دادگاه‌های ملی صالح و سایر نهادهای عمومی؛

- از هرگونه اقدام یا عمل تبعیض آمیز علیه زنان خودداری کنند و اطمینان حاصل کنند که مقامات و نهادهای دولتی مطابق با این تعهد عمل خواهند کرد؛
- اتخاذ تمام اقدامات مناسب برای رفع تبعیض علیه زنان توسط هر شخص، سازمان یا مؤسسه؛
- اتخاذ همه اقدامات مناسب، از جمله قوانین، برای اصلاح یا لغو قوانین، مقررات، آداب و رسوم و رویه‌های موجود که تبعیض علیه زنان است.
- لغو کلیه مقررات کیفری ملی که تبعیض‌هایی علیه زنان ایجاد می‌کنند.

به موجب ماده ۳، کشورهای طرف این مقاوله‌نامه «در همه زمینه‌ها، به‌ویژه در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، همه اقدامات مقتضی از جمله قانون‌گذاری را برای تضمین توسعه و پیشرفت کامل زنان به‌منظور تضمین استفاده و بهره‌مندی زنان از حقوق بشر و آزادی های اساسی براساس برابری با مردان اتخاذ خواهند کرد». در حقیقت، این ماده یکبار دیگر همه جانبه بودن اقدامات حقوق بشری برای مبارزه با تبعیض علیه زنان را مورد تاکید قرار داده، و کشورها را نسبت به اجرای آن متعهد نگه می دارد. به همین دلیل در مواد ۴ تا ۶ از کشورهای عضو درخواست می‌کند تا اولا با اتخاذ تدابیر ویژه‌ای با هدف تسریع برابری میان زن و مرد، مانع از ایجاد استانداردهای نابرابر بشوند. ثانیا، اقداماتی را در جهت حمایت از مادران به طریقی که به تبعیض منجر نشود، به عمل آورند. علاوه براین، اقداماتی را در جهت اصلاح رفتارهای اجتماعی برای حذف باورهای غلط و تعصبات نسبت به زنان، ایجاد و به اجرا بگذارند. همچنین کشورها باید اطمینان حاصل کنند که آموزش خانواده شامل درک صحیح نقش اجتماعی مادران و به رسمیت شناختن مسئولیت مشترک زن و مرد در تربیت و رشد فرزندانشان باشد. یک گام بلندتر نیز برداشته شده و از کشورهای عضو مقاوله‌نامه می‌خواهد تا اقدامات مقتضی از جمله قوانین لازم و متناسب برای سرکوب انواع قاچاق زنان و بهره‌کشی از آنان و روسپیگری را نیز اتخاذ نمایند.

مواد ۷ تا ۹ موضوع حقوق زنان را برجسته می‌سازند. این حقوق شامل حق رای دادن در همه انتخابات و همه پرسی عمومی و واجد شرایط بودن برای انتخاب در همه نهادهای منتخب عمومی؛ مشارکت در تدوین سیاست کشور، اجرای آن و تصدی مناصب دولتی و انجام کلیه وظایف عمومی در تمام سطوح حکومت؛ و مشارکت در تشکل‌ها و انجمن‌های غیردولتی مرتبط با حیات عمومی و سیاسی کشور می‌باشد. کشورهای عضو مقاوله‌نامه نیز تمام اقدامات مقتضی را اتخاذ خواهند کرد تا زنان، در شرایط برابر با مردان و بدون هیچ‌گونه تبعیضی، فرصت نمایندگی کشورهای خود را درسطح بین‌المللی و مشارکت در کار

سازمان‌های بین‌المللی را داشته باشند. حقوق مدنی و مزایای شهروندی زنان نیز می‌بایست توسط کشورها تضمین شود. «کشورهای عضو به زنان حقوق مساوی با مردان برای کسب، تغییر یا حفظ تابعیت خود اعطا خواهند کرد. آنها به ویژه تضمین خواهند کرد که نه ازدواج با یک بیگانه و نه تغییر تابعیت توسط شوهر در طول ازدواج، به طور خودکار تابعیت زن را تغییر نداده و او را با بی تابعیتی یا اجبار به تابعیت شوهر را مواجه نسازد. این حق شامل برابری در زمینه تابعیتی فرزندانشان نیز می‌باشد».

ماده ۱۰ کشورهای عضو را متعهد می سازد تا اقدامات مقتضی را برای رفع تبعیض علیه زنان به منظور تضمین حقوق برابر با مردان در زمینه آموزش فراهم آورند؛ شرایط یکسان برای هدایت شغلی و حرفه‌ای، دسترسی به تحصیل و کسب دیپلم در مؤسسات آموزشی همه رده‌ها در مناطق روستایی و شهری شامل آموزش‌های پیش‌دبستانی، عمومی، فنی، و حرفه‌ای و فنی را تامین نمایند؛ دسترسی به برنامه‌های درسی یکسان، امتحانات یکسان، کارکنان آموزشی با صلاحیت‌های یکسان و مکان‌ها و تجهیزات مدرسه با همان کیفیت را برای همگان تضمین نمایند؛ نسبت به حذف هرگونه مفهوم کلیشه‌ای از نقش‌های مردان و زنان در تمامی سطوح و در تمامی اشکال آموزش از طریق تشویق به تحصیل مختلط و سایر انواع آموزش که به تحقق آنها کمک می‌کند، نمایند؛ این اهداف را با بازنگری در کتب درسی و برنامه‌های مدرسه و انطباق با روش‌های تدریس تامین نمایند؛ فرصت‌های یکسان برای بهره‌مندی از بورسیه‌ها و سایر کمک‌های تحصیلی، دسترسی به برنامه‌های آموزش مداوم، از جمله برنامه‌های سوادآموزی برای بزرگسالان و برنامه‌های سوادآموزی عملکردی، کاهش میزان ترک تحصیل دانش‌آموزان دختر و تشکیل برنامه‌هایی برای دختران و زنانی که مدرسه را پیش از موعد ترک کرده‌اند، و درنهایت، فرصت‌های یکسان برای شرکت فعال در ورزش و تربیت بدنی، و دسترسی به اطلاعات آموزشی خاص برای کمک به تضمین سلامت و رفاه خانواده‌ها، از جمله اطلاعات و مشاوره در مورد تنظیم خانواده را نیز به عمل آورند.

ماده ۱۱ ناظر بر وظیفه کشورها برای ایجاد فرصت‌های شغلی و استخدامی برابر و رعایت استانداردهای لازم و متناسب با آن شامل مزایا و فرصت‌های شغلی، بازنشستگی، بیمه های بیکاری، و دیگر موضوعات مربوط به امنیت شغل و حرفه می‌باشد . ماده ۱۲ از «کشورهای عضو مقاوله‌نامه درخواست می‌کند کلیه اقدامات مقتضی را برای رفع تبعیض علیه زنان در زمینه مراقبت‌های بهداشتی اتخاذ کرده و براساس برابری زن و مرد، دسترسی به خدمات مراقبت‌های بهداشتی، از جمله خدمات مربوط به تنظیم خانواده را تضمین نمایند». ماده ۱۳ کشورهای عضو را متعهد می سازد تا اقدامات مقتضی را برای رفع تبعیض علیه زنان در سایر

زمینه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی اتخاذ نمایند. این رفع تبعیض در برگیرنده «حقوق یکسان، به ویژه حق برخورداری از مزایای خانوادگی، حق دریافت وام بانکی، رهن و سایر اشکال اعتبار مالی، و حق شرکت در فعالیت‌های تفریحی، ورزشی و تمامی جنبه های زندگی فرهنگی» می‌باشد.

براساس ماده۱۴ «کشورهای عضو مشکلات ویژه‌ای را که زنان روستایی با آن روبرو هستند و نقش مهمی که زنان روستایی در بقای اقتصادی خانواده هایشان ایفا می‌کنند، از جمله کار آنها در بخش‌های غیر پولی اقتصاد را در نظر خواهند گرفت و تمام اقدامات مناسب را انجام خواهند داد». آنها همچنان تمام اقدامات مقتضی را برای از بین‌بردن تبعیض علیه زنان در مناطق روستایی اتخاذ خواهند کرد تا براساس برابری زن و مرد، از مشارکت و بهره‌مندی آنها در توسعه روستایی اطمینان حاصل کنند. آنها باید و به ویژه، چنین تضمینی را تضمین خواهند کرد. این اقدامات شامل مشارکت در تدوین و اجرای برنامه ریزی توسعه در تمام سطوح.؛ دسترسی به امکانات بهداشتی کافی، از جمله اطلاعات، مشاوره و خدمات در تنظیم خانواده؛ بهره‌مندی مستقیم از برنامه‌های تامین اجتماع؛ دریافت انواع آموزش‌ها، رسمی و غیررسمی، از جمله آموزش‌های مربوط به سواد عملکردی، و همچنین، از جمله، بهره‌مندی از کلیه خدمات اجتماعی و ترویجی، به منظور افزایش مهارت‌های فنی؛ تشکیل گروه‌ها و تعاونی‌های خود–یاری برای سترسی برابر به فرصت‌های اقتصادی از طریق اشتغال یا خود–اشتغالی؛ دسترسی به اعتبارات و وام‌های کشاورزی، تسهیلات بازاریابی، فناوری مناسب و رفتار برابر در اصلاحات ارضی و همچنین در طرح‌های اسکان مجدد زمین؛ و برخورداری از شرایط مناسب زندگی، به ویژه در رابطه با مسکن، بهداشت، تامین برق و آب، حمل و نقل و ارتباطات می‌باشد. ماده ۱۵ دربرگیرنده تعهد کشورها برای برقراری شرایط برابر برای زنان در برابر قانون، ماده ۱۶ توضیح دهنده تعهد کشورها برای رفع تبعیض علیه زنان در کلیه امور مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی و به ویژه براساس برابری زن و مرد می‌باشد.

ماده ۱۶ فرمان به تشکیل کمیته رفع تبعیض از زنان[۱۷۱] را می‌دهد. این کمیته موظف است زمینه های اجرایی مقاوله‌نامه را فراهم آورده بر رفتار کشورهای عضو مقاوله‌نامه نظارت داشته باشد. مواد بعدی از ماده ۱۷ تا ماده ۳۰، شیوه‌های اجرای مقاوله‌نامه مانند تعهد کشورهای عضو برای ارائه گزارشی در مورد اقدامات قانونی، قضایی، اداری یا سایر اقداماتی

---

[171] Committee on the Elimination of Discrimination against Women.

لازم به دبیرکل سازمان ملل متحد؛ شیوه‌های حل اختلافات مربوط به تفاسیر مربوط به مقاوله‌نامه؛ و دیگر امور اجرایی را در بر می‌گیرد.

اهمیت رفع همه موانع علیه حقوق زنان و ممنوعیت تبعیض در مقاوله‌نامه حقوق کودک[۱۷۲] نیز بازتاب قابل توجه حقوقی الزام‌آوری دارد. براساس ماده ۲ این مقاوله‌نامه، کشورهای عضو، حقوق مندرج در این مقاوله‌نامه را «برای هر کودک در قلمرو قضایی خود بدون هیچ گونه تبعیضی، صرف نظر از نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، سیاسی یا قیم قانونی کودک یا والدین او، منشاء ملی، قومی یا اجتماعی، دارایی، معلولیت، تولد یا وضعیت دیگر، تضمین خواهند کرد». مقاوله‌نامه حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده آنها نیز در ماده ۷ تبعیض براساس جنسیت را ممنوع می‌کند. مقاوله‌نامه حقوق افراد دارای معلولیت[۱۷۳] در ماده ۶ تبعیض چندگانه را که زنان دارای معلولیت در معرض آن قرار می‌گیرند به رسمیت شناخته و از کشورهای عضو می‌خواهد با اتخاذ تمام اقدامات مناسب برای تضمین توسعه، پیشرفت و توانمندسازی کامل زنان به این موضوع رسیدگی کنند. کمیته رفع تبعیض نژادی که بر رعایت مقاوله‌نامه بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی نظارت دارد، در توصیه شماره ۲۵ در سال ۲۰۰۰ تبعیض نژادی مرتبط با جنسیت، ابعاد جنسیتی را مورد توجه قرار داده و توضیح می‌دهد که موضوع ممنوعیت تبعیض براساس جنسیت تبدیل به یک قاعده جهانی شده است و کشورهای عضو را به رعایت این قاعده موظف می دارد. این تعهد کشورها باید به صورت یکپارچه اجرا شوند و فراتر از یک الزام قانونی صرفا رسمی مبنی بر رفتار برابر زنان با مردان باشند.[۱۷۴] گزارش مذکور تاکید می‌کند که تعهد کشورهای عضو این است که اطمینان حاصل کنند که هیچ تبعیض مستقیم و یا غیرمستقیم علیه زنان در قوانین ملی وجود نداشته باشد. افزون براین، کشورهای عضو متعهد می باشند تا در مقابل اشکال روابط اجتماعی غالب که شرایط زنان را تحت تاثیر قرار می دهند، در سیاست‌گذاری های خود اقدامات لازم و متناسب را معمول نمایند.

---

[172] Convention on the Rights of the Child, adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly Res. 44/25 of 20 November 1989, entry into force 2 September 1990, in accordance with article 49.

[173] Convention on the Rights of Persons with Disabilities. General Assembly Res. 106, December 13, 2006.

[174] General Recommendation No. 25, on article 4, paragraph 1, of the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women, on temporary special measures.

در سطح جهانی اسناد، معاهدات، و کنفرانس‌های دیگری نیز شکل گرفته‌اند که بر موضوع برابری حقوق زنان تاثیر داشته اند:

- اعلامیه و برنامه اقدام وین به دنبال تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین در سال ۱۹۹۳ شکل گرفت.[۱۷۵] در رابطه با وضعیت زنان، فعالان حقوق زنان فعالیت گسترده ای را آغاز کردند تا حقوق بشر زنان، به ویژه در مورد موضوع خشونت علیه زنان مورد توجه قرار گیرد. اعلامیه بعد از بازتایید برابری همه مردم که پیشتر در مقدمه منشور ملل متحد به عنوان یکی از شرایط برقراری صلح عادلانه در جهان اعلام شده بود، نگرانی عمیق خود را در خصوص اشکال مختلف تبعیض و خشونت، که زنان همچنان در سراسر جهان با آن روبرو هستند را اعلام داشت. ماده ۱۸ اعلامیه همچنین بیان داشت که حقوق بشر زنان و دختر بچه‌ها جزء لاینفک، جدایی ناپذیر و تفکیک ناپذیر حقوق بشر جهانی است. مشارکت کامل و برابر زنان در زندگی سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و ریشه کن کردن همه اشکال تبعیض براساس جنسیت از اهداف اولویت جامعه بین‌المللی می‌باشد . یکی از نکات بارزی که اعلامیه به آن پرداخت، موضوع خشونت مبتنی بر جنسیت و همه اشکال آزار و اذیت و استثمار جنسی بود که همراه با تعصب فرهنگی و قاچاق بین‌المللی، با حیثیت و ارزش انسان ناسازگار بوده و باید از بین برود. این امر با اقدامات قانونی و از طریق اقدامات ملی و همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌هایی مانند توسعه اقتصادی و اجتماعی، آموزش، زایمان ایمن و مراقبت‌های بهداشتی و حمایت‌های اجتماعی محقق می‌شود. همچنین کنفرانس اذعان نمود که حقوق بشر زنان باید بخشی جدایی ناپذیر از فعالیت های حقوق بشر سازمان ملل متحد، از جمله ارتقای کلیه اسناد حقوق بشری مربوط به زنان باشد. بنابراین از کشورها، نهادها، سازمان های بین‌دولتی و غیردولتی می‌خواهد تا تلاش‌های خود را برای حمایت و ارتقای حقوق بشر زنان و دختران خرد سال تشدید کنند.

- کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه[۱۷۶] که از ۵ تا ۱۳ سپتامبر سال ۱۹۹۴ که در قاهره برگزار شد، این نکته همه را مورد توجه قرار داد که حقوق زنان و دختران از محورهای اصلی توسعه می‌باشد . کنفرانس دیدگاه‌های گوناگون در مورد حقوق بشر، جمعیت، سلامت جنسی و باروری، برابری جنسیتی و توسعه پایدار را در یک اجماع جهانی به تصویر کشید که کرامت فردی و حقوق بشر، از جمله حق برنامه‌ریزی برای خانواده را در قلب توسعه قرار می داد. حقوق بشر

[175] Vienna Declaration and Programme of Action .Adopted by the World Conference on Human Rights in Vienna on 25 June 1993.
[176] International Conference on Population and Development

زنان، از جمله برابری جنسیتی، خانواده، بهداشت باروری، کنترل جمعیت و تنظیم خانواده، سلامت زنان، و همچنین مهاجرت و تحصیل زنان، از مهمترین موضوعات مطرح شده در کنفرانس بودند. اما این کنفرانس با چالش‌های زیادی از سوی واتیکان، کشورهای اسلامی، و راست‌گرایان امریکایی قرار گرفت.

- کمیسیون مقام زن پیشگام ابداع و اجرایی ساختن اولین کنفرانس جهانی زنان به مناسبت سال جهانی زن بود. کنفرانس جهانی سال جهانی زن متعاقباً در مکزیکوسیتی برگزار شد که در آن ۱۳۳ نماینده کشورها و ۶۰۰۰ نماینده سازمان‌های غیردولتی در آن شرکت کردند. این کنفرانس یک برنامه اقدام جهانی برای اجرای اهداف سال جهانی زن را تعریف کرد که مجموعه‌ای جامع از دستورالعمل‌ها را برای پیشرفت زنان تا سال ۱۹۸۵ ارائه می‌کرد. دراین کنفرانس سه هدف در رابطه با برابری، صلح و توسعه برای دهه مشخص شد: برابری کامل جنسیتی و رفع تبعیض جنسیتی؛ ادغام و مشارکت کامل زنان در توسعه؛ و افزایش سهم زنان در تقویت صلح جهانی. کنفرانس از کشورها خواست تا استراتژی‌ها، اهداف و اولویت‌های ملی را برای پیشبرد حقوق زنان تدوین کنند. این امر منجر به تأسیس مؤسسه تحقیقاتی و آموزشی بین‌المللی برای پیشرفت زنان[۱۷۷] و صندوق توسعه سازمان ملل متحد[۱۷۸] برای زنان شد که هر دو بعداً به همراه دو نهاد دیگر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ ادغام شدند و سازمان ملل متحد زنان را تشکیل دادند.[۱۷۹]

- در سال ۱۹۸۰ تعداد ۱۴۵ کشور عضو برای کنفرانس جهانی اواسط دهه سازمان ملل متحد برای زنان در کپنهاگ گرد هم آمدند. این گردهم آیی به کنفرانس جهانی ملل متحد برای دهه زنان: برابری، توسعه، و صلح نام داشت.[۱۸۰] هدف آن بررسی پیشرفت در اجرای اهداف اولین کنفرانس جهانی با تمرکز بر اشتغال، بهداشت و آموزش بود. یک برنامه اقدام خواستار اقدامات ملی قوی‌تر برای تضمین مالکیت و کنترل زنان بر دارایی و همچنین بهبود در حمایت از حقوق زنان برای ارث، حضانت فرزند و ملیت شد.[۱۸۱]

---

177 International Research and Training Institute for the Advancement of Women.
178 United Nations Development Fund for Women
179 https://www.un.org/en/conferences/women/mexico-city1975.
180 World Conference of the United Nations Decade for Women: Equality, Development and Peace, Copenhagen, 14 to 30 July 1980 .
181 https://digitallibrary.un.org/record/36306?ln=en

- در سال ۱۹۸۵ سومین کنفرانس جهانی در مورد وضعیت زنان پنج سال پس از دومین کنفرانس زنان در کپنهاگ، در نایروبی کنیا تشکیل شد.[۱۸۲] هدف کنفرانس نایروبی ارزیابی دستاوردهای دهه سازمان ملل متحد برای زنان (۱۹۸۵-۱۹۷۶) بود که توسط مجمع عمومی، و به توصیه کنفرانس جهانی، سال بین‌المللی زن در مکزیکو سیتی درسال ۱۹۷۵ اعلام شده بود. کنفرانس سپس استراتژی‌های آینده‌نگر برای پیشرفت زنان را تعیین کرد. داده های ارائه شده توسط سازمان ملل به هیئت‌های کشورهای عضو نشان داد که پیشرفت‌های مشاهده شده تنها به نفع تعداد محدودی از زنان بوده است. بنابراین، کنفرانس نایروبی موظف شد به دنبال راه‌های جدیدی برای غلبه بر موانع برای دستیابی به اهداف دهه باشد. کنفرانس نایروبی تشخیص داد که برابری جنسیتی یک موضوع مجزا نیست، بلکه همه حوزه‌های فعالیت انسانی را در بر می‌گیرد.

- در سال ۲۰۰۰، مجمع عمومی تصمیم گرفت بیست و سومین جلسه ویژه را برای بررسی و ارزیابی پنج ساله اجرای برنامه فرم اقدام پکن و بررسی اقدامات و ابتکارات آتی برگزار کند. در این ارتباط کنفرانس زنان ۲۰۰۰: برابری جنسیتی، توسعه و صلح برای قرن بیست و یکم[۱۸۳] در نیویورک برگزار شده و منجر به بیانیه سیاسی و اقدامات و ابتکارات بیشتر برای اجرای تعهدات پکن شد. این کنفرانس مجموعه‌ای از اهداف استراتژیک را تعریف کرده و اقداماتی را که باید تا سال ۲۰۰۰ توسط کشورها، جامعه بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و بخش خصوصی برای رفع موانع موجود بر سر راه پیشرفت زنان انجام شود، را تعریف نمود. دوازده نکته مهم مربوط به نگرانی شرایط زنان نیز به عنوان موانع اصلی پیشرفت زنان در نظر گرفته شدند که عبارتند از: زنان و فقر؛ آموزش و پرورش زنان؛ زنان و سلامتی؛ خشونت علیه زنان؛ زنان و درگیری‌های مسلحانه؛ زنان و اقتصاد؛ زنان در قدرت و تصمیم‌گیری؛ سازوکارهای نهادی برای پیشرفت زنان؛ حقوق بشر زنان؛ زنان و رسانه‌ها؛ زنان و محیط زیست؛ و شرایط دخترهای خردسال.

- در بیانیه سیاسی که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بیست و سومین نشست ویژه آن در ژوئن ۲۰۰۰ به تصویب رسید، کشورهای عضو موافقت کردند که به طور منظم اجرای

---

182 World Conference to Review and Appraise the Achievements of the United Nations Decade for Women, 15-26 July 1985, Nairobi, Kenya.

183 United Nations General Assembly Special Session ."Women 2000: Gender Equality, Development and Peace for the Twenty-first Century", New York, 5-9 June 2000.

بیشتر برنامه اقدام پکن را با هدف گرد هم آوردن همه طرف‌های درگیر در سال ۲۰۰۵ ارزیابی کنند. دراین ارتباط در سال ۲۰۰۵، بررسی و ارزیابی ۱۰ ساله پرنامه اقدام پکن در دستور کار چهل و نهمین جلسه کمیسیون مقام زن قرار گرفت. نمایندگان بیانیه‌ای را تصویب کردند که در آن تأکید شده بود که اجرای کامل و مؤثر بیانیه و برنامه اقدام پکن برای دستیابی به اهداف توسعه مورد توافق بین‌المللی، از جمله اهداف مندرج در اهداف توسعه هزاره، ضروری است.[۱۸۴]

- از ۱ تا ۱۲ مارس ۲۰۱۰، کمیسیون مقام زن بررسی پانزده ساله اجرای بیانیه پکن و پرنامه برای اقدام و نتایج بیست و سومین نشست ویژه مجمع عمومی را در دستور کار قرار داد. هدف اصلی این نشست بررسی راه حل‌های غلبه بر موانع باقیمانده و چالش‌های جدید، از جمله موارد مرتبط با اهداف توسعه هزاره، بر اشتراک تجربیات و شیوه های خوب بود. کشورهای عضو، نمایندگان سازمان‌های غیردولتی و نهادهای سازمان ملل در این نشست شرکت کردند.[۱۸۵]

- پنجاه و نهمین جلسه کمیسیون وضعیت زنان با حضور نمایندگان کشورها، سازمان‌های غیردولتی، و بخش‌هایی از نهادهای ملل متحد، از ۹ تا ۲۰ مارس ۲۰۱۵ در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک برگزار شد. مناطقی از جهان در این نشست حضور داشتند. تمرکز اصلی این نشست بر روی بیانیه پکن و برنامه برای اقدام، از جمله چالش‌های فعلی که بر اجرای آن و دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان تأثیر می گذارد، بود. کمیسیون ۲۰ سال پس از تصویب آن در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در سال ۱۹۹۵، پیشرفت‌های حاصل شده در اجرای بیانیه پکن و برنامه اقدام را بررسی کرد. نشست مجمع عمومی، اولین ارزیابی پنج ساله پس از تصویب برنامه اقدام انجام شد که اقدامات و ابتکارات بیشتر را برجسته کرد. در این نشست همچنین به فرصت‌هایی برای دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان برای برنامه توسعه پس از ۲۰۱۵ مورد بحث قرار گرفت.

- در سال ۲۰۲۰، جامعه جهانی بیست و پنجمین سالگرد چهارمین کنفرانس جهانی زنان و تصویب اعلامیه پکن و برنامه اقدام سال ۱۹۹۵ را جشن گرفت. این یک نقطه عطف پنج ساله در جهت

---

[184] Ten-year Review and Appraisal of the implementation of the Beijing Declaration and Platform for Action and the outcome of the twenty-third special session of the General Assembly held during the forty-ninth session of the CSW, from 28 February to 11 March 2005.

[185] 15-Year Review of the Implementation of the Beijing Declaration and Platform for Action (1995) and the outcomes of the twenty-third special session of the General Assembly (2000).

دستیابی به اهداف توسعه پایدار بود. بنابراین، سال ۲۰۲۰ سالی محوری برای تحقق سریع برابری جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران در همه جای جهان به حساب می‌آید.

- برنامه اقدام بین‌المللی وین در مورد سالمندی اولین سند بین‌المللی در مورد سالمندی،[۱۸۶] سیاست‌ها و برنامه‌های مربوط به آن است که با موضوع زنان ارتباط دارد. این برنامه در سال ۱۹۸۲ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطعنامه ۳۷–۵۱ تهیه شده و در اوایل همان سال در مجمع جهانی پیری در وین، اتریش به تصویب رسید. این برنامه همچنین به عنوان طرح وین نیز شناخته می‌شود. هدف برنامه تقویت ظرفیت‌های کشورها و جامعه مدنی برای مقابله مؤثر با پیری جمعیت و رسیدگی به استعداد توسعه و نیازهای وابستگی افراد مسن می‌باشد . برنامه توصیه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در خصوص تحقیقات، جمع آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها، آموزش و آموزش؛ سلامت و تغذیه؛ حمایت از مصرف‌کنندگان سالمند؛ مسکن و محیط زیست؛ خانواده؛ رفاه اجتماعی؛ امنیت درآمد و اشتغال؛ و تحصیلات می پردازد. این طرح بخشی از چارچوب بین‌المللی استانداردها و استراتژی‌هایی است که توسط جامعه بین‌المللی در دهه‌های اخیر توسعه یافته است. بنابراین باید در ارتباط با استانداردها و استراتژی های مورد توافق در زمینه های حقوق بشر، پیشرفت زنان، خانواده ها، جمعیت، جوانان، معلولان، توسعه پایدار، رفاه، بهداشت، مسکن، امنیت درآمد و اشتغال و آموزش و پرورش در نظر گرفته شود.

- کنفرانس جهانی علیه نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه هراسی و عدم بردباری و تساهل، از دیگر رخدادهای مهمی است که در ارتباط تنگاتنگ با حقوق زنان قرار می گیرد.[۱۸۷] کنفرانس اعلامیه دوربان را که به برنامه عملی برای مبارزه با موضوعات فوق اختصاص یافته بود را تصویب نمود که نشان دهنده یک تحول اساسی در حقوق بشر می‌باشد . اعلامیه این یک چشم انداز کل نگر ارائه داده و اقدامات عملی متناسب با آنرا نه فقط برای کشورهای عضو، بلکه برای جامعه مدنی پیشنهاد نمود. البته هرچند این اعلامیه یک تعهد سیاسی به حساب که از نظر قانونی الزام آور نیست، اما متضمن تعهد قاطع جامعه بین‌المللی و دارای ارزش اخلاقی قوی بوده و به عنوان مبنایی برای تلاش‌های دفاعی در سراسر جهان عمل می‌کند. در حقیقت، این اعلامیه سندی مبتنی بر قربانیان است که بر وضعیت اسفبار قربانیان نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه هراسی و عدم تحمل مرتبط با آن تاکید می‌کند. این اعلامیه تأکید می‌کند که کشورها وظیفه دارند از حقوق بشر همه قربانیان حمایت و ترویج کنند اعلامیه اعلام نمود که

---

[186] Vienna International Plan of Action on Ageing.

[187] World Conference Against Racism, Racial Discrimination, Xenophobia and Related Intolerance

هیچ کشوری نمی‌تواند ادعا کند که عاری از نژادپرستی است. نژادپرستی یک نگرانی جهانی است و مقابله با آن نیازمند تلاشی جهانی است.

- برنامه جهانی اقدام یک استراتژی جهانی برای تقویت پیشگیری از معلولیت، توانبخشی و برابری فرصت ها مصوب سال ۱۹۸۲[188] مجمع عمومی ملل متحد که به مشارکت کامل افراد دارای معلولیت در زندگی اجتماعی و توسعه ملی مربوط می‌شود، اقدام دیگری است که باید یادآوری شود. برنامه جهانی اقدام که بر نیاز به رویکرد به معلولیت از منظر حقوق بشر تأکید می‌کند، تحلیلی از اصول، مفاهیم و تعاریف مربوط به معلولیت ها را ارائه می‌دهد. سپس با مروری بر وضعیت جهانی در مورد افراد دارای معلولیت داشته و توصیه‌هایی برای اقدام در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ارائه دهد. برابرسازی فرصت‌ها موضوع اصلی برنامه جهانی اقدام و فلسفه راهنمای آن برای دستیابی به مشارکت کامل افراد دارای معلولیت در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی است. یک اصل مهم در زیربنای این موضوع این است که مسائل مربوط به افراد دارای معلولیت نباید به صورت انفرادی، بلکه در چارچوب خدمات اجتماعی عادی مورد بررسی قرار گیرد.

علاوه بر اینگونه اسناد حقوقی و نهادهای نظارتی بین‌المللی ناظر بر حقوق زنان، معاهدات منطقه‌ای چندی نیز برای پیشبرد حقوق برابر زنان ایجاد شده اند که تعدادی از آنها به شرح زیر فقط معرفی می شوند:

- منشور آفریقایی در مورد دموکراسی، انتخابات و حکومت[189]
- منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم[190]
- پروتکل منشور آفریقایی حقوق زنان در آفریقا[191]
- منشور آفریقایی حقوق و رفاه کودک[192]
- مقاوله‌نامه آمریکایی حقوق بشر[193]

---

[188] World Programme of Action concerning Disabled Persons, adopted by the General Assembly on 3 December 1982, by its resolution 37/52.
[189] African Charter on Democracy, Elections and Governance, 27 June 2019.
[190] African Charter on Human and Peoples' Rights, 27 June 1981.
[191] Protocol to the African Charter on the Rights of Women in Africa (Maputo Protocol), 11 July 2003.
[192] African Charter on the Rights and Welfare of the Child, 01 July 1990.
[193] American Convention on Human Rights, 28 November 1969.

- اعلامیه آمریکایی حقوق و وظایف انسان[۱۹۴]
- منشور عرب حقوق بشر[۱۹۵]
- مقاوله‌نامه شورای اروپا در مورد پیشگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی[۱۹۶]
- مقاوله‌نامه اروپایی برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی[۱۹۷]
- منشور اجتماعی اروپا[۱۹۸]
- مقاوله‌نامه بین آمریکایی در مورد اعطای حقوق مدنی به زنان[۱۹۹]
- مقاوله‌نامه بین آمریکایی در مورد اعطای حقوق سیاسی به زنان[۲۰۰]
- مقاوله‌نامه بین آمریکایی در مورد تابعیت زنان[۲۰۱]
- مقاوله‌نامه بین آمریکایی در مورد پیشگیری، مجازات و ریشه کنی خشونت علیه زنان[۲۰۲]

ساز و کارهای اجرایی

از آنجایی‌که ایجاد فرآیندهای دقیق و الزام‌آور حقوقی برای نظارت بر مقاوله‌نامه بین‌المللی منع تبعیض علیه زنان اجتناب ناپذیر بود، و به دنبال تهیه پیش نویس رسمی گروه کاری منصوب کمیسیون مقام زن، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۶ اکتبر ۱۹۹۹ پروتکل اختیاری منضم به مقاوله‌نامه را تصویب نمود. به موجب این پروتکل که معاهده بین‌المللی رسمی می‌باشد ، سازوکارهای متناسب با شکایت و تحقیق در خصوص مقاوله‌نامه رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان توضیح داده شده است. کشورهایی که این پروتکل را

---

194 American Declaration of the Rights and Duties of Man, April 1948.
195 Arab Charter on Human Rights, 22 May 2004.
196 Council of Europe Convention on Preventing and Combating Violence against Women and Domestic Violence (Istanbul Convention), 11 May 2011.
197 European Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms, 4 November 1950.
198 European Social Charter, 18 October 1965.
199 Inter-American Convention on the Granting of Civil Rights to Women, 2 May 1948.
200 Inter-American Convention on the Granting of Political Rights to Women, 5 February 1948.
201 Inter-American Convention on the Nationality of Women, 3-26 December 1933.
202 Inter-American Convention on the Prevention, Punishment and Eradication of Violence Against Women (Convention of Belém do Pará), 9 June 1994.

پذیرفته اند، به کمیته رفع تبعیض علیه زنان اجازه می‌دهند شکایات مربوط به نقض شدید یا سیستماتیک مقاوله‌نامه را دریافت کرده و درخصوص آنها تحقیق کند.

پروتکل مشتمل بر یک مقدمه و ۲۱ ماده می‌باشد . مواد ۱ تا ۷ یک ساز و کارهای رسیدگی به شکایات فردی یعنی چیزی شبیه به موضوعات مندرج در اولین پروتکل اختیاری الحاقی به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی؛ پروتکل اختیاری الحاقی به مقاوله‌نامه حقوق افراد دارای معلولیت؛[۲۰۳] و ماده ۱۴ مقاوله‌نامه مربوط به حذف همه اشکال تبعیض نژادی[۲۰۴] می‌باشد . طرفین متعاهدین پروتکل می پذیرند که صلاحیت کمیته رفع تبعیض علیه زنان را برای رسیدگی به شکایات توسط افراد و یا از طرف افراد و یا گروه‌هایی که ادعا می‌کنند حقوق آنها براساس مقاوله‌نامه نقض شده است، را به رسمیت بشناسند. اگر شکایتی از طرف یک قربانی ارائه شود، می‌بایستی در برگیرنده رضایت آنها باشد، مگر اینکه ارائه دهنده شکایت بتواند اقدام بدون آن را توجیه کند. اما در این مورد تشخیص بر عهده کمیته می‌باشد . توانایی ارائه شکایات از جانب قربانیان برای اجازه دادن به سازمان‌های غیردولتی مانند سازمان‌های زنان و گروه‌های حقوق بشر برای استفاده از پروتکل برای اجرای مقاوله‌نامه ضروری است. علاوه براین، شاکیان باید تمام راه حل‌های داخلی را به پایان رسانده باشند. بنابراین، کمیته نقش تکمیلی بر محاکم قضایی ملی را ایفا می‌کند. شکایات ناشناس مربوط به رویدادهایی که قبل از پیوستن کشور مربوطه به پروتکل اختیاری رخ داده‌اند، قابل پذیرش نیست. در انجام وظیفه خود، کمیته می‌تواند اطلاعاتی را از یک کشور طرف پروتکل درخواست کرده و یا توصیه‌هایی به آن‌ها ارائه کند. البته این توصیه‌ها دارای بار الزام آور حقوقی نیستند و فقط زمانی می‌توانند اجرا شوند که کشور مربوطه به آن رضایت داده باشد.

ماده ۸ تا ۱۰ یک ساز و کارهای تحقیق را توضیح می‌دهد. براین اساس، طرفین می‌توانند به کمیته اجازه دهند درباره نقض شدید یا سیستماتیک مقاوله‌نامه تحقیق، گزارش و توصیه‌هایی ارائه نماید. همچنین کمیته دارای اختیار است تا از طرف مورد شکایت درخواست پاسخگویی داشته و از آنها بخواهد از هرگونه اقدامی که در نتیجه چنین تحقیقی انجام

---

203 Optional Protocol to the Convention on the Rights of Persons with Disabilities.

204 International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination. Adopted and opened for signature and ratification by General Assembly resolution 2106 (XX) of 21 December 1965 entry into force 4 January 1969, in accordance with Article 19.

می‌شود، مستقیماً یا از طریق روند عادی گزارش‌دهی طبق مقاوله‌نامه مطلع سازد.[۲۰۵] ماده ۱۱ از طرفین می‌خواهد که اطمینان حاصل کنند که شکایت کنندگان تحت پروتکل اختیاری در معرض بدرفتاری یا ارعاب قرار نگیرند. ماده ۱۳ طرفین را ملزم می سازد تا شهروندان خود را در مورد مقاوله‌نامه، پروتکل اختیاری، و نیز نقطه نظرات کمیته آگاه سازد. مواد ۱۲ تا ۲۱ دیگر رویه‌ها و موضوع لازم اجرایی شدن پروتکل را توضیح می دهند. شایان ذکر است که تنها تعداد ۱۱۴ کشور جهان این پروتکل را پذیرفته‌اند و در میان آنها کشورهای عربی، ایران، چین، امریکا، و اسرائیل جزو غایبان بزرگ هستند.

کمیته رفع تبعیض علیه زنان بدنه کارشناسان مستقلی است که بر اجرای مقاوله‌نامه رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان نظارت می‌کند. همان‌گونه که پیشتر توضیح داده شد، کمیته مذکور براساس پروتکل الحاقی و برای نظارت بر اجرای مقاوله‌نامه ایجاد شد. کمیته متشکل از ۲۳ کارشناس متخصص در حوزه حقوق زنان از سراسر جهان است. کمیته در طول جلسات خود گزارشات کشورهای عضو را بررسی کرده و نگرانی‌های خود و نیز توصیه‌های را به کشور عضو ارائه می‌دهد. به منظور اطمینان یافتن از گزارشات دریافتی و نحوه رسیدگی به آنها، کارگروه پیش از نشست‌های رسمی کمیته از نمایندگان سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی دعوت می‌کنند تا اطلاعات خاص کشور را در مورد کشورهای عضوی که گزارش های آنها در پیش است ارائه نمایند. افزون براین، فرصتی برای نمایندگان سازمان های غیردولتی فراهم می‌آید تا بتوانند اطلاعات شفاهی در خصوص موضوعات مطروحه به کمیته ارائه کنند. کمیته سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و سازمان ملل متحد، بودجه و برنامه‌هایی را برای تسهیل حضور نمایندگان سازمان‌های غیردولتی ملی در جلسات کمیته فراهم می آورند. سازمان‌های غیردولتی می‌توانند گزارش‌های خود را قبل یا در جلسه مربوطه به کمیته ارائه دهند. براساس روال اجرایی رسیدگی به شکایات، نمایندگان سازمان های غیردولتی که در جلسه حضور دارند باید نسخه هایی از گزارشات خود را در اختیار اعضای کمیته قرار دهند. نقدهایی هم می‌توان در مقابل ناکارایی کمیته، ابهاماتی که در نحوه کار آن قرار دارد، و فرآیندهای طولانی و انتخاب شده قرار داد.

---

[205] برای چگونگی تهیه شکایات یا گزارشات به سندی که از طرف کمیته تهیه شده است مراجعه نمایید.
https://www.un.org/womenwatch/daw/cedaw/UN_entities_guidelines_FINAL.pdf

در رابطه با نقش کمیته برای بهبود و پیشبرد وضعیت زنان، می‌بایست اقداماتی که توسط کمیسیون مقام زن نیز انجام شده است، مورد توجه قرار گیرد. کمیسیون در ارتقای حقوق زنان، مستندسازی واقعیت زندگی زنان در سراسر جهان، و شکل دادن به استانداردهای جهانی در مورد برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان نقش اساسی داشته است. همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره شد، و حتی پیش از شکل‌گیری کمیته ناظر بر مقاوله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان، کمیسیون مقام زن توسط شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۱۱ در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ تأسیس شد[۲۰۶]. این کمیسیون اصلی‌ترین نهاد بین‌دولتی جهانی است که برای ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان ایجاد شده است. علت اصلی تاسیس این کمیته این بود که به نیازهای فوری در قالب ارائه توصیه‌هایی پاسخ دهد. در فاصله سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۹، کمیسیون مقام زن مقاوله‌نامه حقوق سیاسی زنان را که توسط مجمع عمومی در ۲۰ دسامبر ۱۹۵۲ به تصویب رسید، مقاوله‌نامه تابعیت زنان متاهل، که توسط مجمع در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۷ به تصویب رسید، مقاوله‌نامه موافقت با ازدواج، حداقل سن برای ازدواج و ثبت ازدواج مصوب ۷ نوامبر ۱۹۶۲، و توصیه در مورد رضایت ازدواج، حداقل سن ازدواج و ثبت ازدواج مصوب ۱ نوامبر ۱۹۶۵ را به وجود آورد. این اسناد بین‌المللی از نقطه نظر نیازهای زنان آسیب پذیر از حقوق آنان حمایت به عمل آورده و آنها را ارتقا می‌بخشد.[۲۰۷]

درهر صورت، اگر چه این اسناد پیچیدگی روزافزون سیستم سازمان ملل متحد را با توجه به حمایت و ارتقای حقوق بشر زنان منعکس می‌کرد، اما راهکارهایی که آنها بازتاب می دادند، به دلیل پراکندگی نمی‌توانست به‌طور جامع و موثر با تبعیض علیه زنان مقابله کنند. علاوه براین، این نگرانی نیز همچنان وجود داشت که قواعد بین‌المللی حقوق بشر، درواقع، برای حمایت و ارتقای حقوق زنان موثر نیست. بنابراین، مجمع عمومی، در ۵ دسامبر ۱۹۶۳، طی قطعنامه‌ای از شورای اقتصادی و اجتماعی درخواست نمود تا از کمیسیون مقام زن بخواهد پیش‌نویس اعلامیه‌ای را تهیه و در یک سند واحد بین‌المللی استانداردهایی که حقوق برابر زن و مرد را بیان می‌کند، تهیه نماید.[۲۰۸] این تصمیم در سراسر جهان مورد حمایت فعالان زن هم در داخل و هم خارج از سیستم سازمان ملل قرار گرفت. در سال ۱۹۶۵

---

206 Economic and Social Council resolution 11 (II), 21 June 1946.
207 The UN Entity for Gender Equality and the Empowerment of Women.
208 Draft Declaration on the Elimination of Discrimination Against Women [1963] UNGA 36; A/RES/1921 (XVIII) (5 December 1963).

پیش‌نویس اعلامیه تهیه و در ۷ نوامبر ۱۹۶۷ تصویب شد. این اعلامیه بیشتر مانند بیانیه‌ای با اهداف اخلاقی و سیاسی بود تا اینکه ماهیتی معاهداتی داشته باشد.

دهه ۱۹۶۰ شاهد ظهور آگاهی‌های نوینی در بسیاری از نقاط جهان در خصوص الگوهای تبعیض علیه زنان و نیز افزایش از سوی سازمان‌هایی بود که متعهد به مبارزه با اینگونه تبعیض ها بودند. تأثیر نامطلوب برخی از سیاست های توسعه بر زنان نیز آشکار شده بود. در سال ۱۹۷۲، پنج سال پس از تصویب اعلامیه و چهار سال پس از معرفی یک سیستم گزارش دهی داوطلبانه در مورد اجرای اعلامیه توسط کمیسیون اقتصادی و اجتماعی، کمیسیون امکان تهیه یک معاهده به لحاظ حقوقی الزام آوری را مورد بررسی قرار داد. سال بعد، کارگروهی برای بررسی تدوین چنین مقاوله‌نامه‌ای تعیین شد. کمیسیون در سال ۱۹۷۴ در بیست و پنجمین جلسه خود و با توجه به گزارش این کارگروه، تصمیم گرفت مقاوله‌نامه‌ای جامع و الزام‌آور بین‌المللی برای رفع هر نوع تبعیض علیه زنان تهیه کند. متن مقاوله‌نامه رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان توسط گروه‌های کاری در کمیسیون در طول سال ۱۹۷۶ و مذاکرات گسترده توسط گروه کاری کمیته سوم مجمع عمومی از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ تهیه شد. برنامه جهانی اقدام برای اجرای اهداف بزرگداشت بین‌المللی زن[۲۰۹] که توسط کنفرانس جهانی سال بین‌المللی زن که در مکزیکو سیتی در سال ۱۹۷۵ اعلام شده، و خواستار مقاوله‌نامه رفع تبعیض علیه زنان شده بود، مورد حمایت قرار گرفت. مجمع عمومی نیز کمیسیون مقام زن را ترغیب نمود تا کار خود را تا سال ۱۹۷۶ به پایان برساند تا در برای کنفرانس جهانی ملل متحد برای برابری زنان، توسعه، و صلح در اواسط دهه ۱۹۸۰ کپنهاگ مورد بازنگری قرار گیرد. مقاوله‌نامه رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹ توسط مجمع عمومی با ۱۳۰ رأی موافق مخالف و ۱۰ رأی ممتنع به تصویب رسید. در قطعنامه ۱۸۰/۳۴، که در آن مجمع عمومی مقاوله‌نامه را به تصویب رساند، مجمع ابراز امیدواری کرد که این سند حقوقی الزام‌آور بین‌المللی در حمایت از حقوق زنان در زمان اولیه لازم الاجرا شود. در مراسم ویژه‌ای که در کنفرانس کپنهاگ در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۰ برگزار شد، ۶۴ کشور مقاوله‌نامه را امضا کردند و دو کشور اسناد تصویب خود را ارائه کردند. در ۳ سپتامبر ۱۹۸۱، یعنی ۳۰ روز پس از تصویب آن توسط بیستمین کشور عضو، مقاوله نامه لازم الاجرا شد و بدین ترتیب تلاش‌های سازمان ملل برای تدوین استانداردهای حقوقی بین‌المللی جامع برای زنان به اوج خود رسید.[۲۱۰]

---

[209] World Plan of Action for the Implementation of the Objectives of the International Women's Year, New York: UN, 1976.

[210] The UN Entity for Gender Equality and the Empowerment of Women.

از نقطه نظر عملکرد اجرایی و اداری، کمیسیون نشست‌های دو هفته‌ای سالانه با حضور نمایندگان کشورهای عضو سازمان ملل، سازمان‌های جامعه مدنی، و نهادهای سازمان‌ملل در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک برگزار می‌کند. آنها پیشرفت‌ها و شکاف‌ها موجود در اجرای اعلامیه پکن و برنامه اقدام ۱۹۹۵،[۲۱۱] سند سیاست جهانی کلیدی در مورد برابری جنسیتی، و بیست و سومین اجلاس ویژه مجمع عمومی که در سال ۲۰۰۰ برگزار شد، و همچنین مسائل نوظهور که بر برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان تأثیر می گذارد، مورد بررسی قرار می‌دهد. در این جلسه‌ها، کشورهای عضو بر روی اقدامات بیشتر برای تسریع پیشرفت و ارتقای برخورداری زنان از حقوق خود در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی توافق می‌کنند. نتایج و پیشنهادات هر جلسه برای پیگیری به کمیسیون شورای اقتصادی و اجتماعی ارسال می‌شود. کمیسیون برنامه های کاری چند ساله را برای ارزیابی پیشرفت و ارائه توصیه‌های بیشتر برای تسریع اجرای برنامه اقدام اتخاذ می‌کند. علاوه براین، کمیسیون همچنین در جهت اجرای دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار کمک می‌کند تا تحقق برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان را تسریع بخشد.[۲۱۲]

زنان، توانمندی، و توسعه پایدار

در آغاز هزاره جدید میلادی، رهبران جهان در سازمان ملل متحد گرد آمدند تا دیدگاهی فراگیر و گسترده برای مبارزه با فقر در ابعاد مختلف آن مورد گفتگو قرار داده و به جهانیان معرفی نمایند. برنامه معرفی شده به اهداف توسعه هزاره مشهور است که از سال ۲۰۰۰ شروع شده و تا سال ۲۰۱۵ ادامه داشت. این اهداف از سال ۲۰۱۶ به اهداف توسعه پایدار تبدیل شدند و قرار است تا سال ۲۰۳۰ ادامه یابند. هشت هدف توسعه هزاره طرحی را برای مقابله با مسائل حیاتی پیش روی کشورهای در حال توسعه قرار دادند که شمال مبارزه با فقط مطلق فقر، گرسنگی، آموزش ناکافی، نابرابری جنسیتی، مرگ و میر کودکان و مادران، بیماری‌های فراگیر (مانند ایدز، مالاریا، و سل)، و تخریب محیط زیست بود. این اهداف تلاش‌های بین‌المللی را برای تقویت همکاری‌ها برای رفع نیازهای فقیرترین قشر جهان تقویت کرد تا بتواند راه توسعه یافتگی آنها را هموار نماید. البته دامنه اهداف تعریف شده گسترده‌تر بوده و

---

[211] Beijing Declaration and Platform for Action.
[212] UN Women: The Commission on the Status of Women. https://www2.unwomen.org/en/csw

با موضوعات صلح، امنیت و خلع سلاح، حقوق بشر، دموکراسی و حکمرانی خوب نیز ارتباط پیدا می‌کند. اهمیت این اهداف توسعه هزاره در اجماع و تعهد جهانی بی‌سابقه‌ای است که آنها نمایندگی می‌کنند زیرا در برگیرنده شاخص مشترک پیشرفت و تمرکز مشترک برای مشارکت جهانی برای توسعه هستند که بر نیازهای مردم کشورهای کمتر توسعه یافته تأکید دارد.

از نقطه نظر موضوع این فصل، اهداف توسعه هزاره همچنین فرصتی بسیار مناسب برای افزایش آگاهی در مورد شرایط زنان و حقوق آنها نیز بوده است. نابرابری جنسیتی همچنان یک مانع بزرگ برای دستیابی به توسعه بویژه در کشورهای کمتر توسعه یافته بوده است، در اهداف توسعه هزاره مورد توجه قرار گرفته و از محورهای مهم آنرا می‌باشد . در واقع دستیابی به توسعه یافتگی بدون رفع شکاف بین زنان و مردان از نظر ظرفیت‌ها، دسترسی به منابع و فرصت‌ها و آسیب‌پذیری در برابر خشونت و درگیری غیرممکن می‌باشد. نابرابری‌های جنسیتی با ریشه‌هایی که در ساختارها و سنت‌های مردسالارانه داشته است، نه تنها بر دست‌یابی به برابری جنسیتی به ویژه در زمینه‌های تحصیلی، اشتغال و مراقبت‌های بهداشتی تاثیرگذار می‌باشد ، عملا یکی از سخت‌ترین موانع را بر سر راه توسعه کشورها نیز قرار می‌دهد. بنابرین، اهداف توسعه هزاره می کوشید از طریق تغییرات قانونی و نیز سیاست‌گذاری‌ها شرایط زنان و پیشبرد حقوق برابر آنان را بهبود بخشد. از اینروی، قرار دادن چند هدف مرتبط با شرایط زنان در برنامه توسعه هزاره می‌تواند بهتر درک شود. اهمیت این تاکید بر حقوق زنان و رفع موانع ساختاری در مقابل حقوق ذاتی و برابر آنان، که در سطح جهانی مورد تاکید قرار گرفته است، این واقعیت را مورد بازتاکید قرار می‌دهد که حقوق و برابری زنان برای دستیابی به اولویت‌های توسعه همه جانبه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اجتناب ناپذیر است. اهداف توسعه هزاره فرصت‌های بی‌نظیری برای پیشبرد طرح‌های برابری جنسیتی فراهم آورده و از طریق شناسایی بین‌المللی اهمیت حقوق زنان و برابری جنسیتی به توانمندسازی آنان کمک نمود. علاوه براین، درگیرشدن نهادهای بین‌المللی، آژانس‌های تخصصی، و نیز سازمان‌های جامعه مدنی در اهداف توسعه هزاره، فرصت مناسبی فراهم آورد تا زنان در کانون توجهات جهانی قرار گیرند. آنچه اهداف توسعه هزاره را نسبت به دیگر طرح‌های جامعه جهانی برجسته‌تر می سازد، این است که نه تنها برای هر هدف، بویژه برای موضوع ضرورت تلاش برای تامین برابری جنسیتی، اسناد و معاهدات اصلی حقوق بشر وجود دارد. در حقیقت، این اهداف پیوندی ناگسستنی با حقوق بشر بین‌المللی دارند. بنابراین، برای پیشبرد امر برابری زنان در اهداف توسعه هزاره ارتباطات مستمری که

میان این اهداف و سایر توافقات جهانی، مانند بیانیه پکن، برنامه اقدام و بیانیه وین، و برنامه اقدام قاهره، و همچنین نهادهای اصلی پیشبرنده حقوق زنان هستند، برقرار شده است.

به لطف تلاش‌های هماهنگ جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی، اهداف توسعه هزاره جان میلیون‌ها نفر را نجات داده شده و شرایط را برای بسیاری دیگر بهبود یافت. داده ها و تحلیل‌های ارائه شده ثابت می‌کند که با مداخلات هدفمند، استراتژی‌های صحیح، منابع کافی و اراده سیاسی، حتی فقیرترین کشورها نیز می‌توانند پیشرفت چشمگیری و بی سابقه‌ای داشته باشند. چند مثال می‌تواند اهمیت اهداف توسعه هزاره را نشان دهد. براساس آخرین گزارش اهداف توسعه هزاره ملل متحد که برای ارزیابی موفقیت در اهداف توسعه هزاره تهیه شد، در حالیکه در سال ۱۹۹۰، حدود ۴۷ درصد جمعیت جهان از فقر مطلق، یعنی درآمدی معادل ۱ دلار و ۲۵ سنت، در عذاب بودند، این رقم در سال ۲۰۱۵ به ۱۴ درصد کاهش یافت. یا درحالی که نرخ مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال در سال ۱۹۹۰ معادل با تعداد تقریبی ۱۲,۷ میلیون نفر بود، در سال ۲۰۱۵، این رقم به نصف یعنی ۶ ملیون رسید. از نقطه نظر برابری جنسیتی و توانمند سازی زنان، در مقایسه با ۱۵ سال پیش، اکنون تعداد زیادی دخترانی که به مدرسه می روند به مراتب افزایش یافته است. در جنوب آسیا، در سال ۱۹۹۰ به ازای هر ۱۰۰ پسر، تنها ۷۴ دختر در مدارس ابتدایی ثبت نام می کردند. امروزه به ازای هر ۱۰۰ پسر، ۱۰۳ دختر ثبت نام می‌کنند. زنان در حال حاضر ۴۱ درصد از کارگران حقوق‌بگیر خارج از بخش کشاورزی را تشکیل می دهند که نسبت به ۳۵ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافته است. بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۱۵، نسبت زنان در مشاغل آسیب‌پذیر به عنوان سهمی از کل اشتغال زنان، ۱۳ درصد کاهش یافته است. در مقابل، اشتغال آسیب پذیر در میان مردان ۹ درصد کاهش یافت. زنان در حدود ۹۰ درصد از ۱۷۴ کشور با داده ها در ۲۰ سال گذشته جایگاه خود را در نمایندگی مجلس قانون‌گذاری به دست آورده اند. میانگین سهم زنان در مجالس ملی قانون‌گزاری در همین دوره تقریباً دو برابر شده است. با این حال هنوز از هر پنج عضو فقط یک نفر زن هستند.[۲۱۳]

هدف سوم از اهداف توسعه هزاره به حذف نابرابری جنسیتی در آموزش ابتدایی و متوسطه، ترجیحاً تا سال ۲۰۰۵، و در تمام سطوح آموزشی حداکثر تا سال ۲۰۱۵ اختصاص یافته بود. به گزارش ملل متحد، کشورهای در حال توسعه در مجموع به هدف حذف نابرابری جنسیتی در آموزش ابتدایی، متوسطه و عالی دست یافته‌اند. در سراسر جهان، حدود سه چهارم

---

[213] The Millennium Development Goals Report 2015.

مردان نیروی کار را تشکیل می دادند، فقط نیمی از زنان با همان سن نیروی کار را تشکیل می دادند. زنان ۴۱ درصد از کارگران حقوق بگیر خارج از بخش کشاورزی را تشکیل می دهند که نسبت به در سال ۱۹۹۰ حدود ۵۵ درصد افزایش یافته است. همچنین میانگین نسبت زنان در پارلمان طی ۲۰ سال گذشته تقریباً دو برابر شده است.

هدف چهارم به کاهش نرخ مرگ و میر کودکان ارتباط داشته و ازاین جهت با موضوع زنان پیوند دارد. براساس همان گزارش، بین سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵، میزان مرگ و میر کودکان زیر پنج سال در جهان بیش از نصف کاهش یافته است و از ۹۰ به ۴۳ مرگ در هر ۱۰۰۰ کاهش یافته است. بین سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵، تعداد مرگ و میر کودکان زیر پنج سال در سراسر جهان از ۱۲,۷ میلیون در سال ۱۹۹۰ به تقریباً ۶ میلیون در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. احتمال مرگ کودکان در نواحی روستایی قبل از تولد پنج سالگی، حدود ۱,۷ برابر بیشتر از کودکان در مناطق شهری است. احتمال زنده ماندن فرزندان مادرانی که تحصیلات متوسطه یا عالی دارند، تقریباً سه برابر بیشتر از فرزندان مادران بدون تحصیلات است. کشورهای جنوب صحرای آفریقا دارای بالاترین نرخ در جهان را دارا هستند. در سال ۲۰۱۵، یعنی آخرین سال اجرای اهداف دهه هزاره، ۱۶۰۰۰ کودک زیر پنج سال به دلایلی که عمدتاً به دلایل قابل پیشگیری بودند، جان خود را از دست دادند.

هدف پنجم به بهبود سلامتی زنان اختصاص داشت. همان گزارش می گوید که از سال ۱۹۹۰، نسبت مرگ و میر مادران تقریباً به نصف کاهش یافته است و بیشتر این کاهش از سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاده است. بیش از ۷۱ درصد از به دنیا آوردن نوزادان که توسط پرسنل بهداشتی ماهر در سراسر جهان صورت می گرفت نسبت به سال ۱۹۹۰، به ۵۹ درصد افزایش یافت. علاوه براین، نسبت به سال‌های پیش نیمی از زنان باردار از توصیه‌های مراقبت های دوران بارداری برخوردار هستند.

ماده ۶ را نیز باید به اختصار ذکر کرد. براساس این هدف که به مبارزه با بیماری های واگیردار از جمله بیماری کشنده ایدز اختصاص یافته است، از سال ۲۰۱۵ تعداد مبتلایان به بیماری ایدز به نصف کاهش یافته است. در سراسر جهان تعداد تا ژوئن سال ۲۰۱۴ تعداد ۱۳,۶ ملیون نفر کمک‌های پزشکی در مقابله با این بیماری دریافت کرده اند که نسبت به اوایل هزاره این تعداد بیش از دوبرابر بوده است. علاوه براین، مداخلات پیشگیری، تشخیص و درمان بیماری سل بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ جان ۳۷ میلیون نفر را نجات داده است.

شایان ذکر است که اهداف توسعه هزاره بگونه ای تعریف شده و برای آنها شکلی از ضمانت اجرا پیش بینی شده بود که می‌توانستند یکدیگر را بطور متقابل تقویت کنند. به همین دلیل، پیشرفت در دستیابی به یک هدف، موجبات پیشرفت در دیگر اهداف را نیز فراهم می آورد. علاوه بر این، اهداف توسعه هزاره از حمایت گسترده جهانی برخوردار شدند بگونه ای که ۱۹۱ کشور عضو سازمان ملل متحد، آژانس های سازمان ملل متحد، و موسسات تجاری و مالی بین‌المللی، خود را به دستیابی به اهداف مذکور طبق جدول زمانی یعنی پایان سال ۲۰۱۵ متعهد ساختند. کنفرانس‌ها و نشست‌های سازمان ملل همراه با نشست‌های ملی ارزیابی اهداف یادشده را هرچه بیشتر مورد توجه جهانیان قرار داد تا بتواند به موفقیت در دستیابی به آن اهداف کمک نماید. بی تردید، جنبش جهانی زنان یکی از تاثیرگذارترین این تلاش‌ها برای اهداف توسعه هزاره بوده است. به همین دلیل، برنامه اهداف توسعه هزاره را می‌توان فرصت مناسب و بی‌نظیری دانست که از طریق آن تعامل برای پیشبرد برنامه اقدام پکن و یا سایر توافقنامه‌های کلیدی سیاست بین‌المللی بخوبی امکان پذیر گشت. این فرصت را می‌توان در چند بخش عمده مورد توجه قرار داد:

- تلاشی اجماعی و در سطح جهان برای تضمین رسیدن به اهداف مذکور با محوریت برابری جنسیتی. این تلاش بی تردید اولین ابداع جهانی برای رفع موانع ساختاری در مقابل حقوق زنان بود.

- شناسایی جهانی این واقعیت که زنان از بازیگران اصلی در فرایند توسعه کشورها هستند. از اینروی، می‌بایست برنامه های توسعه با محوریت زنان با تقاضای برای منابع کافی از یک سو، و تلاش برای نظام اقتصادی عادلانه تر بین‌المللی از دیگر سو، همراه باشد.

- توسعه یافتگی کشورهای کمتر توسعه یافته پیوندی ناگسستنی با امر توانمند سازی زنان دارد. این توانمندسازی در عین حال پاسخی مثبت و سازنده به نیازهای اجتماعی است.

- هرگاه نقش زنان در برنامه ریزی های توسعه برجسته تر شود، سازگاری توسعه اقتصادی با توسعه اجتماعی و سیاسی بیشتر مفهوم یافته و در فرآیندی کلان‌تر با موضوعات محیط زیستی و پایداری آن نیز پیوند می یابد.

- اهداف توسعه هزاره با سایر فرآیندهای سیاست گذاری جهانی و ملی مانند اقدامات کمیته ناظر بر مقاوله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان، برنامه اقدام پکن، و یا برنامه اقدام وین پیوند یافته و به تقویت متقابل آنها کمک می‌کند.

با پایان یافتن برنامه اهداف توسعه هزاره در سال ۲۰۱۵، مرحله نوینی در موضوعات توسعه با محوریت تقش زنان به وجود آمد که به اهداف توسعه پایدار[۲۱۴] مشهور است. برنامه کاری ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار که توسط همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ تصویب شد، طرحی مشترک برای صلح و رفاه برای مردم و کره زمین، چه در حال حاضر و چه در آینده ارائه داد. در مرکز این برنامه کاری ۱۷ هدف توسعه پایدار قرار دارند که در واقع فراخوانی برای اقدام توسط همه کشورهای – توسعه یافته و درحال توسعه – در یک مشارکت جهانی برای موضوعات توسعه می باشند. براساس این برنامه کاری و جهان‌شمول، تلاش‌هایی جهانی باید صورت پذیرد تا به فقر و سایر محرومیت‌ها پایان بخشیده، سلامت و آموزش را بهبود بخشد، نابرابری‌ها را کاهش دهد، و زمینه‌های رشد اقتصادی را فراهم آورد، البته همه این برنامه‌ها باید در هماهنگی با برنامه‌هایی برای مقابله با تغییرات آب و هوایی و حفظ اقیانوس‌ها و جنگل‌ها همراه باشد.[۲۱۵]

شکل‌گیری و ظهور اهداف توسعه پایدار را باید در پرتو تلاش ملل متحد جستجو کرد. اولین کنفرانس محیط زیست انسانی[۲۱۶] در استکهلم، سوئد، در سال ۱۹۷۲، رهبران سیاسی، دیپلمات‌ها، دانشمندان، نمایندگان رسانه‌ها و سازمان‌های غیردولتی از ۱۷۹ کشور جهان را گرد هم آورد تا تلاش گسترده‌ای برای تمرکز بر تأثیرات اجتماعی–اقتصادی انسان انجام دهد. فعالیت‌های مربوط به محیط زیست یک «مجمع جهانی» از سازمان‌های غیردولتی نیز در همان زمان در ریودوژانیرو برگزار شد که تعداد بی‌سابقه‌ای از نمایندگان سازمان‌های غیردولتی را گرد هم آورد که دیدگاه خود را از آینده جهان در رابطه با محیط زیست و توسعه اجتماعی–اقتصادی ارائه کردند. به دنبال این تحولاتف و در بزرگداشت ۲۰ سالگی کنفرانس

---

[214] Sustainable Development Goals (SDGs): https://sdgs.un.org/goals
[215] The UN Department of Economic and Social Affairs, Sustainable Development Goals. https://sdgs.un.org/goals
[216] The United Nations Conference on the Human Environment was held in Stockholm, Sweden, from June 5–16 in 1972.

استکهلم، در ژوئن ۱۹۹۲، اجلاس سران زمین[217] در ریودوژانیرو، برزیل، با حضور بیش از ۱۷۸ کشور، برگزار شد. این کنفرانس چندین دستاورد مهم از خود به یادگار گذاشت:

- اعلامیه ریو درباره محیط زیست و توسعه[218] و ۲۷ اصل جهانی مرتبط با آن
- مقاوله‌نامه چارچوب سازمان ملل متحد در مورد تغییرات آب و هوا[219]
- مقاوله نامه تنوع زیستی[220]
- اعلامیه اصول مدیریت جنگل[221]
- تشکیل کمیسیون توسعه پایدار[222]
- دستور کار ۲۱[223]

اجلاس ریو با تحولات گسترده‌تری همراه شد که پاره‌ای از آن‌ها برای رسیدن به موضوع اهداف توسعه پایدار در اینجا معرفی می شوند:

- کنفرانس جهانی توسعه پایدار کشورهای جزیره کوچک در حال توسعه، ۲۶ آوریل تا ۶ ماه مه ۱۹۹۴، بریج تاون، باربادوس[224]

[217] United Nations Conference on Environment and Development known also as the Earth Summit, Rio do Janeiro, Brazil, 3-14 June 1992.
[218] Rio Declaration on Environment and Development
[219] The United Nations Framework Convention on Climate Change established an international environmental treaty to combat "dangerous human interference with the climate system", in part by stabilizing greenhouse gas concentrations in the atmosphere.
[220] The Convention on Biological Diversity, known informally as the Biodiversity Convention, is a multilateral treaty. The convention has three main goals: the conservation of biological diversity; the sustainable use of its components; and the fair and equitable sharing of benefits arising from genetic resources
[221] The Forest Principles, also Rio Forest Principles.
[222] The United Nations Commission on Sustainable Development.
[223] United Nations Conference on Environment and Development, Agenda 2.
[224] Global Conference on the Sustainable Development of Small Island Developing States. https://www.un.org/en/conferences/small-islands/bridgetown1994

- نشست ویژه مجمع عمومی برای بررسی و ارزیابی اجرای دستور کار ۲۱ [۲۲۵] در نیویورک، از ۲۳ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷.
- کشورهای عضو در اجلاس سران هزاره در سپتامبر ۲۰۰۰ در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک به اتفاق آرا اعلامیه هزاره را تصویب کردند. این اجلاس منجر به تدوین هشت هدف توسعه هزاره برای کاهش فقر شدید تا سال ۲۰۱۵ شد.
- بیانیه ژوهانسبورگ در مورد توسعه پایدار و برنامه اجرایی، که در اجلاس جهانی توسعه پایدار در آفریقای جنوبی در سال ۲۰۰۲ به تصویب رسید.[۲۲۶] این بیانیه بر تعهدات جامعه جهانی برای ریشه کنی فقر و محیط زیست، و طبق دستور کار ۲۱۱ و بیانیه هزاره، بر مشارکت همه جانبه تأکید کرد.
- اجلاس جهانی توسعه اجتماعی در کپنهاگ در سال ۱۹۹۵.[۲۲۷]
- چهارمین کنفرانس بین‌المللی زنان در پکن.[۲۲۸]
- دومین کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد محیط زیست انسانی.[۲۲۹]
- کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد توسعه پایدار (ریو+۲۰) در ریودوژانیرو، برزیل، در ژوئن ۲۰۱۲، سندی را با عنوان آینده‌ای که ما می‌خواهیم را تصویب کردند. در این کنفرانس مجموعه‌ای از اهداف توسعه پایدار برای تکیه بر اهداف توسعه هزاره و ایجاد مجمع سیاسی سطح عالی سازمان ملل در مورد توسعه پایدار مورد تاکید قرار گرفت. نتیجه ریو +۲۰ همچنین شامل اقدامات دیگری برای اجرای توسعه پایدار شامل دستورات برنامه‌های کاری آتی در تأمین مالی توسعه، کشورهای جزیره‌ای کوچک در حال توسعه و موارد دیگر بود.
- در سال ۲۰۱۱ مجمع عمومی یک گروه کاری باز متشکل از ۳۰ نفر را برای تهیه پیشنهادی در مورد اهداف توسعه پایدار تشکیل داد.

---

225 Special Session of the General Assembly to Review and Appraise the Implementation of Agenda 21, New York, 23-27 June 1997.

226 the World Summit on Sustainable Development, The Johannesburg Declaration on Sustainable Development and the Plan of Implementation.

227 The World Summit for Social Development, Copenhagen from 6–12 March 1995.

228 The Fourth World Conference on Women: Action for Equality, Development and Peace, Beijing, China, 4–15 September 1995.

229 The Second UN Conference on Human Developments, Istanbul, 1996.

- در ژانویه ۲۰۱۵، مجمع عمومی روند مذاکرات را در دستور کار توسعه پس از ۲۰۱۵ آغاز کرد. این فرآیند با تصویب بعدی دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار با ۱۷هدف توسعه پایدار در اجلاس توسعه پایدار سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۵ به اوج خود رسید.
- سال ۲۹۱۵ با تصویب چندین توافقنامه بزرگ، سالی برجسته برای چندجانبه گرایی و شکل دادن به سیاست بین‌المللی بود: چارچوب سند برای کاهش خطر بلایا (مارس ۲۰۱۵)؛ دستور کار آدیس آبابا در زمینه تأمین مالی برای توسعه (ژوئیه ۲۰۱۵)؛ تغییر جهان ما: دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار با ۱۷ هدف توسعه پایدار در اجلاس توسعه پایدار سازمان ملل در نیویورک در سپتامبر ۲۰۱۵؛ و توافقنامه پاریس در مورد تغییرات آب و هوایی. (دسامبر ۲۰۱۵)

در پیامد این اقدامات و تحولات جهانی، اهداف توسعه پایدار در هدف شماره ۵ به برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و دختران اختصاص یافت. براساس اهداف نهفته در این برنامه توسعه پایدار، تا آستانه سال ۳۰۳۰ می‌بایستی اقدام فوری برای از بین بردن بسیاری از علل ریشه‌ای تبعیض که هنوز حقوق زنان را در حوزه‌های خصوصی و عمومی محدود می‌کنند، به عمل آید. برای مثال، قوانین تبعیض‌آمیز باید تغییر کنند و قوانینی برای پیشبرد فعالانه برابری تصویب شوند. این درحالی است که هنوز در بخش قابل توجهی از کشورهای جهان هنوز به دلیل نبودن قوانین حمایتی، زنان در برابر خشونت خانگی هستند، یا اینکه از حق ارث برابر برای دختران و پسران محروم می‌باشند. علاوه براین، براساس گزارش زنان ملل متحد، به ۸۷ کشور، از هر ۵ زن و دختر زیر ۵۰ سال، یک نفر در ۱۲ ماه گذشته خشونت فیزیکی و یا جنسی توسط شریک جنسی خود را تجربه کرده است. اقدامات غیرانسانی مانند ازدواج کودکان، زندگی سالانه ۱۵ میلیون دختر زیر ۱۸ سال به تباهی می‌کشاند.[۲۳۰]

همان گزارش ادامه می‌دهد که زنان ۲٫۶ برابر بیشتر از مردان کارهای خانگی و مراقبتی بدون مزد انجام می دهند. در حالی که خانواده‌ها، جوامع و اقتصاد آنها به نیروی کار زنان وابسته هستند، زنان فرصت کمتری برای شرکت در فعالیت‌هایی که خارج از فعالین عمومی آنها می‌باشد، دارند. به همین دلیل، توزیع برابر منابع اقتصادی که یک حق برای همه زنان است درعین حال انگیزش اصلی برای توسعه یافتگی همه جانبه کشورها می‌باشد . در نتیجه، بدون توازن عادلانه ای از مسئولیت برای کارهای مراقبتی بدون مزد بین زن و مرد، امر توسعه کشورها با چالش‌های جدی مواجه می‌شود. حوزه تحصیل و آموزش زنان نیز از

[230] https://www.unwomen.org/en/news/in-focus/women-and-the-sdgs/sdg-5-gender-equality

موضوعاتی است که همواره با تبعیض همراه بوده است. افزون براین، زنان از نابرابری در دستیابی به مشاغل در رنج بوده و جزو قربانیان روابط جنسی در فضای کاری و شغلی قرار می گیرند. از نقطه نظر مشارکت در امور سیاسی نیز سهم زنان بگونه ای غیرعادلانه از سهم مردان کمتر می‌باشد . آنها هنوز تنها ۲۳,۷ درصد از کرسی‌های پارلمان را در اختیار دارند که بسیار کمتر از سهم مردان است. وضعیت در بخش خصوصی نیز خیلی بهتر نیست. در سطح جهانی سهم زنان کمتر از یک سوم پست های مدیریت ارشد و میانی می‌باشد .[۲۳۱] بنابراین، با توجه به اینکه این یکی از فراگیرترین موارد نقض حقوق بشر در جهان امروز است، حذف خشونت مبتنی بر جنسیت در اولویت اهداف توسعه پایدار قرار گرفته است. هدف پنجم مذکور از اهداف توسعه پایدار جزئیات اجرایی این هدف را اینگونه شرح می‌دهد:

- پایان بخشیدن به همه اشکال تبعیض علیه همه زنان و دختران.
- از بین بردن همه اشکال خشونت علیه همه زنان و دختران در حوزه عمومی و خصوصی، از جمله قاچاق، استثمار جنسی، و سایر انواع سوء استفاده از آنان.
- حذف همه اقدامات غیرانسانی مانند ازدواج زودهنگام و اجباری و یا ختنه زنان.
- به رسمیت شناختن سهم غیرقابل انکار زنان در مراقبت‌های بدون مزد و کار خانگی از طریق برقراری ارائه خدمات عمومی، زیرساخت‌ها و سیاست‌های حمایت اجتماعی و ارتقای مسئولیت مشترک در داخل خانواده و خانواده.
- تضمین مشارکت کامل و مؤثر زنان و فرصت‌های برابر برای آنان در تمام سطوح تصمیم‌گیری در زندگی سیاسی، اقتصادی و عمومی.
- تضمین دسترسی همگانی به سلامت جنسی و باروری و حقوق باروری که مطابق با برنامه اقدام کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه و برنامه اقدام پکن و کنفرانس‌های بازنگری آنها مورد توافق قرار گرفته است.
- انجام اصلاحاتی برای اعطای حقوق برابر زنان در زمینه منابع اقتصادی و همچنین دسترسی به مالکیت و کنترل بر زمین و سایر اشکال دارایی، خدمات مالی، ارث و منابع طبیعی، مطابق با قوانین ملی.
- افزایش استفاده از فناوری توانمند، به ویژه فناوری اطلاعات و ارتباطات، برای ارتقای توانمندسازی زنان.

---

[۲۳۱] عکسی که از اجلاس سران کشورها در کنفرانس ملل متحد در ریو برزیل گرفته شده است، نشان می‌دهد که در اجلاسی با این اهمیت تنها ۲ زن در میان جمع ۱۰۰ نفره مردان حضور دارند. نگاه کنید به
https://www.un.org/en/conferences/environment/rio1992

- اتخاذ و تقویت سیاست‌های صحیح و قوانین قابل اجرا برای ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران در تمام سطوح.

نتیجه گیری

سوابق تاریخی درهمه جوامع نشان می‌دهد که زنان همواره مورد ستم الگوهای ساختاری برتری‌طلبانه و در نتیجه قربانیان اصلی نابرابری بوده‌اند. مقاوله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان روشنترین تعریف را در باره این ستم تاریخی ارائه داده است: «هرگونه تمایز، محرومیت یا محدودیتی که براساس جنسیت ایجاد می‌شود و موجبات آسیب رساندن یا بی‌ثباتی به رسمیت شناختن، لذت بردن یا اعمال زنان، صرف نظر از وضعیت تأهل، براساس برابری زن و مرد، از حقوق بشر آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی یا هر زمینه دیگری باشد». به همین دلیل، برابری جنسیتی به معنای حقوق، مسئولیت‌ها و فرصت‌های برابر زنان و مردان و دختران و پسران، به عنوان یک هدف اصلی و مفهومی اساسی در مبارزه برای دستیابی به حقوق بشر زنان در دستور کار تلاش‌های جامعه جهانی قرار گرفته است. ولی هنوز چالش‌های در برابر حق زنان برای برخورداری از حقوق برابر وجود دارد. در حقیقت، در حالی‌که بسیاری از اسناد کلیدی حقوق بشر شامل ممنوعیت‌های تبعیض جنسیتی بوده و پیشرفت های قابل توجهی هم در جهت دستیابی به برابری جنسیتی حاصل شده است، اهداف اساسی برای توانمندسازی و برابری زنان هنوز محقق نشده است. از اینروی، تحقق برابری جنسیتی مستلزم آن است که کشورها، نهادها و افراد خود را به تلاش برای پیشبرد امر برابری زنان متعهد ساخته و یکدیگر را برای ارتقا و حمایت از حقوق زنان پاسخگو بدانند. این تعهدات باید بگونه‌ای باشد که بتواند حقوق زنان، در حوزه‌هایی که بویژه به زنان مربوط می‌شود، را تامین نماید حقوق زنان به‌عنوان حقوق بشر این واقعیت را آشکار می‌سازد که علاوه بر حقوق بشر عادی و همگانی، زنان باید در حوزه‌هایی که منحصرا به آنان مربوط بوده و یا موجبات ستم را برای آنان فراهم می آورد، از حقوق ویژه ای برخوردار شوند.

در پایان این فصل مناسب است برخی از الگوهای ستم بر زنان که حمایت‌های حقوق بشری خاص را ایجاب می‌کنند ذکر شوند: خشونت علیه زنان؛ خشونت جنسی؛ خشونت جنسی در درگیری‌ها و منازعات مسلحانه داخلی؛ رسم غیرانسانی ختنه زنان؛ محروم بودن از حقوق مربوط به بارداری و مراقبت مادرانه، سقط جنین و تصمیم گیری در مورد فرزندان، و موضوعاتی مانند ارث؛ عقیم سازی اجباری؛ ازدواج اجباری و محرومیت از حق حضانت

فرزندان؛ محرومیت از آموزش و تحصیل و حق دسترسی به مناصب اجتماعی، سیاسی و یا مناصب قضا؛ نابرابری‌های غیرعادلانه و غیرانسانی در دسترسی به فرصت‌های شغلی و یا اذیت و آزارهای مختلف در محیط کار؛ قربان قاچاق و خدمات جنسی قرار گرفتن؛ و اشکال دیگر پیدا و ناپیدای پایمال کردن حقوق زنان و بیداد نسبت به آنان.

خوشبختانه جامعه جهانی، بویژه در جوامع دمکراتیک، نسبت به این ستم‌ها بسیار حساس شده است. نهضت‌های زنان در سراسر کشورهای جهان، نهادهای جامعه مدنی، متفکران و فلاسفه اجتماعی و سیاسی، فعالان اجتماعی، و نهادهای بین‌المللی، همان‌گونه که در اهداف توسعه پایدار هم دیده می‌شود، در جهت برقرار حقوق برابر زنان می کوشند. این فعالیت‌ها نه فقط در زمینه حقوق بشر، بلکه در حوزه حقوق بشر دوستانه بین‌المللی، حقوق کار و مشاغل، و حقوق جنگ افق‌های نوین و امیدوار کننده‌ای را در پیش چشم گشوده بست.

فصل ششم

ممنوعیت مجازات اعدام در حقوق بشر بین‌المللی

مجازات اعدام با حق زندگی و حق زندگی عاری از شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز به هیچ عنوان سازگار نیست. لغو جهانی مجازات اعدام که هنوز در کشورهای زیادی انجام می‌شود، برای ارتقای کرامت انسانی و توسعه مترقی حقوق بشر ضروری است.

دفتر کمیسرعالی حقوق بشر ملل متحد.

به یاد جانباختگان مجازات غیرانسانی و ستم‌گرایانه اعدام. به احترام نوید افکاری و دیگر بی‌گناهانی که به جرم عدالت‌خواهی جان گرانمایه خود را از دست دادند.

چکیده

ریحانه جباری ملایری (۱۵ شهریور ۱۳۶۶ – ۳ آبان ۱۳۹۳) دختر جوانی بود که در تیر ۱۳۸۶ و در سن ۱۹ سالگی به جرم قتل مرتضی عبدالعلی سربندی ۴۷ ساله، بازداشت و محاکمه شد. حکم اعدام وی به جرم قتل عمد در نهایت در ۳ آبان ۱۳۹۳ اجرا شد. ریحانه جباری اتهام قتل غیرعمد را پذیرفته و دلیل آن را دفاع از خود در برابر تجاوز جنسی اعلام کرده بود. با این حال نظام اسلامی چشم بر اصل انسانیت از یک سو، و مراعات حق بنیادین انسان برای حیات داشتن فروبست و بی‌رحمانه ریحانه به دار آویخت.

مجازات اعدام نفی ابتدایی‌ترین حقوق بشر، یعنی حق حیات و زندگی متناسب با شئونات انسانی است. در فلسفه حقوق طبیعی که بر اصول اولیه حیات نظارت دارد، کشتن دیگران امری مذموم و ناپسند شمرده می‌شود. علاوه براین، براساس اصل انسانیت، همه انسانها دارای ارزشی ذاتی هستند که در همه حال و شرایط باید محترم شمرده شود. حقوق بشر مدرن هم که از آن پیش زمینه‌های گرانقدر سر بر آورده است، احترام به حقوق انسان‌ها، و در بالاترین درجه اهمیت آن، حق حیات را لازمه فضای انسانی و صلح جویانه‌ای بر می‌شمرد که با خود عدالت، آزادی بیشتر، و سعادتمندی را برای همه آحاد خانواده بشری به ارمغان می‌آورد. حال هرگاه فردی اعدام شود، معنای آن این است که نه تنها بر اصل مسلم و خدشه ناپذیر انسانیت آسیب وارد شده است، بلکه از نقطه نظر حقوقی نیز یکی از اساسی‌ترین ارکان حقوق بشر بین‌المللی نقض شده است. مجموعه قوانین حقوق بشر بین‌المللی کشورها را بر می انگیزند، و حتی در مواردی متعهد می سازند، تا حق حیات را به رسمیت بشناسند. علاوه

براین، نهضت‌های بین‌المللی در گوشه و کنار جهان به همراه سازمان‌های حقوق بشری عموما معتقد هستند که مجازات اعدام ناقض هنجارهای اساسی حقوق بشر است. به همین دلیل مواضع قاطعی در سراسر جهان در حمایت از لغو مجازات اعدام در جریان می‌باشد . همه این نهضت‌ها و مواضع مخالف با اعدام، براین امید چشم دوخته‌اند که روزی جایی برای اعدام بر روی کره زمین باقی نمانده باشد.

آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، این آرزوی انسانی را بازتاب داده و اظهار امیدواری می کند که مجازات اعدام در قرن بیست و یکم جایی نداشته باشد. این تقاضاهای جهانی، هم از سوی مقامات بین‌المللی، و هم از سوی نهضت‌های اجتماعی و جنبش‌های مردمی، این واقعیت را آشکار می سازد که کشورهای موافق مجازات اعدام باید روزی به فراخوان جهانی پاسخ مثبت داده و با پیوستن به رژیم‌های بین‌المللی، مجازات اعدام را در سرزمین‌های خود ممنوع سازند. تحولات جهانی حداقل از زمان پیدایی حقوق بشر بین‌المللی نیز نشان می‌دهد که اقبال جهانی به درخواست لغو مجازات اعدام هر روز رو به افزایش است بگونه‌ای که امروزه موافقان اعدام در اقلیت کامل قرار گرفته اند. این چشم انداز امیدوار کننده در پیش روی بیشتر مردم جهان قرار گرفته است که با لغو مجازات اعدام نه تنها شرافت انسانی در مسیر متعالی شدن قرار می‌گیرد، توقف اعدام موجبات تقویت و توسعه حقوق بشر و همچنین سعادت بیشتر مردم را نیز با خود به همراه می‌آورد.

امروزه حدود ۱۷۳ کشور، علی رغم گوناگونی ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های فرهنگی خود، و یا انواع نظام‌های حقوقی، و نیز پیشینه‌های مذهبی، مجازات اعدام را لغو کرده و یا آن را اجرا نمی‌کنند. اما هنوز در گوشه و کنار جهان، و بویژه در ایران امروز انسان‌هایی که خود قربانیان ناهنجاری‌های اجتماعی هستند، اعدام می شوند. از مهم‌تر اینکه مبارزان راه آزادی و رهایی به دلیل مقاومت در برابر نظام ستمگر و مستبد نیز در میان قربانیان مجازات اعدام قرار گرفته‌اند. بنابراین برای مردم بسیار مهم است که دریابند پاسخ جامعه جهانی به مجازات اعدام چیست و چگونه می‌توان به این روش‌های ستم‌گرایانه غیرانسانی خاتمه بخشید.

کلیدواژگان

مجازات اعدام، حق حیات، کرامت انسانی، شدیدترین جنایت، اقدامات تکمیلی

مقدمه‌ای بر بحث

اعلامیه جهانی حقوق بشر مهم‌ترین سند بین‌المللی است که در رابطه با مجازات اعدام می‌تواند مورد تفسیر و توجه قرار گیرد. اعلامیه جهانی هیچ ارجاع مستقیم و روشنی به ممنوعیت مجازات اعدام ندارد. اما با در نظر داشتن ضرورت حفظ حقوق اساسی انسان‌ها برای زندگی کردن و امنیت شخصی داشتن، اعلامیه را می‌بایستی به عنوان مهم‌ترین منبع حقوقی برای طرح بحث ضرورت ممنوعیت اعدام دانسته و محتوی آنرا بر این اساس تفسیر کرد. براین اساس، ماده ۳ اعلامیه که ناظر بر حق حیات برای همه انسان‌ها و حق برخورداری از امنیت شخصی است، بطور تلویحی به ممنوعیت اعدام نظارت دارد. «به عنوان یک حق هر فرد انسانی شایسته برخورداری از حیات، آزادی، و امنیت فردی می‌باشد ». اگر به پنج عنصر تشکیل دهنده مفاد این ماده (حق، فرد انسانی، حیات، آزادی، و امنیت) دقت بیشتری به عمل آید، این حقیقت روشن می‌شود که ممنوعیت مجازات اعدام آرزویی دیرین بوده است که توانسته است اهمیت خود را در این اعلامیه نیز نشان دهد. بنابراین، متن این ماده در تطابق کامل با قاعده ممنوعیت اعدام است زیرا که گرفتن جان انسان‌ها به هر بهانه‌ای، حتی اگر در نظام حقوقی برخی از کشورها پذیرفته شده باشد، در مغایرت کامل به حق ذاتی همه مردم برای برخورداری از حق حیات می‌باشد . بنابراین هرچند اعلامیه بطور روشن و با صراحت اعدام را ممنوع نساخته است، همان تقریرات ماده یک با معادل قراردادن ممنوعیت مطلق گرفتن حق ذاتی انسان‌ها برای حیات داشتن، مجازات اعدام را ممنوع می سازد.

علاوه براین، اگر اعلامیه به عنوان یک کل فراگیر و غیر قابل تفکیک در نظر گرفته شود، به خوبی این واقعیت مورد اذعان قرار می گیرد که گرفتن جان انسان‌ها نه تنها معادل با ربودن حق حیات آنان است، بلکه به معنی انکار آزادی، حق بیان اعتقاد و باور، حق تشکیل زندگی و دیگر حقوق ذاتی آنها هم می‌باشد. از طرف دیگر پیوند این ماده با مقدمه اعلامیه جهانی که بر ضرورت احترام و حفاظت از شان ذاتی انسان تاکید می‌نماید، اهمیت هرچه بیشتر فرمان حفاظت از حق حیات در ماده ۳ اعلامیه را مورد تایید قرار می‌دهد. براساس

گزارش دفتر کیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد، این پیوند به خوبی توسط رئیس دادگاه حقوق بشر بین‌آمریکایی توضیح داده شده است: «محرومیت خودسرانه انسان‌ها از زندگی فقط محدود به عمل غیرقانونی قتل نیست، بلکه به معنی انکار حق زندگی با عزت می‌باشد».[۲۳۲] با توجه به این توضیحات می‌توان استدلال کرد که اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان سند مکتوب آرزوی انسان‌ها ضرورت حفاظت از حق حیات را مورد تصدیق و تاکید قانونی قرار داد، اما تصریح روشن این حق را در مورد ممنوعیت اعدام به قانونگذاری‌های روشن بعدی واگذار نمود.

باید خاطر نشان ساخت که علت عدم تاکید مستقیم و روشن بر ممنوعیت اعدام در اعلامیه جهانی حقوق بشر در این واقعیت قرار دارد که در آن زمان هنوز بسیاری از کشورها حق مجازات اعدام را در قوانین داخلی خود محفوظ داشته بودند. به همین دلیل، مخالفت‌هایی با ملحوظ داشتن قانونی ممنوعیت اعدام در اعلامیه جهانی صورت می گرفت. باید همچنین در نظر داشت که در شرایط قبل از جنگ جهانی دوم، اساسا رعایت حقوق بنیادین انسان‌ها هنوز وارد مرحله قانونگذاری بین‌المللی نشده بود. علاوه براین به دنبال کشتارهای بی رحمانه‌ای که توسط نظام‌های فاشیستی در طول دوران جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده و وجدان مردم را در سراسر جهان جریحه دار ساخته بود، این تمایل وجود داشت که مجازات اعدام به شکلی قانونی در یک سند مهم بین‌المللی قرار گیرد. در حقیقت، تهیه کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها و کشتار میلیون‌ها نفر را که بطور سازماندهی شده توسط نازی‌ها انجام شده بود را در نظر داشتند. اما بازهم فضای فکری جامعه بین‌المللی آنزمان هنوز آماده نشده بود که بگونه‌ای روشن و واضح ممنوعیت اعدام در متن صریح اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار گیرد. علاوه براین برای دستیابی به هدف جهان‌شمولی اعلامیه این حساسیت می‌توانست وجود داشته باشد که اعلامیه مورد توجه بخش‌هایی از جهان آن روز قرار نگیرد. به‌عنوان مثال، هرنان سانتاکروز، که از سوی کشور شیلی در پیش نویس مشارکت داشت توضیح می داد که عمده مواد اعلامیه مورد نظر به منافع فرد در مقابل منافع کشور قرار دارد.[۲۳۳] طبق پیش‌نویس، برتری حقوق افراد بر حق

---

[۲۳۲] تفسیری بر ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر. نگاه کنید به تارنمای دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر -
https://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=23862&LangID=E

[233] See: Universal declaration of Human Rights at 70: 30 articles on 30 articles – article 3.

کشور (حاکمیت ملی) باعث می‌شود تا کشور اجازه نداشته باشد که حقوق افرادی را از آنان سلب کند.

در این شرایط پیچیده بود که ممنوعیت اعدام به سختی می‌توانست در متن اعلامیه جهانی به وضوح مورد تایید قرار گیرد. درنظر داشته باشیم که حق حیات به عنوان یکی از حقوق اساسی مورد قبول کشورهای جهان در سال‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم بود. تعداد ۷۷ درصد از کشورهای جهان ممنوعیت اعدام را در قوانین اساسی خود ملحوظ داشته بودند. اما هنوز ۲۷ درصد، یعنی یک چهارم کشورهای جهان، از کشورها هنوز تمایلی نداشتند که این ممنوعیت را پذیرا باشد. (همان منبع) لذا زمان بیشتری نیاز بود تا جامعه بین‌المللی بتواند با اجماعی فراگیر تضمین‌های لازم برای ممنوعیت اعدام در قانون‌گذاری بین‌المللی ملحوظ شود.

اهمیت طرح این بحث این است که تقاضا برای ممنوع ساختن اعدام تا بدانجا بود که حتی در آن زمان اعدام افراد زیر سن قانونی، افراد سالخورده، و یا زنان نیز امری مذموم شمرده می شد. البته گرایشات ضد اعدام در جوامع دمکراتیک از درجه اهمیت بالاتری نسبت به جوامع دیگر برخوردار بوده است و ازهمین روی در افکار عمومی، کشورهایی که با قراردادن ممنوعیت اعدام در فضای قانونی بین‌المللی مخالفت می کردند، به سادگی می‌توانستند به همفکری با فاشیسم متهم شوند. این فضای طرفداری از ممنوعیت اعدام بگونه ای تاثیر گذار بود که در دیوان‌های نورنبرگ فقط تعداد اندکی از متهمین به اعدام محکوم گشتند. از میان تعداد ۲۱ رهبر نازی فقط ۱۲ نفر به اعدام و بقیه به حبس محکوم شدند.[۲۳۴] این نکته را نیز باید یادآوری کرد که این فضای نه چندان روشن برای ممنوع ساختن مجازات اعدام در اعلامیه جهانی حقوق بشر، از زاویه دید ضرورت برقراری تمهیدات حقوقی بین‌الملل تکمیلی، راه را برای اقدامات موثرتر دیگری در مبارزه با مجازات اعدام باز کرد زیرا که توانست جامعه بین‌المللی را برای آن آماده سازد. این اقدامات بعدی شامل چهار معاهده سازمان ملل با هدف لغو مجازات اعدام می‌باشد . در سال ۲۰۰۷ نیز مجمع عمومی سازمان ملل متحد پنج قطعنامه غیر الزام‌آور را تصویب کرده و از جهانیان خواست اعدام را متوقف سازند.[۲۳۵] بان کی مون، دبیرکل سابق سازمان ملل می گفت که در قرن بیست و یکم نباید جایی برای مجازات اعدام وجود داشته باشد.

---

[234] https://blog.nationalarchives.gov.uk/death-hanging-nuremberg-trials/

[235] https://www.un.org/press/en/2007/gashc3897.doc.htm

ماده ۴ اعلامیه به شکلی دیگر این تطابق و اهمیت حق حیات و امنیت فردی را مورد باز تایید قرار داده و بطور روشن اعلام می دارد که «هیچ فردی نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشته شود. بردگی و خرید و فروش بردگان به هر شکل و هر نوعی که باشد به طور کلی ممنوع است». هر چند که مفاد این ماده رابطه مستقیمی با ممنوعیت مجازات اعدام ندارد، اما باز هم می‌توان با استناد به این حقیقت تاریخی که برده داری به معنی گرفتن حق حیات با شان و کرامت برای بردگان می‌باشد ، جوامع متمدن می‌بایست خود را به حفاظت از حقوق ذاتی همه انسان‌ها برای حیات داشتن متعهد سازند. ماده ۵ هم موارد دیگری در تصریح این اهمیت را به نمایش گذاشته و توضیح می‌دهد که «هیچ کس نمی‌بایستی مورد شکنجه یا بیرحمی و آزار یا تحت مجازات های غیر انسانی که در برابر شان و مقام انسانی اوست قرار گیرد». هرچند که کاربست شکنجه به لحاظ اخلاقی عملی شنیع و غیرانسانی است، و علی رغم این واقعیت که شکنجه کردن روح و روان و جسم فرد مورد شکنجه را ویران می سازد، این ماده با لحنی تلویحی خاطر نشان می سازد که جان انسان‌ها در همه شرایط حیات باید مورد حفاظت قانونی قرار گیرد. این تعهد به حفاظت از جان انسان‌ها در ردیف قواعد آمره ای قرار می گیرد که تخطی از آن در دنیای امروز پذیرفته شدنی نیست. البته این موضوع را نیز باید خاطر نشان ساخت که علی‌رغم همه تاکیدی که می‌توان بر ممنوعیت اعدام انجام می‌شود، ذهن مفسران اعلامیه می‌تواند با تناقضاتی در اعلامیه مواجه شود. بند دوم ماده ۲۹ اعلامیه بیان می دارد که «همه انسان‌ها در برخورداری از حقوق و آزادی‌های خود، فقط تابع محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون، و بویژه به منظور تامین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران، و همچنین برای مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همه مردم، در شرایط یک جامعه، دموکراتیک وضع گردیده است». اما معلوم نیست که این محدودیت‌های قانونی دقیقا چه بوده و در چه شرایط مشخصی می‌توانند اعمال شوند. طبیعی است که اینگونه تناقضات می‌تواند بهانه لازم را در اختیار کشورهایی قرار دهد که زیر عنوان مقتضیات اخلاقی مجازات اعمال را برای رسیدن به اهداف آیینی (ایدئولوژیک) خود اعمال نموده و همچنان خود را طرفدار حقوق بشر نیز نشان دهند.

حال هرگاه به شرایط زمانی که در آن اعلامیه جهانی پا به عرصه حیات گذاشت دقت شود، این واقعیت روشن می‌شود که هفتاد سال پیش مبارزه برای ممنوع ساختن اعدام در چارچوب تنگ شرایط آن زمان پیش می رفت. در حالی که در اغلب کشورهای دمکراتیک تقاضا برای لغو مجازات اعدام وجود داشت، هنوز همه جهان نتوانسته بود خود را آماده و مهیای پذیرش این ممنوعیت سازد. حتی خیلی پیشتر این تمایلات برای ممنوع ساختن

مجازات اعدام وجود داشت. به عنوان مثال، در اعلامیه ماگنا کارتا در سال ۱۲۱۵، انجام مجازات‌های بی‌رحمانه براساس تمایلات خودسرانه حاکم باید خاتمه یافته و تاکید می شده که اینگونه مجازاتها فقط باید طبق قانون انجام می‌شود. اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۸۹ فرانسه نیز با صراحت بر اهمیت حق حیات تاکید می کرد. در ماده ۱ این حق با عنوان آزادی و برابر بودن مورد تصدیق قرار گرفته بود: «انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و از نظر حقوق برابر می‌مانند».[۲۳۶] در همه ۱۷ ماده این اعلامیه اصل آزادی و برابری به اشکال مختلف ای تمایل را به نمایش می گذارد که همه انسان‌ها حق حیات دارند و این حق نباید تحت هرعنوانی نادیده گرفته شود.

در سال‌های اول قرن بیستم تلاش برای برای ممنوعیت مجازات اعدام با سرعت بیشتری هموار شد و اسناد حقوق چندی در برابر مجازات اعدام شکل گرفتند. به عنوان مثال انستیتو حقوق بین‌الملل در نشست سال ۱۹۲۹ در نیویورک ضرورت ممنوع ساختن اعدام را در قالب سندی حقوقی تنظیم نمود که همین سند بخشی از منابع الهام در شکل‌گیری اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. قطعنامه مصوبه سال ۱۹۲۹ آکادمی بین‌المللی دیپلماسی نیز در اقدامی مشابه حق حیات را به معنای مطلق آن به رسمیت شناخت. ماده ۱ این قطعنامه بیان می داشت که «همه مردم برای هدایت زندگی و آزادی خود از حقوق کامل باید برخوردار باشند». به دنبال همین تلاش‌ها بود که حتی پاره‌ای از تلاش‌های بین‌المللی دیگری نیز انجام گرفت تا اهمیت حق حیات را به متن منشور ملل متحد بکشاند. به‌عنوان مثال طرحی از سوی کوبا و پاناما در اجلاس سانفرانسیسکو ارائه شد که ماده یک آن بیان می داشت که «حق زندگی، برخورداری از آزادی و امنیت انسانی، و احترام به کرامت همه مردم» یک حق بشری است (شاباس، ۲۰۰۲: ۲۰). هر چند این طرح قرین موفقیت واقع نشد، همین مضمون حق مطلق برای حیات آزادانه داشتن در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر تبلور یافت. اینگونه تلاش‌ها منجر به شکل گیری این اندیشه شده است که مفاد ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر در خصوص حق حیات، در حقیقت، به منزله قانون‌گذاری حقوق عرفی است که به موجب آن مجازات اعدام باید متوقف شود. این تفسیر را می‌توان در جریان تلاش‌هایی جستجو کرد که می کوشید این ممنوعیت را در متن اعلامیه جهانی قرار دهد. بنابراین جامعه جهانی تمایل به تصریح ممنوعیت کامل مجازات اعدام در اعلامیه جهانی بوده است، هرچند که یک چنین آرمانی اتفاق نیفتاد.

---

[236] https://www.conseil-constitutionnel.fr/sites/default/files/as/root/bank_mm/anglais/cst2.pdf

شاباس توضیح بسیار روشنی از این تمایل به ممنوعیت اعدام را فراهم می‌آورد. کارهای مقدماتی برای تعریف حق حیات به عنوان بالاترین همه حقوق انسانی در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، این تفسیر حقوق که ماده مذکور به معنی قانون‌گذاری حقوق عرفی است را هرچه بیشتر به بحث ضرورت لغو مجازات اعدام نزدیک می سازد. موجب یک چنین کارهای مقدماتی و مباحثی که در کمیسیون حقوق بشر و سومین کمیته مجمع عمومی سازمان ملل متحد در جریان بود، و می کوشید موضوع مجازات اعدام را در متن حقوق بشر بین‌المللی قرار دهد، تفسیر موسع ماده ۳ به نفع ممنوعیت اعدام به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود. بنابراین، هرچند که این اقدامات در انجام این هدف خود، یعنی اعلام رسمی ممنوعیت مجازات اعدام در اعلامیه جهانی، موفق نشدند، اما به رسمیت شناخته شدن حق حیات در اعلامیه توانست این آرزوی دیرین را به واقعیت نزدیک‌تر سازد. درهمین ارتباط، هر گاه به مدل‌های مختلفی که برای تهیه پیش‌نویس اعلامیه جهانی مراجعه شود، این حقیقت آشکار می‌شود که تلاش‌های زیادی برای ممنوعیت رسمی مجازات اعدام در اعلامیه جهانی حقوق بشر به کار رفته بود که نشان از تمایل جامعه بین‌المللی برای دستیابی به این هدف مهم بود. حال اگر این تمایل در اعلامیه به طور روشن و واضح ملحوظ نشده است به معنای بی توجهی جامعه جهانی به ضرورت لغو مجازات اعدام نمی‌باشد . همین موفقیت‌ها بود که راه را برای قانون‌گذاری بین‌المللی برای لغو مجازات اعدام هموار نمود.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد توانست چهره روشن تری از ممنوعیت مجازات اعدام را به تصویر در آورد.[۲۳۷] ماده ۶ میثاق بیان می دارد که:

- هر انسانی حق ذاتی زندگی دارد. این حق توسط قانون حمایت می‌شود. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه از زندگی خود محروم کرد،
- هنگامی که محرومیت از زندگی به منزله جنایت نسل‌کشی است، این قابل درک است که هیچ یک از این ماده به هیچ یک از کشورهای عضو این میثاق اجازه نمی‌دهد که به

---

[237] International Covenant on Civil and Political Rights. Adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly Res. 2200A (XXI) of 16 December 1966 ،entry into force 23 March 1976, in accordance with Article 49.

هیچ وجه از هر تعهدی که براساس مقررات مقاوله‌نامه پیشگیری و مجازات بر عهده گرفته است، چشم پوشی کند. جنایت نسل کشی،

- هرکس به اعدام محکوم شود، حق درخواست عفو یا تخفیف مجازات را خواهد داشت. عفو یا تخفیف حکم اعدام در همه موارد ممکن است اعطا شود،
- برای جرائمی که افراد زیر هجده سال مرتکب می شوند، حکم اعدام صادر نمی‌شود. اعدام در مورد زنان باردار اجرا نمی‌شود،
- هیچ یک از مقررات این ماده برای تأخیر یا منع الغاء مجازات اعدام از طرف کشورهای طرف این میثاق قابل استناد نیست.

مفاد ماده ۶ بطور مشخص محدودیت‌های جدی زیر را برای اجرای مجازات اعدام وجود در نظر می گیرد:

- حق محاکمه عادلانه قبل از اجرای مجازات اعدام برای متهمان ارتکاب جنایت،
- حدودیت مجازات اعدام فقط به جدی ترین جنایات،
- حق محاکمه عادلانه قبل از اجرای مجازات اعدام برای متهمان ارتکاب جنایت،
- محدودیت مجازات اعدام فقط به جدی ترین جنایات،
- ممنوعیت اعمال مجازات اعدام در صورتی که نقض سایر حقوق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بشود،
- ممنوعیت اجرای عطف به ماسبق در مجازات اعدام،
- حق عفو یا تخفیف مجازات اعدام،
- ممنوعیت اعدام افرادی که در زمان ارتکاب جرم کمتر از هجده سال سن داشتند،
- ممنوعیت اعدام زنان باردار،
- علاوه براین، محدودیت‌های دیگری نیز شامل گرایش به لغو اعدام بیماران روانی و مادران دارای نوزاد در حال ظهور هستند که می‌بایستی در موضوع ممنوعیت اجرای اعدام در نظر گرفته شوند.

حق محاکمه عادلانه قبل از انجام اعدام دو جنبه دارد. اول اینکه فرد متهم باید در مقابل محرومیت اجباری از زندگی حمایت و حقوق او محفوظ شمرده شود. این یادآور اصل اساسی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر مبتنی بر حق حیات می‌باشد . جنبه دوم این است که کشور عضو میثاق نباید عمل اعدام را انجام دهد. از اینروی کشورهای طرف میثاق باید محاکمات عادلانه با رعایت همه مفاد میثاق را برای رسیدگی به اتهام فرد متهم به جنایت

برگزار کنند. ضرورت برگزاری دادگاه عادلانه توسط دادگاه اروپایی حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفته است: «از نظر دادگاه، صدور حکم اعدام برای یک فرد پس از یک محاکمه ناعادلانه به معنای ترساندن نادرست آن شخص به این امر است که او اعدام خواهد شد. یک چنین فرایند قضایی نشانه ناعادلانه بودن دادرسی است».[۲۳۸] این مفاد مربوط به امنیت شخصی و حقوقی فرد متهم به جنایت، در ماده ۹ میثاق توضیح داده شده است:

- هرکس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) دستگیر یا بازداشت (زندانی) کرد. از هیچ کس نمی‌توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون،
- هرکس دستگیر می‌شود باید در موقع دستگیر شدن از علت آن مطلع شود و در اسرع وقت اخطاریه‌ای مبتنی بر هرگونه اتهامی که به او نسبت داده می‌شود دریافت دارد،
- هر کس به اتهام جرمی‌دستگیر یا بازداشت (زندانی) می‌شود باید او را در اسرع وقت در محضر دادرس یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضایی باشد حاضر نمود و باید در مدت معقولی دادرسی یا آزاد شود. بازداشت (زندانی نمودن) اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قانونی کلی باشد لیکن آزادی موقت ممکن است موکول به گرفتن تضمین هایی بشود که حضور متهم را در جلسه دادرسی و سایر مراحل رسیدگی قضایی و حسب مورد برای اجرای حکم تأمین نماید،
- هرکس که بر اثر دستگیر یا بازداشت (زندانی) شدن از آزادی محروم می‌شود حق دارد که به دادگاه تظلم نماید به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اظهار رأی بکند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر کند،
- هرکس که بطور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت (زندانی) باشد حق جبران خسارت خواهد داشت.

ماده ۱۴ میثاق بیان می دارد که «همه در مقابل دادگاه‌ها و دیوان‌های دادگستری متساوی هستند. هرکس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بی‌طرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در مورد مدنی اتخاذ تصمیم نماید». علاوه براین، هرکس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز شود. طبق بند سوم از همان ماده ۱۴، هر کس متهم به ارتکاب جرمی بشود با تساوی کامل حداقل حق تضمین های ذیل را خواهد داشت:

---

[238] Case of Öcalan v. Turkey, 46221/99, 12 May 2005.

- در اسرع وقت و به تفصیل به زبانی که او بفهمد از نوع و علل اتهامی که به او نسبت داده می‌شود مطلع شود،
- وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد،
- بدون تأخیر غیرموجه درباره او قضاوت بشود،
- در محاکمه حاضر بشود و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف دادگاه رأساً برای او وکیلی تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق‌الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت،
- از شهودی که علیه او شهادت می‌دهند پرسش کرده یا بخواهد که از آنها پرسش‌هایی بشود و شهودی که له او شهادت می‌دهند با همان شرایط شهود علیه او احضار و از آنها پرسش‌هایی بشود
- اگر زبانی را که در دادگاه تکلم می‌شود نمی‌فهمد و یا نمی‌تواند به آن تکلم کند یک مترجم رایگان به او کمک کند،
- مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید.

بند ۵ از ماده ۱۴ مذکور نیز بیان می‌دارد که «هرکس مرتکب جرمی اعلام بشود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالی‌تری طبق قانون مورد رسیدگی واقع بشود». افزون براین، طبق بند ۶ از همان ماده «هرگاه حکم قطعی محکومیت جزائی کسی بعداً فسخ بشود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد و درنتیجه مورد عفو قرار گیرد شخصی که در نتیجه این محکومیت متحمل مجازات شده استحقاق خواهد داشت که خسارت او طبق قانون جبران بشود مگر این که ثابت شود که عدم افشاء به موقع حقیقت مکتوم کلا یا جزاً منتسب به خود او بوده است». بند ۷ از همان ماده اینگونه تقریرات حقوقی الزام آور برای کشورهای عضو میثاق را تکمیل می سازد: «هیچ کس را نمی‌توان برای جرمی که به علت اتهام آن به موجب حکم قطعی صادر طبق قانون آئین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجددا مورد تعقیب و مجازات قرار داد».

دو مورد تکمیلی دیگر را نیز باید به این تقریرات افزود تا دامنه بحث برای ضرورت لغو ممنوعیت مجازات اعدام تکمیل‌تر شود. همه کسانی که به ارتکاب جنایتی متهم شده اند،

علاوه بر مواردی که در بالا ذکر شد، می‌بایست مشمول قاعده ترک فعل نیز باشند. ماده ۱۵ میثاق این قاعده را توضیح داده است:

- هیچ کس به علت فعل یا ترک فعلی که در موقع ارتکاب بر طبق قوانین ملی یا بین‌المللی جرم نبوده محکوم نمی‌شود و همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه در زمان ارتکاب جرم قابل اعمال بوده تعیین نخواهد شد هرگاه پس از ارتکاب جرم قانون مجازات خفیف‌تری برای آن مقرر دارد مرتکب از آن استفاده خواهد نمود.
- هیچ یک از مقررات این ماده با دادرسی و محکوم کردن هر شخصی که به علت فعل یا ترک فعلی که در زمان ارتکاب بر طبق اصول کلی حقوق شناخته شده در جامعه ملتها مجرم بوده منافات نخواهد داشت.

همه این شرایط هنگامی محقق می‌شود که طبق ماده ۱۴ میثاق، شخصیت حقوقی فرد در همه شرایط و موارد محترم شمرده شود. با همه این تقریرات و توضیحات حقوقی برای تثبیت قاعده خودداری از اعدام، هنوز بحث نتوانسته است به نتایج قابل پیش بینی برای لغو کامل اعدام برسد. به همین دلیل مناسب است مفاد بند ۲ از ماده ۶ با توضیحات بیشتری همراه شود. آن بند بیان می‌دارد که مجازات اعدام فقط به جدی ترین جنایات محدود می‌شود. به گزارش کانون بین‌المللی وکلا محدود ساختن اعمال مجازات اعدام به جدی ترین جنایات یک اصل ثابت حقوق بین‌الملل است، اما فاقد تعریفی روشن و مورد توافق می‌باشد . البته تلاش‌هایی برای تعریف «جدی‌ترین جنایات» انجام گرفته است. به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۸۴، شورای اقتصادی و اجتماعی پادمان‌های تضمین کننده حمایت از حقوق کسانی که با مجازات اعدام مواجه هستند را منتشر کرد که در آن توضیح داده شده است که جدی‌ترین جرایم نباید فراتر از جرایم عمدی با عواقب مرگبار یا سایر عواقب بسیار شدید باشد. در حالی که این پادمان‌ها از نظر قانونی الزام‌آور نیستند، مجمع عمومی سازمان ملل متحد آنها را به رسمیت می شناسد. در نتیجه این پادمان‌های حمایتی از حمایت قوی بین‌المللی برخوردارند. گزارشگر ویژه در مورد اعدام‌های فرا–قانونی، خلاصه یا خودسرانه نیز معتقد بوده است که مجازات اعدام برای جرایم اقتصادی، جرایم مرتبط با مواد مخدر، جرایم بدون قربانی، و اقدامات مربوط به ارزش‌های اخلاقی از جمله زنا، فحشا و گرایش جنسی باید حذف شوند.[۲۳۹]

[239] The Death penalty under International Law, International Bar Association, 2008.

گزارش مذکور ادامه می‌دهد که اینگونه تفسیر مورد اعتراض تعدادی از کشورها مورد اعتراض می‌باشد . به عنوان مثال، برخی کشورهای اسلامی زنا و ارتداد را به عنوان برخی از جدی‌ترین جنایات می دانند، در حالی‌که برخی از کشورها معتقدند که جدی‌ترین جنایات شامل جرایم سیاسی و جرایم اقتصادی است. با در نظر داشتن این مشکلات تفسیری در خصوص توضیح و مصادیق جنایات جدی، کمیته حقوق بشر به طور خاص اعلام کرده است که «اعمال مجازات اعدام برای جرایمی که نمی‌توان آنها را به عنوان جدی‌ترین جرم توصیف کرد، از جمله ارتداد، ارتکاب عمل همجنس‌بازی، رابطه جنسی غیرقانونی می‌باشد ». اختلاس توسط مقامات و سرقت به زور با ماده ۶ میثاق ناسازگار است. با این وجود، تفاسیر این بند از میثاق بسیار متقاعدکننده هستند، به‌ویژه زمانی که در ارتباط با پادمان‌هایی که توسط مجمع عمومی و موضع گزارشگر ویژه سازمان ملل تأیید شده است، در نظر گرفته شوند.[۲۴۰]

براساس مفاد ماده ۶ مذکور در میثاق حقوق مدنی و سیاسی، اعمال مجازات اعدام در صورتی که نقض سایر حقوق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی باشد، نیز باید ممنوع اعلام شود. اینگونه نقض حقوق بشر ممکن است در دوره پس از صدور حکم و قبل از اعدام، در روش اعدام، یا در نحوه اعدام رخ دهد. در این ارتباط دادگاه اروپایی حقوق بشر اعلام نموده است که پدیده محکومیت به اعدام در ایالات متحده رفتاری ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز است زیرا ناقض قوانین حقوق بشری طبق ماده ۶ میثاق می‌باشد. باز به نقل از همان گزارش کانون بین‌المللی وکلا، روش‌های مختلف اعدام نیز در قوانین بین‌المللی غیرقابل قبول تشخیص داده شده است. برای مثال، کمیته حقوق بشر استفاده از اتاق گاز را رفتاری ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز تلقی کرده است. کمیته حقوق بشر همچنین اعلام نموده است که اعدام در ملاءعام با کرامت انسانی ناسازگار است». در همین ارتباط، انتشار اعدام های ضبط شده از صدام حسین در سال ۲۰۰۶ به طور گسترده مورد انتقاد قرار گرفتند. سنگسارها به‌عنوان ظالمانه و غیرانسانی به شدت مورد انتقاد قرار می گیرند. در ایالات متحده امریکا، تعدادی از ایالت‌ها استفاده از صندلی برقی را به دلیل دردناکی بیش از حد را اجرا نمی‌کنند، در حالی‌که بحث‌ها در مورد استفاده از تزریق‌های کشنده نیز همچنان ادامه دارد. با این حال، استفاده از تزریق کشنده در قوانین بین‌المللی هنوز قانونی است.[۲۴۱]

---

240 همان منبع

241 همان منبع

مرز میان شکنجه، رفتار ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز نیز ابهام‌آلود است. برخی از مفسران استدلال کرده‌اند که اعدام شبیه شکنجه است، زیرا تأثیر شدید روحی و جسمی بر فرد محکوم وارد می‌آورد. این تفسیر را می‌توان از عبارت ماده ۱ مقاوله‌نامه منع شکنجه استنباط نمود که شکنجه را شامل هر نوع عملی می داند که به موجب آن درد یا رنج شدید، اعم از جسمی یا روحی، عمداً به شخصی برای اهدافی مانند مجازات کردن او برای عملی که انجام داده است، اعمال شود. با این حال، به طور خاص مقاوله‌نامه علیه شکنجه درد یا رنج ناشی از تحریم‌های قانونی، ذاتی یا عارضی از تحریم‌های قانونی را مستثنی می‌کند. به همین دلیل، مجازات اعدام را در مواردی که طبق قانون اعمال می‌شود، منع نمی‌کند. مقایسه شکنجه با مجازات اعدام سوالاتی را در مورد منطق حقوق بین‌الملل فعلی ایجاد می‌کند، زیرا تهدید به کشتن یک زندانی ممکن است غیرقانونی باشد، اما صدور حکم و اعدام واقعی یک زندانی ممکن است قانونی باشد. براساس قوانین بین‌الملل کنونی، و در پرتو این زمینه‌های متنازع، پیشرفت به‌سوی در نظر گرفتن مجازات اعدام به عنوان شکنجه، امری بسیار مشکل می‌باشد.[۲۴۲]

این تصریحات مسیر تازه‌ای برای ممنوعیت اعدام باز گشود و توانست حتی در مورد کشورهایی که مجازات اعدام را هنوز لغو نکرده‌اند، آنها را با محدودیت‌هایی روبرو سازد. این میثاق با حداقل مقاومت همراه بود زیرا فقط سه کشور ایالات متحده امریکا، نروژ، و ایرلند خواهان حق شرط برای این ماده میثاق بودند. اما به تدریج دو کشور ایرلند و نروژ با پس گیری حق شرط خود میثاق را در قانون‌گذاری داخلی خود تصویب نمودند. ایلات متحده امریکا نیز میثاق را به تصویب داخلی رسانده ولی حق شرط نسبت به ماده ۶ و نیز ماده ۷۰ را برای خود همچنان محفوظ نگاه داشت. امروزه ۱۷ کشور جهان این میثاق را تصویب کرده اند. نکته مهمی که در رابطه با ماده ۶ باید مورد توجه قرار گیرد، ماده ۴ میثاق است که به شکلی دیگر ضرورت ممنوعیت اعدام را در بر می‌گیرد. به موجب این ماده «در مواقع اضطراری عمومی که حیات ملتی تهدید شده و وجود آن رسماً اعلام شده است، کشورهای طرف این میثاق می‌توانند اقداماتی را انجام دهند که از تعهدات خود به موجب این میثاق تا حدی که مطلقا به واسطه مقتضیات شرایط لازم است، خودداری ورزند، مشروط براینکه چنین اقداماتی با سایر تعهدات آنها مطابق قوانین بین‌المللی مغایرت نداشته باشد و صرفاً متضمن تبعیض براساس نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب یا منشاء اجتماعی نباشد». در بخش دوم ماده مذکور (ماده ۴) تاکید شده است که «طبق این ماده هیچ‌گونه انحرافی از مواد ۶، ۷، و

---

242 همان منبع

۸۰ (بندهای اول و دوم)، ۱۱، ۱۵، ۱۶ و ۱۸ امکان‌پذیر نمی‌باشد». در حقیقت بخش دوم از ماده ۴ به‌سختی به دفاع از ممنوعیت مجازات اعدام پرداخته و راه هر نوع فرصت‌طلبی زیر عنوان امنیت ملی و یا شرایط ضروری را مسدود می‌سازد. ماده ۷ این ضرورت را هرچه بهتر و روشن‌تر توضیح می‌دهد «هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. به ویژه، هیچ‌کس را نمی‌توان بدون رضایت آزادانه خود تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی قرار داد». باید درنظر داشت که هرچند ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اعمال مجازات اعدام را در شرایط محدود مجاز می‌داند، اما همچنین مقرر می‌دارد که «هیچ چیز در این ماده برای به تأخیر انداختن یا جلوگیری از لغو مجازات اعدام توسط هر یک از کشورهای عضو این میثاق مورد استناد قرار نمی‌گیرد».

در حالی‌که در زمان تصویب میثاق فقط ۱۰ کشور جهان اعمال مجازات اعدام را در کشورهای خود ممنوع ساخته بودند، امروزه ۱۷۳ کشور رسما این میثاق را تصویب نموده اند. اما هنوز ۲۵ کشور تمایلی به پذیرش مفاد میثاق نداشته اند.[۲۴۳] به زبان بهتر هنوز تعدادی از کشورهای جهان تمایلی به لغو مجازات اعدام در قانونگذاری داخلی خود ندارند. این روند استقبال از تقاضا برای قانونمندی ممنوعیت مجازات اعدام نشان می‌دهد که کشورهای مخالف ممنوعیت اعدام به پایین ترین تعداد نزول کرده اند و انتظار می‌رود که کشورهای بیشتری به میثاق ملحق شوند تا این آرزوی انسانی بطور کامل محقق گردد. به همین ترتیب مشاهده می‌شود که هرچند قوانین عرفی بین‌المللی ممکن است در حال حاضر بطور رسمی مجازات اعدام را ممنوع نکنند، اما یک چنین عرفی به سرعت به سمت موضع جهانی قراردادی و الزام‌آور به نفع لغو عمومی و جهان‌شمول اعدام در حال تغییر می‌باشد.

در پرتو یک چنین تحولاتی است که تقاضا برای لغو مجازات اعدام تا آنجا گسترش یافت که ضرورت الحاق دومین پروتکل اختیاری به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را با هدف لغو مجازات اعدام فراهم آورد.[۲۴۴] پیشتر، در سال ۱۹۸۴، شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد نیز پادمانی را تصویب کرد که تضمین کننده حمایت از حقوق کسانی است که با مجازات اعدام روبرو هستند. پروتکل دوم الحاقی تنها معاهده بین‌المللی با دامنه جهانی است که اعدام را ممنوع اعلام کرد.[۲۴۵] متن پروتکل که در سال ۱۹۸۹ به

[۲۴۳] برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به https://treaties.un.org/

[244] Second Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights, aiming at the abolition of the death penalty .Adopted and proclaimed by General Assembly Res. 44/128 of 15 December 1989.

[245] General Assembly Res. 44/128 of 15 December 1989, entered into force on 11 July 1991.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد ضمیمه شد، از کشورهایی که آن را تصویب می‌کنند می‌خواهد به طور قطعی استفاده از مجازات اعدام را کنار بگذارند. در سال ۱۹۸۹، یعنی سی و سه سال پس از تصویب خود میثاق، مجمع عمومی سازمان ملل متحد دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حقوق بشر، مشتمل بر ۱۱ ماده، را تصویب کرد که به لغو شتاب قاطع جدیدی بخشید. کشورهای عضوی که به پروتکل ملحق شدند موافقت کردند که هیچ فردی را در حوزه قضایی خود اعدام نکنند.

مقدمه پروتکل بر اهمیت لغو مجازات اعدام به عنوان اقدامی برای افزایش حقوق بشر تاکید می‌کند و تعهد کشورهای عضو را به این منظور می‌پذیرد. «کشورهای طرف پروتکل حاضر، با اعتقاد به اینکه لغو مجازات اعدام به ارتقای کرامت انسانی و توسعه مترقی حقوق بشر کمک می‌کند،» موافقت دارند که طبق ماده ۱ اولا «هیچ کس در صلاحیت یک کشور عضو پروتکل حاضر اعدام نخواهد شد». ثانیا «هر کشور عضو تمام اقدامات لازم را برای لغو مجازات اعدام در صلاحیت خود اتخاذ خواهد کرد». ماده ۲ شرح دقیقی از این تعهدات را توضیح می‌دهد. اولا «هیچ شرطی، به استثنای شرطی که در زمان تصویب یا الحاق ایجاد شده است که اجرای مجازات اعدام در زمان جنگ را براساس محکومیت برای یک جنایت جدی با ماهیت نظامی انجام داده است برای این پروتکل قابل پذیرش نیست». ثانیا «کشور عضوی که چنین شرطی را در زمان تصویب و یا الحاق ارائه می‌کند، مقررات مربوطه قوانین ملی خود را که در زمان جنگ قابل اجرا است، به دبیرکل سازمان ملل متحد ابلاغ خواهد کرد». علاوه براین، «کشور عضوی که چنین شرطی را قائل شده است، دبیرکل سازمان ملل متحد را از هر شروع یا پایان وضعیت جنگی که در قلمرو خود اعمال می‌شود، مطلع خواهد کرد». مواد ۳، ۴، و ۵ مربوط به تعهدات گزارش‌دهی کشورهای عضو و روند شکایات است. ماده ۶ همچنین ماهیت غیرقابل تعدیل ممنوعیت اعدام حتی در مواقع اضطراری عمومی را مشخص می‌کند. و در نهایت، مواد ۹ تا ۱۱ موضوعات رویه‌ای را پوشش می‌دهد.

پروتکل اختیاری دوم دو هدف اصلی را دنبال می‌کند: اول، ایجاد یک تعامل بین‌المللی توسط کشورهای عضو برای لغو مجازات اعدام، و دوم تشویق کشورهایی که هنوز چنین تعهدی را نپذیرفته اند تا به گروه کشورهای لغو کننده مجازات اعدام بپیوندند. حال هرگاه کشوری در سطح ملی پروتکل اختیاری دوم را تصویب می‌کند، این به این معنی است که آن کشور پذیرفته است که هیچ فردی را نباید اعدام کرد. تنها استثنای ممکن مربوط به کسانی است که در زمان جنگ جنایات نظامی جدی مرتکب شده‌اند. بنابراین کشورهایی که پروتکل اختیاری دوم را می پذیرند، در حقیقت می‌توانند جایگاه خود را از طریق قوانین

بین‌الملل تثبیت کنند. اما اهمیت پروتکل اختیاری دوم بسیار فراتر از بعد ملی است. در سطح بین‌المللی، پروتکل در نهایت اعدام را غیرقانونی اعلام می‌کند و به صراحت این اصل را تثبیت می‌کند که مجازات اعدام نقض حقوق بشر، به ویژه حق حیات است. از اینروی هر چه تعداد کشورهایی که پروتکل اختیاری دوم را تصویب می‌کنند بیشتر باشد، پروتکل به این هدف لغو کامل مجازات اعدام نزدیک تر می‌شود. این فرآیندی هنجار ساز است که به استحکام پایه‌های نظام بین‌المللی عادلانه‌تر نیز کمک می‌کند.

ازنقطه نظر تعهدات کشورها در قبال میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، باید توضیح که حقوق بشر بین‌المللی تعهداتی را به عهده کشورها می گذارد و آنها را درقبال رفتار خود مسئول تلقی می‌کند. اساسا با عضویت در معاهدات بین‌المللی، کشورها تعهدات و وظایفی را براساس قوانین بین‌الملل برای احترام، حمایت و اجرای حقوق بشر بر عهده می‌گیرند. بنابراین، کشورهایی که میثاق را امضا کرده اند اما هنوز آن را تصویب نکرده اند به تعهدات مندرج در این میثاق ملزم نیستند. با این حال، براساس قانون معاهدات ایجاد شده توسط مقاوله‌نامه حقوق معاهدات وین در ۱۹۶۹، کشوری که یک پیمان بین‌المللی را امضا کرده است، موظف است از انجام هر نوع عملی که هدف یک معاهده را نقض می‌کند، خودداری کند. براساس پروتکل اختیاری دوم، وظایف اصلی کشورهای عضو، ممنوعیت اعدام در حوزه قضایی خود و اتخاذ همه اقدامات لازم برای لغو مجازات اعدام در حوزه قضایی را متعهد می باشند. همچنین باید توضیح داد که با امضای پروتکل، کشورها از اجرای اعدام در قلمرو خود منع می‌شوند، زیرا این امر به عنوان نقض هدف و هدف معاهده تلقی می‌شود.

باید خاطر نشان ساخت که هرگاه یک کشور میثاق و یا پروتکل اختیاری را تصویب کرد، متعهد می‌شود که به طور منظم به کمیته حقوق بشر گزارش‌هایی در باره عملکرد خود ارائه دهد. ماده ۴۱ میثاق نیز صلاحیت کمیته‌ای را برای رسیدگی به شکایات فردی در رابطه با نقض مفاد میثاق توسط کشورهای عضو این پروتکل را مورد شناسایی قرار می‌دهد. این کمیته به کشورها توصیه می‌کند تا در انجام وظایف خود براساس پروتکل سعی و اهتمام ورزند. همچنین کشورهای طرف پروتکل اختیاری دوم وظیفه دارند در گزارش‌هایی که به کمیته حقوق بشر ارائه می‌کنند، طبق ماده ۴۰ میثاق، اطلاعاتی را در مورد اقداماتی که برای اجرای پروتکل اتخاذ کرده اند، لحاظ کرده و گزارش دهند.

تفسیری بر قوانین حقوق بشری منع اعدام

مرور میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به همراه پروتکل الحاقی دوم به آن ناگزیر تقاضای مقابله با مجازات اعدام را با تفاسیری همراه می‌سازد که برای روشن‌تر شدن چگونگی لغو اعدام کمک می‌کنند. اصلی‌ترین موضوع قابل تفسیر عبارت مبهم «حکم اعدام فقط برای شدیدترین جنایات ممکن است صادر شود». در بند ۲ از ماده۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی است. این عبارت نوعی شبه–هنجار بین‌المللی ایجاد می‌کند که به کشورها اجازه قانونی می‌دهد تا بتوانند تقاضا برای ممنوعیت اعدام را نادیده انگاشته و با زیر پا گذاشتن آنچه در مرکز گفتمان حقوق بشر قرار دارد، حق حیات را از مردمانی دریغ دارند. این مردمان می‌توانند کسانی باشند که مانند ریحانه جباری به دفاع از خود پرداخته اند، یا کسانی که با اتهامات سیاسی مانند نوید افکاری مواجه بوده‌اند، یا فرضاً دراویشی که در برابر تمامیت خواهی مذهبی حکومت تسلیم نشدند، و یا کسانی که در اثر ناهنجاری‌های اجتماعی مرتکب جنایت شده‌اند. به هرکدام از این اشکال که مراجعه شود، این حقیقت کاملا آشکار می‌شود که قربانیان زیر همان عبارت ابهام آلود و گنگ شدیدترین نوع جرم جان خود را از دست دادند. افزون براین، اینگونه قربانیان مجازات اعدام از حق برخورداری از محاکمات عادلانه و شفاف برخوردار نبوده‌اند. درحالی‌که به دلیل سختی غیرقابل انعطاف قوانین شریعت، اینان حتی نتوانسته‌اند از قید مجازات در تخفیف اعدام برخوردار بشوند. بنابراین علاوه بر ناعادلانه بودن احکام اعدام توسط قضاتی که مجری فرمان نظام ستم‌گر بوده‌اند، پیش زمینه‌های صدور حکم، یعنی فضای جزمی تمامیت‌خواهی که کوچکترین اعتقادی به مفاهیم متعالی حقوق بشر ندارد نیز باید در نظر گرفته شود. در مواردی حتی مجازات اعدام می‌تواند حامل پیام‌هایی برای ترساندن جامعه بوده و کوشیده است مخالفان نظام استبدادی را با قرار دادن در رعب و وحشت و انفعال و خموشی بکشاند. به هر یک از این ابعاد که مراجعه شود، این حقیقت آشکار می‌گردد که مجازات اعدام در مغایرت تام با حقوق بشر و اصول دمکراتیک قرار دارد.

این‌گونه ابعاد ابهام آلود درخصوص عبارت «شدید ترین جنایات ممکن» نمی‌تواند با نگرانی‌های مربوط به امکان نزول حق حاکمیت کشورها به موجب منشور ملل متحد قابل درک باشد. در زمانی که مذاکرات پیچیده و طولانی برای تدوین میثاق در جریان بود، نمایندگان برخی از کشورها استدلال کردند که ارائه فهرستی از این‌گونه جنایات شدید می‌تواند آسیب‌هایی بر حق حاکمیت کشورها وارد سازد. یک مثال روشن از این‌گونه نگرانی‌ها از سوی کشورمصر در آوریل سال ۲۰۱۳ بود که در واقع به عنوان واکنشی به یک قطعنامه از سوی مجمع عمومی ملل متحد انجام گرفت. قطعنامه مذکور با شماره ۱۷۶/۶۷ که در بیستم دسامبر سال ۲۰۱۲ صادر شد، با عنوان «مهلت قانونی استفاده از مجازات اعدام»

واکنش‌هایی را برانگیخت. متن نامه مذکور در ماده ۱ زمان باز تایید حق حاکمیت کشورها برای توسعه نظام‌های حقوقی خود شامل ساز و کارهای مربوط به مجازات‌های قانونی، در ماده ۲ نگرانی عمیق خود را نسبت به استمرار مجازات اعدام اعلام کرده بود.[۲۴۶] مصر از سوی ۴۷ کشور، شامل جمهوری اسلامی ایران، این نگرانی را اعلام داشت که «مجازات اعدام اغلب توسط برخی به عنوان یک موضوع حقوق بشری در زمینه حق حیات زندانی محکوم شده است. با این حال، قبل از هر چیز موضوع مهم مربوط به سیستم عدالت کیفری به عنوان یک عنصر بازدارنده در برابر جدی ترین جرایم باید در نظر گرفته شود».[۲۴۷] درحقیقت گروهی از کشورها که در میان آنان هیچیک از کشورهای غربی حضور نداشتند، با بیان این نگرانی خود، مجازات اعدام را به عنوان یک عنصر بازدارنده انجام جنایت اعلام کردن، بدون اینکه به علل ساختاری و زمینه‌های وقوع جنایت توجه داشته باشند. همین زمینه‌ها نیز باعث شده است تا پروتکل اختیاری دوم مورد تصویب بسیاری از کشورها قرار نگیرد. حتی در مواردی مانند ترکیه و یا فیلیپین مشاهده می‌شود که تلاش‌هایی توسط کشورها برای وضع مجدد مجازات اعدام صورت پذیرفته است.

این‌گونه ابعاد ابهام آلود در مفاد بند ۲ از ماده ۶ میثاق مذکور، باعث شده است تا راه‌های گریز از پذیرش ممنوعیت مجازات اعدام بر روی کشورهایی باز شود. در جوامعی تحت حاکمیت شرع اسلامی قرار دارند، اقداماتی مانند رابطه خارج از ازدواج زیر عنوان فساد، و در مواردی با عنوان زنا، موجبات اعدام را فراهم می‌آورد. بدون اینکه نیازی به مثال‌های واضحی از این موارد باشد، سوابق اعدام در جمهوری اسلامی، عربستان سعودی، افغانستان، و یا اندونزی نشان می‌دهد که کشورهای اسلامی تحت هیچ شرایطی مایل نبوده‌اند قوانین خود را با قواعد حقوق بشری سازگار نمایند زیرا اساسا برای اینان قوانین شرع بر همه قوانین جهان برتری دارد. در کشورهایی مانند چین و یا سنگاپور جرایم مربوط به مواد مخدر را یکی از جدی‌ترین جرایم به حساب می‌آیند. دراینگونه کشورها، نسبی‌گرایی هنجاری نیز با سوءاستفاده از مضامین نسبی گرایانه فرهنگی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، همواره چهره زشت و غیرانسانی اعدام را در زیر همان نقاب فرهنگ و باورمندی پنهان ساخته است.[۲۴۸] در پاسخ به این تنگناهای تعریفی است که گزارشگران ویژه در مورد اعدام‌های فرا-

[246] https://undocs.org/pdf?symbol=en/A/RES/73/175

[247] file:///C:/Users/mmasa/Downloads/A_67_841-EN.pdf

[۲۴۸] برای تفاوت میان نسبی گرایی فرهنگی و نسبی گرایی هنجاری به جلد اول از مجموعه کتابهای حقوق بشری از این نویسنده با عنوان "مفاهیم حق و آزادی در فلسفه سیاسی بین‌المللی " مراجعه نمایید.

قانونی (در برابر گفتمان حقوق بشر و نیز مبتنی بر رویه‌های ناعادلانه)، خلاصه یا خودسرانه اعلام کرده اند که مجازات اعدام برای جرایم اقتصادی، جرایم مرتبط با مواد مخدر، جرایم مربوط به آنچه ارزش‌های اخلاقی نامیده می‌شود، از جمله زنا، فحشا و گرایش جنسی باید متوقف شود. افزون براین، دیگر ارکان حقوق بین‌المللی مانند شورای اقتصادی و اجتماعی، پادمان‌های تضمین کننده حمایت از حقوق کسانی که با مجازات اعدام مواجه هستند را منتشر کرده‌اند.[۲۴۹] این پادمان‌های تضمین کننده عموما تصریح می دارند که عبارت «جدی ترین جرایم» نباید فراتر از جرایم عمدی با عواقب مرگبار یا سایر عواقب بسیار شدید باشد.[۲۵۰] درحالی‌که این پادمان‌های تضمین‌کننده از نظر قانونی الزام‌آور نیستند، توسط مجمع عمومی سازمان ملل تأیید شد و نشان می‌دهد که جامعه بین‌المللی مایل است حمایت‌های بسیار قوی در قبال ممنوعیت مجازات اعدام داشته باشد.

در پرتو این‌گونه نگرانی‌هاست که می‌بایست راه برای تفسیر پاره‌ای از کشورها در جهت استفاده از ابهام آلود بودن قید «شدیدترین جنایات» در ماده شش میثاق مسدود شود. همان‌گونه که در مورد مصر به نمایندگی از سوی گروهی از کشورها مشاهده شد، برخی از کشورها با توسل به تفاسیر خاص و بر مبنای ملاحظات آیینی خود، قواعد حقوق بشری از جمله حق حیات را از برخی از مردمان خود سلب نمایند. برای جلوگیری از این استفاده‌ها، عبارت «جدی ترین جنایات» باید در پناه ضرورت احترام و حفاظت از حقوق بشر و کرامت انسانی توضیح داده شود. برای این هدف، می‌بایست تلاش‌های جامعه جهانی برای قانع ساختن آن گروه‌ها کشورها ادامه یافته و از بکار بردن ابزارهای فشار نیز فروگذاری نکرد. در حقیقت درحالی که برای پیشبرد حقوق بشر تفسیر موسع لازمه موفقیت بوده است، دراین مورد خاص، تفاسیر باید به مضیق‌ترین شکل خود محدود باقی بماند تا راه برای ادامه مجازات اعدام توسط کشورهایی که خود را در زیر ملاحظات آیینی خود پنهان می‌شوند، مسدود شود. علاوه براین، مجازات اعدام می‌بایست با محکومیت‌های شدید بین‌المللی توسط کشورها، گروه‌ها و سازمان‌ها، و نهادهای مردمی قرار گیرد. دراین ارتباط، باید در نظر داشت که اعمال مجازات اعدام برای جرایمی که نمی‌توان آنها را به‌عنوان جدی‌ترین جرم توصیف کرد، از جمله ارتداد، ارتکاب عمل همجنس‌بازی، رابطه جنسی غیرقانونی. اختلاس توسط مقامات، سرقت با زور با ماده ۶ میثاق ناسازگار است.

Safeguards guaranteeing protection of the rights of those facing the death penalty Approved by Economic and Social Council resolution 1984/50 of 25 May 1984

[250] 1996/15. Safeguards guaranteeing protection

علاوه براین، نگرانی‌ها در سطح جامعه جهانی، این واقعیت که اعدام در مواردی به عنوان ابزار ترساندن مخالفین استفاده می‌شود، و یا مواردی که در آن به اصطلاح گروه های خودسر دست به آدم ربایی و اعدام می زنند، مشکلات عدیده‌ای را بر سر راه مبارزات آزادی خواهی مردم تحت ستم قرار می‌دهد. حتی در عادی‌ترین شرایطی که در آن اعدام در برخی از کشورها برای جرائمی مانند همجنس بازی صورت پذیرد، بازهم اعدام کردن در نفس خود نه تنها ظالمانه، غیرانسانی، بلکه تحقیرآمیز بوده و نمی‌تواند بری همیشه چشم بر روی واقعیت‌های جوامع فرو بندد. یکی دیگر از ابعاد ضد حقوق بشری مجازات اعدام هنگامی اتفاق می افتند که فردی در زیر شکنجه‌های بی‌رحمانه ناگزیر از اعترافات غیرحقوقی می‌شود. نوید افکاری یکی از ده‌ها نمونه در ایران اسلامی است که در اثر اینگونه اعترافات جان بیگناه خویش را از دست داد. این در حالی است که جامعه بین‌المللی به نوعی توافق بر سر ممنوعیت شکنجه دست یافته است. ولی عمده کشورهایی که از تصویب پروتکل الحاقی دوم به میثاق حقوق مدنی و سیاسی سر باز زدند، مانند جمهوری اسلامی ایران، هرگز مقاوله‌نامه ممنوعیت شکنجه را نیز پذیرا نبوده‌اند. مقاوله‌نامه مذکور در ماده ۱ اعلام می‌دارد که «هر عملی که به موجب آن درد یا رنج شدید، اعم از جسمی یا روحی، عمداً به شخصی برای اهدافی مانند مجازات کردن او برای عملی که انجام داده است، وارد شود»، مصداق روشن شکنجه می‌باشد . هرگاه تعریف شکنجه در رابطه با ممنوعیت اعدام در نظر گرفته شود، این واقعیت دردناک آشکار می‌گردد که هنوز کشورهایی هستند که به دلیل جمود فکری، باورهای ایدئولوژیک، و یا ملاحظات دیگر حاضر نیستند از اعدام مخالفان خود دست بردارند. اینان برای توجیه رفتارهای ناقض حقوق بشری خود، همچنان به تفاسیر موسع، ولی در عین حال مغرضانه، روی می آورند تا اهداف و اقدامات خود را به طریقی مشروع جلوه‌گر سازند.

نگرانی‌ها از ادامه رویه‌های غیرقانونی اعدام اشکال دیگر نیز به خود می‌گیرد. اعدام در ملاء عام بی‌تردید با کرامت انسانی و همه ارزش‌هایی که براساس آن انسانیت تعریف می‌شود، ناسازگار است. ولی این‌گونه اعدام ها به همان توجیه و بهانه نقش بازدارنده در کشورهایی مانند ایران امروز انجام می‌شود. سنگسار کردن به عنوان شکلی بیرحمانه از اعدام برای جرائمی که اساسا نمی‌تواند موضوع بند دوم ماده ۶ میثاق باشد، وجدان مردم آزادی‌خواه را جریحه‌دار می‌سازد. این‌گونه اعدام وحشیانه که در قاموس هیچ فرهنگ انسانی نمی‌گنجد، مرگ را برای متهم با درد و عذابی تدریجی همراه می سازد. بنابراین ظلمی مضاعف و در تعارض کامل با حقوق بشر بین‌المللی، و از همه مهتر در تضاد با فراخوان جهانی لغو مجازات اعدام می‌باشد. پیشتر، روش‌های مختلف اعدام مانند استفاده از اتاق گاز، توسط جامعه

بین‌المللی رفتاری ظالمانه، غیرانسانی، و تحقیرآمیز توصیف شده بود. اعدام کودکان، کسانی که نقدهای جدی متوجه نظام سیاسی حاکم بر سرزمین خود داشته اند، اعدام به شکل ناپدیدشدگان اجباری، تهمت جاسوسی، صحنه سازی برای متهم ساختن به حمل مواد مخدر، توهین به مقدسات، اتهام خیانت به کشور، جرائم مبهم مربوط به امنیت ملی، و اشکال دیگر اعدام در نظام های ضد حقوق بشری، همچنان ادامه دارد و زیر عنوان حق حاکمیت ملی توجیه می‌شود. همه این جنایت‌های اتفاق می‌افتند برای اینکه ساز و کارهای حقوق و نیز پادمان‌های تضمین کننده به قدر کافی موثر نیستند. امروزه حداقل سی و سه کشور مجازات اعدام را برای جرایم مرتبط با مواد مخدر حفظ برای خود حفظ کرده اند، ۲۰ کشور مجازات اعدام را برای جرایم جنسی مانند زنا و یا اعمال همجنس گرا برای خود حفظ کرده‌اند، و هفت کشور مجازات اعدام را به مخالفت‌های مذهبی، مانند کفرگویی، ارتداد، و یا جادوگری تعمیم داده اند. هرچند که این‌گونه اشکال اعدام همچنان ادامه دارد، در نقطه مقابل نیز قضاوت عمومی همچنان بر توقف اینگونه اعمال غیرانسانی اصرار می‌ورزد.

اقدامات تکمیلی

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در همراهی با تقاضای جامعه جهانی برای توقف اعدام قطعنامه‌هایی را به تصویب رسانده تا مجازات اعدام را غیرقانونی سازد:

- قطعنامه شماره ۱۶/۱۴۹مصوب ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۷،[۲۵۱] ضمن ابراز نگرانی عمیق خود نسبت به ادامه مجازات اعدام، از کشورهای عضو ملل متحد که هنوز مجازات اعدام را در نظام حقوق خود محفوظ داشته اند درخواست می‌کند تا استانداردهای بین‌المللی تضمین کننده حمایت از حقوق افرادی است که با مجازات اعدام روبرو هستند، به ویژه حداقل استانداردها، همانطور که در ضمیمه قطعنامه ۵۰/۱۹۸۴ شورای اقتصادی و اجتماعی در ۲۵ ماه مه ۱۹۸۴ آمده است، را مراعات نمایند. همچنین از این کشورها خواسته شده است تا به استفاده محدود و تدریجی مجازات اعدام روی آورند.

[251] Resolution adopted by the General Assembly on 18 December 2007 [on the report of the Third Committee (A/62/439/Add.2)] 62/149. Moratorium on the use of the death penalty

- قطعنامه شماره ۶۳/ ۱۶۸مصوب دسامبر سال ۲۰۰۸،[۲۵۲] ضمن یادآوری قطعنامه پیشین، از دبیرکل درخواست می‌کند تا گزارشی در مورد پیشرفت انجام شده در اجرای قطعنامه ۱۴۹/۶۲ و قطعنامه حاضر برای بررسی در جلسه شصت و پنجم ارائه کند و از کشورهای عضو می‌خواهد اطلاعاتی را در اختیار دبیر کل قرار دهند.
- قطعنامه شماره ۶۵/۲۰۶مصوب دسامبر سال ،۲۰۱۰[۲۵۳] ضمن استقبال از کشورهایی که مجازات اعدام را کاهش داده اند، از آنها می‌خواهد که استانداردهای بین‌المللی که در پادمان های تضمینی توضیح داده شده اند، را رعایت نمایند. این قطعنامه همچنین اقداماتی چند برای کاهش مجازات اعدام را ارائه می‌نماید.
- قطعنامه‌های شماره ۶۷/۱۷۶مصوب ۲۰ دسامبر سال ۲۰۱۲، ۶۸/۱۸۶ مصوب ۱۸ دسامبر سال ۲۰۱۴، ۱۸۷/۷۱مصوب ۱۹ دسامبر سال ۲۰۱۶، و ۱۷۵/۷۳مصوب ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۸، در مجموع پیشنهادات مشابهی برای متوقف اعمال مجازات اعدام ارائه داده است. هر چند که این قطعنامه‌ها دارای قابلیت و درجه الزام حقوقی بالایی نیستند، اما همه آنها نشان از تقاضا و اراده جامعه بین‌المللی برای لغو مجازات اعدام را دارند. علاوه براین این‌گونه قطعنامه‌ها می‌توانند تامین کننده مراحلی باشند که در نهایت آنها بتوانند به قانون‌گذاری تعیین کننده استانداردهای رفتاری تبدیل شوند.

اقدامات منطقه‌ای برای لغو مجازات اعدام روند سرعت بخشیدن به تحقق این نیاز جامعه جهانی را هرچه بیشتر باعث شده است. مقاوله نامه اروپایی حقوق بشر حق حیات، حق رها بودن از بردگی، حق آزاد بودن از شکنجه و چند مورد حق دیگر را به رسمیت می شناسد که ارتباط نزدیکی با موضوع مورد بحث ما دارند. علاوه‌براین، پروتکل‌های شماره ۶ و ۱۳ الحاقی به مقاوله‌نامه به کشورهای عضو فرمان به ممنوعیت اعدام می‌دهد. این مقاوله‌نامه دو سال پس از انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر پا به عرصه ظهور گذاشت و با خود این پیام را متبادل نمود که اروپا به دلیل زخم‌های سنگینی که در اثر جنگ جهانی دوم بر پیکر خود دارد، دیگر نمی‌تواند مجازات اعدام را تحمل نماید. به دنبال این مقاوله نامه، دادگاه اروپایی

---

[252] Resolution adopted by the General Assembly on 18 December 2008 [on the report of the Third Committee (A/63/430/Add.2)] 63/168. Moratorium on the use of the death penalty

[253] Resolution adopted by the General Assembly on 21 December 2010 [on the report of the Third Committee (A/65/456/Add.2 (Part II))] 65/206. Moratorium on the use of the death penalty

حقوق بشر نیز تاسیس شد تا به موارد نقض حقوق بشر طبق مقاوله‌نامه مذکور رسیدگی نماید.

در سال ۱۹۸۳، یعنی پس از ۳۳ سال از گشودن مقاوله‌نامه برای امضا، شورای اروپا اولین سند الزام‌آور قانونی برای لغو بی‌قید و شرط مجازات اعدام در زمان صلح را در پروتکل شماره ۶ به مقاوله‌نامه ملحق نمود. ماده ۲ این پروتکل الحاقی مقرر می‌دارد: «یک کشور ممکن است در قانون خود مجازات اعدام را در مورد اعمالی که در زمان جنگ یا تهدید قریب‌الوقوع جنگ انجام می‌شود، پیش‌بینی کند». این متن در حال حاضر توسط ۴۶ کشور از ۴۷ کشور عضو ما به تصویب رسیده است و بقیه کشور متعهد به تصویب هستند. در سال ۲۰۰۲، شورای اروپا پروتکل شماره ۱۳ را نیز در مورد لغو مجازات اعدام در هر شرایطی تصویب کرد. اهمیت این پروتکل دراین است که اجازه حق شرط و یا عدول از پروتکل را امکان ناپذیر ساخته است. این‌گونه تحولات ممنوعیت مجازات اعدام را به قاعده‌ای جهان‌شمول در اروپا تبدیل نمود. علاوه‌براین، مقررات اروپایی لغو مجازات اعدام به سوی کشورهای غیراروپایی که دارای وضعیت ناظر در سازمان هستند، نیز معطوف شد. در جهت توسعه و تقویت این قانون، سال ۲۰۰۷، کمیته وزیران روز اروپایی مبارزه با مجازات اعدام را تعیین کرد. کشورهای عضو نیز قویا خود را به مبارزه با مجازات اعدام متعهد ساخته‌اند.

تحولاتی که در رابطه با ممنوعیت مجازات اعدام و در چارچوب مقاوله‌نامه حقوق بشر اتفاق افتاده است، روشنگر جایگاه مبارزات ملغی ساختن مجازات اعدام در اروپا می‌باشد . گاه شمار شورای اروپا این تحولات را بخوبی توضیح داده است.[۲۵۴] در سال ۱۹۸۹، دادگاه اروپایی حقوق بشر حکم داد که استرداد یک مرد متهم به قتل به ایالات متحده، جایی که او ممکن است با مجازات اعدام روبرو شود، امکان پذیر نیست. پس از این حکم، مقامات ایالات متحده به بریتانیا تأیید کردند که متقاضی به دلیل جرم قتل عمدی تحت پیگرد قانونی قرار نخواهد گرفت. در سال ۱۹۹۶، روسیه با پیوستن به شورای اروپا و امضای مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر، اعلام کرد که مجازات اعدام را متوقف خواهد ساخت. در سال ۲۰۰۰، دادگاه اروپایی حقوق بشر حکم به عدم اخراج زنی داد که در ایران با خط سنگسار مواجه بود. پروتکل الحاقی شماره ۱۳ به مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر در سال ۲۰۰۳ راه را برای اجرای موثر ممنوعیت اعدام بیشتر هموار نمود. در سال ۲۰۰۵، دادگاه حکم داد که اخراج مردی که پس از محاکمه ناعادلانه در سوریه به اعدام محکوم شده است، ناقض حق حیات و ممنوعیت شکنجه خواهد

[254] https://www.coe.int/en/web/portal/death-penalty

بود و در این ارتباط به او اقامت دائم در سوئد اعطا شد. در سال ۲۰۱۰ دادگاه حکم داد که به دلیل رویه‌های کشور در طول زمان، مقررات مربوط به حق حیات به گونه‌ای اصلاح شده است که مجازات اعدام را در هر شرایطی ممنوع کند. در این ارتباط دادگاه از بریتانیا خواست تا از عراق تضمین بگیرد که متقاضیان پرونده آن که در دست بررسی بود، با مجازات اعدام مواجه نخواهند شد. این متقاضیان در سال ۲۰۱۱ توسط مقامات عراقی تبرئه و آزاد شدند. و در سال ۲۰۱۵، دادگاه حکم داد که اخراج یک مرد به چین، جایی که ممکن است به اعدام محکوم شود، حق حیات و ممنوعیت شکنجه و رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز را نقض می‌کند. متعاقباً به متقاضی پناهندگی موقت در روسیه اعطا شد.

معاهده منطقه‌ای حقوق بشری که باید به لیست اسناد حقوق بین‌المللی برای لغو اعدام اضافه شود، مقاوله نامه آمریکایی حقوق بشر است که در سال ۱۹۶۹ تصویب شده و از سال ۱۹۷۸ لازم الاجرا گردید.[۲۵۵] این مقاوله‌نامه حاوی حق حیات، حق برخورداری از رفتاری انسانی، آزادی از بردگی، آزادی‌های فردگرایانه مدنی و سیاسی، و حقوق دیگری است که با حق حیات آمیخته و مستلزم ممنوعیت مجازات اعدام می باشند. پروتکل الحاقی دوم به مقاوله‌نامه آمریکایی حقوق بشر، در سال ۱۹۹۰ دربرگیرنده فرمانی صریح و روشن برای لغو مجازات اعدام می‌باشد . ماده یک این پروتکل اعلام می دارد که «کشورهای طرف این پروتکل مجازات اعدام را در قلمرو خود برای هیچ فردی که تحت صلاحیت آنها باشد اعمال نخواهند کرد».[۲۵۶] ماده ۲ پروتکل تضمین قوی تری برای لغو اعدام برقرار می سازد: «هیچ‌گونه حق شرطی برای این پروتکل وجود ندارد». با این‌حال، در زمان تصویب یا الحاق به پروتکل، کشورهای طرف این سند ممکن است این حق را برای خود محفوظ دارند که «مجازات اعدام در زمان جنگ را مطابق با قوانین بین‌المللی برای جنایات بسیار جدی با ماهیت نظامی اعمال کنند». اهمیت این مقاوله‌نامه در این امر حقوقی بین‌الملل قرار دارد که کشورهایی که قبلاً مجازات اعدام را در سرزمین خود متوقف ساخته بودند هم اکنون به موجب این مقاوله‌نامه می‌بایستی لغو اعدام را به عنوان یک قاعده حقوقی بین‌المللی به رسمیت شناخته و براساس آن رفتار کنند. درحقیقت مقاوله‌نامه گام مهم دیگری در جهت قانونگذاری بین‌المللی لغو مجازات اعدام می‌باشد .

---

[255] American Convention on Human Rights Pact of San Jose, Costa Rica. https://www.oas.org/dil/access_to_information_American_Convention_on_Human_Rights.pdf

[256] https://worldcoalition.org/document/protocol-to-the-american-convention-on-human-rights-to-abolish-the-death-penalty/

منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم که در سال ۱۹۸۱ به تصویب رسیده و از سال ۱۹۸۶ لازم الاجرا شده است، از اسناد بین‌المللی دیگری است که در اجرای لغو مجازات اعدام موثر بوده است.[257] این منشور طولانی که شامل ۴۷ ماده می‌باشد ، هرچند حق حیات را به رسمیت می شناسد، اما اشاره‌ای به ممنوعیت مجازات اعدام ندارد. اما برای تکمیل و تقویت مفاد منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، ماده ۶۶ منشور اجازه تصویب پروتکل‌ها یا موافقت‌نامه‌های ویژه را می‌دهد. بر این اساس است که کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم، که مرجع اتحادیه آفریقا با مسئولیت ترویج و حمایت از حقوق بشر در آفریقا می‌باشد ، پیشنهاد کرد که اتحادیه آفریقا پروتکل خاصی را در مورد لغو مجازات اعدام تصویب کند تا به موجب آن اعلام شود که «حق حیات پایه و اساس همه حقوق دیگر است» و اینکه «لغو مجازات اعدام برای حمایت مؤثر» از این حق حیاتی و قطعی می‌باشد . کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم در پایان گزارشی که در سال ۲۰۱۱ انجام گرفت به کشورهای عضو اتحادیه آفریقا پیشنهاد کرد که پروتکلی برای منشور آفریقایی در مورد انسان و مردم تصویب کنند. به موجب این گزارش، لغو مجازات اعدام در آفریقا تحت هر شرایطی لازمه پر کردن شکاف موجود در منشور آفریقا و برای تأکید بیشتر بر عدالت ترمیمی به جای انتقام جویانه خواهد بود.[258]

در سال ۲۰۱۹ کمیسیون افریقایی حقوق بشر و مردم طی قطعنامه‌ای از کشورهای عضو درخواست کرد تا مجازات اعدام را در کشورهای خود غیرقانونی اعلام نمایند. ماده ۱ قطعنامه «از کشورهای عضو منشور آفریقایی که هنوز مجازات اعدام را حفظ کرده‌اند، می‌خواهد که حق زندگی و حق کرامت انسانی را به طور کامل اجرا کنند». همچنین، در ماده ۳ از کشورهای عضو می‌خواهد که پروتکل اختیاری دوم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد لغو مجازات اعدام را تصویب کنند. و در ماده ۴ از «کشورهای عضوی که هنوز مجازات اجباری اعدام را حفظ کرده‌اند، می‌خواهد تا آن را لغو کنند، زیرا این مجازات حق حیات و حق کرامت انسانی را نقض می‌کند». وقتی که این تلاش‌ها در رابطه با دیگر اسناد بین‌المللی حقوق بشر مورد تفسیر قرار گیرد، منشور افریقایی حقوق بشر و مردم نیز یکی از گام های موثر در جهت لغو مجازات اعدام تلقی می‌شود بویژه اینکه تا سال ۲۰۱۶ بیش از ۲۰ کشور افریقایی مجازات مرگ را به شکل قانونی و یا در عمل در کشورهای خود ممنوع اعلام کردند.

---

257 African Charter of Human and Peoples' Rights, https://www.achpr.org/legalinstruments/detail?id=49
258 https://fiacat.org/images/pdf/leaflet-uk-simple.pdf

اتحادیه کشورهای عربی نیز منشور عربی حقوق بشر را در ۲۲ ماه مه ۲۰۰۴ برای تأیید اصول مندرج در منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، و سایر میثاق های بین‌المللی حقوق بشر که در برگیرنده حمایت از حقوق اساسی هستند را تصویب کرد. این حقوق شامل جمله حق زندگی، حق آزادی مذهب، و برابری حقوق بین زن و مرد می باشند. اما از آنجایی که اسلام دین رسمی در کشورهای عربی است، موارد روشن حقوق بشری در دیانت اسلام نیز در این منشور ملحوظ شده است. اما از آنجایی که شریعت اسلام استثناهایی از جمله اجرای مجازات اعدام برای متجاوزان به حق حیات، یا اجرای مجازات اعدام برای ارتداد، و همچنین لزوم پوشش برای زنان را مجاز دانسته و قائل شده است، تردیدهایی جدی در خصوص مطابقت این منشور با قوانین حقوق بشری وجود دارد. مهم‌ترین این تردیدها را می‌توان در تعریف حق حیات جستجو کرد. به عنوان مثال، ماده ۵ اعلام کرده است که «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد. این حقوق توسط قانون محافظت می‌شود». با این حال، این حق مطلق نیست، به این معنی که قوانین ممکن است فرد را از آزادی خود محروم کنند. براساس ماده ۶ «هیچ جرم و مجازاتی جز آنچه در قانون مقرر شده است وجود ندارد». منظور این است که قوانین مخصوصا قوانین شرعی می‌توانند محدودیت‌هایی را براین مفاهیم حقوق بشری اعمال نمایند. و هرچند که منشور ارجاع مستقیمی به ممنوعیت اعدام ندارد، اما در ماده ۱۲ نیز حکم اعدام برای افراد زیر ۱۸ سال و همچنین برای زن باردار قبل از زایمان یا برای مادر شیرده تا دو سال از تاریخ زایمان را ممنوع می سازد. این به این معناست که منشور اساسا مخالفتی با مجازات اعدام ندارد. اکثر کشورهای عربی به اسلام اعتقاد دارند. آنها از شریعت اسلام و جایگاه آن به ویژه در مورد مجازات اعدام پیروی می‌کنند.

نتیجه گیری

تلاش برای ممنوع ساختن مجازات اعدام به عنوان یک رویه غیرانسانی که با شکنجه و تحقیر قربانی همراه است، حداقل از اولین سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در دستور کار قانون‌گذاری بین‌المللی قرارگرفته است. اعلامیه جهانی حقوق بشر اولین و مهم ترین سند حقوقی است که گام مهم غیرقابل انکاری را برای حفاظت از جان انسان‌های بی‌گناه برداشت. هرچند که اعلامیه نتوانست به طور مستقیم و رسمی ممنوعیت مجازات اعدام را مورد شناسایی قرار دهد، اما تاکید بسیار بر آزادی حیات به عنوان مهم‌ترین و والاترین آزادی انسانی، نشان از این واقعیت دارد که اعلامیه جهانی فراخوانی است برای پایان بخشیدن به مجازات اعدام در سراسر جهان. به هر حال برای گسترش و تثبیت حقوقی لغو مجازات اعدام

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۶ به صراحت به مخالفت با مجازات اعدام پرداخت. اما از آنجایی که این ماده نیز با محدودیت‌هایی همراه بود دومین پروتکل الحاقی به آن میثاق راه را برای ممنوع ساختن مجازات اعدام به عنوان یک قاعده جهان‌شمول هموار ساخت. قانون‌گذاری‌های منطقه‌ای شامل مقاوله‌نامه بین‌امریکایی حقوق بشر یا مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر به گونه‌ای بسیار موثر تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای لغو مجازات اعدام را مورد تاکید قراردادند. منشور افریقایی حقوق بشر نیز در همین مسیر قرار گرفته است گواینکه هنوز فاصله زیادی تا رسیدن به آن موضعی که اروپائیان با آن رسیده‌اند، دارد. بنابراین، ممنوع ساختن مجازات اعدام هنوز به عنوان یک قاعده بین‌المللی رفتار در نیامده است. اما می‌توان آنرا به عنوان یک قاعده در حال ظهور در حقوق بشر بین‌المللی در نظر گرفته و برای توسعه و پیشرفت آن تلاش کرد.[۲۵۹]

جمهوری اسلامی ایران هرگز خود را متعهد به پروتکل الحاقی ممنوع سازی مجازات اعدام نساخته است. همراه با این اکراه برای ممنوع ساختن مجازات اعدام، همچنین جمهوری اسلامی هرگز تمایلی برای پیوستن به مقاوله‌نامه بین‌المللی ممنوع ساختن شکنجه و یا مقاوله‌نامه بین‌المللی مرتبط با ناپدید شدگان اجباری نیز نبوده است.

واقعیت این است که غلبه نگرش و شریعت اسلامی بر کشور اصلی‌ترین مانع بر سر راه ممنوع ساختن مجازات اعدام می‌باشد . از آنجایی که حکومت اسلامی هرگز تمایل ندارد، و ذاتاً نیز قادر نیست تا خود را در مسیر سکولاریزم قرار دهد، نمی‌تواند با تلاش‌های بین‌المللی برای لغو مجازات اعدام همراه شود. بنابراین تنها راه برای لغو مجازات اعدام در این کشور در این بدیل می‌تواند جستجو شود که مذهب اسلام از سیاست فاصله بگیرد تا فضای عمومی در اختیار قانونگذاری مدنی و اجتماعی قرار گیرد.

---

[۲۵۹] ممنوع ساختن اعدام در حقوق بشر دوستانه بین‌المللی و نیز حقوق کیفری بین‌الملل به درجات حقوقی بالاتری رسیده است. اما این نوشتار آن حوزههای حقوقی را مورد نظر قرار نداده است.

فصل هفتم

ممنوعیت شکنجه درحقوق بشر بین‌المللی

ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مقرر می دارند که هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد.

مقدمه مقاوله‌نامه بین‌المللی علیه شکنجه

چکیده

شکنجه کردن انسان‌های بی‌گناه در نظام‌های خودکامه قدمتی به همه تاریخ دارد. شکنجه هنگامی اتفاق می افتد که افرادی در جهت استیفای حقوق ذاتی خود در برابر شرایط غیرانسانی تحمیل شده به آنان از سوی حاکمان و همراهان آنها اعتراض می‌کنند. اما در پاسخ به اعتراض خود نسبت به آن شرایط غیر انسانی تحمیلی، با بازداشت، زندانی شدن، تحمل شکنجه های جسمی و روحی، و یا جان دادن مواجه می شوند. درحقیقت، شکنجه عبارت است از تحمیل درد یا رنج شدید به مردمی بی گناه که به عنوان مجازات یا با هدف اعتراف گیری اجباری اطلاق می‌شود. بنابراین، و در درجه اول، شکنجه کردن به عنوان عملی که در مقابل احترام به شخصیت و شان انسانی قرار گرفته و عاملیت مستقل انسانی او را نقض می‌کند، به لحاظ اخلاقی کاملا مردود است. ثانیا، و از نظر حقوقی، شکنجه کردن مردم بی گناه تحت هیچ شرایطی اجازه دادنی نیست و عمل شکنجه کردن برای رسیدن به اهدافی خاص، می‌بایستی به عنوان جنایتی غیر قابل اغماض و چشم گوشی مورد پیگرد قضایی و کیفری قرار گیرد. آرمان نهایی جامعه بین‌المللی این است که ابعاد حقوق ممنوعیت شکنجه و مردود بودن آنرا به همه اعضای جامعه بین‌المللی گسترش داده و آنان را به رعایت اکید این امر مهم اخلاقی و حقوقی متعهد سازد. درحقیقت، در این آرمان انسانی، اخلاق و حقوق با یکدیگر پیوندی ناگسستنی می یابند تا مانع از انجام شکنجه مردم بی گناه توسط کشورهای خود شوند. این حساسیت در جهت دفاع از حقوق ذاتی همه قربانیان شکنجه هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که آمران و توجیه گران فکری شکنجه کردن خود را در پناه حق حاکمیت ملی پنهان ساخته و این جنایت را با توجیهات امنیتی، که نظام دولت–محور کنونی نیز بر آن صحه می گذارد، بطور مستمر و بدون ترس از مجازات‌های جهانی ادامه می‌دهد. ظهور حکومت‌های اقتدارگرا، خواه مذهبی در خاورمیانه و خواه پدرسالارانه و فاسد در افریقا، امریکای لاتین، روسیه و بخشی از اروپای شرقی سابق، موضوع نیاز به ممنوع ساختن شکنجه را بیشتر ضروری می‌سازد. آنچه ضرورت ممنوعیت اقدامات سبعانه شکنجه کردن را فراهم می‌آورد طرح این مدعاست که شکنجه نه فقط ناقض حقوق بشر ذاتی همه انسانهاست، از همه مهم‌تر، طبق ماده ۷ مقاوله نامه رم مصوب سال ۱۹۹۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری) جنایتی علیه بشریت، یعنی علیه همه انسان‌های عضو خانواده بشری و بنابراین ناقض منافع جامعه بین‌المللی است. به عبارت بهتر، طرح‌ریزی و عمل شکنجه کردن، در تناقض کامل با تعهدات جهان‌شمول کشورها درقبال

جامعه بین‌المللی[260] قرار داشته و لذا برخورد با آن می‌بایست از حوزه صلاحیت داخلی، در صورتی‌که اراده‌ای مصمم و قاطع برای برخورد با آن ایجاد نشود، خارج و در اختیار محاکم کیفری بین‌المللی قرار گیرد.

پاره‌ای از پرسش‌ها برای طرح این بحث مطرح می‌شوند. چرا شکنجه به هر شکلی که صورت پذیرد باید منع شود؟ آیا قاعده ممنوعیت شکنجه شامل تروریست‌ها و اعضای باندهای مافیایی برای کسب اطلاعات نیز می‌شود؟ آیا این ممنوعیت جایگاهی در حقوق بین‌الملل عرفی نیز دارد یا اینکه فقط موضوع حقوق قراردادی است؟ دستگیر شده آیا شکنجه موضوع تخلفی عادی از قوانین حقوق بشر بین‌المللی است یا اینکه دارای ابعادی کیفری بوده و با مسئولیت در برابر جامعه بین‌المللی همراه است؟

کلید واژه ها:

شکنجه، آسیب روحی و جسمی، فرمان اخلاقی، ارزش انسان، ممنوعیت حقوقی، جنایت علیه بشریت

پیش زمینه‌ها

علی رغم ممنوعیت کامل فرمان اخلاق برای رعایت ارزش و شان انسانی، و با تصدیق انکار شکنجه کردن در حقوق بین‌الملل، بزرگترین مشکل در برخورد با آمران و عاملان شکنجه این است که حقوق بین‌الملل دولت–محور کنونی به‌گونه‌ای شکل گرفته است که در برخورد با حکومت‌های ناقض حقوق بشر ناتوان بوده است. یعنی اینکه اسناد حقوقی و نیز ساز و کارهای بین‌المللی برای ممنوع ساختن ارتکاب شکنجه از مشکلات و تنگناهای نظری و نیز روش شناختی که پیگیری جنایت‌کاران را در عمل با موانعی همراه می سازد، در ایفای نقش خود ناتوان بوده اند. علاوه براین، سردرگمی‌هایی هم درخصوص این پرسش وجود دارد مبنی بر اینکه آیا اولا ممنوعیت اعمال شکنجه به حقوق بشر مربوط است یا به حقوق بشر دوستانه بین‌المللی ، و یا به حقوق کیفری بین‌المللی. ثانیا چگونه می‌توان نوعی توازن و اجماع میان این نحله‌های حقوقی ایجاد کرد تا به موجب آن در سیاست‌گذاری‌ها و نیز انجام

---

[260] Obligations erga omnes

عمل سیاسی راه را برای ارتکاب جنایت شکنجه کردن مسدود ساخته و عاملان آنرا مجازات نمود.

پاسخ به این پرسش‌ها ناگزیر ذهن پژوهشگر را به تحولات حقوق بشری که در قرون معاصر در مقابل استبداد کشورها صورت گرفته است می کشاند چرا که شکنجه همواره ابزاری در اختیار حکومت‌ها علیه دادخواهی مردم ستم دیده خود بوده است. شاید بتوان نقطه روشن این تحولات حقوق بشری را در انقلاب فرانسه و دادخواهی مردم بر علیه حکومت استبدادی و خودکامه و نیز نظام اشرافی‌گری توجیه کننده آن جستجو کرد. کارزار همگانی علیه نظام کهنه استبدادی و با هدف سازماندهی سیستم قضایی کشور از پیش شروع شده بود.

همچنین پیشتر مونتسکیو انتقادات شدیدی را علیه سازمان قضایی استبدادی مطرح ساخته بود. اما این ولتر بود که در آثار خود شدیدترین ضربه‌ها را به نظام کهنه وارد ساخت. این تلاش‌ها در انگلستان و ایتالیا نیز بازتاب‌های مهم و تعیین کننده‌ای داشت. رساله سزار بکاریا در مورد جنایات و مکافات[۲۶۱] که اولین بحث‌ها را در مقابل اعدام مطرح ساخت، نخست در سال ۱۷۶۰ در ایتالیا انتشار یافته و سپس در سال ۱۱۶۶ به فرانسه دراختیار عموم یافت. به دنبال این تحولات، اصلاحات اولیه انجام گرفته و شکنجه پرسش‌های مقدماتی که به موجب آن فرد ناچار بود که اسامی همدستان خود را اعلام نماید، لغو شد. طی اصلاحاتی بیشتری که در سال ۱۷۸۸ انجام گرفت، دادگاه‌ها موظف شدند احکام خود را بر مبنای شواهد محکمی صادر نمایند. تقاضا برای اصلاحات همچنان ادامه یافت و به سوی تقاضاهایی پی رفت که دستگیری را فقط به موارد وقوع جنایات آشکار محدود می ساخت و به تدریج آن تقاضاها خواستار لغو شکنجه، تعدیل احکام برای متناسب ساختن آنها با جرایم، و حذف اشکال وحشیانه شکنجه و مجازات اعدام شدند. آنها همچنین خواهان آن بودند که محکومیت یک فرد شامل بی احترامی به تمام بستگان او نباشد، شرایط زندان‌ها بهبود یابد، و سیاه چال‌های زیرزمینی لغو شود.[۲۶۲] این تحولات بنیادین به صدور اعلامیه حقوق بشر و شهروند در ۲۶

---

[261] Beccaria, C.M. (1764/2009). *On Crimes and Punishments.* CreateSpace Independent Publishing Platform.

[262] The French Revolution and the organization of justice, Department of Justice, Canada: https://www.justice.gc.ca/eng/rp-pr/csj-sjc/ilp-pji/rev1/index.html

اوت سال ۱۷۸۹ منجر شد. سه ماده از این اعلامیه با موضوع بحث این فصل ارتباط نزدیک دارد:

ماده ۷: هیچ کس را نمی‌توان متهم، دستگیر و یا زندانی کرد مگر در موارد و اشکالی که قانون مقرر می‌کند. هر کس درخواست، اجرا، یا موجب اجرای هر گونه دستور خودسرانه شود، مجازات خواهد شد. اما هر شهروندی هم که به موجب قانون احضار یا دستگیر شود، باید بدون تاخیر تسلیم شود، زیرا مقاومت جرم محسوب می‌شود.

ماده ۸: قانون فقط در مواردی که ضروری و سخت می باشند مجازات‌های را پیش‌بینی می‌کند. هیچکس مجازات نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب جرم تصویب و ابلاغ شده باشد.

ماده ۹: از آنجایی که همه افراد تا زمانی که مجرم شناخته نشده‌اند، بی‌گناه می باشند، اگر دستگیری آنها ضروری باشد، تمام سختگیری‌هایی که برای تامین امنیت شخص زندانی ضروری نیست باید لغو شود.[۲۶۳]

مراحل تکمیلی تلاش‌های حقوق بشری برای پایان بخشیدن به جنایت وحشیانه شکنجه، بد رفتاری، و اعدام از سال‌های پایانی جنگ جهانی اول شروع شده و در پایان جنگ جهانی دوم به نقطه اوج خود رسید. این اندیشه‌ها برای پیشبرد حقوق ذاتی انسان‌ها در مقابل شکنجه، زندانی شدن، و اعدام، در واکنش به جنایات رژیم تمامیت خواه فاشیست آشکارا چهره بسیار جدی به خود گرفتند، و به همین دلیل بود که با پایان جنگ جهانی دوم در کنفرانس ملل متحد در سانفرانسیسکو در سال ۱۹۴۵، احترام به حقوق انسان اصلی‌ترین پایه های تشکیل دهنده نظم نوین هنجاری بین‌المللی را بنیاد نهاد. در همین ارتباط، منشور ملل متحد صلح و امنیت بین‌المللی عادلانه را به احترام به حقوق انسان‌ها، حرمت ذاتی آنان، و همچنین برابری میان همه مردم محدود و منوط ساخت. اعلامیه جهانی حقوق بشر از درون یک چنین پیش‌زمینه تاریخی سرچشمه می گیرد.

حقوق بشر بین‌المللی که گفتمانی رهایی بخش برای مردم ستم دیده می‌باشد، از طریق اعلامیه جهانی حقوق بشر نخستین گام رسمی را برای مبارزه با شکنجه برداشته است. به

---

[263] Declaration of the Rights of Man – 1789, Yale Law School, Lillian Goldman Law Library:
https://avalon.law.yale.edu/18th_century/rightsof.asp

موجب ماده پنج اعلامیه «هیچ‌کس را نمی‌توان شکنجه کرد یا مورد عقوبت یا روش وحشیانه و غیرانسانی یا اهانت‌آمیز قرار داد». از آنجایی که اعلامیه سندی حقوقی نیست که با ماهیتی قراردادی میان کشورها بوجود آورده و آنها را به لحاظ حقوقی به فرمان ممنوعیت شکنجه وادارد، و علی رغم این اعلان صریح و آرزوی جهانی برای احترام به انسان، قادر نبوده است که کشورها را از اعمال شکنجه بر مخالفان خود باز دارد. برای از میان برداشتن این نقیصه یعنی شکاف موجود میان آروزیی دیرپا برای خاتمه دادن به شکنجه انسان ها از یکسو، و اراده و عمل سیاسی کشورها از دیگرسو، دیپلماسی ملل متحد موفق شد در سال ۱۹۸۵ مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز[۲۶۴] را به‌عنوان نخستین رویکرد برخورد با ناقضان ممنوعیت شکنجه را فراهم آورده و مکانیزم اجرایی نظارت برای آنرا نیز تاسیس نماید. ماده یک این مقاوله‌نامه صراحت دارد که «هر عملی که به وسیله آن درد یا رنج شدید، اعم از جسمی یا روحی، عمداً به شخصی برای اهدافی مانند گرفتن اطلاعات از او یا شخص ثالث یا اعتراف وارد شود،» ممنوع می‌باشد . علاوه براین، عمل شکنجه کردن فقط شامل وارد ساختن درد و آسیب جسمی به فرد نیست. حقوق بین‌الملل بدرفتاری را نیز که ممکن است در مقوله شکنجه کردن قرار نگیرد، ممنوع ساخته است. این ممنوعیت حقوقی تایید می‌کند که هیچکس نباید مورد رفتار ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد زیرا این‌گونه رفتارها ناقض اصل حیثیت و ارزش انسان است. نمونه‌هایی از این بد رفتاری‌ها عبارتند از: استفاده از واژه‌های زشت در مورد فرد تحت شکنجه؛ وادار ساختن به ایستادن و یا خمیدن مداوم و طولانی مدت؛ قرارگرفتن در معرض نورهای روشن و یا چشم بند داشتن؛ قرار گرفتن در معرض صدای بلند مداوم؛ محرومیت از خواب، غذا و یا نوشیدنی؛ صحنه اعدام غیرواقعی فراهم آوردن؛ فرد را در سلول انفرادی قرار دادن، خرد کردن و شکستن شخصیت فرد در طول بازجویی؛ و آزارهای جنسی، همه از مصادیق اعمالی هستند که به موجب حقوق بین‌الملل ممنوع شده‌اند.

شایان ذکر است که شکنجه کردن تنها رویه‌ای نیست که در کشورهای غیردموکراتیک مرسوم بوده باشد. در دمکراسی‌های غربی نیز، حتی تا همین دهه‌های اخیر، شکنجه کردن

---

[264] 1985 Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly resolution 39/46 of 10 December 1984, entry into force 26 June 1987, in accordance with article 27 (1).

رویه‌ای مرسوم و قابل قبول به حساب می آمده است. به عنوان مثال، موارد مشهود و ثبت شده‌ای از شکنجه کردن به عنوان رویه‌ای معمول در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وجود دارد که نشان می‌دهد فرانسوی‌ها در الجزایر از عمل شکنجه کردن برای پیشبرد سیاست‌های خود استفاده کرده‌اند. پرتغالی‌ها همین رویه را در بخش‌هایی از سرزمین‌های مستعمره خود در افریقا اعمال کردند. شاید بی‌رحمانه‌ترین اشکال شکنجه و رفتار غیر انسانی را بتوان در دوران ژنرال پینوشه در شیلی جستجو کرد که طی آن تعداد قابل توجهی از مردم حتی ناپدید شدند. به همین دلیل است که جامعه مدنی فشارهای سنگینی را بر روی کشورها و نهادهای بین‌المللی وارد ساخت تا مانع از اعمال شکنجه و مقبولیت آن در نزد کشورها بشود. بنابراین بی دلیل نبود که مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۷۳ نگرانی عمیق خود را نسبت به رویه‌های مرسوم شکنجه و رفتار غیرانسانی ابراز داشته و از کشورها عاجلانه درخواست کرد تا به مقاوله‌نامه‌ها و اسناد حقوقی که برای حفاظت از حقوق بنیادین انسان‌ها ایجاد بوجود آمده‌اند بپیوندند.[۲۶۵] درهمان سال کمیسیون حقوق بشر طی یادداشتی به دولت شیلی بطور مستقیم نگرانی خود را نشان داد. دراین شرایط محکومیت جهانی شکنجه کردن و درخواست‌ها برای ممنوعیت آن بود که مجمع عمومی اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز[۲۶۶] را منتشر ساخت. بخش دوم از ماده ۱ این اعلامیه شکنجه را این‌گونه تعریف می‌کند: «شکنجه نوعی رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز است» ماده ۲ همان اعلامیه عمل شکنجه و رفتار غیرانسانی را نقض فاحش تعهدات مندرج در منشور ملل متحد و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر برمی شمارد. «هرگونه عمل شکنجه، یا رفتارها و یا سایر مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی و تحقیر آمیز، توهین به کرامت انسانی است و به عنوان انکار اهداف منشور ملل متحد و به عنوان نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اعلام شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، محکوم می‌شود».

اما از آنجایی که این اقدامات و اعلامیه اخیر فاقد توان اجرایی و الزام‌آور بودند، مجمع عمومی در سال ۱۹۷۷ از کمیسیون حقوق بشر درخواست کرد تا پیش نویس مقاوله‌نامه‌ای را قدرت الزام‌آور داشته باشد برای ممنوعیت شکنجه تهیه کند. این تلاش‌ها زمینه را برای

[265] Question of Torture and Other Cruel Inhuman or Degrading Treatment or Punishment. UN. General Assembly, 28th session: 1973-1974.

[266] Declaration on the Protection of All Persons from Being Subjected to Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment. General Assembly Res. 3452(xxx). 09 December 1975.

شکل گیری مقاوله‌نامه فراهم آورد. پیشنویس‌های چندی توسط دولت سوئد و انجمن بین‌المللی حقوق کیفری تهیه شدند که مشابهت‌های زیادی با اعلامیه ملل متحد در خصوص ممنوعیت شکنجه داشتند. ویژگی برجسته این تلاش‌ها این بود که نه تنها امر شکنجه کردن را با مسئولیت جنایی همراه سازد، بلکه این مسئولیت را نیز در زیر لوای اصل صلاحیت جهان‌شمول قرار داده و براساس آن قاعده «محاکمه و یا استرداد»[۲۶۷] کنید را به لحاظ حقوقی تثبیت نمایند.

پیشتر نیز حقوق بین‌الملل عرفی که از طریق رویه‌های مستدام کشورها تعریف می‌شود، بر ممنوعیت عمل شکنجه کردن تاکید کرده بود. به موجب این ساز وکارهای بین‌المللی ، نه تنها حاکمیت مطلق کشورها برای هرکاری که بخواهند انجام دهند، ممنوع شده است، تعهدات مثبتی را نیز بر عهده آنها محول نمود. یعنی آنها را متعهد می‌سازد تا نسبت به عدم انجام شکنجه اقدام نموده و در کارزار جهانی ممنوعیت شکنجه نیز مشارکت فعال داشته باشند. درحقیقت، کشورهای عضو معاهده مذکور با دو وظیفه منفی، یعنی خودداری از اعمال شکنجه و بد رفتاری با شهروندان خود، و تعهدی مثبت، یعنی ایجاد ساز و کارهایی که در آن حقوق مردم محترم شمرده شده و از رنج‌ها و عذاب‌ها نجات یابند، متعهد شده اند. در حقیقت، کشورها با امضا و تصویب معاهدات با رضایت خویش و به طریقی داوطلبانه می پذیرند که نه تنها حقوق بشر ذاتی شهروندان خود را به رسمیت می شناسد، بلکه تضمین می‌کنند با تاسیس دستگاه‌های قضایی مناسب به شکایات مربوط به شکنجه از شوی شهروندان خود رسیدگی کرده و آمران و عاملان شکنجه را مجازات نمایند. آنچه که در مسیر تلاش‌ها برای ممنوع ساختن شکنجه مهم است این است که با تصویب معاهده مذکور، برای اولین بار در تاریخ بشریت، حقوق بین‌الملل توانسته است دامنه‌های اعمال معیارهای حقوق بشری خود را از محدودیت‌های موجود در روابط بین کشورها فراتر برده و با آن نظام‌های حمایتی حقوقی ناظر بر روابط میان دولت حاکم بر یک کشور و مردم را نیز به نظام بین‌المللی اعمال نماید. این دگرگونی در ماهیت حقوق بین‌الملل نتایجی شگرف هنجاری به دنبال داشته است که به موجب آن کشورها دیگر نمی‌توانند ادعا کنند که به موجب حق حاکمیت ملی آنها می‌توانند هرنوع رفتاری با شهروندان خود داشته باشند. رفتار کشورها در شرایط کنونی جهان با دقت توسط جامعه جهانی زیر ذره‌بین قرار گرفته است. و این نظارت بر رفتار کشورها در قواعد حقوقی بین‌المللی تبلور یافته است.

---

[267] Prosecute or Extradite

در میان همه اسناد حقوق الزام‌آور و نیز ساز و کارهای متناسب با آنها برای حمایت از حقوق بشر ذاتی مردم، ممنوعیت شکنجه فرمانی مطلق و غیرقابل انکار می‌باشد . شکنجه تحت هرشرایطی اعم از جنگ و یا شرایط اضطراری مربوط به تهدیدات تروریستی بطور کامل ممنوع می‌باشد. این ممنوعیت به اندازه ای پذیرفته شده و مطلق می‌باشد که در حقیقت به یک اصل اساسی حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل شده است. این بدان معناست که حتی کشورهایی که هیچ یک از معاهدات بین‌المللی را که به صراحت ممنوعیت شکنجه را تصویب نکرده اند، نیز باید به قاعده مطلق ممنوعیت شکنجه متعهد باشند. علی رغم این قاعده محکم حقوقی، نهادهای بین‌المللی نظارت کننده بر قاعده ممنوعیت کامل شکنجه از ساز و کارهای موثر برای اقدام در جهت دفاع از حقوق ذاتی مردم علیه شکنجه برخوردار نیستند. به عنوان مثال، کمیته مقابله با شکنجه[۲۶۸] که وظیفه نظارت بر مقاوله‌نامه ممنوعیت شکنجه و اعمال غیرانسانی را به عهده دارد، ارگانی متشکل از نمایندگان کشورهاست. یعنی حتی در این ساز و کار حقوقی رسمی، باز هم کشورها دست بالا را دارا می‌باشند. بنابراین هرچند که افراد می‌توانند شکایاتی را به این کمیته تسلیم نمایند، اما در نهایت امکان پیگرد قضایی آمران و عاملان شکنجه در اختیار کشورها قرار دارد که معمولا سیاست‌های خود را در پرتو تعاملات بین‌المللی و نیز منافع ملی خود تنظیم می‌کنند. پروتکل اختیاری منضم به همان مقاوله نامه،[۲۶۹] کمیته فرعی پیشگیری از شکنجه[۲۷۰] را برای بازدید از مکان‌هایی که افراد از آزادی خود در کشورهای عضو محروم می شوند، ایجاد کرد. طبق پروتکل اختیاری، کشورهای عضو باید ساز و کارهای متناسب پیشگیرانه ملی مستقلی را برای پیشگیری شکنجه در سطح داخلی ایجاد کنند. اما بازهم این کمیته فرعی نهادی دولتی–محور است، و از دیگر سو تعداد کشورهایی که این پروتکل را تصویب کرده اند، محدود می باشند.

مشکل تفسیر نیز بر پیچیدگی معضلات افزوده است. یعنی اینکه میزان تعهدات کشورها برای جلوگیری از شکنجه در نظام‌های قضایی خود تا حد زیادی توسط معاهدات بین‌المللی و نهادهای تفسیر کننده آنها تعیین می‌شود. در سطح بین‌المللی، کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد و کمیته مبارزه با شکنجه به ترتیب تعهدات کشورها را براساس میثاق بین‌المللی

---

[268] The Committee Against Torture (CAT).

[269] Optional Protocol to the Convention against Torture and other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, adopted on 18 December 2002 at the fifty-seventh session of the General Assembly of the United Nations by resolution A/RES/57/199
entered into force on 22 June 2006.

[270] Subcommittee on Prevention of Torture (SPT).

حقوق مدنی و سیاسی و مقاوله‌نامه علیه شکنجه تفسیر می‌کنند. این تفاسیر نیز هنگامی امکان‌پذیر است که کشور مورد نظر صلاحیت آن کمیته‌ها را برای انجام این کار به رسمیت شناخته باشد و تنها در این موارد است که این نهادها می‌توانند شکایات افراد علیه یک کشوری را بررسی کنند. از طرف دیگر، رسیدگی به این معنا نیست که آن نهادها مانند دادگاه کشوری را محکوم و ابزار اجرایی حکم را نیز فراهم آورند. بنابراین امر تفسیر معاهدات حقوق بشری به معنی توانایی جامعه بین‌المللی برای واداشتن کشور به احترام به قوانین حقوق بشری و فرمان مطلق ممنوعیت شکنجه نیست. سردرگمی در خصوص تعریفی عام و قابل قبول در باره بد رفتاری، رفتار غیرانسانی، اذیت و آزار، و شکنجه نیز بر ابهامات درباره تعهدات کشورها افزوده است.

اما به تدریج نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای به طور فزاینده‌ای از تفاسیر و رویه‌های قضایی وام می گیرند، متخصصان و صاحب‌نظران را به همکاری فرا می‌خوانند، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد را در سیستم رسیدگی‌های خود همگن می سازند، و با الهام از نهادهای تخصصی مستقل مجموعه‌های منسجم‌تری از حقوق بین‌الملل، و در نتیجه امید بیشتری برای واداشتن کشورها برای احترام به حقوق مردم فراهم می آورند. به تدریج حقوق بشر بین‌المللی لایه‌های انسجام یافته‌ای با حقوق بشر دوستانه بین‌المللی و نیز حقوق کیفری بین‌المللی پیدا کرد. تاسیس دیوان‌های بین‌المللی کیفری موقت برای یوگسلاوی سابق و نیز روآندا به وجود آمدند و راه را برای ملزم ساختن کشورها برای ممنوع ساختن شکنجه هموار نمودند. ایجاد دادگاه بین‌المللی کیفری و قراردادن شکنجه به عنوان مصداق روشن جنایت علیه بشریت نقطه اوج تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای ممنوعیت و متوقف ساختن شکنجه می‌باشد.

ممنوعیت شکنجه در حقوق بشر بین‌المللی

ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌کند که «هیچ کس نباید تحت شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی، یا تحقیرآمیز قرار گیرد». در این تعریف ممنوعیت شکنجه با اقداماتی که حیثیت و شان انسانی را نادیده می گیرد همراه شده، و بنابراین شامل ایجاد درد و آسیب‌های جسمی، روحی، و روانی به فرد می‌باشد . «اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز» توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۷۵، دامنه تعریف شکنجه را گسترش داده است. طبق بند اول از ماده ۱ اعلامیه «شکنجه به هر عملی اطلاق می‌شود که به موجب آن درد یا رنج شدید، اعم

از جسمی یا روحی، عمداً توسط یک مقام دولتی یا به تحریک یک مقام دولتی به منظور اهدافی مانند کسب اطلاعات از او یا شخص ثالث، گرفتن اعتراف، مجازات او برای عملی که مرتکب شده یا مشکوک به انجام آن است، یا ارعاب او یا افراد دیگر وارد شود». ماده مذکور اضافه می‌کند که این شامل «درد یا رنج ناشی از تحریم‌های قانونی، ذاتی یا تصادفی تا حدی که با حداقل قوانین استاندارد برای رفتار با زندانیان مطابقت دارد، نمی‌شود».[۲۷۱] در ادامه، در بند ۲ از همان ماده تعریف شکنجه با ابعاد نوینی همراه شده است: «شکنجه نوعی رفتار یا مجازات عمدی شدید ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز است». در این بخش از تعریف عمدی بودن و هدفمند بودن شکنجه بر تعاریف پیشین اضافه شده است. ماده ۲ از همان اعلامیه اعلام می‌کند که «هرگونه عمل شکنجه یا سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز، توهین به کرامت انسانی است و به عنوان انکار اهداف منشور سازمان ملل متحد و به عنوان نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اعلام شده در این کشور محکوم می‌شد».

این تلاش‌های حقوق بشری برای دفاع از حقوق ذاتی مردم ستم دیده، از همان سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای اروپایی شتاب بیشتری به خود گرفت. آنان اقدامات گسترده‌ای را برای پایان بخشیدن به جنایات وحشیانه ناقص حقوق بشر شهروندان خود آغاز کردند. درسال ۱۹۵۰ مقاوله‌نامه حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی در رم تصویب شد.[۲۷۲] این مقاوله‌نامه دقیقا همان حقوق و آزادی‌هایی را که بعدها در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تبلور یافتند، مورد شناسایی قرار داد. ماده ۲ مقاوله‌نامه با به رسمیت شناختن حق حیات راه را برای ممنوع بودن شکنجه باز می‌کند: «حق زندگی هر کس باید توسط قانون حمایت شود. هیچ‌کس را نمی‌توان عامدانه از جان خود محروم کرد مگر در اجرای حکم دادگاه و در پی محکومیت وی به جرمی که این مجازات در قانون برای آن پیش بینی شده باشد». عمل شکنجه کردن نه فقط مغایر با ارزش ذاتی انسان است، از نقطه نظر آسیب‌هایی هم که به لحاظ جسمی و روحی به فرد وارد می سازد، باید ممنوع شود. بنابراین، ماده ۳ می گوید که «هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز

---

[271] Declaration on the Protection of All Persons from Being Subjected to Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, adopted by General Assembly resolution 3452 (XXX) of 9 December 1975.

[272] Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms Rome, 4.XI.1950.

قرار گیرد». ماده ۵ مقاوله‌نامه شرح مفصلی از حق امنیت فردی ارائه می‌دهد تا نشان دهد که عمل شکنجه کردن، در حقیقت، نقش فاحش این حق اساسی انسان می‌باشد. هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خود محروم کرد مگر به ترتیبی که قانون تعیین می‌کند». بنابراین، در جهت احترام به امنیت فردی «هر کس دستگیر می‌شود باید فوراً به زبانی که می فهمد از دلایل دستگیری و هرگونه اتهامی که علیه او باشد مطلع شود».

ماده ۶ مقاوله نامه در پیوندی ناگسستنی با ضرورت حفاظت از آزادی و امنیت فردی اعلام می دارد که هر حق دارد در یک زمان معقول توسط دادگاه مستقل و بی‌طرفی که به موجب قانون تأسیس شده است، رسیدگی عادلانه و علنی داشته باشد. و از همه مهم‌تر «قضاوت باید علناً اعلام شود». اما ماده مذکور توضیح می‌دهد که مطبوعات و مردم ممکن است به خاطر «منافع اخلاقی، نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک، که در آن منافع نوجوانان یا حمایت از زندگی خصوصی افراد، از تمام یا بخشی از محاکمه محروم شوند». هرگاه مفاد این مواد مقاوله‌نامه در امتداد یکدیگر قرار داده شده و تفسیر شوند، این حقیقت را آشکار می سازند که نگه‌داشتن فرد در بازداشتگاه و یا زندان و همچنین محروم ساختن او نه تنها نقض فاحش حقوق بشر ذاتی فرد می‌باشد ، عمل شکنجه کردن نیز دقیقا در امتداد همین نقض آشکار و حتی غیرانسانی‌تر محسوب می‌شود. بنابراین، در تعریف حقوق ذاتی ممنوعیت شکنجه و مصادیق آن اهمیتی مرکزی دارد و می‌بایست اکیدا ممنوع شود زیرا علاوه بر صدمات جسمی و روحی که به فرد وارد می سازد، ناقض حقوق ذاتی اوست.

علاوه براین، دو مقاوله‌نامه منطقه‌ای دیگر نیز به تصویب رسید. اولین آنها مقاوله‌نامه امریکایی حقوق بشر که در سال ۱۹۶۹ در سان‌خوزه، مرکز کاستاریکا، و با نظارت سازمان کشورهای آمریکایی به تصویب رسید.[۲۷۳] این مقاوله‌نامه نیز ضمن به رسمیت شناختن حق حیات و برخورداری از حقوق و آزادی‌های اساسی، و نیز حق برابر بودن در برابر قانون و برخورداری از محاکمه عادلانه در ماده ۵ با عنوان «حق رفتار انسانی» شش مورد را به عنوان حقوق بشر بر می شمارد که در مقاوله‌نامه بین‌المللی علیه شکنجه نیز تبلور یافته‌اند.

- هر شخص حق دارد به تمامیت جسمی، روحی و اخلاقی او احترام گذاشته شود.

[273] American Convention on Human Rights: "Pact of San José, Costa Rica". Signed at San José, Costa Rica, 22 November 1969.

- هیچکس نباید مورد شکنجه یا مجازات یا رفتار ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. تمام افرادی که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با احترام به کرامت ذاتی شخص انسانی رفتار شود.
- مجازات به غیر از مجرم اعمال نمی‌شود.
- افراد متهم، به استثنای شرایط استثنایی، از محکومان جدا می شوند و متناسب با وضعیت خود به عنوان افراد غیرمحکوم، باید تحت رفتاری جداگانه قرار گیرند.
- خردسالان در حالی که تحت تعقیب کیفری قرار می گیرند باید از بزرگسالان جدا شده و نزد متخصص معرفی شوند. دادگاه‌ها ، در سریع ترین زمان ممکن، به طوری که ممکن است مطابق با وضعیت آنها به عنوان خردسال رفتار شود.
- مجازات های متشکل از محرومیت از آزادی به عنوان هدف اساسی اصلاح و سازگاری اجتماعی زندانیان است.

دومین این اسناد حقوق بین‌المللی ناظر بر ممنوعیت شکنجه منشور افریقایی حقوق بشر و مردم که با حمایت اتحادیه افریقا در سال ۱۹۸۱ در نایروبی تصویب شد.[۲۷۴] این منشور نیز در ماده ۵ عمل شکنجه کردن را ممنوع می‌سازد زیرا آنرا بر خلاف ارزش و کرامت ذاتی انسان می داند. «هر فردی حق احترام به کرامت ذاتی یک انسان و به رسمیت شناختن موقعیت قانونی خود را دارد. هرگونه استثمار و تحقیر انسان، به ویژه برده‌داری، تجارت برده، شکنجه، مجازات و رفتار ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز ممنوع است». این‌گونه اقدامات ناقض حقوق بشر به این معنی است که هویت و امنیت فرد مورد انکار قرار می گیرد بنابراین منشور در ماده ۶ منشور مذکور اذعان می‌دارد که «هر فردی حق آزادی و امنیت شخصی خود را دارد. هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خود محروم کرد مگر به دلایل و شرایطی که قبلاً در قانون مقرر شده است. به ویژه، هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد». برای تحقق این حقوق ذاتی و غیر قابل انکار، ماده ۷ منشور مذکور اعلام می دارد که هر فرد حق دارد که بی‌گناهی خود را اثبات کرده و در محکمه رسمی به اتهام او رسیدگی شود. این حق شامل موارد زیر می‌باشد:

- حق درخواست تجدیدنظر به ارگان‌های قضایی ملی ذیصلاح علیه اعمال نقض حقوق اساسی او که توسط مقاوله‌نامه ها، قوانین، مقررات و آداب و رسوم لازم الاجرا به رسمیت شناخته شده و تضمین شده است.
- حق بی گناه فرض شدن تا زمانی که جرمش توسط دادگاه یا دادگاه صالح ثابت شود.

---

[274] African Charter on Human and Peoples' Rights. Concluded at Nairobi on 27 June 1981.

- حق دفاع، از جمله حق دفاع توسط وکیل انتخابی.
- حق محاکمه در یک زمان معقول توسط یک دادگاه یا دادگاه بی‌طرف.

از اینروی، هیچ کس را نمی‌توان به خاطر فعل یا ترک فعلی که در زمان ارتکاب جرم قابل مجازات قانونی محسوب نمی‌شود محکوم کرد. هیچ مجازاتی را نمی‌توان برای جرمی که در زمان ارتکاب آن پیش بینی شده بود، اعمال کرد. مجازات امری شخصی است و فقط برای مجرم قابل اعمال است.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد یک گام دیگر برای تعریف و ممنوعیت شکنجه برداشته است. مقدمه میثاق «با اذعان به اینکه این حقوق ناشی از کرامت ذاتی انسان است»، حقوق ذاتی همه مردم را به رسمیت شناخته و آنها را به عنوان حقوق معاهداتی و الزام‌آور به حیطه حقوق بین‌الملل وارد می سازد. سپس «با توجه به تعهد کشورها براساس منشور ملل متحد برای ترویج احترام جهانی و رعایت حقوق و آزادی‌های بشر«، از کشورهای عضو میثاق می‌خواهد تا براساس ماده ۷ خود را به قاعده ممنوعیت اعمال شکنجه طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر متعهد سازند. «هیچ کس نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. به ویژه، هیچ کس را نمی‌توان بدون رضایت آزادانه خود تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی قرار داد». این مفاد ماده ۷ میثاق با بند ۲ از ماده ۴ همان میثاق در پیوندی نزدیک قرار گرفته و کشورهای عضو را موظف می سازد تا «این جرایم را با مجازات های مناسبی که ماهیت شدید آنها را در نظر می گیرد مجازات خواهد کرد». این پیوند در رابطه با ممنوعیت کامل شکنجه، سپس در بند دوم از ماده ۲ مقاوله‌نامه علیه شکنجه با روشنی بیشتر و تعهدات قراردادی الزام‌آوری‌تری همراه شدند. این ارتباطات متقابلاً پیشبرنده توسط نظریه شماره ۲۰ کمیته حقوق بشر بازتاب روشنی را به دنبال آورد.

هدف از مفاد ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حمایت از حیثیت و تمامیت جسمی و روانی افراد است. وظیفه کشورهای عضو این است که از طریق اقدامات قانونی و سایر اقداماتی که ممکن است در برابر اعمال ممنوع شده در ماده ۷ ضروری باشد، از همه حمایت کند، خواه توسط افرادی که در مقام رسمی، خارج از صلاحیت رسمی یا درمقام خصوصی انجام می‌شوند. ممنوعیت مندرج در ماده ۷ با الزامات مثبت بند یک از ماده ۱۰ میثاق تکمیل

می‌شود که تصریح می‌کند: «با تمام افرادی که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و با احترام به کرامت ذاتی شخص انسانی رفتار شود».[۲۷۵]

کمیته همچنین بیشتر تاکید می‌کند که متن ماده ۷ میثاق هیچ محدودیتی را اجازه نمی‌دهد. و یادآوری می‌نماید که حتی در شرایط اضطراری عمومی مانند موارد ذکر شده در ماده ۴ میثاق، هیچ گونه انحرافی از مفاد ماده ۷ مجاز نیست و مفاد آن باید به قوت خود باقی بماند. علاوه براین، کمیته همچنین متذکر می‌شود که هیچ توجیه یا شرایط تخفیف‌دهنده‌ای نمی‌تواند برای توجیه نقض ماده ۷ برای هر یک مورد استناد قرار گیرد. اهمیت ممنوعیت شکنجه به معنی خاص کلمه تا بدانجاست که کمیته در نظریه خود اضافه می‌کند که «ممنوعیت مندرج در ماده ۷ نه تنها مربوط به اعمالی است که باعث درد جسمی می‌شود، بلکه به اعمالی نیز مربوط می‌شود که باعث رنج روحی قربانی می‌شود». بنابراین از نظر کمیته، «این ممنوعیت باید به تنبیه بدنی، از جمله تنبیه بیش از حد که به عنوان مجازات برای یک جرم یا به عنوان یک اقدام تربیتی یا انضباطی دستور داده شده است، گسترش یابد». لازم به ذکر است در این خصوص ماده ۷ از کودکان، دانش آموزان و بیماران در موسسات آموزشی و درمانی حمایت به عمل می آورد. کمیته همچنین متذکر می‌شود که سلول انفرادی طولانی مدت فرد بازداشت شده یا زندانی ممکن است به عنوان اعمالی باشد که طبق ماده ۷ ممنوع شده است. علاوه براین، ماده ۶ میثاق لغو مرگ را توضیح می‌دهد. حال اگر عمل شکنجه منجر به مرگ یک فرد شود، جنایت مسئولیتی مضاعف به خود می‌گیرد، زیرا از یک سو عمل شکنجه کردن جنایت تلقی می‌شود، و از دیگرسو، گرفتن جان یک انسان در زمره جنایت‌هایی است که عقوبت سختی به دنبال دارد.

ماده ۷ به روشنی و با صراحت، آزمایش‌های پزشکی یا علمی را بدون رضایت آزادانه شخص مربوطه ممنوع می‌کند. در این ارتباط، کمیته حقوق بشر خاطرنشان می سازد که گزارش‌هایی که کشورهای عضو به کمیته حقوق بشر ارائه می دهند، معمولاً حاوی اطلاعات کمی در این مورد می‌باشد . در نتیجه، می‌بایستی در گزارشات به ضرورت و ابزار اطمینان از رعایت ممنوعیت همه انواع و اشکال شکنجه توجه بیشتری مبذول شود. کمیته همچنین خاطرنشان می‌کند که حمایت ویژه در مورد چنین آزمایشاتی در مورد افرادی که قادر به دادن

[275] CCPR General Comment No. 20: Article 7 (Prohibition of Torture, or Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment) Adopted at the Forty-fourth Session of the Human Rights Committee, on 10 March 1992.

رضایت معتبر نیستند، و به ویژه کسانی که تحت هر نوع بازداشت یا حبس هستند، ضروری است. چنین افرادی نباید تحت هیچ‌گونه آزمایش پزشکی یا علمی که ممکن است برای سلامتی آنها مضر باشد قرار گیرند.[۲۷۶] کمیته در نظریه خود به ابعاد تکمیلی و هنجاری قاعده ممنوعیت شکنجه نیز پرداخته و موضوع ممنوعیت شکنجه به موجب ماده ۷ میثاق را در حیطه مسئولیت کشورهای عضو قرار داده و از آنها می‌خواهد که کمیته حقوق بشر را از اقدامات قانونی، اداری، قضایی و سایر اقداماتی که برای جلوگیری و مجازات شکنجه و رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز در هر قلمرو تحت صلاحیت خود اتخاذ می کنند، مطلع سازند.

یک بعد کیفری دیگری نیز در بحث ممنوعیت شکنجه در میثاق ملحوظ شده است. کشورهای عضو نباید افراد را در هنگام بازگشت به کشور دیگر از طریق استرداد، اخراج یا بازگرداندن افراد در معرض خطر شکنجه یا رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار دهند. آنان باید در گزارش‌های خود مشخص کنند که چه اقداماتی را برای جلوگیری از این اقدامات اتخاذ کرده‌اند.

به گزارش کمیته مذکور، کشورهای عضو علاوه بر انجام اقداماتی که برای حمایت عمومی در برابر اقدامات ممنوعه طبق ماده ۷ انجام می‌دهند، باید اطلاعات مفصلی در مورد پادمان‌های حفاظتی برای افراد آسیب‌پذیر نیز ارائه دهد. لازم به ذکر است که بررسی منظم قوانین، دستورالعمل‌ها، روش‌ها و شیوه‌های بازجویی و همچنین ترتیبات نگهداری و رفتار با افرادی که در معرض هر نوع دستگیری، بازداشت یا حبس قرار می گیرند، وسیله‌ای مؤثر برای پیشگیری از موارد شکنجه و بدرفتاری است. برای تضمین حمایت مؤثر از افراد بازداشت شده، باید مقرراتی در نظر گرفته شود که بازداشت شدگان در مکان‌هایی که رسماً به عنوان محل بازداشت شناخته می‌شوند، نگهداری شوند و نام و مکان بازداشت آنها و همچنین اسامی افراد مسئول بازداشت کننده آنها آشکار باشد. یعنی باید در دفاتری ثبت و نگهداری شوند تا به راحتی در دسترس افراد ذینفع، از جمله اقوام و دوستان فرد بازداشت شده باشد. به همین منظور، زمان و مکان تمامی بازجویی‌ها به همراه اسامی تمامی حاضران باید ثبت شود و این اطلاعات نیز برای رسیدگی قضایی یا اداری در دسترس باشد.

---

[۲۷۶] همان گزارش، همان منبع

همچنین باید تمهیداتی در خصوص بازداشت غیرمجاز در نظر گرفته شود. در این رابطه، کشورهای عضو باید اطمینان حاصل کنند که مکان‌های بازداشت عاری از هرگونه تجهیزاتی باشد که می‌تواند برای اعمال شکنجه یا بدرفتاری مورد استفاده قرار گیرد. حفاظت از زندانی همچنین مستلزم دسترسی سریع و منظم به پزشکان و وکلا و تحت نظارت مناسب در صورت نیاز به تحقیقات، به اعضای خانواده است. علاوه براین، برای جلوگیری از تخلفات طبق ماده ۷، قانون باید قابل پذیرش بودن اظهارات یا اعترافات به دست آمده از طریق شکنجه یا سایر رفتارهای ممنوعه را در رسیدگی قضایی ممنوع کند.

ممنوعیت انجام شکنجه و مسئولیت جنایی حاصل از آن به تدریج توسط هیئت‌های نظارت کننده بر حقوق بشر دادگاه‌های حقوق بشر دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موقت، کمیته نظارت‌کننده بر مقاوله‌نامه ممنوعیت شکنجه دادگاه اروپایی حقوق بشر کمیسیون بین امریکایی، و نیز دادگاه کیفری بین‌المللی قرار گرفته است. یک مثال از قوانین اروپایی و دادگاه اروپایی حقوق بشر می‌تواند این ممنوعیت عمل شکنجه را بیشتر و روشنتر توضیح دهد. ماده ۳ مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر بیان می دارد که «هیچ‌کس نباید تحت شکنجه یا رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز در هر شرایطی قرار گیرد. حرمت و کرامت انسانی حتی در بازداشت باید رعایت شود. اعمال شکنجه یا بدرفتاری باید به عنوان جرایم کیفری تلقی شود. حفاظت در برابر شکنجه یک اصل پذیرفته شده جهانی است و در حقوق بین‌الملل مورد مناقشه نیست.

مقاوله‌نامه‌های ویژه‌ای در این زمینه وجود دارد که توسط شورای اروپا (مانند مقاوله‌نامه اروپایی برای پیشگیری از شکنجه و مقاوله‌نامه اقدام علیه قاچاق انسان) و توسط سازمان ملل متحد تنظیم شده است». براین اساس، دادگاه حقوق بشر اروپا همواره بر شکنجه غیرنظامیان بیگناه، تیراندازی غیرقانونی پلیس و شرایط غیرانسانی بازداشت تاکید کرده است. در قضیه آکسوی علیه ترکیه (۱۹۹۷)، دادگاه ترکیه را در سال ۱۹۹۶ در مورد یک زندانی که توسط بازوهایش آویزان شده بود در حالی که دستانش از پشت بسته بود، مجرم شناخت زیرا این رفتار با زندانی مصداق روشن شکنجه می‌باشد.[۲۷۷] اما در قضیه ایرلند علیه بریتانیا (۱۹۸۰) دادگاه حکم داد که پنج تکنیک مورد استفاده توسط بریتانیا (روی دیوار، سرپوش، سر و صدا، محرومیت از خواب، و محرومیت از غذا و نوشیدنی) که در برابر بازداشت شدگان در ایرلند شمالی انجام شد، مصداق رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز بوده و بنابراین نقض

[277] Aksoy v Turkey, (21987/93) [1996] ECHR 68 (18 December 1996).

مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر می‌باشد .[۲۷۸] در قضیه دیگری که علیه دادگاه اسپانیا مطرح شد، دادگاه اروپایی حقوق بشر به اتفاق آرا اعلام کرد که «نقض ماده ۳ مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر در مورد بدرفتاری با زندانیان صورت گرفته است».[۲۷۹] احکام دادگاه اروپا باعث شده است که کشورها قوانین و سیستم‌های مناسبی را برای پاسخ‌گویی معرفی کنند که از شکنجه و بدرفتاری جلوگیری می‌کند.

پاره دیگر از اسناد حقوقی بین‌المللی را نیز می‌بایستی در امتداد این تلاش‌ها برای ممنوع ساختن جنایت شکنجه در نظر گرفت. برخی از این اسناد به این شرح می‌باشند:

- استانداردهای حداقلی قواعد مربوط به رفتار با زندانیان مصوبه شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در سال ۱۹۵۷.[۲۸۰] مقدمه این سند هدف اصلی را با تکیه براساس اجماع عمومی تفکر معاصر، و نیز عناصر اساسی مناسب ترین سیستم‌های امروزی، اینگونه توضیح می‌دهد که در رفتار با زندانیان باید به خوبی رفتار شود. و در اجرای این هدف در ماده ۸ توضیح می‌دهد که رده‌های مختلف زندانیان با در نظر گرفتن جنس، سن، سابقه کیفری، دلیل قانونی بازداشت و ضرورت‌های درمان در مؤسسات یا بخش‌هایی از مؤسسات جداگانه نگهداری می شوند. تعداد ۹۵ ماده این استانداردها اصول انسانی رفتار با زندانیان سیاسی را توضیح می‌دهد.
- اعلامیه حقوق کودک در سال ۱۹۵۹.[۲۸۱] هرچند که این اعلامیه بطور مستقیم به موضوع ممنوعیت شکنجه نپرداخته است، اما در ماده ۲ که بر حق برخورداری از حمایت ویژه برای رشد جسمی، ذهنی و اجتماعی کودک تاکید می‌کند، و نیز ماده ۹ که بر حق حفاظت کودک در برابر همه اشکال غفلت، ظلم و استثمار اصرار دارد، موضوع بد رفتاری به عنوان امری که باید ممنوع شود، دلالت دارد.

---

[278] Ireland v. United Kingdom (5310/71) [1978] ECHR 1.

[279] European Court of Human Rights, ‘‘Spain should adopt measures to protect persons held incommunicado in police custody from possible violence at the hand of the authorities’’. ECHR 288 (2014) 07.10.2014.

[280] Standard Minimum Rules for the Treatment of Prisoners, adopted by the First United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders, held at Geneva in 1955, and approved by the Economic and Social Council by its resolutions 663 C (XXIV) of 31 July 1957 and 2076 (LXII) of 13 May 1977.

[281] UN Declaration of the Rights of the Child, Proclaimed by General Assembly resolution 1386(XIV) of 20 November 1959.

- اعلامیه حذف همه اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۳.[۲۸۲] این اعلامیه پیش درآمد مهمی برای مقاوله‌نامه الزام‌آور قانونی در مورد حذف همه اشکال تبعیض نژادی بود. هر ۱۱ماده این اعلامیه متوقف ساختن تبعیض نژادی را خواهان است. ماده ۱ تبعیض براساس نژاد، رنگ یا قومیت را «توهین به حیثیت انسانی» می داند و آن را به عنوان نقض اصول منشور ملل متحد، نقض حقوق بشر و تهدیدی برای صلح و امنیت محکوم می‌کند. بنابراین، در هرهنگامی که تبعیض نسبت به مردم روا شود، مصداق روشن بدرفتاری غیر انسانی به حساب می‌آید.
- اعلامیه حذف تبعیض در مقابل زنان در سال ۱۹۶۷.[۲۸۳] این یک اعلامیه حقوق بشری است که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر شده و دیدگاه آن نهاد مهم بین‌المللی را در مورد حقوق زنان را تشریح می‌کند. اعلامیه پیشرو مهمی برای مقاوله‌نامه الزام‌آور قانونی سال ۱۹۷۹ در مورد رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان بود که پیش‌نویس آن توسط کمیسیون مقام زن در سال ۱۹۶۷ تهیه شده بود. هر ۱۱ ماده این اعلامیه نشان می‌دهد که تبعیض علیه زنان مصداق رفتار غیرانسانی، و با تفاسیر گسترده‌ای که می‌توان بر این اساس انجام داد، نمونه گویای شکنجه کردن زنان می‌باشد.
- اعلامیه حمایت از همه افرادی که تحت شکنجه و دیگر اشکال غیرانسانی به شکنجه قرار می گیرند در سال ۱۹۷۵.[۲۸۴]
- اعلامیه حذف همه اشکال عدم تساهل و و تبعیض براساس مذهب و اعتقادات در سال ۱۹۸۱.[۲۸۵]
- مقاوله‌نامه جلوگیری و تنبیه جنایت نسل کشی در سال ۱۹۴۸.[۲۸۶]

---

[282] Resolutions adopted by the General Assembly 1904 (XVIII). United Nations Declaration on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination.

[283] Resolution adopted by the General Assembly 2263 (XXII). Declaration on the Elimination of Discrimination against Women.

[284] Declaration on the Protection of All Persons from Being Subjected to Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, adopted by General Assembly resolution 3452 (XXX) of 9 December 1975.

[285] Declaration on the Elimination of All Forms of Intolerance and of Discrimination Based on Religion or Belief, proclaimed by General Assembly resolution 36/55 of 25 November 1981.

[286] Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide Approved and proposed for signature and ratification or accession by General Assembly resolution 260 A (III) of 9 December 1948 Entry into force: 12 January 1951, in accordance with article XIII.

- مقاوله‌نامه مربوط به وضعیت پناهندگان در سال ۱۹۵۱.[۲۸۷]
- مقاوله‌نامه بین‌المللی همه اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۵.[۲۸۸]
- مقاوله‌نامه بین‌المللی سرکوب و تنبیه جنایات آپارتهاید در سال ۱۹۷۳.[۲۸۹]
- مقاوله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹.[۲۹۰]

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز» به همراه تعدادی از دیگر اسناد حقوقی که در بالا لیست شدند، دامنه تعریف شکنجه را گسترش داده و ضرورت برقراری قاعده ممنوعیت شکنجه را بر مبنای احترام و حفاظت از ارزش و شان ذاتی انسان فراهم آوردند. اما بخش عمده‌ای از این اسناد حقوقی اعلامیه‌هایی بیش نبوده و از قابلیت الزام حقوقی آن‌گونه که در مقاوله نامه های بین‌المللی پیش بینی می شوند، برخوردار نیستند. یعنی اینکه آنها فقط بازتاب دهنده آرزوی جامعه بین‌المللی برای پایان بخشیدن به شکنجه و رفتارهای غیرانسانی می باشند. اعلامیه‌ها ماهیت، و یا بهتر بیان شود، قدرتی اعلامی دارند که به اطلاع جهانیان رسیده و آنها را به انجام اقداماتی در جهات استیفای حقوق مردم بر می‌انگیزند. در عین‌حال، اعلامیه‌ها می‌توانند راه را برای قانون‌گذاری بین‌المللی هموار سازند زیرا که اعلامیه‌ها اغلب انعکاس دهنده حقوق عرفی نیز می باشند. اعلامیه‌ها همچنین نظریه‌های فلاسفه حقوق و یا رخدادهای دگرگون کننده جوامع بشری را به شکل اعلامی رسمی به حیطه حقوقی می کشانند. به عنوان مثال، نظریه عدالت جهانی و یا صلاحیت

[287] Convention Relating to the Status of Refugees, adopted on 28 July 1951 by the United Nations Conference of Plenipotentiaries on the Status of Refugees and Stateless Persons convened
under General Assembly resolution 429 (V) of 14 December 1950, entry into force: 22 April 1954, in accordance with article 43.
[288] International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination, adopted and opened for signature and ratification by General Assembly resolution 2106 (XX) of 21 December 1965.
entry into force 4 January 1969, in accordance with Article 19.
[289] International Convention on the Suppression and Punishment of the Crime of Apartheid G.A. res. 3068 (XXVIII)), 28 U.N. GAOR Supp. (No. 30) at 75, U.N. Doc. A/9030 (1974), 1015 U.N.T.S. 243, entered into force July 18, 1976.
[290] Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women Adopted and opened for signature, ratification and accession by General Assembly resolution 34/180 of 18 December 1979 entry into force 3 September 1981, in accordance with article 27(1).

جهان‌شمول هوگو گروسیوس بازتاب‌های رسایی در اعلامیه جهان حقوق بشر داشته،[۲۹۱] و یا آرمان‌های برآمده از انقلاب امریکا و سپس فرانسه، و یا اندیشه‌های فلاسفه برجسته مانند لاک و یا کانت، همه در همان اعلامیه جهانی حقوق بشر ملحوظ نظر واقع شده‌اند.

با همه این ابعاد و ویژگی‌های حقوقی برجسته‌ای که دارند، اعلامیه ها داری قدرت قانونی الزام آور نیستند زیرا براساس معیارهای حقوق قراردادی بوجود نیامده اند. در نقطه مقابل، مقاوله‌نامه‌ها و پیمان‌های بین‌المللی به دلیل قرار گرفتن بر اراده کشورها برای تصویب قانونی آنها همگی از قوت قانونی برخوردار هستند. یعنی اینکه پس از رسیدن به حد نصابی در پذیرش کشورها، قوت الزام‌آور پیدا می‌کنند. مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز که در سال ۱۹۸۴ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید، دارای این ویژگی‌های می‌باشد.

مقاوله‌نامه حاوی یک مقدمه و ۳۳ ماده، مهم‌ترین سند الزام‌آور بین‌المللی در برابر شکنجه می‌باشد . مقدمه مقاوله‌نامه، همانند دیگر اسناد حقوقی بین‌المللی دیگر، عمل شکنجه را با ارزش و کرامت ذاتی انسان در تضاد کامل دانسته و براساس اهداف منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواهان متوقف ساختن آن است. در نتیجه پذیرش و تصویب مقاوله‌نامه‌ها و پیمان‌ها، کشورها می‌پذیرند که حق حاکمیت ملی خود را براساس مفاد این مقاوله‌نامه و الزامات و تعهدات حاصل از آنها محدود نمایند. در نتیجه، زندگی بین‌المللی ابعاد اجتماعی انسانی به خود می گیرد که در اثر اشتراک نظر بازیگران جامعه بین‌المللی حاصل می شوند. پاره‌ای از این مقاوله‌نامه دارای آنچنان ارزش حقوقی الزام آور بالایی هستند که تعهداتی را بر کشورهای غیرعضو نیز تحمیل می‌کنند. مقاوله‌نامه علیه شکنجه و یا مقاوله‌نامه علیه تبعیض نژادی از این‌گونه تعهدات بین‌المللی هستند.

ماده ۱ مقاوله‌نامه شکنجه را اینگونه تعریف می‌کند:

> از نظر این مقاوله‌نامه، اصطلاح «شکنجه» به هر عملی اطلاق می‌شود که از طریق آن درد یا رنج شدید، اعم از جسمی یا روحی، عمداً به شخصی برای اهدافی مانند کسب اطلاعات از او یا شخص ثالث یا

---

[۲۹۱] این موضوع در فصلی با عنوان اصل صلاحیت جهان‌شمول در همین جلد از کتاب توضیح داده شد.

> اعتراف و مجازات وارد شود. او برای عملی که او یا شخص ثالثی مرتکب شده است یا مظنون به ارتکاب آن است، یا ارعاب یا مجبور به او یا شخص ثالثی کرده است، یا به هر دلیلی براساس تبعیض از هر نوع، زمانی که چنین درد یا رنجی توسط یا توسط تحریک یا با رضایت یا رضایت یک مقام دولتی یا شخص دیگری که در مقام رسمی فعالیت می‌کند. این شامل درد یا رنج ناشی از تحریم‌های قانونی، ذاتی یا جانبی آن نمی‌شود.

سپس با ارائه این تعریف دقیق از شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز، علاوه برارائه تعریفی دقیق از شکنجه، مسئولیت سنگینی را بر عهده کشورها می‌گذارد.

- هر کشور عضو باید اقدامات مؤثر قانونی، اداری، قضایی یا سایر موارد را برای جلوگیری از اعمال شکنجه در هر قلمرو تحت صلاحیت خود اتخاذ کند.
- هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید به جنگ، بی ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار گیرد.
- دستور افسر مافوق یا مقام دولتی را نمی‌توان به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار داد.

ماده ۳ مقاوله‌نامه علیه شکنجه نیز ابعاد دیگری به قاعده ممنوعیت شکنجه می افزاید. اولا هیچ کشور عضو مقاوله‌نامه، در صورتی که دلایل قابل توجهی وجود داشته باشد که نشان دهد فردی در معرض شکنجه قرار می گیرد، نباید آن فرد را اخراج و یا به کشوری دیگر مسترد نماید. ثانیا، به منظور تعیین اینکه آیا چنین دلایلی وجود دارد یا خیر، مقامات صلاحیت‌دار باید تمام ملاحظات مربوطه از جمله، و در صورت لزوم، وجود الگوی ثابتی از نقض فاحش، آشکار یا گسترده حقوق بشر را در کشور مربوطه در نظر گیرند». اما اگر فرد پناه برده به کشوری که این معاهده را تصویب کرده است، نمی‌تواند به دلیل دور بودن از کشور خود از مصونیت برخوردار شود زیرا، آنگونه که پیشتر توضیح داده شد، اینان به موجب اصل صلاحیت جهان‌شمول می‌توانند توسط کشور میزبان محاکمه و مجازات شوند. ماده ۴ اعلام می‌دارد که اولا «هر کشور عضو باید اطمینان حاصل کند که تمام اعمال شکنجه براساس قوانین جزایی خود جرم است. همین امر در مورد تلاش برای ارتکاب شکنجه و در مورد عمل هر شخصی که به منزله همدستی یا مشارکت در شکنجه باشد، نیز صادق

می‌باشد». ثانیا هر کشور عضو مقاوله‌نامه متعهد می‌شود تا این جرایم را با مجازات‌های مناسبی که ماهیت شدید آنها را در نظر می‌گیرد مجازات خواهد کرد.

ماده ۵ ملاحظات دیگری را نیز به امر فرآیند رسیدگی قضایی آمران و عاملان شکنجه می‌افزاید «هر کشور عضو اقدامات لازم را برای احراز صلاحیت خود در مورد جرایم مذکور در ماده ۴ در موارد زیر اتخاذ خواهد کرد:

- هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید به جنگ، بی‌ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار گیرد.
- هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید به جنگ، بی ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار گیرد.
- هنگامی که جرایم در هر قلمرو تحت صلاحیت آن کشور یا در کشتی یا هواپیمای ثبت شده در آن کشور انجام شود.
- زمانی که مجرم ادعا شده تبعه آن کشور باشد.
- زمانی که قربانی تبعه آن کشور باشد، در صورتی که آن کشور آن را مناسب بداند.
- علاوه براین، در مواردی که مجرم مظنون در هر قلمرو تحت صلاحیت خود حضور داشته باشد، طبق ماده ۸ او را به هیچ یک از کشورهای مذکور در آن نمی‌توان مسترد نمود. هر کشور عضو نیز اقدامات لازم را اتخاذ خواهد کرد تا صلاحیت خود را در مورد این جرایم احراز نماید».

برای جلوگیری از طولانی شدن این نوشتار از ذکر مابقی مواد مقاوله‌نامه خودداری شده و فقط تاکید می‌کند که اصلی‌ترین هدف این مقاوله‌نامه این است که اعمال شکنجه را در چارچوب تعهدات کشورهایی که مقاوله‌نامه را تصویب کرده‌اند، ممنوع سازد. اما ممنوعیت شکنجه در حقوق بین‌الملل عرفی نیز مورد تایید قرار گرفته و کشورهای غیرعضو را نیز متعهد می‌سازد تا نه تنها از دست زدن به شکنجه خود داری نمایند، بلکه کسانی را نیز که دست به شکنجه می زنند، محاکمه و مجازات نمایند.

نوآوری این مقاوله‌نامه در همین مسئولیت بین‌المللی قرار دارد. این مسئولیت به سه بخش تقسیم شده است:

- هر کشور عضو مقاوله‌نامه باید اقدامات مؤثر قانونی، اداری، قضایی یا سایر موارد را برای جلوگیری از اعمال شکنجه در هر سرزمینی که تحت صلاحیت خود است، اتخاذ کند.

- هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید به جنگ، بی ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار گیرد.
- اجرای دستور افسر مافوق یا مقام دولتی را نمی‌توان به عنوان توجیه شکنجه مورد استناد قرار داد.

قسمت سوم مسئولیت را دقیقتر روشن ساخته و فرد انسانی عامل شکنجه را نیز برای اقدامات خود مسئول می شناسد. پیدایی مسئولیت فردی علاوه بر مسئولیت کشور از این نگرانی سرچشمه می گیرد که کشور مفهومی انتزاعی است و فراخواندن آن به محاکم کیفری نیز با موانع جدی همراه است. لذا نیاز بود تا فرد آمر و یا مجری شکنجه که ماهیتی عینی و قابل شناخت دارد، به عنوان مسئول شناخته شود. علاوه براین، این گسترش دایره مسئولیت ازکشور به فرد، می‌تواند ابعاد بازدارنده‌ای داشته و فرد عامل به یا بر مسئولیت کیفری خود واقف ساخته، و یا اینکه با ایجاد اخطار به او نشان دهد که از زیر بار مسئولیت نمی‌تواند فرار کند. محکوم ساختن جنایات انجام شده توسط برخی از مسئولان یوگسلاوی سابق در دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی نشان داد که مجازات فردی در انتظار کسانی است که به دستور مقام مافوق خود دست به جنایت شکنجه می زنند.[۲۹۲] این‌گونه تحولات در حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که رویه‌های قضایی تحولات مثبت و امیدوارکننده‌ای یافته و کشورها را برمی‌انگیزد تا اقدامات روشنی برای مقابله با این جنایت‌کاران به اجرا بگذارند.

مثال دیگری می‌تواند ظهور این قاعده نوین مسئولیت فردی را بهتر توضیح دهد. دادگاه اروپایی حقوق بشر در پرونده شکایتی در مورد پسربچه‌ای که ناپدری او را بارها کتک زده بود، اولا ضرب و شتم با به منزله شکنجه و بدرفتاری شناخت که مغایر با مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر است. ثانیا، از دولت بریتانیا خواست ترتیباتی را اتخاذ کند تا افراد تحت صلاحیت خانواده تحت شکنجه یا رفتار غیرانسانی قرار نگیرند. این نظریه دادگاه اروپایی حقوق بشر در حالی صادر شد که پیشتر یک دادگاه داخلی آن ناپدری را به دلیل تنبیه معمولی تبرئه ساخته بود.[۲۹۳] حال درنظر بگیرید کسانی به ظاهر خودسر، آن‌گونه که در ایران امروز همواره اتفاق می افتند، افرادی را بازداشت و یا ربوده و شکنجه و مجازات می شوند. به موجب مقاوله‌نامه یاد شده، کشور متبوعه آن جنایت‌کاران متعهد می‌باشد آن جنایت‌کاران را بازداشت

---

[292] International Criminal Tribunal for Former Yugoslavia: Kunarac et al. (IT-96-23 & 23/1).

[293] A v. United Kingdom, European Court of Human Rights, 23 September 1998.

و محاکمه نماید. در همان یوگسلاوی سابق، کمیته مقابله با شکنجه در موردی کشور را به دلیل کوتاهی در جلوگیری از سوزاندن و تخریب چند خانه، مسئول شناخت.[۲۹۴] این تحولات بی‌سابقه نشان می‌دهد که حوزه صلاحیت ملی یک کشور به شدت محدود شده و کشورها نمی‌توانند از قبول این‌گونه مسئولیت‌ها شانه خالی کنند زیرا که رفتار آنان می‌توانند در حیطه بین‌المللی به چالش کشیده شود. در حقیقت، حقوق بشر و یا حقوق بین‌الملل نمی‌توانند به دور از واقعیت‌ها و نیازهای جوامع اهداف خود را دنبال کنند، و تنها با نظارت دقیق داشتن بر رفتارهای جنایت‌کارانه، و به دور از ملاحظات حاکمیتی ملی، برای مردم قابل قبول می‌باشند.

قاعده جهان‌شمول برای مقابله با شکنجه

هرگاه اهمیت ممنوعیت شکنجه را به عنوان عملی که موجب مسئولیت کیفری بین‌الملل است در نظر بگیریم، در می یابیم که اسناد حقوق ناظر براین ممنوعیت و ماجرای آن، دارای الزامی حقوقی می‌باشد که بر هر مقاوله‌نامه و یا اسناد حقوق دیگری پیشی می گیرد. پیشتر، و در همان آغازین مراحل شکل گیری مبارزات علیه شکنجه، و تلاش برای محکومیت آن به عنوان جنایت بین‌المللی ، اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۵ فرمان داده بود که «هیچ کس نباید تحت شکنجه یا رفتار یا مجازات ظالمانه، غیر انسانی، یا تحقیرآمیز قرار گیرد». تاکید فرمان دهنده «هیچکس نباید» بی تردید بیان کننده یکی از اصول قاطع و غیرقابل انکار حقوق بین‌الملل عرفی است که هم در زمان جنگ و هم در دوران صلح می‌بایست اعمال شود. به موجب این اصل که از آن به قواعد آمره[۲۹۵] جامعه بین‌المللی هم نام برده می‌شود، تحت هیچ شرایطی قاعده ممنوعیت شکنجه نباید نقض شود. زیرا این قاعده غیر قابل انکار[۲۹۶] و براساس قضاوت دادگاه بین‌المللی دادگستری تخطی ناپذیر[۲۹۷] می‌باشد. در رای مشورتی خود در خصوص احداث دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، دادگاه بین‌المللی دادگستری یادآوری کرد که «بسیاری از قوانین حقوق بشردوستانه تشکیل دهنده

---

[294] *Hajrizi Dzemajl et al. v. Yugoslavia*, CAT/C/29/D/161/2000, UN Committee Against Torture (CAT), 2 December 2002, available at: https://www.refworld.org/cases,CAT,3f264e774.html.

[295] Jus cogens or Peremptory Norms or compelling law.
نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "مفهوم قواعد آمره در حقوق بین‌الملل " که حدود ۳۳ سال پیش در نشریه سیاست خارجی در ایران به چاپ رسید. این نوشتار راه را برای تحقیقات دانشگاهی در خصوص اهمیت این قاعده در حقوق بین‌الملل باز کرد.

[296] The non-dérogeable principle

[297] Interansgressible

اصول تخطی ناپذیر حقوق بین‌الملل عرفی است».[۲۹۸] در همان نظریه مشورتی، دادگاه ادامه داد که این اصول تخطی ناپذیر شامل تعهداتی هستند که بر عهده همه اعضای جامعه جهانی قرار دارند (تعهدات ارگا امنس)؛ تعهداتی برای همه جامعه جهانی و بدون هیچ استثنایی. بنابراین، همه اعضای جامعه جهانی باید در اجرای قواعد آمره در رفتار و سیاست‌های خود، اصل تعهدات جهان‌شمول برای همه را نیز به‌عهده گیرند. دادگاه در موارد دیگری نیز قواعد آمره و تعهدات جهان‌شمول ارگا امنس حاصل از آنرا توضیح داده بود. به عنوان مثال، این موارد را می‌توان فقط به جهات یادآوری لیست کرد:

- ملاحظات مربوط به مقاوله‌نامه پیشگیری و مجازات نسل کشی در نوامبر ۱۹۵۰، مجمع عمومی سه پرسش را در مورد موضع کشوری که می‌خواهد حق شرطی را بر مقاوله‌نامه نسل کشی قائل شوند، مطرح ساخت. دادگاه در نظر مشورتی خود در ۲۸ مه ۱۹۵۱ در نظریه مشورتی خود اعلام کرد که آن حق شرط نمی‌تواند مغایر با هدف مقاوله‌نامه باشد. حال اگر کشوری چنین حق شرطی را در نظر نگیرد، نمی‌تواند عضو مقاوله‌نامه باشد.[۲۹۹]
- پیامدهای حقوقی تداوم حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا (افریقای جنوب غربی سابق). این نظریه مشورتی یکی از حساس‌ترین دست آوردهای تاریخ دادگاه است. این‌بار شورای امنیت سازمان ملل متحد از دادگاه درخواست نمود تا نظر مشورتی خود را در باره ادامه اشغال افریقای جنوب غربی توسط افریقای جنوبی اعلام نماید. دادگاه اعلام داشت که ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است، آفریقای جنوبی موظف است فورا حاکمیت خود را از نامیبیا خارج کند و در نتیجه به اشغال غیرقانونی آن سرزمین پایان دهد. اما مهم‌ترین بخش این نظریه مشورتی این است که دادگاه حتی کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند را نیز موظف ساخت تا از این تعهدات جهان‌شمول متابعت نمایند. «کشورهای عضو سازمان ملل متحد موظفند غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا و بی اعتباری اقدامات آن را از طرف نامیبیا یا مربوط به آن به رسمیت بشناسند و از هرگونه اقدام و به ویژه هرگونه معامله با آفریقای جنوبی خودداری کنند». نظریه مشورتی به روشنی توضیح می‌دهد که حتی « کشورهایی که عضو

---

[298] International Court of Justice, "Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory" (Request for advisory opinion) Summary of the Advisory Opinion of 9 July 2004, p. 14.
[299] International Court of Justice, advisory opinion on Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, Summary of the Advisory Opinion of 28 May 1951.

سازمان ملل متحد نیستند، موظف می باشند در اقداماتی که توسط سازمان ملل متحد در رابطه با نامیبیا انجام شده است همکاری نمایند».[۳۰۰]

- دعوای مربوط به شرکت برق بارسلونا تراکسیون توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری. اصل بحث این است که هرگاه دولتی سرمایه‌گذاری‌های خارجی یا اتباع خارجی را در قلمرو خود بپذیرد، تعهدی در مورد رفتار با سرمایه‌گذاری‌های خارجی براساس قوانین بین‌الملل عمومی را نیز باید بپذیرد. بلژیک به نمایندگی از اتباع بلژیکی که در یک شرکت کانادایی سرمایه‌گذاری کرده بودند، از اسپانیا شکایت کرد با این فرض که اسپانیا مسئول اقداماتی است که نقض قوانین بین‌المللی بوده و به شرکت کانادایی و سهامداران بلژیکی آن آسیب وارد کرده است. دادگاه در قضاوت حقوق خود (نه نظر مشورتی) اعلام کرد که البته این استدلال درست است. اما بسیار ضروری است که بین تعهدات یک کشور در قبال جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، و تعهدات ناشی از حوزه حمایت دیپلماتیک تمایز قائل شویم. دادگاه ادامه می‌دهد که تعهدات دسته اول در حیطه تعهدات جهان‌شمولی قرار دارند که با منافع کل جامعه بین‌المللی ارتباط دارند و بنابراین بر تعهدات دسته دوم پیشی می گیرند.[۳۰۱]
- قضیه تیمور شرقی. این قضیه تاریخچه‌ای مربوط به دخالت پرتغال و اندونزی در قلمرو تیمور شرقی و تعدادی از قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی در مورد مسئله تیمور شرقی دارد. علاوه براین، در برگیرنده مذاکرات بین استرالیا و اندونزی که منجر به معاهده ۱۱ دسامبر ۱۹۸۹ شد که «منطقه همکاری... در منطقه‌ای بین استان اندونزی تیمور شرقی و شمال استرالیا» را ایجاد کرد.[۳۰۲]
- فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی امریکا در نیکاراگوئه و علیه نیکاراگوئه. به دلیل شرطی که ایالات متحده در زمان پذیرش صلاحیت دادگاه قائل شده بود، دادگاه نمی‌توانست تصمیمی در مورد اختلاف میان دو کشور تا آنجا که مربوط به تبدیل‌های چندجانبه بود، صادر کند. در نتیجه، دادگاه مجبور شد که رأی خود را عمدتاً براساس قواعد حقوق بین‌الملل عرفی و اصول کلی حقوقی بین‌الملل استوار سازد. قواعد حقوق عرفی که مربوط به حکم بود، از نظر محتوایی، تا حد زیادی با قواعد حقوق معاهداتی که دادگاه قادر به اعمال آنها نبود، مانند ممنوعیت توسل به زور طبق پاراگراف ۴ از ماده ۲ بود. این امر باعث شد که دادگاه با عبارات دقیق نشان دهد

---

[300] International Court of Justice, advisory opinion on Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia, Summary 1971/1.

[301] International Court of Justice, Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited (Belgium v. Spain), Judgment of 24 July 1964

[302] *International Court of Justice*, East Timor (Portugal vs. Australia), the Judgment of 30 June 1995.

که چگونه قواعد حقوق معاهدات و قواعد حقوق عرفی که دارای محتوای متناظر هستند می‌توانند با هم وجود داشته باشند و چگونه می‌توان وجود قواعد حقوق بین‌الملل عرفی را به طور کلی ایجاد کرد.[۳۰۳]

افزون بر رویه‌های قضایی بین‌الملل، بنیادهای عرفی ممنوعیت شکنجه به عنوان قاعده آمره، رویه‌های قضایی مذکور نیز اثبات می‌کند که جامعه جهانی تمایلی قوی برای ممنوع ساختن مطلق شکنجه از خود نشان داده است. این ممنوعیت از آن جهت مهم است که به عنوان معیار و قاعده رفتاری بین‌المللی بازتاب دهنده اصول و ارزش‌هایی است که جامعه جهانی برای ادامه حیات عادلانه و انسان–محور خود دنبال می‌کند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی خود بیشتر اهمیت قواعد آمره و تعهدات جهانی (ارگا امنس) حاصل از آنرا برجسته ساخته و آنها را با «وجدان بشریت» و «قانون اخلاقی» ارزش های اساسی مشترک در جامعه بین‌المللی پیوند می‌دهد. بنابراین، اینگونه تعهدات از ارزش‌های بشر دوستانه بین‌المللی محافظت می‌کنند و از اینروی هرگاه نقض شوند، عمل جنایت‌کارانه حاصل از آن مشمول اعمال اصل صلاحیت جهان‌شمول می‌باشد . شایان ذکر است که عدم تمایل برای پیوستن به مقاوله‌نامه ممنوعیت شکنجه ضرورتا تاسیس کننده جنایتی بین‌المللی نیست. اما به دلیل ماهیت آمره بودن قاعده ممنوعیت شکنجه، هرگاه فردی مرتکب عمل شکنجه شود، به دلیل نقض قاعده آمره و تعهدات حاصل از آن، جنایت‌کار به حساب آمده و براساس اصل صلاحیت جهان‌شمول می‌بایستی محاکمه و مجازات شود.

قاعده آمره ممنوعیت شکنجه که در بالاترین جایگاه سلسله مراتبی قواعد حقوقی بین‌الملل قرار می گیرد، این فرمان را می‌دهد که کشورها براساس تمایلات قراردادی خود و یا قانونگذاری‌ها نمی‌توانند این قاعده فرمان دهنده را نادیده بگیرند. همان‌گونه که پیشتر توضیح داده شد، قواعد آمره حافظ و نگهبان ارزش‌های مشترک بشریت است. از اینروی حتی اگر معاهده منعقد گردد که مفاد آن مغایرت با قواعد آمره باشد، طبق ماده ۵۳ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات مصوب ۱۹۶۹، آن معاهده از اساس مردود و باطل می‌باشد . در حقیقت، حقوق بین‌الملل معاصر تمایلی بسیار قوی داشته است تا همه قواعد ناظر بر رفتار کشورها را منوط به اجرای اکید و مطلق قواعد آمره سازد و از آنجایی که قواعد آمره دربرگیرنده تعهداتی نسبت به جهانیان هستند، مسئولیت نادیده گرفتن این قاعده آمره، به عنوان مثال نادیده گرفتن فرمان ممنوعیت شکنجه، جنایتی بین‌المللی را ایجاد می‌کند. اینگونه جنایت‌ها غیرقابل

---

[303] International Court of Justice, Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua, the judgment of 27 June 1986.

اغماض و بخشش است و آمر و یا عامل جنایت می‌بایستی در تحت هر شرایط سیاسی و یا مصونیتی که باشد، باید محاکمه و مجازات شود. این یک فرمان از سوی جامعه جهانی است که جنایت‌کار نباید از هیچ پناهگاه امنی برخوردار شود. منظور این است که قاعده ممنوعیت شکنجه به عنوان یک مصداق روشن قواعد آمره تا بدانجا اهمیت دارد که از هر اصل حقوقی قراردادی پیشی می‌گیرد و هرگاه نقض شود، ناقض دارای مسئولین کیفری در قبال جامعه بین‌المللی و نه فقط قربانیان شکنجه خواهد بود. بنابراین، هرگاه این قاعده غیرقابل انکار نقض شود، هر کشوری می‌تواند صلاحیت جهان‌شمول خود را نسبت به آن اعمال کند، صرف نظر از محل وقوع جنایت، ملیت مرتکب جنایت شکنجه، و یا ملیت قربانی شکنجه.

کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز تحلیل جذابی در باره اینگونه قواعد برتر جهانی و تعهدات ناشی از آنها انجام داده است که بخشی از آن در اینجا برای کامل شدن بحث ارائه می‌شود. براساس این تحلیل دادگاه‌های بین‌المللی اغلب به برتری سلسله مراتبی قواعد آمره که هنجارهای اجباری حقوق بین‌الملل عمومی اشاره کرده اند. برای مثال، دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق اعلام کرد که یکی از ویژگی‌های ممنوعیت شکنجه «به سلسله مراتب قوانین در نظم هنجاری بین‌المللی مربوط می‌شود» و این ممنوعیت «به یک هنجار آمره تبدیل شده است». اینها قواعدی هستند که در سلسله مراتب بین‌المللی از رتبه بالاتری نسبت به حقوق معاهدات و حتی قواعد عرفی عادی قرار دارند. دادگاه بین‌آمریکایی حقوق بشر نیز به همین ترتیب برتری سلسله مراتبی قواعد آمره حقوق بین‌الملل را پذیرفته است. دادگاه بدوی اروپایی حقوق بشر نیز در قضیه یاسین عبدالله کادی علیه شورای اروپا و نیز جوامع کمیسیون اروپایی برتری سلسله مراتبی قواعد آمره نسبت به دیگر قواعد حقوق بین‌الملل را پذیرفت.[۳۰۴] همان دادگاه در قضیه الادسانی علیه بریتانیا، قواعد آمره را این‌گونه تعریف می‌کند: «هنجاری که در سلسله مراتب بین‌المللی از رتبه بالاتری نسبت به حقوق معاهدات و حتی قاعده عرفی عادی برخوردار استقرار دارد».[۳۰۵]

به رسمیت شناختن برتری سلسله مراتبی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی در رویه کشورها نیز قابل مشاهده است. برای مثال، دادگاه عالی زیمبابوه، در قضیه «مان» علیه

[304] T-315/01 Yassin Abdullah Kadi v Council of the European Union & Commission of the European Communities, judgment of 21 September 2005, reported [2005] ECR II-3649.
[305] Analytical Guide to the Work of the International Law Commission, Peremptory Norms of International Law (jus cogens). https://legal.un.org/ilc/guide/1_14.shtml

جمهوری گینه استوایی، قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی را آن دسته از هنجارهایی توصیف کرد که «در سلسله مراتب قواعدی که نظم هنجاری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، اولویت دارند».[۳۰۶] دادگاه‌های ایالات متحده نیز به طور مشابه برتری سلسله مراتبی هنجارهای قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی را به رسمیت شناخته‌اند. در قضیه «سیدرمن دی بلیک» علیه «جمهوری آرژانتین»، دادگاه استیناف بیان کرد که قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی آن دسته از هنجارهایی هستند که «شایستگی بالاترین جایگاه در حقوق بین‌الملل را دارند».[۳۰۷] عبارات مختلفی که نشان دهنده برتری سلسله مراتبی است توسط دادگاه‌های ملی مختلف برای توصیف هنجارهای قاطع حقوق بین‌الملل عمومی استفاده شده است. آنها «بالاترین موقعیت سلسله مراتبی را در میان تمام هنجارها و اصول عرفی دیگر دارند»، «نه تنها فراتر از قوانین معاهده، بلکه بر سایر منابع حقوقی» و هنجارهایی هستند که «بر هم حقوق‌بین‌الملل عرفی و هم معاهداتی غلبه دارند». کشورها همچنین در بیانیه‌های خود به برتری سلسله مراتبی هنجارهای اجباری حقوق بین‌الملل عمومی اشاره کرده اند. اینگونه قواعد آنها برای همه موضوعات حقوق بین‌الملل که به آنها اشاره می‌کنند الزام‌آور هستند. این واقعیت که یک قاعده آمره از همه قواعد حقوق بین‌الملل بالاتر است و بنابراین قابل تعدیل می‌باشد به این معنی است که کشورها نمی‌توانند با ایجاد قوانین خاص خود از آن عدول نمایند. کاربرد جهانی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی هم از ویژگی‌ها و هم پیامد هنجارهای اینگونه قواعد حقوق بین‌الملل عمومی است. [۳۰۸]

ویژگی کاربرد جهانی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی خود دو مفهوم را در بر می گیرد. اول اینکه هیچ قانون و یا آرمانی نمی‌تواند بر اینگونه قواعد اعمال شود. دومین نکته مربوط به پیامد کاربرد جهانی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی این است که چنین قواعدی هرگز بر مبنای ضوابط منطقه‌ای و یا دوجانبه قرار نمی گیرند.، بلکه همه اساس آنها جهان‌شمول بوده و در بالاترین سطح برتری همه قواعد حقوقی قرار دارند. افزون برهمه این توضیحات، این امر حقوقی که دادگاه‌های ملی صلاحیت عام و جهانشمول دارند تا به جنایاتی که علیه انسان‌ها اتفاق می افتد رسیدگی کنند، بسیار امیدوار کننده است. عقیده اصلی در باره این نوع صلاحیت به سادگی این است که دادگاه ملی می‌تواند افرادی از دیگر کشورها را به

---

[306] Mann vs. Republic of Equatorial Guinea, Case No. 507/07, Judgment of 23 January 2008, High Court of Zimbabwe, [2008] ZWHHC 1.
[307] Siderman de Blake v. Republic of Argentina (see footnote 708 above), at p. 717.
[308] Analytical Guide to the Work of the International Law Commission.

دلیل ارتکاب جنایات جدی علیه حقوق بین‌الملل، مانند آنچه که در ماده ۵ اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری توضیح داده شده است، تحت تعقیب قرار دهد. علت استقرار این صلاحیت نیز این است که اینچنین جنایاتی به جامعه بین‌المللی و نظم هنجاری ناظر بر آن آسیب می‌رساند. بنابراین همه کشورها برای محافظت از این نظم صلاحیت دارند.

دادگاه‌های ملی زمانی می‌توانند صلاحیت جهان‌شمول خود را اعمال کنند که کشور آن قانونی را که جنایات مربوطه را به رسمیت بشناسد، مورد تصویب قرار دهد. این قوانین ملی اغلب توسط موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، مانند مقاوله‌نامه علیه شکنجه اجرایی می شوند که براساس آن کشورهای عضو باید قوانین لازم را برای تعقیب یا استرداد هر شخص متهم به شکنجه که در داخل این کشور است، را اتخاذ کنند. اما تعریف و اعمال صلاحیت جهان‌شمول در کشورهای مختلف متفاوت می‌باشد و چارچوبه قانونی داخلی و نیز ماهیت آن جنایت، نوع صلاحیت را تعیین می‌کند. عفو بین‌الملل در نهم اکتبر ۲۰۱۲ در گزارشی به کمیته ششم (حقوقی) مجمع عمومی ملل متحد توضیح داد که

> تعداد ۱۴۷ کشور جهان (تقریباً ۷۶.۲ درصد)، صلاحیت جهان‌شمول در مورد یک یا چند مورد از اینگونه جنایات را ارائه کرده اند. علاوه بر این، حداقل ۱۶ مورد (تقریباً ۸.۲۹) از کشورهای عضو سازمان ملل متحد می‌توانند این صلاحیت جهان‌شمولی را براساس حقوق بین‌الملل داشته باشند.[۳۰۹]

از میان این کشورها تعداد ۱۵ کشور این نوع صلاحیت را اعمال کرده اند: استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، اسرائیل، مکزیک، هلند، سنگال، اسپانیا، سوئیس، انگلستان و ایالات متحده امریکا. البته به نظر می رسد که سوئد نیز با برگزاری دادگاه برای محاکمه حمید نوری به این گروه پیوسته است. اخیرا، مرکز حقوق اساسی در سوئیس و سپس در کانادا تلاش کرد تا جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور سابق ایالات متحده را به نیابت از افرادی که در بازداشتگاه های ایالات متحده شکنجه شده‌اند، به موجب دکترین صلاحیت جهان‌شمول مورد پیگرد قرار دهد. بوش پس از افشای اخبار مربوط به پیگرد قانونی، سفر خود به سوئیس را لغو کرد. اما به کانادا سفر کرد. این مرکز به دلیل

---

[309] نگاه کنید به
https://www.amnesty.org/en/documents/ior53/019/2012/en/?__cf_chl_jschl_tk__=pmd_wPShy02WjB7NKXI7IKIxYbxbjgCBWa3skRgTwppOKtk-1630419946-0-gqNtZGzNAfujcnBszQl17,

عدم متابعت کانادا از قانون صلاحیت جهان‌شمول برای اجرای مقاوله نامه علیه شکنجه به سازمان ملل متحد شکایت کرد.[۳۱۰]

به هرحال الزام‌آور بودن فرمان قاطع ممنوعیت اعمال شکنجه از مرزهای تعریفی اعلامیه جهانی فراتر رفته و در معاهدات بین‌المللی ابعاد حقوق قراردادی و بنابراین الزام آور به خود گرفته است. اما این ابعاد الزام آور بودن منوط به کشورهایی است که آن معاهدات را پذیرفته و آنها را در حقوق داخلی خود به تصویب رسانده اند. یعنی اینکه اجازه داده اند که آن معاهدات بین‌المللی بر حقوق داخلی آنان پیشی گیرد. در نتیجه هرگاه تخلفی صورت پذیرد، امر حاکمیتی آن کشور نمی‌تواند مانع از تحقیقات بین‌المللی در خصوص مسئولیت حاصل ار نقض قواعد مورد تصویب و تعهدات حاصل از آن بشود. علاوه براین، بسیاری از معاهدات کمیته‌هایی را ایجاد کرده‌اند که در مجموع به عنوان نهادهای معاهداتی شناخته می شوند و مأموریت دارند بر رعایت تعهدات کشورها عضو براساس معاهدات نظارت داشته باشند. این ماموریت از طریق گزارشاتی پیرامون قصور کشور مربوطه از تعهدات قراردادی خود و یا توصیه‌های عمومی انجام می‌دهند. این‌گونه اقدامات براساس تفاسیری دقیق از جنبه‌های خاص معاهده تهیه شده و راه را برای درک بهتر و موثرتر تعهدات کشورها و نحوه اجرای آن هموار می‌کنند.

از میان این‌گونه تعهدات قراردادی، آنهایی که از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب مجمع عمومی در سال ۱۹۶۶ سرچشمه می گیرند، در زمره اولین تعهدات بین‌المللی می باشند. براساس اولین میثاق جهانی حقوق بشر بود که صریحاً ممنوعیت شکنجه و سایر رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز به تعهدات کشورها در حوزه رفتار آنها در حوزه داخلی کشیده شد تا بتواند از کرامت و تمامیت جسمی و روحی افراد محافظت نماید. ماده ۷ میثاق این تعهد را این‌گونه توضیح می‌دهد:

> هیچ‌کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا مجازات‌ها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا ترذیلی قرار داد. مخصوصاً قرار دادن یک شخص تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه او ممنوع است.

[310] Halting Canadian Bush Prosecution Violated International Obligation, Jurists, January, 2012.

البته ماده مذکور درحالی که به عنوان فرمانی بی‌چون و چرا، آنگونه اقدامات را به طور مطلق ممنوع می‌کند، تعریفی از آن اقدامات ممنوعه ارائه نمی‌دهد. به همین دلیل معمولا به تفاسیر نیاز است. به عنوان مثال کمیته حقوق بیان می‌دارد که ارزیابی اقداماتی که ناقض ماده ۷ می‌باشد ، به همه شرایط پرونده، مانند مدت و نحوه رسیدگی ، اثرات جسمی یا روانی آن و همچنین جنس، سن، وضعیت، و سلامتی قربانیان بستگی دارد.

ماده ۱۰ تصدیق می‌کند که باید با کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند، با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد. درحقیقت ماده ۱۰مفاد ماده ۷ را تکمیل می‌کند زیرا نه تنها شامل نهی کشورها از اقداماتی خاص است، بلکه به زندانی شدگان حق مثبت برخورد محترمانه نیز اعطا می‌کند. این مقررات بدین معناست که بازداشت شدگان نباید مشمول هیچ‌گونه سختی یا محدودیتی غیر از محرومیت از آزادی شوند. احترام به کرامت چنین اشخاصی باید تحت همان شرایطی که برای افراد آزاد وجود دارد، تضمین شود. بنابراین رفتارهایی که به اندازه کافی شدید نیستند نیز غیرانسانی یا تحقیرآمیز شناخته می‌شوند.

کمیته حقوق بشر تمایل داشته است بند یک از ماده اول را برای شرایط عمومی بازداشت و ماده ۷ را برای شرایطی که فردی در معرض رفتار خاصی قرار می گیرد، در نظر گیرد. به همین دلیل شواهدی وجود دارد، مانند قضیه موضوع کندی در مقابل ترینیداد و توباگو، که به موجب آن کمیته مذکور ضرب و شتم نویسنده در حین بازداشت به عنوان نقض ماده ۷ محسوب می‌کند، درحالی که شرایط عمومی شامل مدت بیش از حد بازداشت و حبس انفرادی را نقض بند یک ماده یکم تلقی می‌کند.[۳۱۱]

مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز مصوبه سال ۱۹۸۵ ابعاد تازه تری به موضوعات تعریفی افزود. ماده ۱ مقاوله‌نامه توضیح

---

311 Kennedy v Trinidad and Tobago, HRC Communication No. 845/1998, 26 March 2002, §§7.7– 7.8. In this case, the author was kept on remand for a total of 42 months with between five and ten other detainees in a cell measuring 6 by 9 feet. Following his trial, he was detained for a period of almost eight years on death row, during which he was subjected to solitary confinement in a small cell with no sanitation except for a slop pail and no natural light. He was allowed out of his cell only once a week, and provided with wholly inadequate food that did not take into account his particular dietary requirements.

می‌دهد که «اصطلاح شکنجه به هر عملی گفته می‌شود که به وسیله آن درد یا رنج شدیدی، اعم از جسمی یا روحی، عمداً به منظور دستیابی به اطلاعاتی از وی یا شخص ثالث و یا اعتراف اعمال می‌شود». مواد ۳۳ گانه این مقاوله‌نامه به روشنی همه ابعاد شکنجه و ممنوعیت آنرا توضیح داده است. ماده ۴ مقاوله‌نامه کشورها طرف مقاوله‌نامه را ملزم می سازد تا اطمینان حاصل کنند که کلیه اعمال شکنجه طبق قوانین داخلی جرم محسوب می شوند. بنابراین همه کشورهای طرف مقاوله‌نامه باید این تعهد را با دقت انجام دهند. جمهوری اسلامی ایران تمایلی به عضویت در این سندی حقوقی بین‌المللی نداشته است.

برای نظارت بر اجرای مقاوله‌نامه مذکور کمیته ضد شکنجه مجموعه ای از ۱۰ کارشناس مستقل تشکیل شده است تا بر اجرای مقاوله‌نامه علیه شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز توسط کشورهای طرف آن نظارت می‌کند. این اعضا توسط کشورهای عضو انتخاب می شوند. همه کشورهای عضو مقاوله‌نامه موظفند گزارش های منظمی را در مورد نحوه اجرای حقوق به کمیته ارائه دهند. کمیته هر گزارشی را بررسی کرده و نگرانی‌ها و توصیه‌های خود را در قالب نتیجه گیری مشاهدات به کشورعضو ارائه می‌دهد. کمیته همچنین می‌تواند در شرایط خاصی، شکایات یا گزارش‌هایی از سوی افرادی را که مدعی نقض حقوق آنها به موجب مقاوله‌نامه هستند، را مورد بررسی قرار دهد. با همه این اوصاف در نظر داشته باشیم که این کمیته نیز مانند دیگر نهادهای معاهده-محور و یا منشور-محور ملل متحد فقط می‌تواند به مواردی رسیدگی کند که کشور به معاهده و با مقاوله‌نامه مورد نظر پیوسته باشد.

نتیجه گیری: به سوی نهادین ساختن اصل کیفری بودن شکنجه

همه اسناد حقوقی یاد شده دارای یک ویژگی مهم مشترک هستند و آن ویژگی این است که بر حق رهایی از شکنجه به عنوان یک حق بشری اصرار داشته و می کوشند کشورها را در قبال آن مسئول نگه دارند. شکل‌گیری دیوان‌های بین‌المللی کیفری موقت برای یوگسلاوی سابق و روآندا رویکردی متفاوتی ولی تکمیلی با خود به دنبال آورد. براساس اساسنامه این دیوان‌ها ،جنایت شکنجه هم به عنوان جنایت جنگی و هم به عنوان جنایت علیه بشریت در نظر گرفته شدند و اساس استدلال های خود را نیز بر مقاوله‌نامه‌های های ژنو سال ۱۹۴۹ قرار دادند. البته موارد جنایت‌هایی در این دو منطقه از جهان اتفاق افتاد ماهیتا تفاسیر گوناگونی را ایجاب نمود. منظور این است که در حالی که موقعیت در یوگسلاوی سابق بر جنگ داخلی و جنگی بین‌المللی نظارت داشت، در روآندا امور تراژیک بیشتر بر

جنایت نسل کشی به عنوان جنگ داخلی میان طرف های درگیر تکیه می کرد. علاوه براین، در حالی که اساسنامه دادگاه کیفری برای یوگسلاوی سابق به دادگاه صلاحیت رسیدگی به نقض شدید مقاوله‌نامه هایی ژنو موارد نقض قوانین یا رسوم جنگ را در بر می‌گرفت، دیوان کیفری بین‌المللی روآندا به نقض ماده ۳ این مقاوله‌نامه‌ها و نیز جنایت نسل کشی تکیه می کرد. اما هر دوی دیوان جنایت علیه بشریت را که در ان مقوله شکنجه نیز جای می گیرد برجسته ساختند. این موضوع راه را برای کشاندن حقوق بشر بین‌المللی به حقوق بشر دوستانه بین‌المللی با کمک حقوق کیفری هموار ساخت. دادگاه کیفری بین‌المللی برای روآندا با تکیه بر قوانین بین‌المللی عرفی این صلاحیت را به دادگاه می داد تا بتواند موارد جنایات قتل، نابودی، برده داری، تبعید، زندان، شکنج ، تجاوز، تعقیب و سایر اقدامات غیرانسانی را به عنوان بخشی از برنامه‌های گسترده و سیستماتیک علیه غیرنظامیان دنبال کند. دیوان تاسیس شده برای جنایات در یوگسلاوی سابق نیز با اثبات صلاحیت خود به نوع دیگری از جنایت رسیدگی کرد در درگیری‌های مسلحانه اتفاق افتادند.

اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی بی‌بهره از رویه‌های قضایی دو دیوان کیفری موقت ذکر شده نیست. ماده ۷ این اساسنامه در بند ۱ شکنجه را به عنوان جنایتی علیه بشریت اعلام کرده است. به‌موجب اساسنامه شکنجه عبارت است از «تحمیل عمدی درد یا رنج شدید، چه جسمی و چه روانی، به شخصی که در بازداشت یا تحت کنترل متهم است؛ مگراینکه شکنجه شامل درد یا رنجی باشد که فقط ناشی از تحریم‌های قانونی ذاتی یا اتفاقی باید». این تعریف اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری از یک جهت محدود کننده‌تر از آنهایی است که در اسناد بین‌المللی قبلی وجود داشت. اساسنامه یک شرط جدید را اعمال می‌کند، یعنی اینکه شکنجه هرگاه «بر شخصی که در بازداشت یا تحت کنترل است» اعمال شود. این شرط مانع اقدامات قضایی علیه افرادی می‌شود که در اعمال شکنجه به صورت نامنظم مشارکت می‌کنند حتی اگر آنها همچنان به اتهام مشارکت در ارتکاب چنین اقداماتی متهم شوند. این محدودیت همچنین واقعیت رنجی را که قربانیان متحمل می شوند را نادیده می‌گیرد.

بطور خلاصه باید گفت که قاعده ممنوعیت مطلق شکنجه به عنوان یا قاعده آمره با چالش‌های حقوقی پیچیده‌ای همراه است. بخشی از این چالش‌ها را باید در عدم وجود توازن و هماهنگی میان حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشر دوستانه بین‌المللی جستجو کرد، در حالی که بخشی دیگر از چالش‌ها به حضور سنت‌های مبتنی بر حاکمیت کشور در تفاسیر نظری و انگاشتی وابسته می باشند. درعین حال می‌بایست به این واقعیت نیز توجه داشت

که در صورت عدم وجود اراده‌ای سیاسی برای پایان بخشیدن به جنایت شکنجه، تحقق این آمال انسانی با موانع دیگری نیز همراه خواهد بود.

فصل هشتم

رسیدگی به موارد نقض فاحش حقوق بشر

حقوق بشر حقوق ذاتی همه انسان‌ها بدون در نظر گرفتن نژاد، جنس، ملیت، قومیت، زبان، مذهب یا هر موقعیت دیگری است. حقوق بشر شامل حق زندگی و آزادی، آزادی از بردگی و شکنجه، آزادی عقیده و بیان، حق کار و تحصیل و بسیاری موارد دیگر است. همه بدون تبعیض شایسته برخورداری از این حقوق می باشند.

چکیده

این باور در نزد مردم وجود دارد که برای رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر توسط کشورهای اقتدارگرا، می‌بایست آن موارد نقض را به دادگاه لاهه ارجاع داد. به عنوان مثال، به دنبال صدور حکمی از سوی یک دادگاه در استان آنتاریوی کانادا مبنی بر اقدام تروریستی اعلام شدن ساقط ساختن هواپیمای اوکراینی توسط سپاه پاسداران، اعضای یکی از خانواده‌های قربانیان هواپیمای ساقط شده در مصاحبه‌ای با یکی از رسانه‌های فارسی زبان خارج کشور با اطمینان اظهار می داشت که کشور ایران به دادگاه لاهه آورده می‌شود. هر چند که اینگونه نظرها مورد استقبال عمومی واقع می‌شود، ولی به درستی روشن نیست که منظور از دادگاه واقع شده در شهر لاهه کشور هلند کدامین محکمه قضایی است و صلاحیت آن دادگاه چگونه تعریف می‌شود. آیا دادگاه مورد نظر آنان برای رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر صلاحیت رسیدگی به جرایم فرد خاطی را به عهده دارد یا اینکه این صلاحیت در برگیرنده مواردی است که نقض حقوق بشر توسط مجموعه کشور و یا حاکمیت انجام گرفته است. افزون براین به درستی روشن نیست که آیا اساسا نقض حقوق بشر توسط کشور خاطی می‌تواند در محاکم قضایی مورد بررسی و پیگیری قرار گیرد یا نه. و اگر چنین است، چگونه می‌توان موضوع حاکمیت ملی که از بنیادین ترین اصول حقوق بین‌المللی می‌باشد را نادیده گرفت. در نتیجه اقوال و نظریه‌هایی که ضرورتا با واقعیات مناسبت ندارند، نوعی امید غیرقابل دست‌یابی در اندیشه‌ها و باورهای مردم شکل می گیرد که در نهایت ماحصل آن دلسردی و ناامیدی می‌باشد . این فصل قصد دارد توضیح دهد که منظور از دادگاه (های) لاهه چیست و صلاحیت آن دادگاه (ها) برای رسیدگی به جرایم کشورها و یا مقامات بلند پایه آنها چه می‌باشد . بنابراین فصل حاضر بیشتر توضیحی است هرچند که ناگزیر در مواردی ناگزیر از روش‌های تفسیر حقوق نیز استفاده می‌شود.

کلید واژه ها:

نقض حقوق بشر، دادگاه بین‌المللی دادگستری، شکایات، گزارش‌ها، کمیسیون حقوق بشر، نهادهای نظارت کننده

مقدمه

قبل ازاینکه دادگاه‌های بین‌المللی مستقر درلاهه معرفی شوند، توضیح کوتاهی در باره دو واژه دادگاه و دیوان برای روشنتر شدن موضوع اجتناب ناپذیر می‌باشد. بطور کلی دو نوع فرآیند قضایی برای حل مشکلات وجود دارد: دادگاه و دیوان. بطور کلی دادگاه‌ها که از زمان‌های دور اصلی‌ترین واحدهای حل اختلاف بوده اند، دارای صلاحیت حقوقی برای رسیدگی به امور بوده و از استقلال در تصمیم‌گیری‌ها خود برخوردارند. معمولا آیین دادرسی تعریف شده ولی پیچیده‌ای برای طرز کار دادگاه‌ها وجود دارد. به دنبال پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی و نیز فرآیند صنعتی شدن، تعداد دادگاه‌ها برای حل اختلافات ناشی از آن تحولات اجتماعی افزایش یافت به گونه‌ای که دادگاه به معنی معاصر آن را باید پدیده ای نسبتا نوین به حساب آورد. علاوه براین وقوع جرم و جنایات در جوامع مختلف که عمدتا مولود همان پیچیدگی‌های روابط اجتماعی ناموزون، نابرابری‌ها، فقر، و فساد طبقات ویژه‌ای از جوامع می‌باشد ، ضرورت وجود دادگاه‌ها را بیشتر ایجاب کرده است. صلاحیت و کارکرد دادگاه‌ها توسط نظام قضایی کشورها که ناشی از استقرار حاکمیت ملی است تعیین می‌شود. بنابراین، دادگاه نهادی دولتی است. دادگاه‌ها در رسیدگی‌های قضایی بیطرف باقی می‌مانند. رای دادگاه‌ها اشکال مختلفی به خود می گیرد. این آرا معمولا عنوان قضاوت، حکم، محکومیت، و یا برائت را دارند و اغلب قابل فرجام‌خواهی هستند. از آنجایی که دادگاه‌ها براساس معیارهای کاملا تخصصی به موضوعات رسیدگی می‌کنند، تصمیمات آنها از نفوذ بسیار بالایی برخوردار بوده و توسط ضابطان قضایی اجرا می‌شوند.

دیوان‌ها، که در هم در حوزه داخلی و هم حیطه بین‌المللی به آنها دیوان‌های داوری نیز گفته می‌شود، برای رسیدگی به موضوعات خاصی شکل می گیرند. بنابراین، نهادهایی تخصصی بوده و حیطه ماموریت آنها توسط سند تاسیسی تعریف می‌شود. علاوه براین، در حالیکه دادگاه‌ها توسط قاضی و یا گروهی از قضات، و یا هیئت منصفه عمل می‌کنند، دیوان‌ها توسط یک رئیس و یا افراد دیگر دارای صلاحیت قضایی که توسط یک مقام رسمی منصوب می‌شوند، هدایت می شوند. آیین دادرسی خاصی که با دقت و سختی دنبال شود در طرز کار دیوان‌ها وجود ندارد. دیوان‌ها آیین‌نامه دارسی متناسب با زمینه شکل‌گیری و ماموریت خود را بوجود می‌آورند و برهمین اساس می‌توانند شنیده‌ها، شواهد، و نیز شهادت نامه‌ها را نیز در تصمیم‌گیری دخیل نمایند. تصمیمات اتخاذ شده در حل و فصل موضوعات مورد اختلاف،

برخلاف احکام متقن دادگاه‌ها ، قرار و یا رای داوری نام دارند و به همین جهت نوع درجه الزام‌آور بودن این دو نوع تصمیم‌گیری‌ها متفاوت می‌باشد.

در حیطه بین‌المللی، دو عنوان دادگاه و دیوان اغلب بطور متناوب برای محاکم قضایی بین‌المللی که در شهر لاهه واقع شده اند بکار می رود. درحال حاضر دفتر مرکزی سه نوع نهاد قضایی بین‌المللی که هرکدام ماموریت و صلاحیت‌های قضایی خاصی دارند در شهر لاهه فعال می‌باشند: دادگاه بین‌المللی دادگستری، [۳۱۲] دادگاه بین‌المللی کیفری،[۳۱۳] و دادگاه کیفری بین‌المللی برای (جنایت‌کاران) یوگسلاوی سابق.[۳۱۴] همان‌گونه که از عناوین این نهادها مشاهده می‌شود، آنها دادگاه و دیوان نام‌گذاری شده‌اند. این تفاوت در عنوان آن نهادها بر طرز کار آنها نیز تاثیر دارد. حال برای هرکدام از این نهادها شرح مختصری داده می‌شود تا بتوان به شیوه‌ای روشن دریافت که اولا صلاحیت هرکدام از این نهادهای بین‌المللی سه گانه چیست، و ثانیا موارد نقض حقوق بشر به صلاحیت کدام نهاد مربوط می‌باشد.

دادگاه بین‌المللی دادگستری، درواقع جانشین دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری است که به موجب پیمان ورسای در بعد از جنگ جهانی اول شکل گرفت. این دادگاه مشارکت چندانی در موضوعات حقوق بشری نداشت زیرا گفتمان جهانی حقوق بشر مولود شرایط و تصمیم گیری‌های بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد . تنها اثری که در رابطه با حقوق بشر از آن دادگاه به یادگار مانده است، نقشی است که در حمایت از حقوق اقلیت‌ها ایفا نمود. به عنوان مثال، این نقش در قضیه پرسشی از سوی شورای جامعه ملل در باره مهاجران آلمانی الاصل در لهستان، دادگاه نظریه مشورتی خود را در اختیار جامعه ملل قرار داد.[۳۱۵] با ارائه نظریه مشورتی دیگری در باره قضیه رفتار با اتباع لهستانی و سایر افراد لهستانی الاصل در قلمرو دانزیگ، دادگاه یکبار دیگر نقشی در خصوص حقوق اقلیت‌ها ایفا نمود.[۳۱۶]

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، این دادگاه جای خود را به دادگاه بین‌المللی دادگستری سپرد که به موجب ماده ۹۲ منشور نهاد قضایی رسمی سازمان ملل متحد بوده و اساسنامه

---

[312] International Court of Justice - ICJ
[313] International Criminal Court - ICC
[314] International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia - ICTY
[315] Permanent Court of International Justice, third ordinary session, Questions relating to Settlers of German Origin in Poland, Advisory Opinion number 6, 10 September 1923.
[316] Permanent Court of International Justice, 23rd session, Treatment of Polish Nationals and Other Persons of Polish Origin or Speech in the Danzig Territory, Advisory Opinion number 23, 4 February 1932.

آن منظم به منشور ملل متحد می‌باشد . براساس ماده ۹۳ منشور تمام اعضای ملل متحد به خودی خود قبول کنندگان اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری هستند. همان ماده در بند دوم تصریح می‌دهد که کشورهای غیرعضو ملل متحد نیز می‌توانند با قبول شرایطی که درهر مورد بر حسب توصیه شورای امنیت توسط مجمع عمومی معین می‌گردد، اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری را قبول نمایند. بنابراین، باید در نظر داشت که طبق بند اول از ماده ۳۴ اساسنامه فقط کشورها می‌توانند برای حل اختلافات خود به این نهاد قضایی بین‌المللی مراجعه نمایند. «فقط کشورها می‌توانند برای حل اختلافات خود به دادگاه بین‌المللی دادگستری مراجعه نمایند». البته یک چنین حقی نیز در اختیار کشورهایی است که اساسنامه دادگاه را پذیرفته و تصویب کرده‌اند. سازمان‌های بین‌المللی نیز می‌توانند از دادگاه درخواست نظر مشورتی نمایند. در نتیجه دادگاه صلاحیت رسیدگی به درخواست‌های افراد ، سازمان‌های غیردولتی، شرکت‌ها یا هر نهاد خصوصی دیگر را ندارد. با این حال، یک کشور ممکن است به دفاع از یکی از اتباع خود به دلیل زیانی که از سوی کشوری دیگر به او وارد شده است، موردی را نیز دادگاه بین‌المللی دادگستری مطرح نماید. در این‌گونه موارد، دعوی همچنان ماهیتی مربوط به کشورها داشته و این کشورها هستند که می‌توانند نزد دادگاه شکایاتی را علیه کشور دیگر مطرح نمایند. ذکر یک مثال می‌تواند این موضوع را روشن‌تر سازد. در تاریخ هشتم ماه مه سال ۲۰۱۷، هند شکایتی را علیه پاکستان در خصوص یکی از اتباع خود به نام جادوا به تسلیم دادگاه کرد. این فرد توسط یک دادگاه نظامی پاکستان به مرگ محکوم شده بود در حالیکه آقای جاودا به موجب ماده ۳۶ مقاوله‌نامه حقوق کنسولی می‌بایست از حمایت کشور خود برخوردار باشد. در این مورد هند از دسترسی و مکاتبه با فرد دستگیر شده محروم شده وکلای قانونی او نیز نتوانسته بودند با فرد دستگیر شده ارتباطاتی داشته باشند. هند در درخواست خود به بند یک ماده ۳۶ اساسنامه دادگاه و ماده اول پروتکل اختیاری مقاوله‌نامه وین در خصوص روابط کنسولی در مورد حل و فصل اجباری اختلافات اشاره کرده بود. درنهایت، دادگاه به نفع دهند رای داده و اعلام کرد که دادگاه دریافت که جمهوری اسلامی پاکستان، در موضوع بازداشت و محاکمه یک تبعه هند، آقای جادوا، بر خلاف تعهدات متعهد مندرج در مقاوله‌نامه روابط کنسولی وین عمل کرده است.[۳۱۷]

بنابراین می‌بایست یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که هیچ فرد حقیقی و یا حقوقی نمی‌تواند برای نقض حقوق بشر خود توسط مقامات کشور متبوع خود به دادگاه مراجعه نماید.

[317] https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/168/168-20190717-PRE-01-00-EN.pdf

علاوه براین، دادگاه نمی‌تواند به متقاضیانی که کشور نیستند، مشاوره حقوقی داده و یا در تعاملات آنها با مقامات کشور خود به آنها کمک نماید. علاوه براین، دادگاه بین‌المللی دادگستری نهادی کیفری نیست و دادستانی هم ندارد که بتواند عمل دادرسی انجام دهد، صلاحیت رسیدگی به افراد متهم به جنایات جنگی یا جنایت علیه بشریت را ندارد. در مواردی که افرادی مرتکب جنایتی شده باشند، فقط دادگاه‌های ملی و یا دیوان‌های بین‌الملل موقتی که برای رسیدگی به آنان تشکیل می شوند، صلاحیت و حق رسیدگی به جنایات را دارند. و در نهایت، دادگاه نمی‌تواند نقش یک دادگاه عالی را ایفا کند تا دادگاه‌های ملی بتوانند به آن مراجعه نمایند.

نکته مهم دیگری که باید توضیح داد تا نقش این دادگاه در رابطه با موضوعات حقوق بشری روشن شود این است که دادگاه نمی‌تواند به ابتکار عمل خود موردی را مورد بررسی قرار دهد. در واقع دادگاه هنگامی صلاحیت خود برای رسیدگی به موضوعی را اعلام می‌کند که آن موضوع توسط یک کشور به دادگاه ارجاع شده باشد. این موضوع که با صلاحیت دادگاه ارتباط پیدا می‌کند باید مقداری توضیح داده شود. اولین نکته مهم این است که کشورهای درگیر در اختلاف باید صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به موضوع مورد اختلاف را پذیرفته باشند. و اگر هم این صلاحیت را پیشاپیش طی اطلاعیه رسمی نپذیرفته باشند، می‌توانند به موجب بیانیه ای موافقت خود را با صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به موضوع مورد اختلاف اعلام نمایند. به موجب حقوق بین‌الملل، این یک اصل اساسی حاکم بر حل و فصل اختلافات بین‌المللی است، زیرا که در همه شرایط اصل با حاکمیت کشورها می‌باشد. کشورها در انتخاب نحوه حل اختلافات خود آزاد بوده و در پناه حق حاکمیت ملی خود رفتار می‌کنند.

به هرحال، یک کشور می‌تواند رضایت خود را برای پذیرش صلاحیت دادگاه برای ورود به موضعی به سه طریق اعلام نماید.

۱. دو یا چند کشور ممکن است که توافق کنند که در موضوع خاصی دادگاه صلاحیت رسیدگی داشته باشد و برای این منظور توافقنامه‌ای را منعقد می‌کنند.

۲. در معاهدات بین‌المللی بطور اعم بندهایی (معروف به بندهای صلاحیت قضایی) اضافه می‌شود که به موجب آن طرفین متعاهدین متعهد می شوند که صلاحیت دادگاه را پذیرا بوده

و در صورت بروز اختلاف در مورد تفسیر یا اجرای معاهده با یک کشور طرف دیگر آنرا به دادگاه ارجاع نمایند.

۳. کشورهای طرف اساسنامه دادگاه می‌توانند به موجب بیانیه یک طرفه‌ای اعلام کنند که صلاحیت دادگاه را برای رسیدگی به موضوعی در رابطه با کشور دیگری نیز که چنین بیانیه‌ای را تسلیم کرده است، می‌پذیرند.[۳۱۸] این روش که به شرط اختیاری صلاحیت اجباری مشهور است، فضایی را به وجود آورده است که به موجب آن موارد اختلاف را بتوان با پیچیدگی کمتری در دستور کار دادگاه قرار داد. البته این بیانیه‌ها ممکن است حاوی شرایط خاصی باشد، به عنوان مثال قید زمانی داشته باشد و یا اینکه بررسی برخی از اختلافات را استثنای کرده باشند. این اظهار نامه‌ها بطور رسمی توسط کشورها نزد دبیرکل سازمان ملل متحد ارسال می‌شوند.

در نظر داشته باشیم که اولین قدم برای بررسی شکایات این است که صلاحیت دادگاه احراز شود. بطور کلی این دادگاه است که طبق بند شش از ماده ۳۶ اساسنامه صلاحیت خود را احراز می‌کند و پس از این مرحله مهم رسیدگی آغاز می‌شود. ماده ۷۹ آیین نامه ترتیب رسیدگی به اعتراض مقدماتی را تعیین می‌کند. صلاحیت دادگاه فقط در ارتباط با موضوعات حقوقی مانند اختلاف نظر در تفسیر یک معاهده، هر موضوعی که به حقوق بین‌الملل مربوط باشید، و یا مواردی که ناقض تعهدات حقوق بین‌المللی کشوری باشد. این موارد که در ماده ۳۶ اساسنامه توضیح داده شده‌اند راهنمای خوبی برای علاقه مندانی است که می‌خواهد بدانند دادگاه صلاحیت برای ورود به چه موضوعاتی را دارد.

دو نکته دیگر نیز می‌بایست توضیح داده شود. اولی اینکه دادگاه صلاحیت ترافعی برای رسیدگی به شکایات تسلیمی از سوی کشورها را برای خود ملحوظ داشته است. بنابراین، دادگاه در مواردی ممکن است اعلام کند که صلاحیت ورود به رسیدگی به یک درخواست را ندارد. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۸ گرجستان شکایتی را علیه روسیه در خصوص موارد نقض مقاوله‌نامه حذف اشکال تبعیض نژادی در تسلیم دادگاه نمود. ولی دادگاه صلاحیت خود برای ورود به این موضوع را به رسمیت نشناخت. هرگاه موردی توسط دادگاه پذیرفته و سپس نسبت به آن رای صادر شود، حکم صادره توسط دادگاه برای طرفین مربوط لازم الاجرا

---

[۳۱۸] ایران هیچگاه یک چنین بیانیه های یک جانبه ای را به دبیرخانه ملل متحد تسلیم نکرده است. نگاه کنید به https://www.icj-cij.org/en/declarations

است. ماده ۹۴ منشور ملل متحد مقرر می دارد که «عضو سازمان ملل متحد متعهد می‌شود که در هر موردی که طرف آن است به تصمیم [دادگاه] عمل کند». احکام نهایی و بدون تجدیدنظر خواهی است. اگر در مورد معنی و یا دامنه حکم اختلاف نظر وجود داشته باشد، تنها امکان این وجود دارد که یکی از طرفین از دادگاه تقاضای تفسیر موضوع را بنماید. در صورت کشف واقعیتی که تاکنون برای دادگاه ناشناخته بوده و ممکن است عامل تعیین کننده‌ای در حکم صادره باشد، هر یک از طرفین می‌تواند تقاضای تجدید نظر در حکم را داشته باشد. دومین نکته این است که سازمان ملل متحد و یا آژانس‌های ملل متحد نیز ممکن است که از دادگاه در خصوص موضوعات حقوقی که موجب اختلاف شده‌اند درخواست نظریه مشورتی نماید. این‌گونه نظریه‌ها قدرت الزام آور بودن ندارند و فقط راهنمایی‌های حقوقی در خصوص موضوع اختلاف فراهم می‌آورند.

از آنجایی که سازمان ملل متحد شورای حقوق بشر و پاره‌ای دیگر از ارگان‌های معاهده–محور را برای رسیدگی به شکایات حقوق بشری به وجود آورده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا دادگاه بین‌المللی دادگستری نیز صلاحیت ورود به این موضوعات را دارد؟ و آیا در یک چنین مواردی دادگاه مقام و یا نقش برتری نسبت به ارگان‌های حقوق بشری مذکور دارد؟ در پاسخ باید به همان دولت–محور بودن ساختار دادگاه توجه داشت که به موجب آن افراد و یا سازمان‌های جامعه مدنی را برای طرح شکایت حقوق بشری نزد دادگاه بین‌المللی دادگستری ناتوان می سازد. اینگونه شکایات باید نزد ساز و کارهای حقوق بشری ملل متحد پیگیری شوند. با همه این اوصاف در مواردی دادگاه به موضوعات حقوق بشری که ناشی از تفسیر معاهدات بین‌المللی میان کشورها بوده است، ورود پیدا کرده است. به عنوان مثال، در قضیه احمد جالو تبعه گینه که در جمهوری کنگو دستگیر و سپس از آن کشور اخراج شد، گینه کنگو را به نقض مقاوله‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی متهم نمود. کنگو در اعتراض خود به صلاحیت دادگاه اعلام داشت که هر نوع داعیه نقض حقوق بشر باید در ابتدا در دادگاه‌های داخلی کنگو مورد بررسی قرار گیرد. دادگاه این اعتراض کنگو را وارد ندانست و در حقیقت مسئولیت کنگو در نقض قوانین بین‌المللی حقوق بشر، بویژه مقاوله‌نامه مذکور، را مورد تصدیق قرار داد. به نظر دادگاه فقط اعتراض را تا جایی می‌توان پذیرفت که مربوط به حقوق افراد گینه‌ای–زئیری باشد و این مورد در خصوص آقای جالو نمی‌تواند اجرا شود.[۳۱۹] سپس در رای خود دادگاه اعلام داشت که اهمیت زیادی باید به ساز

---

[319] https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/103/13857.pdf and https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/103/17056.pdf

و کارهای ملل متحد در خصوص موارد نقض حقوق بشر، و از همه مهم‌تر کمیته حقوق بشر، داده شود. دادگاه در نظریه خود به عملکرد کمیته اتکا کرده و مایل نبود تفسیر خود ار مقاوله‌نامه مذکور را ارائه نماید.

در مجموع باید گفت که دادگاه بین‌المللی دادگستری به لحاظ تاریخی ترجیح داده است در موضوعات حقوق بشری، حل اختلافات و یا موضوع مسئولیت حاصل از نقض حقوق بشر را به ساز و کارهای حقوق بشری ملل متحد، یعنی شورای حقوق بشر و یا نهادها معاهده-محور واگذار نماید و در این موارد مهم‌ترین نقش را گزارشگران ویژه حقوق بشر ایفا می‌کنند. البته در مواردی مانند قضیه بارسلونا تراکشن در سال ۱۹۷۹، دادگاه با تاکید بر تعهدات کشورها برای مواردی که اهمیت حیاتی در جامعه بین‌المللی دارند، نقش مهمی در تفسیر حقوق بشر بطور کلی ایفا نمود،[۳۲۰] اینچنین نقشی توسط دادگاه در چارچوبه وظایف دولت-محوری که در اساسنامه به عهده گرفته است، بوده و هنوز از نقشی قاطع در چارچوبه حمایت‌های حقوق بشری فاصله زیادی دارد. ولی در سال‌های اخیر به دلیل تغییرات تدریجی در ساختار جامعه بین‌المللی، دادگاه از نقش سنتی خود به عنوان دادگاهی برای کشورها ، به نقشی به سود برای حقوق بین‌الملل ایفا کند.

دادگاه کیفری بین‌المللی و حقوق بشر

نگاهی کوتاه به پیشینه تاریخی شکل‌گیری دادگاه می‌تواند اهمیت موضوع را بهتر روشن سازد. بحث این است که آیا رهبران کشورها می‌تواند جنایات خود علیه مردم بی‌پناه را زیر عنوان حاکمیت و امنیت ملی توجیه نمایند؟ با شکل‌گیری اندیشه‌های آزادی خواهی و احترام به حقوق مردم، به تدریج تلاش‌هایی صورت پذیرفت تا حداقل شدت ظلم کشورها به مردم خود و دیگران زیر هرعنوانی که باشد به حداقل درجه خود برسد. در همین راستا طرح‌هایی هم تهیه شد. به عنوان مثال، گوستاو مونیه ، یکی از بنیانگذاران صلیب سرخ بین‌المللی ، اولین پیشنهاد رسمی تأسیس دادگاه بین‌المللی دائمی کیفری را در سال ۱۸۷۲ ارائه داد. این پیشنهاد که برای اجرایی ساختن مقاوله‌نامه ژنو سال ۱۸۶۴ تهیه شده بود، توسط وکلای بین‌المللی آن زمان امری غیر قابل امکان تلقی می شد. معاهده صلح پاریس که در پایان

[۳۲۰] نگاه کنید به نوشتاری از این نگارنده با عنوان قاعده حسن نیت و مسئولیت کیفری در حقوق بین‌الملل. این نوشتار در تارنمای اندیشکده بین‌المللی نظریه‌های بدیل و همچنین آگورا ایران آکادمیا به چاپ رسیده است.

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۹ برای برقراری صلح بین‌المللی میان کشورهای بزرگ آن زمان یعنی انگلستان، فرانسه، ایالات متحده امریکا، و ایتالیا منعقد گردید، امضای معاهده ورسای را در پی داشت که از درون آن جامعه ملل شکل گرفت. به موجب این معاهده، برای محاکمه امپراطور سابق آلمان به دلیل ارتکاب شدیدترین جرم علیه اخلاقیات بین‌المللی و حرمت معاهدات، مجرم شناخته شد. ماده ۲۲۷ معاهده مقرر می داشت که دادگاه ویژه ای برای نقش وی در جنگ جهانی اول تشکیل شود.[۳۲۱] این امر باعث شد تا بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۵ پیشنهادهایی برای تشکیل دادگاه دائمی بین‌المللی کیفری ارائه شود. با ابتکار فرانسه دو معاهده برای تاسیس یک دادگاه دائمی بین‌المللی کیفری توسط جامعه ملل تصویب شد. ولی هیچکدام از آنها به اجرا در نیامدند. جانی اصلی، یعنی امپراطور سابق آلمان، هم به هلند پناهنده شد و این کشور نیز وی را مسترد نکرد تا اینکه در سال ۱۹۴۱ درگذشت.

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تشکیل دیوان‌های کیفری نورنبرگ و توکیو برای محاکمه سران کشورهای متجاوز و آغاز کننده جنگ، موضوع ایجاد دادگاه دائمی بین‌المللی کیفری مجددا مورد توجه جامعه جهانی پس از جنگ دوم قرار گرفت. این دیوان‌های نظامی بین‌المللی کیفری با محاکمه جانیانی که جنایت‌های شدیدی را علیه علیه شهروندان خود و دیگر کشورها انجام داده بودند، در شکل‌گیری اندیشه‌های حقوق بین‌الملل وقت بسیار تاثیر گذار بود. به همین دلیل در سال ۱۹۴۶، مجمع عمومی سازمان ملل متحد اصول حقوق بین‌الملل را که در منشور و قضاوت نورنبرگ به رسمیت شناخته شده بود را تأیید کرد. در سال ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد از کمیسیون حقوق بین‌الملل درخواست کرد تا موضوع تشکیل چنین دادگاهی را مورد مطالعه قرار دهد. اما به دلیل مخالفت‌های انگلستان ، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، بیش از چهار دهه در این پیشنهاد پیشرفت چندانی حاصل نشد. در سال ۱۹۵۴، کمیسیون حقوق بین‌الملل پیش‌نویس قانون جنایت علیه صلح و امنیت بشریت را تصویب کرد، اما این پیش‌نویس هرگز در معاهده‌ای گنجانده نشد. قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص تعریف تجاوز در سال ۱۹۷۴ نیز به دلیل نقص ها و نارسایی‌هایی که داشت، نتوانست در ضرورت تشکیل دادگاه موثر واقع شود. کمیسیون حقوق بین‌الملل کار خود در مورد پیش‌نویس این قانون کیفری بین‌المللی را در دهه ۱۹۸۰ از سر گرفت، اما نتوانست ماموریت خود را در مورد

[321] https://www.loc.gov/law/help/us-treaties/bevans/m-ust000002-0043.pdf

پیش‌نویس قانون جنایت علیه صلح و امنیت بشری را تا پایان سال ۱۹۹۶ به پایان برساند.[۳۲۲] بدنبال جنایات ارتکابی گسترده و نسل کشی در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ در روآندا و بوسنی و هرزگوین، شورای امنیت مبادرت به تاسیس دیوان‌های کیفری موقت برای رسیدگی به این جنایت‌ها کرد. به دنبال نهایی شدن اساسنامه رم در سال ۱۹۹۸ زمینه‌های لازم برای تاسیس یکی از مهم‌ترین نهادهای قضایی بین‌المللی یعنی دادگاه بین‌المللی کیفری هموار شد. دادگاه با تایید اساسنامه توسط ۱۲۰ از اول ماه ژوئیه سال ۲۰۰۲رسما اجرایی شد.[۳۲۳]

این دادگاه اولین نهاد بین‌المللی کیفری است که صلاحیت رسیدگی به موارد جنایت‌های مرتکب شده از سوی سران کشورها را داراست. بنابراین به دلیل تضادی که در ارتباط با حق حاکمیت کشورها در اجرای وظایف دادگاه به وجود می‌آید، این موضوع از آغاز مطرح بود آیا این دادگاه صلاحیت تام و لازم برای رسیدگی به جنایات را دارد یا اینکه دادگاه مکملی برای صلاحیت دادگاه‌های داخلی خواهد بود. در جریان نهایی‌ساختن اساسنامه دادگاه اصل صلاحیت تکمیلی مورد قبول قرار گرفت. به موجب این اصل، نظام کیفری نوینی تاسیس شد که دادگاه‌های ملی و بین‌المللی را برای برخورد با فجیع ترین جنایات‌ها شامل جنایات جنگی ، جنایات علیه بشریت، و جنایت نسل کشی در پیوند با یکدیگر قرار می‌دهد. ماده یک اساسنامه این پیوند را توضیح می‌دهد: «دادگاه نهادی دائمی خواهد بود و قدرت اعمال صلاحیت نسبت به اشخاص مرتکب مهم‌ترین جنایاتی که مایه نگرانی جامعه بین‌المللی است، به شرح مذکور در این اساسنامه را خواهد داشت. دادگاه دارای صلاحیت تکمیلی نسبت به صلاحیت کیفری محاکم ملی می‌باشد ». علی رغم چنین پیوند موزونی که در ماده ۱۷ نیز شرح داده شده است، دادگاه کیفری بین‌المللی هرگز جایگزین محاکم قضایی ملی نخواهد بود، یعنی اینکه اصل حاکمیت ملی همچنان به‌عنوان رکن اصل نظام بین‌المللی دست نخورده باقی مانده ولی ماهیت آن اساسا دگرگون می‌شود. منظور این است که اگر دادگاه‌های داخلی نتوانند، و یا قادر نباشند، جنایت‌کاران را محاکمه نمایند، دادگاه بین‌المللی کیفری با شرایطی که توضیح داده خواهد شد، می‌تواند صلاحیت خود را برای رسیدگی به جنایت‌ها تثبیت نماید. بنابراین مراجعه به این دادگاه به عنوان آخرین راه چاره باید تلقی شود. باید درنظر داشت که اصل صلاحیت تکمیلی پدیده‌ای نوین در نظام قضایی بین‌المللی است. دادگاه‌های نورنبرگ

---

322 https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft_articles/7_4_1996.pdf

323 The Rome Statute of the International Criminal Court: https://www.icc-cpi.int/resource-library/documents/rs-eng.pdf

و توکیو، و نیز دیوان‌های موقت کیفری که برای رسیدگی به جنایات در روآندا و نیز بوسنی و هرزگوین تشکیل شدند، همه دارای صلاحیت اجباری بودند. بنابراین بر دادگاه‌های ملی پیشی می‌گرفتند.

ولی این که چرا علی رغم همه رنج‌های انسانی جامعه بین‌المللی نتوانسته است دادگاهی با صلاحیت اجباری بوجود آورد، را می‌بایست در چند استدلال توضیح داد. اول اینکه نظام بین‌المللی براساس اصل حاکمیت کشورها و رضایت آنان به تبعیت از قواعد حقوق بین‌المللی شکل گرفته است. بنابراین کشورها، بویژه کشورهای دارای اهداف سلطه‌بر جهان و یا کشورهای غیردمکراتیک مایل نیستند صلاحیت اجباری برای هیچ دادگاهی را پذیرا باشند. دومین دلیل است که دادگاه‌های داخلی به دلیل صلاحیت قضایی اجباری که به موجب قوانین ملی به آنها تفویض شده است، می‌توانند کارایی و تاثیر بیشتر و محکم تری برای رسیدگی به جنایت‌ها باشند. سومین استدلال این است که به موجب اخلاق، سیاست، و قانون، کشورها متعهد می‌شوند که طبق قوانین بین‌المللی و ملی وظیفه خود را برای تحقیق و تعقیب جرایم جدی ادعا شده از سوی قربانیان جنایت انجام دهند. هر چند چنین تعهدی از سوی کشورها وجود دارد، ولی باز براساس همان موضوع حاکمیت ملی، پیوستن به دادگاه امر اختیاری و در اختیار کشورهاست.

حال اگر موردی توسط دادگاه برای رسیدگی پذیرفته شدنی باشد، صلاحیت ذاتی دادگاه چگونه تعریف می‌شود؟ ماده ۵ اساسنامه موارد مرتبط با صلاحیت ذاتی دادگاه را آنهایی می‌داند که در برگیرنده نگرانی جدی جامعه بین‌المللی هستند. این جنایات به چهار دسته تقسیم کرده است:

الف ـ جنایت نسل‌کشی
ب ـ جنایت علیه بشریت
ج ـ جنایت جنگی
د ـ جنایت تجاوز

شرح و جزئیات اینگونه جنایت‌ها به تفصیل در مواد بعدی اساسنامه توضیح داده شده‌اند. هرگاه به آن جزئیات مراجعه شود، این نکته عیان می‌گردد که هیچ کدام به وضوح به موضوعیت حقوق بشر نپرداخته اند، هرچند که موارد مذکور بی تردید در برگیرنده نقض فاحش و نظام‌مند حقوق بشر می‌باشند. به همین دلیل صلاحیت دادگاه را باید در جهت حقوق

بشر دوستانه بین‌المللی مورد توجه قرار داد. به هرحال، جنایات نسل کشی، جنگی، و تجاوز نسبتا روشن‌تر و شناخته شده‌تر هستند. اما جنایت علیه بشریت پیچیدگی‌های بیشتری دارد. از آنجایی‌که اغلب در رسانه‌های فارسی زبان و یا مصاحبه‌ها این نوع جنایت بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مناسب است انواع روشن و دقیق آنها را بر طبق ماده ۷ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی توضیح دهیم. این جنایات عبارتند از:

(الف) قتل؛
(ب) نابودی؛
(ج) بردگی؛
(د) تبعید یا انتقال اجباری جمعیت؛
(ه) – حبس یا محرومیت شدید دیگر از آزادی جسمی با نقض قوانین اساسی حقوق بین‌الملل ؛
(و) شکنجه؛
(ز) تجاوز جنسی، بردگی جنسی، به فحشا کشاندن اجباری، حاملگی اجباری، عقیم‌سازی اجباری یا هرشکل دیگر خشونت جنسی؛
(ح) آزار و اذیت علیه هر گروه یا مجموعه قابل شناسایی از افراد براساس ملاحظات سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیتی همانطور که در بند ۳ تعریف شده است، یا سایر زمینه هایی که طبق مقررات حقوق بین‌الملل در سراسر جهان غیر مجاز شمرده شده‌اند؛
(ط) ناپدید شدن اجباری افراد؛
(ی) جنایت تبعیض نژادی؛
(ک) سایر اقدامات غیرانسانی با ویژگی های مشابهی که موجب رنج بزرگ ، یا صدمه جدی به بدن، و یا سلامت روحی و جسمی فرد شده باشد.

با اندک دقتی می‌توان مشاهده کرد که اینگونه جنایت‌ها بیشتر با واقعیت‌های ایران امروز ملازمه دارد. حال اگر موارد جنایت نسل کشی به موجب ماده ۶ اساسنامه نیز در کنار آن قرار داده شود، نمای روشن‌تری در خصوص پیگیری این نوع جنایت‌ها و آوردن آنها نزد دادگاه بین‌المللی کیفری فراهم می‌شود. در اینجا چند نکته دیگر را نیز باید به اختصار توضیح داد.

براساس ماده ۱۱ اساسنامه، دادگاه صالح برای رسیدگی به جنایتی که توسط اشخاص اتفاق افتاده است می باشد. بنابراین مسئولیت کیفری دولتی موضوعی است که دربرگیرنده

صلاحیت دادگاه نیست. شخص مورد نظری که به‌عنوان جنایت‌کار معرفی می‌شود باید دارای مشخصه های زیر باشد:

- شخص باید حقیقی باشد نه شخص حقوقی.
- اشخاص در زمان ارتکاب جرم باید بیشتر از ۱۸ سال داشته باشند.
- بنابراین اشخاص زیر ۱۸ سال در صورت امکان توسط دادگاه‌های داخلی و براساس قوانین ملی محاکمه می‌گردند.
- یکی از جرایم مشروحه در مواد ۵ تا ۸ را مرتکب شده باشند. به عبارت دیگر دارای مسئولیت کیفری باشد.

ملاحظاتی در خصوص صلاحیت شخصی دادگاه در نظر می گیرد موارد زیر هستند:

- اگر شخصی در زمان ارتکاب جرم مبتلا به نوعی بیماری یا اختلال روانی یا بطور کلی فاقد اراده بوده مسئولیت ندارد.
- اگر شخصی جرم را مرتکب نشده باشد لکن ارتکاب جرم مذکور را دستور داده یا تشویق به انجام آن نیز کرده باشد مجرم است.
- اگر شخصی در ارتکاب جرم از هر نوع مساعدتی برای ارتکاب جرم یا تلاش برای ارتکاب جرم دریغ ننموده باشد، نیز مجرم است.
- سمت رسمی افراد متهم تاثیری در صلاحیت ندارد. بنابراین هرگونه مصونیت چه بر اساس حقوق داخلی و چه براساس حقوق بین‌الملل به مقامات اعطا شده باشد مانع از رسیدگی نمی باشند. (ماده ۲۷ اساسنامه)
- فرماندهان نظامی یا شخصی که عملا وظایف فرماندهی نظامی را انجام می دهند نسبت به جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه است و حسب مورد توسط نیروهایی که تحت فرماندهی و کنترل موثر او یا تحت اقتدار و کنترل موثر او ارتکاب یافته‌اند مسئول است،چنانچه وی کنترلی را که می بایست در مورد نیروهای تحت امر خود اعمال نماید، انجام ننموده باشد. (بند ۱ از ماده ۲۸ اساسنامه)

آخرین نکته مرتبط با بحث این نوشتار این است که برای مطرح ساختن یک جنایت چه مقامی می‌تواند اینکار را انجام دهد؟ طبق ماده ۱۳ اساسنامه، سه طریق برای آوردن موارد جنایی در اساسنامه پیش بینی شده است:

- هر کشوری که عضویت در دادگاه را پذیرفته باشد، می‌تواند برطبق ماده ۱۴ موردی را برای طرح به دادستان دادگاه ارجاع نماید. براساس بند یک از ماده ۱۲، کشورهایی که به اساسنامه پیوسته‌اند، متعهد هستند که صلاحیت دادگاه را برای رسیدگی به جنایاتی که در ماده ۵ توضیح داده شده اند را پذیرا باشند. بر طبق بند دوم از همان ماده، اینها کشورهایی هستند که یا جنایت در حریم سرزمینی آنان و یا وسایل نقلیه‌ای که به نام آنها ثبت شده است، اتفاق افتاده است. یا اینکه فرد مرتکب جنایت تبعه آن کشور باشد. در موارد ضروری، کشورها براساس بند سوم همان ماده می‌توانند طی یک اعلامیه رسمی اعلام نمایند که آنان نیز صلاحیت دادگاه را پذیرا خواهند بود.
- ارجاع موضوع به دادستان دادگاه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد. بند ۲ از ماده ۱۳ اساسنامه توضیح می‌دهد که این شرایط وقتی تامین می‌شود که موضوع مرتبط با فصل هفتم منشور ملل متحد باشد.
- براساس ماده ۱۵ اساسنامه دادگاه، دادستان نیز خود ممکن است با توجه به اطلاعات مربوط به جنایات مرتبط با صلاحیت دادگاه، تحقیقاتی را آغاز کند. در این صورت، دادستان جدی بودن اطلاعات دریافتی را تجزیه و تحلیل کرده و برای این منظور، می‌تواند اطلاعات بیشتری را از کشورها، ارگان‌های سازمان ملل متحد، سازمان‌های بین‌دولتی یا غیردولتی، افراد، یا سایر منابع موثقی که صلاح بداند درخواست نماید. او همچنین می‌تواند شهادت‌های کتبی یا شفاهی را در مقر دادگاه دریافت کند. برای انجام این کار دادستان می‌بایست اجازه کتبی از شعبه تحقیقاتی بدوی داشته باشد. اجازه مذکور هنگامی صادر می‌شود که برای تحقیقات مبنایی منطقی وجود داشته و بتواند در حیطه صلاحیت دادگاه قرار گیرد.

دادگاه به حقوق قربانیان جنایت توجه داشته است. این قربانیان فقط افراد نیستند. نهادها و سازمان‌های خصوصی هم که در اثر جنایات رنج‌هایی را متحمل شده‌اند، می‌توانند در حیطه صلاحیت دادگاه قرار گیرند. قربانیان ممکن است از طرق مختلف در دادرسی در دادگاه بین‌المللی کیفری شرکت کنند:

- قربانیان می‌توانند اطلاعات لازم را به دفتر دادستان ارسال کنند و از دفتر بخواهند تحقیقات را آغاز کند.
- یک قربانی می‌تواند داوطلبانه در دادگاه شهادت دهد در صورتی‌که آنان توسط دادگاه برای شهادت دعوت شوند.
- قربانیان همچنین مجاز به شرکت در دادرسی از طریق نماینده قانونی هستند. در طول دادرسی ، قربانیان می‌توانند با ارائه نظرات و نگرانی های خود به قضات شرکت کنند. چنین مشارکتی داوطلبانه است و قربانیان را قادر می سازد تا به طور مستقل اظهار نظر کنند و به آنها این فرصت را می‌دهد تا نگرانی های خود را ارائه دهند.
- قربانیان شرکت کننده در دادرسی همچنین ممکن است ، در برخی شرایط ، شواهدی در رابطه با گناه یا بی گناهی متهم به دست آورند. آنها همچنین ممکن است پذیرش یا ارتباط شواهد ارائه شده توسط طرفین را به چالش بکشند.
- سرانجام ، قربانیان می‌توانند برای خساراتی که متحمل شده اند، درخواست جبران کنند.

حال با توجه به شرح کوتاهی که از صلاحیت دو دادگاه عمده مستقر در شهر لاهه، این فرضیه قوت می گیرد که موضوعات حقوق بشری بطور مستقیم در حیطه صلاحیت این دادگاه‌ها قرار نمی گیرند. در صورتی هم که علاقه‌مندان بخواهند موضوعات مربوطه را به هر شکلی به این نهادهای بین‌المللی بکشانند، ساز و کار و طرف دادگاه باید کشور باشد. از زمان تصویب اساسنامه دادگاه، آمریکا، روسیه، و چین سعی کرده‌اند از طریق حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد از محاکمه شهروندان خود در دادگاه کیفری بین‌المللی جلوگیری کنند. آن‌ها از این طریق از ارجاع پرونده‌ها از سوی شورای امنیت به دادگاه بین‌المللی کیفری جلوگیری می‌کنند. علاوه براین آمریکا در قراردادهای دوجانبه‌ای با برخی از کشورها از محاکمه آمریکایی‌های مظنون به جنایت جنگی جلوگیری به عمل می‌آورد. جمهوری اسلامی بنا برملاحظاتی که برای شرایط خود در نظر گرفته است، هنوز به عضویت دادگاه در نیامده است.

امیدوارم که این توضیحات بتواند بخشی از نگرانی‌های مرتبط با حقوق بشر را روشنتر ساخته و برای قربانیان نقض فاحش حقوق بشر زمینه عملی تری برای احقاق حقوق خود فراهم آورد. در هر صورت برای پرهیز از دادن امیدهای غیرقابل تحقق، موارد نقض حقوق بشر باید با وکلای بین‌المللی مشورت شود تا با درنظر داشتن موانع موجود بر سر راه، افق قابل اعتماد و انجام شدنی در دستور کار قرار گیرد.

منابع

De Pootere M. and Lavash, J. (2007). The Philosophical and Literary Ideas of Mme de Stael and Mme de Genlis, John Lavash. (Trans.). Bristol. UK: Peter Lang Inc. International Academic Publishers.

Craiutu, A. (2017). In Praise of Liberty: Madam du Steal's Considerations. In Atanassow, E. and Kahan, A. (Eds.). (2017). Liberal Moments: Reading Liberal Texts. London: Bloomsbury.

Rosenblat, H. (2018). The Lost History of Liberalism from Ancient Rome to Twenty-First Century. Princeton University Press.

A Pattern for Peace, Human Rights and Natural Law. The UNESCO Courier, EISSN – 2220-2293.

Ferencz, B. (1982) The Future of Human Rights in International Jurisprudence: An Optimistic Appraisal. Hofstra Law Review: vol. 10: Issue 2.

Grotius, H. (1625/2018). The Law of War and Peace. North Carlston, USA: GreatSpace.

Morsink, J. (2000). The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent. University of Pennsylvannia Press.

Malik, C. (1952). The Near East, The Search for Truth. Foreign Affairs, no. 30.

The Elienor Roosvelt papers, Digital Edition: My Day, January 1st, 1941.

Craven, M. (2015). Between Law and History: The Berlin Conference of 1884-1885 and the Logic of Free Trade . London Review of International Law, vol. 3, issue 1, pp. 31–59.

Maritain, J. (1998). Man and the State. Catholic University of America.

Amnesty International. (2012). Universal Jurisdiction a Preliminary Survey of Legislation around the World.

Falk, R. (2015). People's Tribunals and the Roots of Civil Society Justice. Open Democracy: Free Thinking for the World.

Feinberg, B. and Kasrils, R. (1983). Bertrand Russell's His Transatlantic Travels and Writings, Volume II, 1945-1970. London and New York: Routledge.

Grotius, H. (1598/2001). The Law of War and Peace. Campbell, A.C. (Trans.). De Jure belli ac Pacis. Kitchener, Canada: Batoche Books.

King Jr. H.T. (2002). The Legacy of Nuremberg. Case Western Reserve Journal of International Law, vol. 34, issue 3, pp. 335-356.

Motia, L. (2015). Opinion Tribunals and the Permanent People's Tribunals. E-Journal of International Relations, vol. 6, number 1, pp. 30-50.

(1971). Peter, C.K. (Eds.). (1871). Prevent the Crime of Silence: Reports from the Sessions of the International War Crimes Tribunal founded by Bertrand Russell. London, Stockholm, Roskilde: Allen Lane; 1St Edition.

Rajkovic, N. M. (2012). Global Law and Governmentality: Reconceptualizing the 'Rule of Law' as Rule 'Through' Law. European Journal of International Relations, no. 18, pp. 29–52.

Tulli, U. (2021). Wielding the Human Rights Weapon Against the American Empire: The Second Russell Tribunal and Human Rights. Transatlantic Relations, number 15, pp. 215-237.

Vattel, E. (1758). The Law of Nations: Or, Principles of the Law of Nature Applied to the Conduct and Affairs of Nations and Sovereigns

https://www.loc.gov/rr/frd/Military_Law/Lieber_Collection/pdf/DeVattel_LawOf
Nations.pdf

Dr. Mahmoud Masaeli is a retired professor of political science, international law, and human rights. He is the founder and honorary executive director of Alternative Perspectives and Global Concerns (ap-gc.net), consultative status with ECOSOC. He has published extensively in human rights, international law and relations, and ethics. He is an active member of global civil society.



Book Identity:

A series on Reflections on Human Rights
Dr. Mahmoud Masaeli

Title of the book: Foundations and Issues of International Human Rights

Genre: **Human rights**

Publisher/ ***Aftab Publication, Norway***

Publication Year / ***2023***

Layout / ***Mahtab Mohammadi***

Cover design: ***Nadia Vyghnevska***

ISBN / **978-1-4475-9066-8**

AFTAB PUBLICATION

مجموعه ۵

حقوق بشر

حقوق بشر:

امیدها، تأمل‌ها و چالش‌ها

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

دکتر محمود مسائلی

AFTAB PUBLICATION

بنیادها و موضوعات حقوق بشر بین‌المللی

دکتر محمود مسائلی

9 781447 590668

Book series 5

Human Rights:

Hopes, Reflections and Challenges

Foundations and Issues of International Human Rights

Dr. Mahmoud Masaeli

AFTAB PUBLICATION